فصل بیست و چهارم

نظری ببحثهای گذشته

دردو بخش گذشته از شرح احوال وروزگار فرخی بتفصیل بحث شد . اینك که آن مطالب را بیاد می‌آوریم تاحدودی میدانیم فرخی چگونه کسی بوده ، از چه خانواده‌یی برخاسته ، چه هدفی در زندگی داشته و تاچه حد توفیق حاصل کرده است . یااز وضع معیشت او ، جاه و مقامش ، دربارهایی که باآنها سر و کار داشته ، ممدوحان وی و طرز فکر و رفتار آنان تقریباً بقدر کفایت اطلاع حاصل شده است . بعلاوه باتوجه بآنچه بطوراختصار نوشته شد میتوان دریافت که دولت غزنوی چه سیاستی را پیروی میکرده ؛ شیوهٔ حکومت برچه منوال بوده و کسانی مانند فرخی ـ که شاعری وابسته بدربار بوده است ـ چه وضعی داشته‌اند وچگونه میزیسته ومی‌اندیشیده‌اند . اکنون که این آشناییها حاصل شده بهتر میتوان شعر فرخی و مضمونهای آن و طرزتفکر و احساس اورا شناخت . بهمین سبب است که بعضی از سخن سنجان که درنقد ادبی به «روش علمی» متوجه شده و برای این کار مراحلی قائل‌شده‌اند در مورد تشریح و تحلیل اثری ادبی علاوه برتوصیف وایضاح آن اثر ووقوف بمعانی ومضامین آن ، پی بردن باحوال مبدع‌اثر ادبی ، خانواده ، تربیت ، خلق و خوی ، محیط معاشرت ، طرزمعیشت او و نیز فهم چگونگی‌رابطهٔ

اثر ادبی‌را با آفرینندهٔ آن لازم‌شمرده‌اند . بعلاوه‌اجتماعی که شاعرو نویسنده دران میزیسته ، تأثیر معاصران درو و ارتباط آن اثر را باآثار همنوع خود در گذشته ، از نظر دور نداشته حتی دربعضی از موارد گذشتن از مرزهای ادبیات ملی وتوجه بتأثیر آثار ادبی ملل دیگر را درطرز فکر و شیوهٔ شاعر یانویسنده لازم دانسته‌و از هریك ازین نکات فوایدی را در نظر داشته‌اند[1] . این روش نیز مانند نقد اجتماعی ـ که آثار ادبی را زاییدهٔ محیط و اجتماع میشمارد ـ و نقد تاریخی ـ که توجه بحوادث تاریخی را برای شناختن آثار ادبی لازم وکافی میداند ـ متضمن فوایدی است ولی چون برهریك ازین روشهای مختلف ایرادی واردست جمع و تلفیق شیوه‌های گوناگون نقادی ، روشی درست‌تررا بدست میدهد که ازان بروش التقاطی وتألیفی[2] تعبیر میکنند واکنون جای‌بحث‌درین‌باب نیست[3] اماطرح این گونه مسائل در مکتبهای مختلف نقد ادبی و توجه روشهای گوناگون سخن‌سنجی بآنها ، اهمیت این نکات وفایدهٔ توجه داشتن بآنهارا نشان میدهد ؛ ازینرو نگارنده برای بهتر شناختن شاعر و درك آثار او ببعضی ازین موضوعات که مفید بنظر میرسیده اشاره کرده است . درین بخش ـ که شعر فرخی موضوع سخن است ـ نتایج حاصل از مباحث پیشین بروشنی معلوم خواهد شد .

۱ـ برای تفصیل درین باب رك . «روشهای علمی در نقد ادبی» مجلهٔ یغما سال ششم شمارهٔ۴و۵ ؛ نیز رك. نقد ادبی ص۱۰۷ـ۱۲۲ ، دکتر زرین‌کوب

۲ـ Critique Eclectique

۳ـ رك. نقدادبی ص۲۸ ، ص۶۷ـ۱۳۹

فصل بیست و پنجم
شعرشناسی در دربار غزنه

پیش ازان که سخن از شعر فرخی بمیان آید این نکته گفتنی است که شعر در دربار غزنه رواج و رونقی داشته و بزرگان شعرشناس کم نبوده‌اند. قرائن بسیاری ازین موضوع حکایت میکند. با آن که برای شاعر نوازی محمود غزنوی دلایلی از قبیل شهرت‌طلبی وپراگندن نام بنظرمیرسد اما بعضی‌ازروایات برشعر-دوستی او و یاالاقل تأثیر شعر دروی دلالت دارد. درین باب نوشته‌اند: «اگر قول عوفی که بدوشعر هم نسبت کرده‌است قابل‌تردید باشد[1] داستان زلف ایاز[2] و قضیهٔ نندای هندی[3] نشان میدهد که شعر در وجود او تأثیری قوی داشته است و

۱- محمد عوفی «درلطایف‌اشعار ملوك کبار» ازطبع شعر او وابیاتی که درمرثیهٔ کنیز کی گلستان‌نام‌و نیز چند بیتی که هنگام بپایان رسیدن عمرش سروده، یادکرده‌است. رك. لباب‌الالباب ج۱ ص ۲۵–۲۶؛ نیز رك. زندگانی وزمان سلطان‌محمود غزنوی ص۱۵۶

۲- تفصیل آن‌که سلطان در عالم مستی دستور داد ایاز زلف خودرا برید وبعد پشیمان و خشمگین شد وکسی از بزرگان ومقربان جرأت‌نمیکرد درنزد سلطان سبب‌اندوه اورا بپرسد وحاجب‌بزرگ علی قریب به‌عنصری متوسل شد واو با بدیهه گفتن دوبیت سلطان را بنشاط باز آورد. رك. چهار مقاله ص۵۵–۵۷

۳- گردیزی درباب گرفتن کالنجر که قلعهٔ نندا بود پس‌از برقراری صلح نوشته‌است: «پس نندا‌شعری گفت امیر محمود را بلغت هندوی وبنزدیك اوفرستاد. امیرمحمود رحمة‌الله بفرمود تا آن‌شعررا برهمهٔ شعراء هندوان وپارسیان وتازیان عرضه‌کردند همه‌بپسندیدند وگفتند سخن ازین بلیغ‌ترو بلند تر نتوان گفت. وامیر محمودبدان افتخار کرد وفرمود تامنشوری نوشتند نندارا بامارت‌پانزده قلعه وبنزدیك او فرستادند گفت این صلهٔ آن شعراست که از بهر ما گفتی وباآن بسیار چیزفرستاد از طرایف وجواهر وخلعتها» زین‌الاخبار ص۶۳؛ نیز رك. زندگانی و زمان سلطان محمود غزنوی ص۱۱۴؛ سلطان‌محمود غزنوی ص۴۸

خود او از معرفت شعر یکسره بی نصیب نبوده است ... سخن او در باب بیتی از شاهنامه ، که بنا بقول عروضی ، خواجهٔ میمندی درجائی مناسب برین پادشاه خواند و او پرسید : «این بیت کراست که مردی ازو همی زاید»[1] خود نقدی‌است جالب که از تأثیر شعر در وجود او حکایت میکند»[۲] .

وقتی از شرح احوال‌فرخی سخن میرفت چندبار از انتساب شاعر بدستگاه امیرمحمدبن محمود یاد شد و نیز در معرفی این شاهزاده از ادب دوستی و شعر شناسی ونقد او ـ که فرخی باین نکته تکیه کرده است ـ شواهدی نقل گشت[۳] که بتکرار آنها نیازی نیست . رنجیدن امیریوسف برادر سلطان از عنصری بواسطهٔ قصیده‌یی که ظاهراً بنام دو نفرخوانده بود[۴] و نیز خشم گرفتن مسعود غزنوی بر مسعود رازی[۵] و این که حاسدمنوچهری‌را فرموده‌بود تاشعراو را جواب گوید[۶] و اطلاع وی ازعربی وهنر انشاء ـ که یکایك بمناسبت ذکر شده است ـ دلیل توجه ایشان باشعار شعرا و نکته بینی آنان تواند بود . دیدیم که در دربار غزنه سلطان‌و شاهزادگان و بزرگان هر یك بنحوی شعرا را مینواختند و صلات گرانبها بآنان میداده‌اند بفرض این که این بخششها تاحدی برای کسب نام و التذاذ از مدایح گویندگان تصور شود ، نمیتوان فراموش کرد که بسیاری از این ممدوحان نیز باشعر و ادب آشنا بوده و ارزش‌سخن فصیح و روان را درك میکرده‌اند . بخصوص که درمیان این درباریان مردداناوفاضلی چون احمدبن حسن میمندی بود[۷] که فرخی اورا بفضل و ادب چنین میستود :

بپسندتوسخن گفتن کاریست بزرگ اندرین میدان این‌باره نگرددبعنان

۱ـ رك. چهارمقاله ص۸۲

۲ـ نقد ادبی ، دکتر زرین کوب، ص۳۸۲

۳ـ رك. ص۸۷ـ۹۱ همین کتاب

۴ـ رك. ص۹۳ـ۹۴ همین کتاب

۵ـ رك. ص۶۰ همین کتاب

۶ـ رك. ص۵۹ـ۶۰ همین کتاب

۷ـ رك. ص۱۰۲ـ۱۰۴ همین کتاب

ازدبیران جهان هیچکسی نیست که او نامه‌یی راپسند تو نویسد عنوان [۱]

یا کسانی مانند سید منصوربن حسن میمندی - که بقول فرخی «شعرشناسنده‌و شعر خریدار» [۲] بوده وابوسهل حمدوی ، ابوبکرقهستانی ، ابوالحسن علی‌بن فضل‌بن احمداسفراینی ، معروف به‌حجاج، و ابوسهل‌عبدالله‌بن احمدبن لکشن و دیگران درین جمع بوده اند که در فصل هفتم این کتاب از فضل و ادب پروری ایشان یاد شده‌است[۳] . نیز در دربار نویسندگان توانایی ازقبیل بونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی و اشخاصی مثل ابوسهل محمدبن حسین زوزنی بسر میبرده‌اند که تاریخ بیهقی گواه فضل آنانست . درین کتاب از قدرت بونصر مشکان در نثر پارسی وعربی ونمونه‌هایی از نامه‌های او بپارسی[۴] و نیز ازشیوهٔ هنرمندانهٔ بیهقی در تاریخنویسی آگاه میشویم . بعلاوه میخوانیم که چگونه بوسهل زوزنی - که درادب ولغت و شعرکم نظیر بوده - دروصف شیر کشیهای امیر مسعود فی‌المجلس بزبان تازی شعر میسروده و امیر را سخت خوش می‌آمده وهمه از روی آن اشعار مینوشته‌اند[۵] . گاهی نیز اتفاق افتاده که بوسهل زوزنی ، بونصر مشکان را بشراب نوشیدن بخانهٔ خویش دعوت کرده و درادب مذاکره‌نموده‌اند ؛ درضمن بین بوسهل و قاضی منصورمشاعره‌یی روی داده که تفصیل آن چنین است : «مردی بود بهرات که اورا قاضی منصور گفتندی رحمةالله‌علیه درفضل و علم و دبیری و شعر و رسالت‌و فضایل دستی تمام داشت و شراب و عشرت دوست داشت... وشمامه پیش بزرگان بود چنانکه هر مجلس که وی آنجا نبودی بهیچ نشمردندی و حالی داشت با بوسهل زوزنی بحکم مناسبت درادب وپیوسته‌بهم‌بودندی و شراب خوردندی و این

۱ـ دیوان ص۳۰۵ ۲ـ رك. دیوان ص۱۶۵س۱۸

۳ـ رك. ص۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱ همین کتاب

۴ـ رك. تاریخ بیهقی، نامهٔ اعیان دولت غزنوی به مسعود ودعوت او بهغزنین ص۲-۴، نامهٔ سلطان مسعود به‌قدرخان ص۷۸-۸۴، نامهٔ سلطان‌مسعود به‌آلتونتاش خوارزمشاه ص۸۸-۹۱

۵ـ رك. تاریخ بیهقی ص۱۲۷

روز قاضی منصور پگاه رفته بود و بنشاط مشغول شده و شراب نیك دریافته، بوسهل سوی او قطعه‌یی شعر فرستاد و وی درحال جواب نبشت بر آن روی ، بوسهل دیگر نبشت و وی هم نبشت ونیامد وروز بگذشت . من درحسرت آن قطعات بودم تا آنگاه که بدست باز آمد» . بیهقی سپس دوقطعه ازبوسهل و نیز دوقطعه‌یی را که قاضی منصور دروقت بجواب او سروده ، نقل کرده است[1] .

پس اگردرباب فهم وذوق ادبی محمود تردید کرده‌اند یاقراین مذکور درفوق درمورد او ازحکایاتی است که ممکنست واقعی نباشد، لااقل این را میتوان گفت که ازشعر ، خاصه مدایح ، خوشش می آمده ویاسخن گویندگان درو اثر میکرده بعلاوه وجود بعضی از امیران وبزرگان دردربار غزنه ـ که فرخی بسیاری ازآنان رامدح گفته است ـ نمودار آنست که شاعران بابسیاری ازاهل ادب سروکارداشته‌اند. کوشش برای تقرب درنزد سلطان وشاهزادگان ودرباریانی که درمیان آنان بعضی نیز سخن شناس بوده‌اند وتشویق وتحسین ایشان در مجالس وبزمها ، طبعاً درروح و ذوق گویندگان و پیشرفت ایشان اثر داشته است . بعلاوه درشهری مانند غزنه ـ که مرکز علم وادب آن عصر بوده ـ ادیبان وفضلایی میزیسته‌اند که قدر شاعران توانا را میشناخته‌اند وشعرشان را میستوده‌اند خاصه که این اشعار بمدح سلطان بااقتدار آن روزگار مزین بوده که همه خدمتگزاری ومدحتگریش را پیشه داشته‌اند. همچشمی و رقابتی هم کـه شاعران مانند دیگر درباریان با یکدیگر داشته‌اند[2] ناگزیر ایشان را برمی انگیخته که درتهذیب وآرایش سخن خود ومسابقه در مدح و ستایش ممدوحان بکوشند . اهمیت این نکته بادرنظر گرفتن عدهٔ کثیر شاعرانی که ازهرجا به‌غزنه روی آورده بودند ودر دربار سلطان غزنوی بسر میبردند بهتر آشکارمیشود. غرض آن که فرخی وکسانی مانند او درعین حال که شاعرانی مدیحه گو بوده و پسند سلطان و ممدوحان خویشتن رارعایت میکرده‌اند درمحیطی میزیسته‌اند

---

۱ ـ رك. تاریخ بیهقی ص ۵۹۰-۵۹۳

۲ ـ رك. ص ۵۸-۶۰ همین کتاب

که شعرشناسی ونقدی ذوقی دران رواج داشته‌است ازینرو تأثیر این موضوع را در پرورش ذوق وقریحه وشهرت‌سخن ایشان نباید از نظر دور داشت[1] .



۱ـ برای اطلاع بیشتر از محیط فضل وادب دربارغزنه در زمان محمـود غزنـوی رك. «یادی از فضلای‌غزنی» ، نوشتهٔ احمد علی‌درانی، مجلهٔ کابل ج۱ شمارهٔ۵ ص ۵۱-۵۹ شمارهٔ۶ ص۲۷-۴۱ شمارهٔ۷ ص۲۳-۳۳ شمارهٔ۸ ص۲۳ـ۲۸

فصل بیست و ششم

نقد و تحلیل مدایح فرخی

توجه بآنچه در فصل چهارم و پنجم این کتاب راجع بمدیحه سرایان و فرخی ـ که در زمرهٔ ایشانست ـ گفته شد و نیز یاد آوری سرگذشت زندگی او شناختن شعرش را اینك آسان میکند. بطور خلاصه میتوان گفت فرخی شاعریست مدیحه‌ـ گوی و قصیده پرداز. در دوره‌یی که او میزیست قصیده از رایجترین انواع شعر بود و پس از ان عهد نیز مدتها بهمین حال بماند. البته شعرا بغیر از مدح معانی دیگر راهم درقصیده آورده‌اند ولی فرخی و کسـانی مـانند او این نوع شعر را بخصوص بکار ستایش ممدوحان گرفته‌اند. فرخی اشعـاری بصورتهای دیگر نیز سروده و بخوبی از عهده بر آمده است اما عدد این اشعار درمقابل دویست‌وچهارده قصیدهٔ مدحیه‌اواندکست ازینروست که درین کتاب بیشتر بقصاید او تکیه میشود. این نکته را هم باید افزود که بین قصیده‌ها و دیگرانواع شعر فرخی وجه‌اشتراکی است و آن ستایش ممدوحی است که قصیده یاترجیع بند بنام اوست وازنظرمضمون میتوان این‌نوع اشعار را تقریباً دریك ردیف شمرد. البته تغزلات و اوصاف فرخی که آنها هم غالباً چاشنی اشعار مدیحه آمیز اوست موضـوع بحثی دیگرست که بدان خواهیم‌رسید. بدین سبب بود که فرخی را شـاعری «مدیحه گو و قصیده‌ـ

پرداز » خواندیم زیرا این مضمون وقالب در دیوان او بیش از هرچیز دیگر بچشم میخورد و صفت بارز شاعری او میتواند بشمار آید.

مدح و قصیده

شاید بتوان گفت قدیمترین مدایحی که بفارسی در دستست غالباً بصورت قصیده است. نوشته‌اند رودکی نخستین کسی بود که قصاید کامل با تشبیب و مدح و دعا سرود واین شیوه را رواج بخشید ودیگران بپیروی ازو سخن گفتند [1]. درهرحال قالب قصیده‌را چندان برای ستایش وتحسین بکاربرده‌اند که‌مدح بیش ازهر مضمون دیگری باقصیده درآمیخته‌است ومفهوم قصیده ومدح توأم بایکدیگر بذهن میرسد. از خلال کلام بسیاری از نویسندگان این‌نکته را میتوان‌دریافت مثلا امیر عنصر-المعالی کیکاوس بن اسکندربن قابوس وقتی در باب سی و پنجم قابوسنامه فرزند خود گیلانشاه را از رموز شاعری‌وطرز مدح آگاه‌میکند میگوید: «درقصیده‌خودرا خادم مخوان‌الا در مدحی که ممدوح بدان ارزد» [2]. ازین‌جمله پیداست که انتخاب قصیده برای مدیحه سرایی بسیاررایج بوده‌است. شمس‌الدین محمدبن قیس رازی هم در تعریف قصیده ومضامین متناسب‌آن نوشته است: « قصیده فعیلی است بمعنی مفعول یعنی مقصود شاعرست بایراد معانی مختلف واوصاف متفرق از مدح و هجاو شکر وشکایت وغیر آن » [3]. یعنی مدح را نخستین مضمون رایج در قصیده شمرده است. روشنترین دلیل دیوان بسیاری ازشاعران فارسی زبانست که از قرن سوم و چهارم‌ببعدبخصوص‌تاقرن هفتم قسمت عمدهٔ دیوانشان را قصایدمدحیه‌تشکیل میدهد حتی تا دورهٔ اخیرهم این طرز شعر رواج داشت. بدین سبب خاورشناسانی هم که درباب آثار ادبی فارسی مطالعه کرده‌اند باین نکته تکیه کرده‌اند. مثلا ادوارد

۱ــ رك. تاریخ ادبیات درایران ج ۱ ص ۳۷۱

۲ـ منتخب‌قابوسنامه، سعیدنفیسی، ص ۲۱۴

۳ــ رك. المعجم فی معاییراشعارالعجم ص ۱۵۱ ؛ برای‌اطلاع بیشتر راجع به‌قصیــده، رك. پاسداران سخن ج ۱ ص‌سی‌وشش ببعد وص‌هفتادویك

براون وقتی خواسته است اشعار فارسی را از نظر موضـوع و معنی تقسیم کند، اولین مضمونی که برای قصیده شناخته مدح است پس ازان بدیگر معانی که در قصاید آورده‌اند اشاره کرده‌است [1]؛ یا در کتاب «فرهنگ اصطلاحات ادبی جهان» ذیل قصیده نوشته‌است نوعی شعر فارسی است که معمولا در مدح کسی‌است ... [2].
ازینرو بعضی ادبیات فارسی را، بغیر از آثار حکمی و عرفانی، ادبیات درباری نام نهاده‌اند [3] وشعر دربای در ادب فارسی خود مبحثی خاص را بوجود آورده است [4].
تقریباً میتوان گفت که درمطالعهٔ دیوان فرخی بیشتر بااین نوع شعر و قصاید او سروکار داریم ودیگر موضوعـات که او درشعر خود آورده در حقیقت فرع وحاشیهٔ مدایح اوست. ممکنست وقتی مدیحه هـای فـرخی را میخوانیم و مبالغات و گزافه گوییـهای اورا در نظـر می‌آوریـم وبـا آنچه از محمود سرزده است مقایسه میکنیم مدیحـهٔ او را نپسندیم و برو بدلیل این خوش‌آمد گوییهـا خُرده بگیریم خاصه که ما در روزگاری دیگر بسر میبریم وانگارهٔ خوبی وبدی و زشتی و زیـبایی تا حد زیـادی دگـر گون شده است. این احساس در حقیقت بیشتر متأثر از نقدی اخلاقی‌است که بما دست میدهد. اگر از نظر «نقد اخلاقی» بشعر فرخی بنگریم وما نند بسیاری‌ازخردمندان ومتفکران قـدیم هنر وشعر را دارای تأثیر تربیتی ووسیلـهٔ «تصفیهٔ هواجس نفسانی» بشماریم ناچار بسیاری‌ازاشعار فرخی را نخواهیم پسندید چنان که پیشینیان آثار هنری را بر عـایت مبانی دینی واخلاقی ملزم میدانسته‌اند وبواسطهٔ زندگی تهور آمیز و بی‌بندوباری بعضی از شعرا یا طرز معیشت آنان که صورت گدایی وسؤال داشته و از طریق مـدح و

نقد اخلاقی مدایح

۱ــ رك. A Literary History of Persia ' Vol. 2, P. 44
۲ــ رك. Dictionary of World Literary Terms ' P. 333
۳- رك. ص ۴۰ همین کتاب
۴ــ رك. گنج سخن، دکتر صفا، ج ۱ صفحهٔ چهل و هشت

هجا کسب معاش میکرده‌اند شعر را مایهٔ رسوایی دانسته‌اند زیرا بدست این دسته از شعرا ، شعر که پیش ازان آسمانی ومقدس تلقی میشد ، تا درجهٔ تکدی تنزل کرده بود ودیگر نکات اخلاقی ودینی‌را القاء نمیکرد [۱] . اگر بنقد اخلاقی تکیه کنیم شاید بعضی ازین اشکالات‌را در شعر فرخی‌هم ببینیم اما این نکته‌را باید در نظر گرفت که امروز شعر فرخی وکسانی مانند او ازین نظر ممکنست مورد توجه شود که از هنر تعبیر و قدرت تخیل و لطف بیان آنان آگاه شویم نه این که محمود و اطرافیانش را فرخی‌وار بستاییم ودوست بداریم . ازین‌روست که درین باب نوشته‌اند : «آنچه بطور قطع می‌توان گفت این است که نقد اخلاقی از انحاءو طرق قدیم نقدست وبکار بستن آن نیز نتایج مفید داده‌است لیکن تحقیق درارزش اخلاقی واجتماعی آثار ادبی درواقع پیش از آنکه نقد ادبی باشد نقد اخلاقی و اجتماعی است ، ودر حقیقت انحراف از مباحث ادبی وعدول بجانب مسائل‌فلسفی است . ازین‌جهت ارزش‌های اخلاقی را نمیتوان مأخذ و ملاك حکم وقضاوت در انتقاد ادبی قرار داد . پس وقتی ازنیك وبد شعر یانثری سخن در میان می آید مراد این نیست که آن شعر یانثر ازلحاظ اخلاق ودین و اجتماع خوبست یابد بلکه مقصود این‌است که آن‌اثر تاچه اندازه شور وهیجان هنری نویسنده یاشاعر را القاء می کند وبعبارت دیگر مراد از نیك وبد شعر آنست که‌آن شعر و نثر آیا زیبا ومطبوع ومؤثر است یا فاقد این اوصاف ونعوت می‌باشد بنابرین ملاك حکم‌و قضاوت منتقد زشتی و زیبائی آثاراست» [۲] .

بهرحال با آن که خوش‌آمد گوییهای فرخی امروز مقبول نیست و اخلاق

۱- راجع به نقد اخلاقی ، رك. رسالهٔ جمهور افلاطون ، ترجمهٔ فؤاد روحانی ، کتاب دوم ، کتاب‌سوم ، کتاب دهم ؛ نیز رك. ص۴۶-۴۷ همین‌کتاب بنقل ازمقدمهٔ ابن‌خلدون ، ترجمهٔ پروین گنابادی ج ۲ ص۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ ؛ النقدالادبی ، احمد امین ، جزء اول ص۳۴-۳۷ ؛ نقد ادبی ، دکترزرین کوب ، ص۶۹-۷۴

۲- نقد ادبی، دکترزرین کوب ، ص۵۶ ؛ نیزرك. سخن‌سنجی ، دکتر لطفعلی صورتگر ، ص ۵۰-۵۱

جامعه چنین کاری را نمی‌پسندد ولی زیبایی بیان وقدرت شاعری و استواری کلام فرخی‌را نمیتوان منکر شد واین نکته بیش از تحسین ممدوحان وی‌یاهم آهنگی بااو، مورد نظرست خاصه که درین مدایح تغزلهای دلکش و اوصاف زیبا فراوان میتوان یافت که ازین شائبه نیز بری است و پس از گذشت قرنها در دل ما اثر میکند وبشور ونشاطمان برمی‌انگیزد.

ضعف جنبهٔ هنری مدیحه

این نکته‌نیز بخاطر خطور میکند که وقتی شاعر یا نویسنده برای جلب منفعت یادریافت پاداش قلم برگیرد ناچارست که ذوق وسلیقهٔ خریدار کالای خود را رعایت کند وچنان که‌او می‌پسندد سخن بگوید. رعایت‌این‌مقصود ممکنست از لطف نوشته و شعر او و ارزش آن بکاهد زیرا در نظر گرفتن سود و صرفهٔ مالی ناچار مستلزم فداکردن جنبهٔ هنری اثر ادبی است. فرخی از کسانی است که بامید صلات گرانبهای سلطان وممدوحان شعر گفته‌اند وچنان که دیدیم درین مقصود کامیاب شده‌است. شاعرانی که‌مانند ناصرخسرو برخلاف پسندارباب قدرت سخن بگویند وازکامرانی وناز ونعمت برای بیان عقاید وافکار خود دست بشویند وآوارگی ورنج وزحمت را برخود هموار کنند، همیشه بخصوص دران ایام، نادر بوده‌اند. ازینرو فرخی وکسانی‌مانندا‌و، چنان که درزندگانی مدیحه‌سرایان بتفصیل بحث شد، ناگزیر بابرخورداری از حمایت و سخای ممدوحان زندگانی خودرا تأمین میکرده‌اند. بعلاوه اگر درروزگاران گذشته پادشاهان‌و امیران وبزرگان خریدار هنر ومشوق هنرمندان بوده‌اند [1] امروز نیز ناشران

۱- درقرون اخیرهم این‌تشویقها رواج داشته است: در باب اوپرای معروف آیدا Aida اثر جوزپ وردی Giuseppe Verdi (۱۹۰۱-۱۸۱۳) آهنگساز توانا نوشته اندکه وی برااثر دعوت خدیو اسماعیل سلطان مصر مأمور شدکه برای گشایش اوپراخانهٔ قاهره اوپرایی‌تنظیم کند که مضمون آن بر تاریخ فراعنهٔ‌مصر‌مبتنی باشد؛ قرار بود این تالار بسال ۱۸۶۹ بمناسبت‌بکارافتادن

بقیهٔ‌حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد

کتب ومدیران مجلات وخوانندگان جای این دسته را گرفته و نویسنده یاشاعر ناگزیر سلیقهٔ ایشان‌را درنظرمیگیرد؛ بعبارت دیگر در عصر ماهم شاعر و نویسنده بنوعی دیگر باگرفتن مزدکار خود، چرخ زندگانیش را میگرداند و امرار معاش میکند. ازینرو وضع شاعران گذشته را باتوجه باوضاع و احوال اجتماع آن‌عهد باید مطالعه کرد وموضوع طرز معیشت وگذران آنان نکته‌یی است که بخصوص درنقد اجتماعی آثارادبی مورد نظرواقع میشود[1]. اما درعین‌حال که ممکنست بسیاری از اشعار مدیحه‌سرایان صورت ادای تکلیف و اجرای رسمی را داشته وبمیل دل ممدوح سخن گفتن، شاعر را از بیان عواطف واحساسات خویش بازداشته‌باشد بعبارت دیگر گفته‌شود این گونه اشعار ازدل برنخاسته است، این احتمال نیز هست که همه شعرهای شاعران مدحتگر ازین دست نباشد. با درنظر گرفتن زندگانی این دسته‌ازشاعران که غالباً از نهایت فقر و گمنامی بمدد حامیان خویش بکمال ثروت و عزت و شهرت رسیده و از نواخت فراوان‌و عنایت خاص ممدوحان برخوردار شده‌اند بسیار ممکن بنظر میرسد که درسرودن برخی ازمدایح خویش گاهی‌ازصمیم دل سخن گفته‌باشند. درزندگانی روزانهٔ خود فراوان می‌بینیم که‌ملاک قضاوت بسیاری‌ازمردم‌درباب دیگران، محبت وکمک‌و حمایتی است که ازآنان دیده‌اند یا ضرری که از جانب ایشان متحمل شده‌اند. چه‌بسا که‌بسیاری از مااشخاص را تاوقتی که در طریق منافعمان گام برمیدارند محترم و شریف ودرستکار میشماریم وتحسینشان‌میکنیم وبمجردآن که بحق* یاناحق

بقیهٔ‌حاشیهٔ صفحهٔ‌قبل

ترعهٔ سوئز افتتاح شود. وردی اوپرای آیدارا بوجودآورد. اشعارآن را نیر آنتونیو گیزلانزونی Antonio Ghislanzoni سرود وشب۲۴دسامبر ۱۸۷۱ آیدا در اوپرا خانهٔ قاهره نمایش داده شد. گفته‌اندکه وردی برای تنظیم آهنگ این‌اوپرا مبلغ یکصدو پنجاه‌هزار فرانک طلا دریافت‌کرده است. رك. افسانه‌های اپرا، تألیف حسن شهباز، ص۴۱

۱- درین‌باب رك. نقدادبی ص۷۵-۷۷

برخلاف رضای ما چیزی بگویند یا کاری کنند ازایشان عقیده‌مان سلب میشود و بباد انتقادشان میگیریم ! شاعران گذشته نیز مردمی عادی ودارای همان نیازمندیها و خواستها و عواطف و لغزشهای دیگر افراد مردم بوده‌اند . پس بعید نیست که بعضی از ایشان بواسطهٔ مراحم فراوان و شاعر نوازیهایی که از پادشاهان و امیران دیده حتی بهمنشینی وشرکت درمحفل انس آنان مفتخر شده‌اند ، زبان بستایش ایشان گشوده و آنچه در دل داشته اند بزبان آورده باشند خاصه که دلاوریها و جهانگیریهای بعضی ازممدوحان طبعاً حس اعجاب مردم آن‌زمان ، ازجمله‌ایشان، را برمی‌انگیخته وشرح آن کارهای بزرگ را موضوع مدح قرار میداده‌اند . البته زبان وتعبیرات شعری ورنگ شاعرانهٔ مدایح - که لابُد عین واقع نیست - و نیز خوش‌آمد گویی وتملق مدایح آنان را کم‌وبیش مبالغه آمیز کرده است . توجه بسر گذشت فرخی نشان میدهد که وی یکی‌ازین گروه شاعرانست . پیش ازین از بیچیزی وبینوایی‌او ، ترقی‌ومقام ومنزلتی که یافت ، ثروت وتقرب‌وکامرانیش سخن گفته شده ؛ مردی که از سلطان وشاهزادگان و یکایك بزرگان روزگار خویش محبت وکرم ونوازش میدیده وبا پادشاه جهانگیر ونام‌آوری چون محمود غزنوی در سفر وحضر همراه بوده دور نیست که در بسیاری‌ازمدایح او تجلیل و اعجاب وستایش یا لااقل سپاس و امتنانی که‌دردل نسبت بممدوح داشته تا حدی جلوه گر شده‌باشد . حتی چنان که‌بمناسبت گفته‌شد ازخلال اشعارش میتوان استنباط کرد که در مدح کسانی مانند امیریوسف وامیرمحمد ووابستگان آنان فرخی دل بمدیح سپرده وآنچه در ضمیر داشته باشور وشوقی خاص بقلم آورده وحال آن که مدایح‌مسعودغزنوی دردوران‌قدرت‌وی‌بیشتر بادای تکلیفی میماند که شاعر برعهده داشته‌است . البته درین که مدیحه سرایان درباری برحسب وظیفه در ایام خاص بایستی اشعاری میسرودند و یا طبعشان هم بخوش آمد گویی گرایشی

داشت و نمیتوان همه اشعارشان را ازدل برآمده تصور کرد شکی نیست و فرخی هم درزمرهٔ ایشانست اما باین حد هم نباید مبالغه کرد که چون پیشهٔوی شاعری و مدحتگری بوده آنچه گفته‌است انعکاسی‌ازروح و عواطف‌او نیست وازخود چیزی دران مایه نگذاشته ویا سخنانش یکسره خشك وبیروح‌است . درقسمتی دیگراز اشعار فرخی ـ که تغزلات واوصاف اوست ـ روحیه وآرزوها وعوالم شاعر بیشتر جلوه‌گرست که جداگانه مورد بحث خواهدشد .

محدودیت مدح و یکنواختی مضمون

ازان جا که مدح موضوعی محدودست و بنسبت دادن خوبیها وفضایل بممدوح وبراءت ساحت‌او ازصفات ناپسند ودعای‌وی وآرزوی ناکامی وقهر دشمنانش پایان میپذیرد ، ناچار وقتی چند قصیدهٔ مدحیه را میخوانیم بخواندن نظایر آنها میل نمیکنیم خاصه که در دیوان شعرا ممکنست چندین قصیده‌درمدح یك‌نفر آمده باشد . وقتی دیوان‌فرخی را هم مطالعه کنیم ممکنست همین حال بما دست دهد وتغزلات واوصاف زیبای اورا که متنوع ورنگارنگ‌است بیشتر از مدایحش که بنظرمان مکرر مینماید بپسندیم. دلیل این‌موضوع ، علاوه برآنچه گذشت ، آنست که ما درستایش محمود غزنوی ودیگران بافرخی‌همدل‌و هم‌آوا نیستیم بعبارت دیگر همان احساسی که درشعروی موج میزند در دل ما راه ندارد وچه‌بسا که براثر تفاوت سلیقه وطرزتفکر ـ که ناشی از گذشت قرنها و دگرگونی همه‌چیز زندگانی است ـ اصلا با شیوهٔ رفتار وطرز زندگی فرخی موافق نباشیم اما تغزلات ومنظره نگاریهای او تاوقتی دل ما از شوق‌عشق بتپش درمی‌آید وچشم وذوقمان از زیبایی لذت میبرد مارا مجذوب میکند ولذت بخش است . این نکته‌راهم باید گفت که‌اگر کسی بدون قضاوت اعمال ممدوحان ، مدایح فرخی را درحق ایشان بخواند طبعاً حس اعجابی باودست میدهد که ناشی

از قدرت بیان فرخی وتأثیر کلام اوست یعنی شاعر توانسته‌است باتوصیف فضایل و نیکوییهای ممدوح ، خوانندهٔ اشعاررا بآن‌جا بکشاند که دروی بچشم احترام ، تجلیل ویا شگفتی واحیاناً با محبت بنگرد .

آنچه ادواردبراون درباب قصاید مدیحه‌آمیز در نظر اروپاییان استنباط کرده ازهمین مقوله وبراثر مقدماتی است که گذشت . وی درین‌زمینه‌چنین‌نوشته است : « میدانیم که بیشتر شعراء متقدم ایران قسمت بزرگی ازنیرو وقریحه و استعداد ذاتی خودرا مصروف همین قصائد ومدائح میکردند زیرا اکثر آنان شعراء دربار بودند وبرای عامهٔ مردم‌شعر نمیگفتند . اشعاری درستایش وثنای ممدوح میسرودند وامر معاش را باتکاء سخا و کرم ولی‌النعمت خود تأمین میکردند . بهمین‌علت بسیاری از قصیده سرایان مانند عنصری وفرخی وخاقانی وانوری وظهیر فاریابی‌وامثالهم که‌در نظر ایرانیان‌ازبزرگترین‌سخنوران‌ایران‌بشمار ندهرگزچنگی بدل‌خوانندگان اروپائی‌نمیزنند ولواینکه مترجم نهایت‌استادی ومهارت‌رادرترجمه بکاربندد»[1] . نکته‌یی که براون‌نوشته‌درستست بخصوص که‌درترجمه آنچه‌ازشعر باقی میماندودرک‌میشود مضمون ومعنی‌سخن‌است. امامدیحه وقتی‌بزبانی‌دیگربرگردانده شود جز موضوع محدود ومکرر مدح‌واغراقها ومبالغه‌های فراوان چیزی ازان‌بجا نمیماند وغالباً از نوع افکار بلند واندیشه‌های‌حکیمانه ویا نکات عرفانی ونظایر آن چیزی دربرندارد که خوانندهٔ اروپایی را ازراه ترجمه‌مجذوب کند . مدیحه‌سرایان توانایی که‌مانند فرخی لطف طبع وزبانی‌شیرین وشیوا داشته‌اند توانسته‌اند مدایح خودرا چنان بااوصاف مظاهر گوناگون طبیعت وتغزلات زیبا ومقدمات متناسب دیگر وتعبیرات رنگارنگ بیامیزند که اگرچه موضوعی واحد ومکرر را درسخن

۱ــ تاریخ ادبی ایران ، ترجمهٔ علی‌پاشا صالح ، ج۱ ص۵۶۵

آورده‌اند اما هنر تعبیر شان بروشنی هویداست. آقای دکتر صفا درین باب نوشته اند: «درحقیقت وواقع آزادی شاعران در ایراد این افکار مختلف در قصاید در باری باشعار مدحی جنبهٔ هنری خاصی بخشیده و آن‌را از صورت خشك ویکنواختی که ممکن بود پیدا کند بیرون آورده است وازهمینجاست که دیوان مداحان پارسی گوی با آن که قاعدةً بایدارزش موضوعی خاصی درروزگار بعد ازآنان نداشته باشد، همواره مورد توجه وعلاقهٔ سخندانان بوده‌است.»[1]

غرض ازین مقدمات دفاع از فرخی یا توجیه شیوهٔ زندگانی او وستایش و تأیید مدیحه گویی نیست بلکه مقصود آنست که درمطالعهٔ مدایح وی بچشم انصاف باید نگریست وجهات هنرمندی اورا باید درنظر گرفت نه آن که بصرف مدح گفتن شاعر واین که رفتارش مورد پسند نیست ویا شعرش همه مدیحه‌است قدرت شاعریش را ندیده بگیریم ودرخور توجه نشمریم. شك نیست که دیوان فرخی از مضامین حماسی ومفاخره انگیز شاهنامه فردوسی، افکار حکیمانهٔ رباعیات خیام، عبرت و جهان بینی سعدی، اندیشه‌های لطیف ووالای غزلیات حافظ و مضامین عالی عرفانی مثنویهای سنایی وعطار ومولوی وغزلهای شورانگیز وآسمانی دیوان شمس خالی و بی بهره است وازین نظر شعر فرخی راباگفتار آنان نمیتوان سنجید اما این موضوع موجب نمیشود که هنر شاعری فرخی را در حد خود، فدای آن کنیم که در شعرش افکار بلند وعمیق بنظر نمیرسد یا درهمهٔ عمر ستایشگر ومداح بوده‌است. در مطالعهٔ دیوان او، ستایش محمود غزنوی وشاهزادگان وبزرگان دربار غزنه دیگر مورد نظر نیست اما لطف بیان وهنر تعبیر فرخی در زمینه مدح هم آشکارست.

حسن مطلع

فرخی درقصاید مدحیهٔ خود پیرو اسلوب پیشینیان است زیرا پیش‌ازو قصیده ومدح وتغزل بدست کسانی مانند رودکی ودقیقی‌ودیگران روبکمال نهاده‌بود. ازینرو میتوان

۱ــ گنج سخن ج ۱ ص چهل ونه مقدمه

گفت شیوهٔ شاعری فرخی ومعاصران وی مکمل ومتمم سبك شاعران دورهٔ سامانی است. اونیزدرقصیده همان نکات مورد نظر قصیده سرایان ازقبیل مطلع لطیف و تغزل ووصف طبیعت، حسن تخلص، مدح ودعا را رعایت کرده و در شعر آورده است. سخن، خاصه شعر را، باطرزی‌مطبوع و مؤثر آغاز کردن در هر موضوعی که باشد اصلی بدیهی از بلاغت است؛ برای هر کسی غالباً اتفاق افتاده است که هنگام طرح مطلبی، درباب طرز شروع آن لختی اندیشیده و آن را بنحوی دلپسند آراسته‌است تا بهتر به‌مقصود برسد. این‌نکته درمدح که‌غرض شاعر آفرین ممدوح وجلب نظراوست دقیقتر شده وچون مدح بزبان شعر ادا میشود جنبه‌یی هنری بخود گرفته‌است چندان که در کتابهای بلاغت‌بعنوان حُسن مطلع یاحُسن ابتداء موضوع فصلی خاص‌است وبرای نشان دادن این‌نکته از مطلعهای نا مطبوع نیز یاد کرده‌اند[1]. شمس‌الدین‌محمدبن قیس رازی درین زمینه‌نوشته‌است: «حسن مطلع آنست کی شاعر مطلع هرشعری لایق‌مقصودخویش‌نهد وابتدا بکلمات‌مستکره نکند الاکه مرثیه‌یاهجو باشد ودران‌نیز آنچ بنسبت باآن‌حال جمیل‌ترو مستورتر بوذ مطلع سازذ ودر غزل و تشبیب قصاید مدحی نام غلامی یا زنی نبرذ الاّ کی معلوم باشد کی ممدوح را بدان اسم تعلقی نیست ومطالع اغزال از الفاظ عذب‌رایق سازد....»[2] سپس نکته‌های دیگری رادرین باب یادآور شده وبر بعضی ازاشعار انگشت نهاده است که متضمن فوایدی انتقادی است.

فرخی که شاعری موقع شناس ومدیحه‌سرا بوده، وپیش ازین ازیر کی او اودرین کار سخن رفت، بنیروی طبع لطیف وقریحهٔ خود مطلعهایی شیرین و مناسب برای قصاید خود آورده واین مهم‌را بخوبی ازعهده بر آمده است. وقتی ازتغزلهای اوبحث شود گفته خواهد شدچگونه درین مقدمات دلکش هم‌توفیق یافته وتوانسته

۱ـ ازجمله راجع به حسن‌الابتداء رك. معاهدالتنصیص ج۲ ص۲۰۱ و قبح الابتداء ج۲ ص۲۰۳
۲ـ المعجم‌فی معاییر اشعار العجم ص۳۰۰

همه حواس ممدوح وخوانندگان قصایدش را بخود جلب کند. مطلع قصاید فرخی گونا گونست گاه از بیت اول بمدح یاموضوع موردنظر پرداخته وسخن راهنرمندانه آغاز کرده است مثلا درقصیدهٔ مربوط بعزیمت از سیستان وروی نهادن بدربارچغانیان مطلعی چنین زیبا ومتناسب آورده ودیگر ابیات مقدمه هم دروصف حلهٔ سخن بسیار نغزو دلکش است :

با کاروان حله برفتم ز سیستان	با حلهٔ تنیده ز دل بافته ز جان
باحلهٔ بریشم ترکیب او سخن	با حلهٔ نگارگر نقش او زبان [1]

یا قصیدهٔ مشهور فتح سومنات را که در توصیف یکی از بزرگترین پیروزیهای محمود وتجلیل اوست بااین بیت مشهور وبلند آغاز کرده که چون شعاری مشخص و ممتاز بر صدر این قصیده نشسته ومیدرخشد وهمه مقصود فرخی را درین مدیحه دربردارد :

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر	سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر [2]

مطلع قصیده‌یی که در وزارت یافتن وخلعت پوشیدن حسنك وزیر سروده در عین ایجاز شامل مدح سلطان، حسن انتخاب اوو شایستگی وزیر ست :

نیك اختیار کرد خداوند ما وزیر	زین اختیار کرد جهان سر بسر منیر [3]

وقتی سلطان از قنوج هندوستان پیروز باز گشته واز قلمع وقمع کافران و بت پرستان فراغتی یافته، فرخی پایهٔ ستایش اورا نخست چنین نهاده است :

قوی کنندهٔ دین محمد مختار	یمین دولت محمود قاهر کفار
چو باز گشت بپیروزی از درقنوج	مظفر وظفر وفتح بریمین و یسار [4]

هنگامی که فرخی از نظر افتاده ومحمود برو خشم گرفته بود شاعر برای درخواست شفاعت از بزرگان دربار قصیده‌یی پرداخت که از نخستین ابیات آن الحاح و

۱- دیوان ص ۳۲۹
۲- دیوان ص ۶۶ ۳- دیوان ص ۱۸۹ ۴- دیوان ص ۵۱

التماس گوینده و پریشانی اورا میتوان دریافت که همه را بیاری خوانده است :

ای ندیمان شهریار جهان ای بزرگان درگه سلطان ...

پیش شاه جهان شما گویید سخن بندگان شاه جهان [1]

جای دیگر آمدن سده را بامیر یوسف بااین بیت تهنیت گفته :

از پی تهنیت روز نو آمد بر شاه سدهٔ فرخ روزدهم بهمن ماه [2]

وچون سلطان محمود دراوج قدرت و پیروزیهای خود بسال ۴۲۰ هجری بر ری دست یافته ودران دیار چنان که گذشت هرچه خواسته کرده است شاعر قصیده یی بامطلع زیر درمدح او سروده :

ای ملک گیتی گیتی تراست حکم تو برهرچه تو گویی رواست

در خورتو باشد و کردار تو هرچه درین گیتی مدح وثناست [3]

کسی که در مدح چنین بتناسب سخن آغاز میکرده وقتی ممدوح جهانگیرو قهرمان پیروز خودرا درخاك سردباغ پیروزی خفته یافته و دربار غزنه راسو گوارو خانه‌ها و کویها را پر نوحه وبانگ وخروش دیده ، رثای اورا بااین بیت شروع کرده که بامرگ سلطان بهیچ چیز قرار نمانده است :

شهر غزنین نه همانست که من دیدم پار چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار [4]

اشعار فرخی غالباً بامقدمه یی دلکش آغاز میشود لازم نیست زیبایی مطلع اوراهمیشه در زمینهٔ مدح جست ؛ بهرطرف که طبعش گراییده وهر موضوع را که بعنوان مقدمه بر گزیده بشیرینی واستادی ازعهده بر آمده است . وقتی در موسم بهار بدرگاه امیرابوالمظفر چغانی عازم شده و داغگاه او را ندیده بپردهٔ وصف کشیده است آن منظرهٔ زیبا رانخست بااین بیت معروف نقاشی کرده :

چون پرند نیلگون [5] برروی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندرسر آرد کوهسار

۱ـ دیوان ص ۲۶۷ ۲ـ دیوان ص ۳۵۴ ۳ـ دیوان ص ۱۸

۴ـ دیوان ص ۹۰ ۵ـ درمتون قدیم : بیدگون

خاك را چون ناف آهو مشك زاید بیقیاس　　بید را چون پر طوطی برگ روید بیشمار [1]

در تغزلات هم وقتی توصیف بزمی خوش ، مقدمهٔ مدح شاهزاده‌یی جوان و خوشگذران چون امیر محمد است ازشادی وکامرانی دوش چنین یادمیکند :

شبی گذاشته‌ام دوش خوش بروی نگار　　خوشا شبا که مرا دوش بود با رخ یار

شبی که اول آن شب شراب بود و سرود　　میانه مستی و آخر امید بوس و کنار [2]

یا در مدح سلطان محمود ، فرارسیدن بهار و جمال وجلوهٔ آن را با کمال اقبال دولت محمودی ودرخشندگی وفروشکوه آن توأم میکند ودر قصیده‌یی بدین وزن و مطلع نشاط انگیز ، بستایش هردو میپردازد :

بدین خرمی جهان ، بدین تازگی بهار　　بدین روشنی شراب ، بدین نیکویی نگار [3]

مطلع تغزل مشهور اونیز که بمدح مسعود بن محمود منتهی میشود ازین زیبایی برخوردارست . ابیاتی ازین قبیل که خواننده رااز ابتدای قصیده مجذوب میکند ، بی گمان در ممدوحان شاعر هم چنین تأثیری داشته است :

خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی　　خوشا با پریچهرگان زندگانی [4]

درآغاز ترجیع بند معروف و زیبای فرخی در مدح امیر ابو یعقوب یوسف برادر سلطان این لطف سخن آرایی رابنحوی دیگر می بینیم:

ز باغ ای باغبان ما راهمی بوی بهار آید　　کلید باغ ما راده که فردامان بکار آید [5]

وسر انجام همه نگارگریها وزیباییها بدان پایان می‌پذیرد که درین فصل خوش و روز فرخنده « ملك رادر جهان هرروز جشنی باد ونوروزی » .

اگر نگارنده بخواهد نمونه‌هایی ازمطلعهای زیبا ومتناسب فرخی رانقل کند سخن بتفصیل خواهد کشید: خوانندهٔ سخن‌شناس بارجوع بدیوان وی درخواهدیافت

۱ــ دیوان ص ۱۷۵
۲ــ دیوان ص ۱۰۹　　۳ــ دیوان ص ۱۴۵　　۴ــ دیوان ص ۳۹۲
۵ــ دیوان ص ۴۰۳

که نمونهٔ مطلعهای شیوا وهنرنمایی فرخی درین زمینه فراوانست وابیات ومقدماتی دلکش تر ازآنچه ذکر شدمیتوان جست.

نویسندهٔ این سطور گمان میکند اگر حسن مطلع رابنخستین بیت قصیده وغزل محدود نکنیم وبرای آن مفهومی وسیعتر ودرست‌تر تاحدود مقدمهٔ قصیده در نظر بگیریم شاید بی‌مناسبت نباشد واز آنچه قدماو ارباب ادب می‌اندیشیده‌اند، زیاد دور نیفتیم. بااین نظر که بقصیده‌های فرخی بنگریم، مقدمه‌هایی بسیار هنرمندانه ولطیف در ابتدای مدایح اوخواهیم دید که گاه تاحدود تغزلی زیبا ودل‌انگیز و وصفی زیبا و جاندار از طبیعت، وسعت میگیرد وبا اشاره‌یی متناسب وهنری - که به«حسن تخلص» تعبیر میشود - بستایش ممدوح می‌پیوندد.

حسن تخلص

آنچه فرخی درابتدای قصیده‌های خوداز نوع تغزل و وصف آورده موضوع بحثی مفصل و مستقل است که‌خواهد آمداما یکی ازجاهایی که قصیده‌سرایان مدیحه گوی مجال هنرنمایی پیدا میکرده‌اند و فقط شعرای توانا از عهده برمی آمده‌اند، ارتباط لطیفی است که بایستی بین مقدمهٔ شیرین وجاذب قصیده ومدح مخدومی که‌منظورست بیافرینند وبعبارت دیگر ازان مقدمهٔ مطبوع بستایش ممدوح گریز بزنند. مؤلف کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر درین زمینه نوشته: «حقیقت تخلص پرداختن ازسخنی است بسخنی دیگر، باشارهٔ لطیفی که با کلام نخستین وآنچه اینك مورد توجهست ملایم وسازگار باشد»[1]. پیداست که هر تخلصی ممکنست زیبا وهنرمندانه نباشد درین میان آن که این نکتهٔ باریك رابا مهارت واستادی رعایت کند قصیده‌اش به «حسن تخلص» موصوف ومزین است وهمین موضوع است که‌در کتابهای بلاغت جایی خاص پیدا کرده و موضوع بحثهای گوناگون شده

۱ـ المثل السائر، ابن اثیر، جزء ثانی ص ۲۶۵

است [1].

فرخی در بیشتر قصاید خود بااین موضوع روبروست زیرا اولا وی شاعری مدیحه سراست ثانیاً درسرودن تغزلهای دلکش واوصاف زیبا بسیار ماهرست ودرین باب فراوان شعر گفته؛ ازینرو غالباً تخلص بمدح در شعر او بوجهی دلپسند دیده میشود و در هرتخلصی بنحوی خودرا دوستدارو ستایندهٔ ممدوح نشان داده و چون باتوجه بزمینهٔ سخن، طرز تخلص او فرق میکند حسن تخلص در شعرش، اعم از قصیده یا ترجیع بند، هرجا بصورتی متنوع و تازه ـ که نمودار هنرمندی شاعرست ـ تحقق پذیرفته. گاهی که وصف آتش سده و مدح وزیر منظور او بوده گفته‌است:

نسبتی دارد زخشم خواجه این آتش مگر　　کز تفش خاراهمی در کوه خاکستر شود [2]

و زمانی در تغزلی وصف زیبایی ذاتی معشوق را بستایش ممدوح چنین پیوند داده است:

ترا ببوی و بپیرایه هیچ حاجت نیست　　چنانکه شاه‌جهان را گه نبرد به یار [3]

در قصیده یی دیگر پس از توصیف لاغری معشوق و بیان این که پسند دل چنین است وناچار باید ازو پیروی کرد، دل را بااشاره یی لطیف بمدح وستایش وا داشته است:

دل پس تن رود وتن پس دل باید رفت　　ای دل! اینك تن من را بره خویش بیار

هرچه خواهی کن باتن که توسالار تنی　　لیکن اورا زپرستیدن شه باز مدار [4]

ابتدای قصیده یی درمدح امیرمحمد، وصف بزمی است که شاعر میگوید: « شبی گذاشته‌ام دوش خوش بروی نگار » وپس از بیان خوشی‌وشادکامی سخن

۱ـ ازجمله رك. المثل السائر فی‌ادب الکاتب والشاعر جزء ثانی ص۲۵۸ ـ ۲۷۸؛ معاهد التنصیص ج۲ ص ۲۱۱؛ المعجم فی‌معاییر اشعار العجم ص۳۰۲ ـ ۳۰۳

۲ـ دیوان ص۴۹　　۳ـ دیوان ۶۱　　۴ـ دیوان ص۹۸

باین جا میرسد :

نشان مستی درمن پدید بود وبتم	همی‌نمود بچشم سیه نشان خمار
چو مست گشتم و لختی دو چشم من بغنود	زخواب کردمرا ماهروی‌من بیدار
بنرم‌نرم همی گفت‌روزروشن شد	اگربخسبی ترسم که‌بگذرد گه‌بار
بشادکامی‌شب راگذاشتی برخیز	بخدمت ملك شرق روزرا بگذار
مرا بخدمت خسرو همی فرستد دوست	که‌گویدم که‌تواورا مخواه‌ودوست‌مدار [1]

فرخی درین کار باریك هنرمندیها کرده و هرجا بنوعی نام ممدوح را بیاد آورده ؛ در فصل بهار گلبنان شکفتهٔ باغ در نظر او چنان مینماید که امیر برای شکار بدشت پره زده است [2] ودر ستایش امیرچغانی می‌پندارد که باغهای پرنگار از داغگاه شهریار خلعتهای رنگین یافته‌اند [3] . چون از ان شبی یاد میکند که معشوق او تابوقت بانگ نماز بطربش سر گرم میداشته آرزو میکند و میگوید : اگر مرااز دولت امیربخت مساعد بود «همچنان‌شب که گذشتست شبی سازم‌باز» [4] . در توصیف خزان ویا رسیدن زمستان‌وسردی هوا ، آب روشن در چشم او بجوشن اندر میشود و « چون سواران خسرواندرجنگ » جلوه میکند [5] . خوی معشوق را میستاید که از و وقت شراب مدحت خواجه ، احمد بن حسن میمندی ، را میخواهد [6] یا پس از وصف راه دشوار و ذکرسفری از سیستان به بُست میگوید بادمیمند برووزیده واز خوبیهای‌خواجه منصور بن‌حسن میمندی یاد کرده ازینرو وی نیز همراه باد بسوی میمند روی نهاده‌است درحالی که هر دو آفرین خواجه را برزبان داشته‌اند [7] . فرخی درتغزلی زیبا که‌همه را بعاشقی وکامرانی میخواند

۱ـ دیوان ص۱۰۹

۲ـ دیوان ص ۱۳۷س ۱ ؛ پره : حلقهٔ لشکر برگردشکارست

۳ـ دیوان ص ۱۷۵ س ۱۲

۴ـ دیوان ص۱۹۹ س۶ـ۱۴

۵ـ دیوان ص ۲۱۰ س۱۳

۶ـ دیوان ص۳۰۸ س۲۳

۷ـ دیوان‌ص۳۳۵س۵ـ۹

میگوید : در شادمانی عشق خوبانست باید این دررا گشاد اما در شادمـانی بر تو گشاده است زیرا مدحتگر پادشاه جهانی [1] . اینها نمونه‌هایی از نحوهٔ ارتباطی است که فرخی بین مقدمهٔ قصاید خود باستایش ممدوح پدیدآورده ؛ در ترجیع بند ها نیز که گریز بمدح بفواصل کوتاه درهر بندپیش می آید غالباً بخوبی ازعهده بر آمده است ازجمله میگوید:

بهار امسال پنداری همی خوشتر زپار آید ازین خوشتر شود فردا که خسرو ازشکار آید [2]

یا بمعشوق پیام میدهد که این جشن نوروز خوش آیین را بر من تبـاه مکن ! بیا بستان غزنین را بشادی بگذاریم ! بنگر ثنـای گوهر آگـین امیر یوسف بن ناصرالدین را بر تو شفیع می آورم [3] . در ترجیع بندی دیگر تغزل با اشاراتی ازین قبیل بمدح منتهی میشود :

نگارا چندره گفتی که چون وقت بهـار آید ترا با من گه می خوردن و بوس و کنار آید...
ترا ترسم که بوس من همی برچشم خوار آید ندانی کز لبم بوی بساط شهریار آید [4]

✡ ✡ ✡

بهار آمد من و هرروز نوباغی ونو جایی بگشتن هرزمان عزمی ببودن هرزمان رایی .
من وچنگی و آن دلبر که اورا نیست همتایی زمن کرده مدیح شاه را هزمان تقاضایی [5]

نمونهٔ حسن تخلص در دیوان فرخی فراوانست وذکر مواردی دیگر موجب اطناب میشود [6] . گاه نیز بندرت ارتباط بین مقدمه و مدح چندان جنبهٔ هنری ندارد یا شاید بتوان گفت چنگی بدل نمیزند ومطبـوع نیست ؛ وقتی در موارد ضعف اشعار فرخی بحث شود باین موضوع هم اشاره خواهدشد .

۱ـ دیوان ص۳۹۲س۱۸ـ۱۹ ۲ـ دیوان ص۴۰۳س۷ ۳ـ دیوان ص۴۰۵س۳ـ۶
۴ـ دیوان ص۴۱۶ ۵ـ دیوان ص۴۱۷
۶- ازجمله رك . دیوان ص۸۳ س۶ ، ص ۹۳س۱۵ ، ص۹۶س۱۰ ، ص۱۲۴س۲۲ ـ ص۱۲۵س۱ ، ص۱۲۸س۱۷ ، ص۱۳۵س۹ ، ص ۱۴۵س۲۰ ، ص ۱۹۵ س۱۰ ، ص ۲۲۸س۶ ـ ۷ ، ص۳۴۸ س۶ ، ص۳۵۴س ۲۲ ، ص۳۸۳س۲۲

دعای قصاید

یکی از رسمهای قصیده سرایان پس از تخلص بمدح وستایش ممدوح وبرشمردن صفاتی مناسب اواینست که درپایان وی‌را دعا میکنند وشادکامی وعزت و قدرتش را ازخدامیخواهند. دعا درقصاید غالباً باتأبیدهمراهست یعنی گوینده باتعبیراتی- که غالباً درقصاید متفاوتست- مثلا میگوید تاخورشید میدرخشد وخزان ازپی تابستان می‌آید و ... یعنی تا دنیا دنیاست تو آسوده وسرخوش وکامران وچنین و چنان باشی‌وبدخواهانت ذلیل وناتوان گردند. این طرح غالب دعاهای قصیده- گویانست. فرخی نیز بهمین‌شیوه قصیده‌های خود را بپایان رسانده. درین‌زمینه تنوعی که ممکنست شاعر پدید آورد دردوجاست یکی وقتی ارکان ومقدمات تأبید را فراهم می‌آورد که‌هر کس میتواند آن‌رابنحوی بیان کند وشاعران خوش قریحه غالباً درین مورد مضمونهای گوناگون آفریده‌اند؛ جای دیگر موضوع دعاست: مدیحه سرایان درین موضوع معمولا چیز هایی برای ممدوح آرزو میکنند که باب طبع‌وی یا متناسب مقام وکاراوست. تاحدی نیز پسندها و آرزو های خود را بزبان آورده‌اند که ممدوح ازین کامها بهره‌مند شود. این‌قسمت از قصیده غالباً دارای صدر وذیل، مقدمه و اصل، یا تأبید ودعاست. گاه بین صدر وذیل تناسبی برقرارشده که درقصاید فرخی اندکست و پس ازو بیشتر رواج یافته است. در مورد دعای قصاید برای شعر فرخی صفتی خاص بنظر نمیرسد؛ وی نیز بشیوهٔ دیگران سخن گفته باتوجه باین نکته‌که درتأبید تعبیرات گوناگون اندیشیده‌و تنوعی بشعر بخشیده اما دردعا بسیاری از مضامین مکرر میشود شاید سبب آنست که چندین قصیده درمدح‌یك‌نفر سروده شده بعلاوه آرزوی عمر دراز و قدرت و عزت وشادکامی وکامرانی درمورد غالب ممدوحان مناسب بوده و بارها بشعربیان شده است. نکته‌یی که درین مورد گفتنی‌است‌رنگ شاد خواری وعشرت دوستی یی

است که دعاهای فرخی دارد وشاید از روحیهٔ خوشگذران و شادی طلب شاعر یا زندگانی توأم با تنعم وپرعیش ونوش ممدوحان حکایت میکند که برای ممدوحان خویش می خوشگوار ووصل دلبران سیمین عذاررا مدام بدعا خواسته است . درپایان مدح سلطان محمود گفته است تا بهار از تیرمه خوشبوی تر و زمستان سردتر از تابستانست بشاهی سپه کش و دشمن کش وبشادی توانا ونهمتران باش :

بدل برخورز بت رویی که اوراخوانده ای دلبر | ببر درکش نگارینی که نامش کرده ای جانان
گهی ازدست اومی خور، گهی ازدولبش برخور | گهی ازروی اوگل چین، گهی اززلف اوریحان[1]

امیر یوسف را دعا کرده که همیشه او بشادی امیر و برخور دار باد و« ز روزگار مبیناد هیچ رنج والم »:

گرفته باده مشکین دوزلف دوست بدست | نهاده گوش بآوای زیر و نالهٔ بم
درین بهار دلارام شاد باش مدام | کسی که شاد نباشد بدو نژندو دژم[2]

هنگام سده که قصیده یی در ستایش ابوبکر حصیری پرداخته و از نظر شفقت او شکر گزاری کرده ، گفته است : « کزخداوند جهان باد بکار تو نظر » :

فرخت بادسده تاچوسده سیصدجشن | شاد بگذاری با این ملك شیرشکر
چون گه باده بود ، نوش لبی اندر پیش | چون گه خواب بود، سیمبری اندر بر[3]

گاه نیز درضمن ستایش و دعای ممدوح از جمله آرزوهایی که بر زبان آورده برخورداری اطرافیان وارادتمندان ازوست که شاعر راهم میتوان یکی از ایشان شمرد. درمدح شاهزادهٔ جوان امیر محمد بن محمود قصیده را چنین بپایان رسانده است :

تادل تازه جوانان بجهان شاد بود | شادبادی زجوانی وجهان برخوردار

۱ــ دیوان ص ۲۵۸ ۲ــ دیوان ص ۲۳۱

۳ــ دیوان ص ۱۸۱

دوستان‌را زتوتخت آیدودشمن‌رادار [1]	سائلان را زتو سیم آید وزائر رازر

اما از موارد نادری که فرخی بین مقدمه ودعا تناسبی را رعایت کرده میتوان ابیات زیر را ذکر کرد که درپایان قصیده‌یی‌هم درمدح امیرمحمد آمده :

تارخ بیدل کند حدیث گل زرد	تا رخ دلبر کند حدیث گل نار
برگ گل‌نارباد وبرگ گل زرد	قسم تو و قسم دشمنان تو ازخار
تاکه‌چوغمگین بگرید وبخروشد	ابر به اردیبهشت و رعد به آزار
دشمن تو رعد وار بـاد همیشه	جفت‌خروشیدن‌و گریستن‌زار [2]

برروی‌هم این قسمت قصیده را فرخی بتناسب شأن ممدوح و مقام او یا مثلا منصبی که‌یافته وبارعایت‌امثال این گونه مقاصد آراسته‌است اما باهمه تعبیرات گوناگونی که‌آورده باید گفت که‌درین‌زمینه‌شعراویکنواخت ومضمونها مکرربنظر میرسد وگاه عیناً معنی منظور با جابجاشدن کلمات تکـرار شده زیرا محدود بودن موضوع وادای سنتی شعری ناگزیر این نتیجه را ببار آورده است .

سخنان و مدایح اغراق آمیز فرخی

دربخش اول وقتی ازمدیحه سرایان درباری وطرز تفکر و شیوهٔ زندگانی و مدایحشان سخن میرفت گفته شد که چگونه این گروه برای جلب نظر ممدوح هرچه بیشتر در تحسین وبزرگ داشت او سخن‌میگفته وبگزافه‌گویی نیز میپرداخته‌اند . فرخی از شاعرانی است که باممدوحانی بانام سر وکار داشته‌اند و بموقع خود خواهیم دید که در مدایح‌او بسیاری از صفات واقعی‌ایشان، البـته بابیانی شاعرانه ، تصویر شده اما درعین حال مبالغه‌ها و اغراقهایی بتناسب پیشهٔ مداحی وبرای خوش‌آمدگویی در اشعارش دیده میشود که درخورتوجهست؛ بخصوص که لحن گفتار و تعبیرات شعری فرخی موجب آمده که این نکته بیشتر

۱- دیوان ص ۱۰۰

۲- دیوان ص ۹۵ ؛ نیز رک . دیوان ص ۱۹۱ س ۴-۵

بنظر آید.

عنصری و فرخی هردو از شاعران دربار غزنه وهمکار و معاصر یکدیگرند اما شیوهٔ تعبیر استدلالی عنصری - که از معلومات و فکر منطقی او متأثر ست- سبب شده که مبالغات او پوشیده‌تر بماند و حال آن که اگر درمضمون شعرش دقت شود اغراقهای وی از فرخی کمتر نیست.

فرخی مانند دیگر مدیحه سرایان برای ممدوحان خود صفاتی متناسب شأن و مقام آنان آورده وهم درین زمینه آنان را ستوده است[1] اما سیاست مذهبی دربار غزنه موجب گشته است که وی سلطان و بزرگان را بصفت دینداری و دین پروری بستاید و گاه درین باب چندان مبالغه کرده که به «ترك ادب شرعی» منتهی شده که آن را از خطاهای معنوی شعر شمرده‌اند[2]. مثلا به‌محمود در فتح ری خطاب کرده که هر کس نسبت بتوعصیان کند اگر از اولیاهم باشدکافر گرددو طاعت وی را دین مردم معتقد و پاکدل و پارسا شمرده است[3] و باو معجزات و کراماتی نسبت داده از جمله در مراجعت ازسفر سومنات گوید:

در آب دریا لشکر کشیدن شه راد ... برابر یکی از معجزات موسی بود

پدید گشت که‌آن‌ازچه‌روی‌وازچه‌نهاد ... شه‌عجم‌را چون معجزه کرامتهاست

چنانکه‌بردل تو دیرها[4] بماندیاد[5] ... من از کرامت اویك حدیث یاد کنم

آنگاه این کرامت اورا چنین شرح میدهد که درباز گشت از سومنات سلطان پس ازگذشتن از دریای بیکران، ببیابانی بیکرانه افتاد و اندیشه کرد که سپاهیان ازین راه رنج خواهند دید، پنداشت راه از دست چپاست بدین سوی روی‌نهادو یك دو میل براند ولی ناگهان از راه رفته پشیمان شد و ایستاد واز دست راست

۱- درباب تناسب مدایح باممدوحان رك. المعجم فی‌معاییراشعار العجم ص۳۳۱

۲- رك. المعجم فی معاییراشعار العجم ص۲۳۸ ببعد ۳- دیوان ص۱۸ س۱۶-۱۷

۴- بعضی از نسخ: سالها ۵-دیوان ص۳۴-۳۵

روشنی‌یی پدید آمد و همه بدیدند سلطان پی آن روشنایی را گرفت تا این که روز نو شد و سرای پرده و جای سپه پدید آمد و دل سپاه از رنج تشنگی آزاد گشت. آنگاه میگوید:

کرامتی نبود بیش ازین و سلطان را چنین کرامت باشد نه هفت، خود هفتاد [1]

فرخی موضوع گذر کردن از آب دریا و رود را بارها بعنوان یکی از معجزات سلطان محمود ذکر کرده، جایی آب گنگ موضوع سخن است [2] وجایی دیگر واقعهٔ پل بستن سلطان را بر روی جیحون بسال ۴۱۵ یا ۴۱۶ ه. - که تفصیل آن در تاریخ گردیزی آمده [3] - معجزه‌یی بزرگ و قوی برهان دانسته است:

پیمبران را زان بیش معجزات نبود که شاه دارد و این سخت روشنست و عیان [4]

سپس درین قصیده سلطان غزنوی را با اسکندر - که میگویند از پیغمبران بوده - مقایسه کرده و محمود را برتر شمرده است زیرا بقول وی اسکندر سه ماه تابستان را بر لب جیحون بماند و نتوانست بر آن پل ببندد و از آب بگذرد ولی محمود بر آب جیحون بمدت یکهفته پلی بست «چنانکه گفتی کز دیر باز بود چنان» [5]. فرخی پایهٔ مدح محمود را چندان بالا میبرد که میگوید: اگرچه قرآن فاضل بود ولی از مدح خواندن او مزد خواندن قرآن حاصل شود [6].

فرخی این گونه سخنان را فقط درستایش محمود نیاورده بلکه در دیگر قصاید او هم نظیر اینها را میتوان یافت مثلا در مدح امیر یوسف گفته که پس از پرستش خداوند خلق را برتر از پرستش تو چیزی نیست [7]. جای دیگر او را در فضیلت همسر همه پیغمبران شمرده جز آن که از ایزد وحی و کلام نیاورده وقصر وی را از فراوانی

۱ - رك. دیوان ص ۳۵ س ۳ - ۱۶؛ نیز رك. سلطان محمود غزنوی ص ۵۸
۲ - رك. دیوان ص ۶۲ س ۱۴ - ۱۷
۳ - رك. زین الاخبار ص ۶۴
۴ - دیوان ص ۲۵۰
۵ - رك. دیوان ص ۲۵۰ س ۸ - ۱۴
۶ - دیوان ص ۲۵۳ س ۱۰
۷ - دیوان ص ۱۴ س ۲

طوف سایلان مانند بیت الحرام دیده است [۱] ؛ جبین خودرا ازهرعضوی گرامی تر داشته «که‌پی سجده شوددر براو سوده جبین» [۲] وبرین عقیده است که :

درهستی خدای گروهی گمان کنند ونددرسخاوت‌تو نکرده‌است کس گمان [۳]

مسعود غزنوی را هم در ردیف پیغمبران آورده که عزمش چون عزم و حجت پیغمبران درستست [۴] ووزیر را بابیاتی ازین قبیل ستوده است :

گربرادی و هنر پیغمبری یا بد کسی صاحب سیدسزا باید که پیغمبرشود...

تا وزارت را بدوشاه زمانه باز خواند زووزارت بانبوت هرزمان همبرشود [۵]

خواجه ابوالحسن حجاج ، علی بن فضل بن احمد را بصفت خداوند مدح گفته:

چهار حد بساط از فروغ طلعت او زنور طور تجلی شناختن نتوان [۶]

مبالغه‌های شگفت انگیز دراشعار فرخی فراوانست و گاه بشیوهٔ شاعران مدیحه سرای درباری نهایت خضوع وخوش آمد گویی در شعرش دیده میشود و مضمونهایی بدیع درین زمینه‌اندیشیده است. مثلا در مدح محمدبن محمودمیگوید اگر سایهٔ دستش ازدور بحجر بیفتد «چون جانوران جنبش اندر حجر آید» [۷] و شیراز موقعی که بر کنگرهٔ کاخ محمود سر نخجیر دیده، ازغم ورشك روزی چند بار خون میگرید وازان روچشمش سرخ رنگست [۸] . آسمان آرزو دارد که بردرگاه امیر یوسف جای کمترین چاکررا داشته باشد [۹] .ازخاکپای ابوالفتح عبدالرزاق ابن‌احمدبن حسن میمندی دوچشم نابینا روشن شود واز یاد کردن نام وی بیمار

۱- دیوان ص۲۳۷س۵و۱۰ ۲- دیوان ص۲۸۷س۱۸

۳- دیوان ص۲۹۷ ۴- دیوان ص۳۳۸س۱۸ ۵- دیوان‌ص۵۰-۵۱

۶- دیوان ص۳۱۵ ؛ نیز رك . قرآن مجید سورهٔ هفتم (الاعراف) ، آیهٔ ۱۳۹

۷- دیوان ص۳۹س۱۸ ۸- دیوان ص۷۷س۹-۱۰ ؛ نیز رك . ص۷۶س۹

۹- دیوان ص۱۳۳س۲

بهبود یابد [۱] . اگر نسیم جود امیر ابوالمظفر چغانی برروی دریا وزد آفتاب از روی دریا بجای بخار زر برانگیزد واگر خیال تیغ او دربیابان بگذرد تابحشر از آن بجای غبار الماس برخیزد [۲] وهم دران روز که شاعر مدح وی را آغاز کند آفتاب ازسر گوینده بزوال میل نکند [۳] . اسب امیریوسف هنگام جستن نسبتی از باد داردوچون بوقت چاشتگاه از غزنینش برانگیزد پیش ازوقت شام امیر رااز شام بگذراند [۴] . هر کس خواجه ابوسهل عبدالله بن احمد بن لـکشن دبیر رابستاید اگرچه دهان را مانند ظلیم [۵] از آتش پر کند دهانش نسوزد [۶] . حتی درخت و پولادهم درمخالفت سلطان محمود سرنوشتشان چنین است :

درخت هم ببهار ار خـلاف تو طلبد صبا بروهم از آنسان گذر کند که خزان

وراز خلاف تو پولاد سخت یاد کند بروخدای کند خاك نرم را سوهان [۷]

در قصیده‌یی دیگر وقتی میخواهد ازتغزل بمدح خواجـه ابوبکر حصیری گریز بزند باسرافرازی تمـلق آمیزی معشوق را بلطف و محبت فـرامیخواندو میگوید :

بیش ازین جُرم ندارم که ترادارم‌دوست نتوان کشت بدین‌جرم رهی رانتوان...

برمن تنگ‌فراز آی ولبت پیش من آر تابگیرم بدوانگشت و دهم بوسه بر آن

لب‌مگردان زلب‌من که‌بدین‌لب صدبار بوسه داد ستم بر دست ندیم سلطـان [۸]

توجه بپدید آوردن‌مضمونی تازه‌وستایشی بیشتر خیال‌فرخی‌را بآن‌جا کشیده که درمدح محمدبن محمودمیگوید : اگر ازبهر کم شدن نسل بشهر دشمن توزن بارنگیرد عجب نیست‌وآنچه پیش ازین بار گرفتست پسران عنین ودختران‌سترون

---

۱ ـ دیوان ص۱۵۹ س۱۰
۲ ـ دیوان ص۱۷۸ س۶و۸
۳ ـ دیوان ص۲۲۰ س۱۵
۴ ـ دیوان‌ص۲۳۷ س۱۵ـ۱۶
۵ ـ شتر مرغ ، مرغ آتشخوار
۶ ـ دیوان‌ص۲۴۷ س۱۶
۷ ـ دیوان ص۲۵۲
۸ ـ دیوان‌ص۳۲۰

آیند ! [۱] . وی نه تنها محمود غزنوی را میستاید که اگــر سایه‌اش‌را زیـر کشته بیفکند از فرّسایهٔ او کشته جان بازمی‌یابد [۲] بلکه مدح سلطان لشکریانش را هم دربر میگیرد چنان که در صفت لشکروی میگوید هرسپاهی کـه محمود شهریارش باشد چندان نیکبخت واز دولت اوبهره‌مندست که :

ازتفاخر وزبزرگی‌وز کرامت برزمین زیر نعل‌مرکبانشان مشك‌برخیزدغبار [۳]

درشعر فرخی نظیر این مضامین زیاد راه جسته وچنان که آشکارست اصولا قصیده بهمین منظور سروده میشد تاشاعر باردیگر بمناسبتی ممدوح را تجلیل کندو ازونواخت یابد ازینرو قصایدمدحیه مانندآنست که کسی سرمشقی راتکرار کردهو از روی تصویری مکرر کشیده باشد . چنان که گفته شددرقصاید فرخی قسمتی که بیش ازدیگر قطعات قصیده مورد ایراد میشود مدایح آنست که وجه مشترك همـهٔ اشعاراوست . اما این گونه اشعار وقتی‌بیشترناخوش آیندست که بتناقض گوییهای فرخی بیشتر توجه شودو خواننده دریابد کـه وی چگونه ، مانند دیگر مدیحه‌سرایان درباری‌از اضطراریابرای صیانت خویش‌وبنا بسائقهٔ خوی‌مدحتگروفرصت‌طلبش ، هرروزطبع‌وشعر خود رابخدمت کسی میگماردوپروایی ندارد که درستایش ممدوح‌کامگار امروز ، مخدوم مهربان و معزز دیروز را ازخاطر ببرد یابزشتی ازو یاد کند چنان که دربخش اول این کتاب دیدیم.

دیگر مضامین درمدایح

علت‌این که درین فصل موضوع‌مدح بتفصیل کشید اینست که در حقیقت‌این‌موضوع ، مضمون اصلی همهٔ‌اشعار فرخی است . درستست که درد‌یوان او بجز مدح ، تغزل ، وصف‌مظاهر طبیعت ، مجلس بزم،کاخ وعمارت ونیزمرثیه

۱ - دیوان ص۲۷۰ س۱۷ ــ ۱۸ ۲- دیوان ص۲۵۳ س۲۱
۳-دیوان‌ص۵۸

دیده میشود ولی اولا بسیاری ازین مضامین توأم با مدح و غالباً چاشنی و آرایش سخن و یا برای روشنگری موضوع است . ثانیاً بعضی از آنها موضوع فصلهای آینده خواهد بود . درین موارد هم فرخی با طبع توانا و بیان شاعرانهٔ خود بخوبی ازعهده برآمده ودر همه جا آنچه عاقبت بخواننده القاء شده آفرین و تجلیل ممدوحی است که شعر بنام اوست . حتی در قصیدهٔ مشهوری که از سرسوز در رثای محمود سروده، و پیش ازین ازان یاد شد ، این معنی بذهن میرسد خاصه درضمن اشعاری که با خطاب «خیز شاها!» شروع شده بعضی از کارهای با نام ممدوح را در گذشته از قبیل آرام-کردن آشوبها ، گرد کردن سپه بردر قنوج ، باردادن رسولان ملوك اطراف که هدیه‌های فراوان بنثار می آورده‌اند و امیران که بسلام می آمدند ، عرض کردن پیلان ، بحصار کردن شاهان وچیزهایی دیگر را بخاطرها آورده [1] و پس ازمرگ سلطان جهان را بی فروغ دیده است :

زینت وقیمت و مقدار ، جهان را بتو بود تاتو رفتی زجهان این سه برون شد یکبار [2]

شبلی نعمانی درمورد این قصیده ورعایت شرایط مرثیه گویی شرحی نوشته که مؤید این نکته است : «اساساً دررثاء سه اصل باید رعایت شود : یکی آن که مجد و جلال ممدوح کاملا ذکر شود تا از رحلت او شگفت وعبرتی درخواننده حاصل گردد ودیگر حزن وملال وغم واندوهی که ازین فقدان مردم رافرا گرفته وعزاو ماتمی که بپاشده کاملا شرح داده شود. سوم نسبت بمدوح وقتی که وی را مخاطب میسازد یك چنین احساسات وخاطراتی ابراز شود که از آن معلوم گردد که راثی درین فاجعه بطوری مبهوت وازخود بیخود شده است که از فوت او بیخبر ولذا خطاباتش باو مانند همان خطاباتی است که باو در زمان حیاتش میکرده . درین مرثیه علاوه بر رعایت تمام مراتب مذکورهٔ فوق ، عبارات وجملات وطرز تعبیر واداي آن بدرجه‌ای

۱ـ رك . دیوان ص ۹۱ـ۹۲ ۲ـ دیوان ص ۹۲

ملال انگیزست که هر سنگدلی را متأثر می‌سازد .»[1]

چند نکته در بارهٔ قصاید و ترجیعات فرخی

در ابتدای این فصل گفته شد که بصورت قصیده است . این قصاید بزبان وسبک بسبك خراسانی شهرت یافته ـ سروده شده ؛ زبانی ساده و روان که بلهجهٔ تخاطب نزدیك واز زیبایی و سلام فطری برخوردار بوده است . در روزگار فرخی باآن که زبان وشعر فارسی نسبت بابتدای این عهد پخته‌تر شده وبیشتر جنبهٔ هنری یافته‌است اماهنوز سادگی‌طبیعی درقالب ومضمون سخن‌بیش ازهرچیز بنظرمیرسد. قصیده‌دران‌زمان معمولامبتنی بر قوافی‌سادهٔ کلمات فارسی وبی ردیف‌بودزیراردیف‌خود ازنظری نوعی آرایش‌وموجب خوش آهنگی است . اگرشعری باردیف سروده میشد ردیفها مثلا بصورت حرفی ساده یافعلی کوتاه ومانند اینها انتخاب میگشت که در نسج شعر غالباً نامحسوس بود . درمیان دویست وچهارده قصیده‌یی که ازفرخی باقی است فقط چهل قصیده مردف وبقیه ساده وبی‌ردیف است[2] . ترجیعات و اشعاری هم که بعنوان قطعات و غزلیات دردیوان اوثبت است دارای همین صفت وبیشتر بی‌ردیف سروده شده است .

وزن قصیده‌های فرخی غالباً بامضمون آنها متناسب وبیشتر نشاط انگیزست. قصاید او ببحور مختلف سروده شده [3] ودرین زمینه شاعر تفننی‌هم کرده است . از جمله قصیده‌یی درمدح امیرعضدالدوله‌یوسف‌سپهسالار بوزن (مفعولن فاعلن مفاعیلن فع) دارد که ازاوزان نسبةً سنگین رباعی است وشمس‌الدین محمدبن قیس‌رازی در باب آن‌نوشته است : «فرخی قصیده‌ی گفته‌است بروزن دوبیتی وچندجایگاه‌تصریع

۱ـ شعرالعجم ، ترجمهٔ فخرداعی ، ج ۱ ؛ نیز درباب رثاء رك. العمدة ج۲ص ۱۴۷ ببعد ، چاپ دوم

۲ـ پاسداران سخن‌بخش اول‌ص۱۷۹

۳ـ آقای مظاهر مصفا مؤلف کتاب‌پاسداران‌سخن درباب وزن اشعار فرخی تتبع کرده وجدولی نموداراوزان قصاید باذکرصفحات آنها دردیوان‌فرخی، چاپ مرحوم عبدالرسولی، فراهم‌آورده است. رك. پاسداران سخن ، بخش نخست ، ص۳۰۹ـ۳۱۱

نگاه داشته چنانک چندرباعی ازان برمی‌توان داشت واول آن اینست :»[1]

سروی گـر سر و مـاه دارد برسر　　ماهـی گـر مـاه مشك بارد و عنبر

ما هـت با مشك سیـم دارد همبر　　سروت برمه ز لاله دارد زیور [2]

ویا قصیده‌یی دیگر که بروزن دوبیتی است :

غـم نـا دیـدن آن مـاه دیـدار　　مرا در خوابگه ریزد همی خار[3]

در فصول آینده درضمن بحث از موسیقی کلام فرخی ازین نکته وتناسب مضمون و آهنگ درشعر اوبیشتر یاد خواهد شد .

فرخی علاوه بر قصاید فراوانی که دارد سه ترجیع بند سروده که یکی در مدح امیر ابویعقوب یوسف‌بن ناصرالدین دربیست وچهـار بند[4] ودومی درستایش امیر ابواحمد محمدبن محمود دربیست وپنج بند[5] ودر ترجیع بند سومی که‌هفت بندست ابوالحسن علی بن فضل بن احمد ، معروف به حجاج ، را ستوده[6] ؛این ترجیع بندها هم دارای مضمونهای غزلی ، وصف مظـاهر طبیعت ومدح و آفرین است . معانی ومضامین‌در ترجیع بندغالباً دارای نظم وترتیبی مخصوص‌است بعلاوه چون قافیهٔ اشعار متغیر ومتنوع است و بیت مشترك بندهامانند بر گردانی تکرار میشود موسیقی خاصی‌پدید می آورد که گوش ازان لذت میبرد . ابیات معدود هـر قسمت از ترجیع بند درحقیقت مانند قصیده‌یی کوتاه است و مجموعهٔ این قسمتهـا مجالی کافی برای بیان موضوعات نسبةً مفصل‌یاتفصیل مطلب بنحوی مطبوع‌است. فرخی درترجیع بندها ازین نکات بخوبی سود جسته ومدح را درزمنیه‌های‌مختلف بشیرینی‌پرورانده‌ودر هرقسمت‌پس ازذکر مقدمه‌یی کوتاه بستایش ممدوح گریززده

۱ـ المعجم‌فی‌معاییر اشعار العجم ص۹۲　　۲ـ رك . دیوان ص۱۲۶ـ۱۲۷
۳ـ رك . دیوان ص۱۶۱
۴ـ رك . دیوان‌ص۴۰۳ ـ ۴۱۳　　۵ـ رك . دیوان ص۴۱۴ـ۴۲۶
۶ـ رك . دیوان‌ص۴۲۷ـ۴۳۲

یا بعضی از بندها را یکسره بمدح اختصاص داده است . ترجیعات فرخی ، بخصوص ترجیع بند نخستین که بنام امیر یوسف است[1] ، شهرت یافته ؛ شاعر در ضمن این ترجیعات اشعار شیوایی در تغزل و توصیف طبیعت و مدح سروده که خواندنی است.

ازین نکات که بگذریم ازجهات کلی ترجیع بندهای فرخی نیز در ردیف سایر اشعار او وتقریباً دارای همان مختصات است . در دیوان فرخی قطعات وغزلها و رباعیاتی هم ثبت شده که چون جزء مدایح او نیست در فصلی دیگر بآنها اشاره خواهد شد .



۱- رك. دیوان ص ۴۰۳-۴۱۳

فصل بیست و هفتم

تجلی اوضاع و احوال زمان در شعر فرخی

بدیهی است که آثار هر نویسنده یا شاعری تاحدی نمودار وقایع حیات و اوضاع و احوال محیط و اجتماعی است که دران زیسته است. البته شاعران و نویسندگان درین زمینه باهم برابر نیستند وبدلایل مختلف درجهٔ تأثر ایشان از وقایع واضاع و کیفیت بروز این تأثرات در آثارشان، فرق میکند وهر کس برای خود سبکی داردامابطور کلی شاید بتوان گفت هرهنرمندی را بامرز وبوم ومحیط خویش پیوندی استوارست که این وابستگی بنحوی مخصوص، پوشیده یا آشکار، در اثرش پدید می آید. مطالعه درین باب متضمن فواید گوناگونی است که اینك جای بحث آن نیست.

یکی از مختصات سبك خراسانی اینست که در شعر گویندگان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم نگارگری مظاهر طبیعی یاتوصیف جاها وشهرها ووقایع تاریخی یا اوضاع جامعه بروشنی‌دیده میشود. مثلا اگر باغی راتوصیف کرده‌اند تصویری تمام نقش شده و اوصاف شاعر بطبیعت وواقع نسبةً نزدیك است. این نکته وقتی بهتر روشن میشود که این اشعار را با اوصاف شاعران دورهٔ بعد مانند نظامی یا خاقانی مقایسه کنیم که سراسر تخیل آمیزست و خواننده بیش ازان

که بموضوع وصف نزدیك شود در دنیای خیال شاعر سیر میکند . شعر بیشتر معاصران فرخی ، همان طور که از جهات دیگر ساده وطبیعی است ، ازین نظرهم گوشه‌یی از اوضاع آن زمان را بوضوح تمام نشان میدهد ؛ اما درمیان ایشان شعر فرخی ممتازست .

شاید بتوان گفت این نکته یکی از بارزترین خصائص شعر فرخی است که در هرقطعه‌یی از اشعار وی نکته‌یی میتوان دریافت واززندگانی او ، ممدوحانش، رفتار وسیاست آنان ، احوال جامعه ووقایع عمدهٔ آن روزگار اطلاعی کسب کرد و اگر گفته شود اشعار دیگران ازین نظر بپای دیوان فرخی نمیرسد ، سخنی نادرست نیست .

وقتی درنخستین بخش این کتاب ازشرح احوال ووقایع حیات فرخی سخن میرفت دیدیم که بعضی از گوشه‌های زندگانی او از خلال اشعارش روشن میشد و شاعر بصورتی آشکار این نکته‌ها را بیان کرده بود . مثلا ازاشعار فرخی معلوم بود او بچه کسانی ارادت میورزیده ، جزئیات رفتار ممدوحان بااو بچه نجو بوده و نام دوستانش چه بوده است حتی میتوان پی‌برد که خانهٔ شاعر در همسایگی خواجه ابوسهل احمدبن حسن حمدوی قرار داشته است :

همچون خزانه‌های ملوکست خانه‌ها　　از برّ و از کرامت و از یادگار او
خاصه سرای آنکه چومن درجوار اوست　　وایمن چو من همی‌چرد از مرغزار او
درویشی و نیاز نیارد نهاد پای　　اندر جوار آنکه بود در جوار او [1]

بیان این جزئیات و اطلاعات در دیوان دیگر شاعران کمتر دیده میشود و بدلیل وجود همین نکات در شعر فرخی است که دیوان او را از مآخذ مطالعه در باب تاریخ این دوره شمرده و برای این مقصود ازان بسیار استفاده کرده‌اند .

۱- دیوان ص ۳۴۱

محمد ناظم وقتی در تحقیق تاریخ دورهٔ محمود غزنوی از مآخـذ و منابع مـوثق همعصر[1] سلطان سخن میگوید ، مینویسد : «آخرین آنها ، کـه ازلحاظ اهمیت کمتر از دیگر مآخذ نیست ، دیوان شعرایی مثل عنصری و فرخی است . قصاید آنان در مدح سلطان محمود شامل حقایق تاریخی بسیاری است که برای تصحیح و تکمیل نوشته‌های مورخان معاصر آن دوره مفیدست . این شاعران معمولا درلشکر- کشیها باسلطان بودند واوصافی که ازین سفرها کرده‌اند بتعیین مسیر و راههایی که محمود طی کرده است کمك میکند»[۲] . همو در معرفی بعضی از اشخاص تاریخی از شعرهای فرخی سود جسته[۳] و در موضوع لشکر کشی به‌سومنات ومآخذ مربوط بآن ، قصاید فرخی را در ردیف نخستین نام برده و اساس کار و سند خود قرار داده است[۴] . جای دیگر در تعیین راهی که سلطان محمود بجانب سومنات طی کرده نوشته است : «من توانسته‌ام راهی را که سلطان درسفر سومنات پیموده از روی قصیده‌یی ازفرخی- که درین لشکر کشی همراه سلطان بود - تعیین کنم»[5] . دیگر محققان‌هم که درباب فتح سومنات تتبع کرده‌اند از اشعار فرخی درین باب یاد کرده وبهره برده‌اند[۶] . محمدناظم بمندرجات‌قصایدفرخی، راجع بفتح‌سومنات، چنـدان تکـیه کـرده کـه وقتی خواسته صحت داستان مذکور در منطق الطیر عطـار را، در بـاب بت سومـنات و امتـناع محـمود از بت فـروشی و سوخـتن بت و بـدست آمـدن بیست من جواهـر[۷] ، ردکنـد اشاره کرده است که ازین داستـان چنـین بـر می آیـد که بت مجوف بوده واین‌درست نیست زیرا ابوریحان

۱- Contemporary Authorities

۲- زندگانی وزمان‌سلطان محمود غزنوی ص۷ ؛ نیزرك. «تاریخ‌ادبیات‌ایران» ، ژان ریپکا،ص۱۷۴

۳- رك. ایضاً ص۲۰۴-۲۰۶ ۴- رك . ایضاً ص۲۰۹

۵- رك . زندگانی وزمان سلطان‌محمود غزنوی ص۲۱۵-۲۱۸ ؛منظور قصیدهٔ معروف: «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر» است رك . دیوان ص۶۶-۷۴

۶- رك. هشت مقالهٔ تاریخی وادبی ، نصرالله فلسفی ، «فتح سومنات» ص۳-۴۵ ؛ مجموعهٔ مقالات هادی حسن ۱۷۷ ۷- رك . منطق‌الطیر ص۲۱۸-۲۱۹ و ص۲۲۵ همین کتاب

بیرونی جزئیات ساختن این بتهارا بیان کرده ولی از تو خالی بودن آنها چیزی نگفته است بعلاوه موضوع یافتن غیر مترقب جواهرات دراسناد قدیمی - که فتحنامهٔ محمود بخلیفه را دربر دارد - مذکور نیست . اگر این کارها واقعاً اتفاق افتاده بود فرخی که دران سفر همراه بود ازین موضوع عالی برای مضمون قصیدهٔ طولانی خود درشرح این لشکرکشی استفاده میکرد وآن را از نظر دور نمیداشت[1] .

تجلی اوضاع و احوال زمان و مشهودات فرخی درشعر وی چندان بارزست که آقای هادی حسن دانشمند معاصر هندی وقتی درموضوع «سیاحان ایرانی در خصوص مملکت وفرهنگ هندوستان»[2] ونوشته‌های آنان سخن گفته ، پس از کتاب «تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل اومزدولة» ابوریحان بیرونی ، باشعار فرخی سیستانی پرداخته و درین باب گفته است : « ... نخستین ایرانی که بعد از مسافرت هندوستان ، مشاهدات عینی خودرا ضبط کرده ، ابولحسن علی فرخی سیستانی است که دیوان او ، تاریخچهٔ منظوم ، مشحون ازاطلاعات نادره درخصوص عظمت وآراستگی هندوستان است... باری اگر ما گفته‌های مورخین را باقول فرخی مقایسه کنیم می‌بینیم که منبع اصلی جمیع تواریخ آن عصر دیوان فرخی است - مثلا گردیزی درزین الاخبار در وقائع سنهٔ ۴۱۰ هجری مینویسد : «اندر لشکر نندا ۳۶۰۰۰ سوار و ۱۴۵۰۰۰ پیاده و ۶۴۰ فیل بود ... سلطان محمود نگاه کرد : یك جهان خیمه و خرپشته وسراپرده وسوار وپیاده وفیل دید. روزدیگر همه رفته بودند - اکنون مقابله کنید بدانچه فرخی گوید :

چهل امیر زهندوستان درآن سپه است　　بزیر رایت شان سی و شش هزار سوار

۱- رك . زندگانی وزمان سلطان محمود غزنوی ص۲۲۱ ؛محمد حبیب نیز این داستان‌را ساختگی دانسته‌است، رك . سلطان محمود غزنوی ص۵۷

۲- رك . مجموعهٔ مقالات ، تألیف هادی حسن ، حیدرآباد دکن ۱۹۵۶ ، ص۱۷۳-۱۸۵

علامت است در آن لشکر اندرو براو — پیادگان گزید، صد و سی و سه هزار
قویست قلبگه لشکرش به نهصد فیل — چگونه پیلان؟ پیلان نامدار خیار
همه چو کوه بلندند روز جنگ و جدل — بلند کوه بدندانها کنند شیار

بعد از آن قول خود را اینطور ادامه میدهد:

شب اندر آمد و ننداسپاه را برداشت — برفت وپیش چنین‌شه شدن نباشد عار
بجای لشکر ایشان نگاه کرد ملك — ندید ز ایشان جز خیمه برزمین‌آثار»

«باری قصیدهٔ فرخی در لشکر کشی سلطان محمود بسومنات فی الحقیقة تاریخچه‌ای از سفر سومنات است ـ گذشته از بیان جزئیات وقائع وذکر اسامی قلاع ، فرخی از شرح ترقی مادی هندوستان و ذکر عقائد هندوان چنان یك تصویر را نگاشته که گویا هندوستان قرن پنجم هجری را پیش چشم‌خود می‌بینیم» . سپس نویسنده بذکر شواهدی درین زمینه توجه کرده از جمله نوشته است که سلطان محمود درین سفر از چیکودر به نهلواره ، از توابع حکومت احمدآباد ، رسید : « راجهٔ نهلواره موسوم به بهیم ، ۲۰۰ فیل و ۱۰۰۰۰ سوار و ۹۰۰۰۰ پیاده در فرمان خویش داشت :

چو نهلواره که اندر دیار هند بهیم — به نهلواره همی کرد برشهان مفخر
بزرگ‌شهری‌ودرشهر، کاخهای بزرگ — رسیده کنگرهٔ کاخها به دو پیکر
دویست پیل‌دمان پیش وده‌هزارسوار — نود هزار پیاده مبارز و صفدر

پس از آن وارد مندهیر شد ـ دراین شهر حوضی بزرگ بوده که آثار آن هنوزهم باقیست و گرد این حوض ، بتخانه‌های بیشمار برپای بوده است :

چومندهیر که درمندهیر حوضی بود — چنانکه خیره‌شدی اندرودوچشم‌فکر
فراخ پهنا حوضی بصد هزار عمل — هزار بتکدهٔ خرد گرد حوض اندر
بزرگ بتکدهٔ پیش و در میانه بتی — بحسن ماه و لیکن بقامت عرعر

.... و عجب‌تر آنکه در شرح غرائب هندوستان ، فرخی هیچ مبالغه واغراق بکار نبرده ...»[1]

این سخنان همه مؤید نکاتی است که درابتدای این فصل نوشته شد ؛ اینک باختصار بذکر موضوعاتی که‌در شعر فرخی‌تصویر و بیان شده است میپردازیم .

اشارات تاریخی اشارات‌تاریخی در اشعار فرخی فراوانست . علاوه بردقت نظر و سبك خاص او در توصیف و روشنگری‌جاهاو اطراف موضوع ، نکته‌یی که این جنبه‌را در شعر او امتیازی دیگر بخشیده اینست که وی شاعری درباری بوده و غالباً در حضرت سلطان و نزدیك بمرکز ثقل سیاست مملکت بسر میبرده ودرلشکر کشیها و سفرهای دیگر درضمن فتحنامه‌ها و مدایح درحقیقت مشاهدات خود را بشعر درمی‌آورده‌است و چون از مختصات شیوهٔ او نگارگری و بیان جزئیات موضوع است آنچه درضمیر داشته و نیزمشهودات و اطلاعات او بطرز روشنی در اشعارش‌منعکس شده‌است که امروز نمودار اوضاع آن روزگار تواند بود . نگارنده درصدد نیست که یکایك این موارد را باز نماید ؛ در فصول پیشین بارها درین گونه موارد از شعرفرخی استفاده شده اکنون بذکر چند نمونهٔ دیگر اکتفا میکند .

گفته شد که شاعران‌مدیحه سرای درمواقع‌مختلف و بمناسبتهای گوناگون از جمله در لشکر کشیها و پیروزیها سلطان را میستودند . در دیوان فرخی ازین گونه قصاید دیده‌میشود ؛ مثلا درباب‌باز گشت از قنوج و فتح‌ثانی‌و بیان مراحل و مشکلات آن[2] ، پیروزیهای محموددر گنگ[3] ، در کوه‌سر ، کوه‌شیر ، دشت گنج ، رودبار و استیلای او برعلی تکین ، ارسلان تکین ، طغان تکین و قدرخان[4] ،

۱ـ مجموعهٔ‌مقالات ص۱۷۶ـ۱۷۹ ۲ـ رك . دیوان ص۵۱-۵۳
۳ـ رك . دیوان ص۶۰ـ۶۶
۴ـ رك . دیوان ص۱۴۶

باز گشت از خوارزم و فتح هزاراسب[1] ، شرح کامل لشکر کشی به سومنات[2] ، فتح ری[3] و بسیاری وقایع دیگر و نیز کارهای دیگر ممدوحان اشعاری مفصل گفته و یا باختصار بآنها اشاره کرده است که اطلاعات مفیدی را دربر دارد حتی از چگونگی راههایی که سلطان و همراهانش طی کرده‌اند و درختانی که دران سرزمینها میروییده میتوان آگاه شد . فرخی درضمن ستایش محمود ازهمه خاندانهای ایرانی و غیر ایرانی که حکومتشان بدست او برچیده شده است واز بین رفته‌اند یاد کرده و این کامیابیها رابسخنانی ازین قبیل ستوده است :

خلافت که جست از همه شهریاران که نه‌شهر اوپست کردی سراسر [4]

از خلال اشعار فرخی میتوان درك کرد که اگرچه احمدبن حسن میمندی وزیری کاردان وتدبیر اودر پیشرفتهای دولت محمودی مؤثر بوده اما سرانجام بدگویان سلطان رابر ضد اوبر انگیخته‌اند و این نکته همانست که مؤلفان کتب درسبب خشم محمود بروزیر نوشته‌اند که بتصرف دراموال وعوایدسلطان متهم‌شده است وپیش ازین گذشت :

او نصیحت نبرید اما بدگوی لعین درمیان شور همیکرد سبب جستن شر [5]

نیز ازمدایح شاعر درستایش حسنك وزیر بعضی دیگر ازین نکات روشن میشود واز جمله برمی آید که پس ازانتصاب وی بوزارت بعضی از مخالفان ، وشاید دوستان میمندی ، بر حسنك نشابوری خرده میگرفته‌اند که وزیری جوانست [6] و فرخی ایراد ایشان راچنین پاسخ گفته است :

طعنی دگر درو نتواند زدن عدو جز آنکه‌ژاژخایدو گوید که نیست پیر...

۱ـ رك . دیوان ص۲۰۵
۲ـ رك . دیوان ص۶۶ـ۷۴ ؛ ص۳۴ـ۳۶
۳ـ رك . دیوان ص۱۸ـ۲۰
۴ـ ازجمله رك . دیوان ص۸۳ ص۸۷ ص۲۵۵ـ۲۵۶
۵ـ رك . دیوان ص۱۵۶ ؛ نیز رك . آثارالوزراء ص۱۶۰ وص۲۶۳ همین کتاب ببعد
۶ـ عقیلی نیز درآثارالوزراء بجوانی حسنك اشاره کرده‌است ، رك . آثارالوزراء ص۱۹۱

خواجه بهردو سخت مصیب آمد و بصیر رای درست باید و تدبیر مملکت [1]

ازشعرهایی که فرخی درمدح امیر محمد بن محمود سروده کاملا پیداست که سلطان محمود ، امیرمحمد را بیشتر مینواخته و درباریان نیز این نکته را دریافته بودند که سلطان میل دارد امیرمحمد بجای او بنشیند. طرفداران این شاهزاده ، مانند فرخی ، پادشاهی قریب الوقوع اورا حدس میزده وچنین آرزو میکرده اند و هر عنایت پدررا شاهدی برین موضوع می انگاشتند ونزد شاهزادهٔ جوان تقرب میجستند [2] . همهٔ این چیزها دراشعار فرخی منعکس است چنان که پیش ازین گفته شده است . فرخی باین مناسبتها بارها امیر محمد راستوده و در ضمن بعزت روز افزون وی وتوجه خاص سلطان بدواشاراتی کرده است :

آخر اوخواهد بنای مملکت کرد استوار آن همای رایت فرخندهٔ اوخفته نیست
گر بپرواز اندر آید مملکت گیر دقرار بس نپاید کو بپرواز اندر آید نرم و خوش
گرد بر گردش غلامان سرایی صدهزار بر در بغداد خواهم دیدن اورا تا نه دیر [3]

جای دیگر فرخی میگوید که محمود دوسه ولایت بر ولایت امیر محمد افزوده و چون سال دیگر آید ممدوح او دولتی افزونترخواهد داشت :

عنایتیست که اورا پدید نیست کنار .. خدایگان جهان را ببر کشیدن او
چنانکه گویی : احسنت ! راست گفتی پار [4] ترا نمایم سال دگر دگر شده حال

بخشیدن دوات گهر نیز درنظر فرخی ازین حکایت میکند که سلطان از امیر محمد هیچ چیز دریغ ندارد ومحمودرا عزیزتر ازوی درجهان کسی نیست و بگنجها گهر وسیم وزر برای محمد نهاده است [5] یا از پسر خود خشنود بوده که کارسپاه را بدو سپرده است ودرین کار مقصودی داشته :

نه خیره گفت که لشکر نگه کن و بشمار نه بر گزاف سپه را بدو سپرد پدر

۱- دیوان ص ۱۹۰ - ۱۹۱ ۲- رك . ص ۷۰ و ۸۹ همین کتاب ۳- دیوان ص ۱۰۸
۴- دیوان ص ۱۱۰ ۵- رك. دیوان ص ۱۱۸

کسی که‌ره بر داندر حدیثهای بزرگ — در این حدیث مر اورا سخن بود بسیار
خدایگان جهان‌را درین سخن غرض است — تو این سخن را زنهار تا نداری خوار
من این غرض بتوانم شناخت نیك ، ولی — دراز کردن قصه بهر سخن بچه کار
هر آن حدیث که من گفته ام بچندین شعر — پدید خواهد شد مر خلق را همی هموار ۱

این موضوع را کتابهای تاریخ هم تأیید میکند که محمود در اواخر عمر به امیر محمد بیشتر مهر میورزیده . فرخی نیز که‌این اوضاع را میدیده و شاعر منتسب بدستگاه امیر محمدبوده ناچار بپسند سلطان سخن میگفته‌است. دیری نگذشت که پیش بینی او ودیگر دوستداران امیر محمد ودرباریان درست درآمد وپس از مرگ سلطان بواسطهٔ دوری امیرمسعود از پایتخت، بزرگان امیرمحمدرا بپادشاهی برداشتند ولی سلطنـت وی نپایید وچنان که دیدیم راه سلطنت امیرمسعود هموارشد وبرتخت سلطنت بجای پدر نشست .

فرخی که ناچار بود پادشاه نورا مدح کند بیمهری محمود را نسبت بپسردر اواخرعمر - که مورخان نوشته‌اند - یادمیکند ودر قصیده‌یی درضمن ستایش‌مسعود میگوید که‌او درجنگی بادلاوران سپاه عراق ومبارزان کوه گیلان روی بلشکریان اندك خود کرد و گفت : پدر مرا وشمارا درین زمین بی‌ساز و خواسته گذاشت اما بنام نیك ازین‌جا روان‌شدن بهتر از آنست که بنحوی دیگر بنزد وی باز گردیم. شما مانند شیر مردان بجنگیداگر مرادبرآید چنان کنم که شما ازمیان‌خلق بمال‌و ملك نشان شوید . از بهرمن بشما زیان بسیار رسید ولی کاری کنم که نام زیان را فراموش کنید . سپاهیان جملگی گفتند : در رکاب تو چنان بجنگیم که روی کوه ازخون دشمن تو پرشقایق نعمان شود ۲ . جـای دیگر پس از ان که تسلط مسعود غزنوی را بر برادر ستـوده این حقیقت تـاریخی را در لباس مدح چنین

۱- دیوان‌ص۱۱۴ نیز رك . ص۱۲۰ ، ص۲۸۰ س۱۶-۲۲، ص۳۶۸ س۸-۱۲، ص۳۷۶، ص۱۰۴ س۷-۱۵

۲- رك . دیوان ص۳۰۲ س۱۷-۲۰ ص۳۰۳ س۱-۷

آراسته است :

خداوندی که بی نیروی لشکر　　جهان بگشاد وصافی کرد هموار
پدر بگذاشت او را بر در ری　　بروی لشکر غدار و مکار
سلیح ولشکر و پیلش جدا کرد　　غرضها بود سلطان را دراین کار
نه‌از خواری چنان بگذاشت اورا　　ندارد کس چنو فرزند راخوار
و لیکن خواست تا شاهان بدانند　　که او بیکس هنر آرد پدیدار
همی دانست کو بی‌ساز و لشکر　　بر آید با همه گیتی بپیکار
چنان بوده‌است کاندیشید سلطان　　بپرس از لشکر و اسپاهسالار [1]

ودر پایان نکو خواهان اورا بر تخت و کسی را که دوستش ندارد بر دار خواسته است .

وقتی فرخی میخواهد بعزت وحرمت ابوبکرحصیری ندیم در نزد امیر مسعود اشاره کند میگوید اواینك نزد پادشاه از ان مقربست که وقتی میل کردن به مسعود در نزد شاه مشرق - که ظاهراً محمود منظور ست - زیان داشت خواجه بدومیل کرد [2] وهم از قصاید فرخی‌درمدح اواین نکته‌پیداست که‌ندیمان، مانند ابوبکر حصیری ، گاه و بیگاه بسلطان پند میداده ودر امور اظهار نظر میکرده‌اند واین کار رسمی معهود بوده که فرخی وی را بدین صفت میستاید [3] .

در تاریخ بیهقی درضمن قصهٔ امیر یوسف و گرفتاری او درزمان سلطنت امیر مسعود میخوانیم که « درنهان حاجبش را طغرل که وی را عزیزتر از فرزندان داشتی بفریفتند بفرمان سلطان وتعبیه‌ها کردند تا بروی مشرف باشد وهرچه رود

۱ـ دیوان ص۱۴۴ـ۱۴۵

۲ـ دیوان ص۳۲۲ س۲ـ۳؛ نیز رك. ص۳۲۳ س۲ـ۵ س۲۴ وص۳۲۳س۱

۳ـ رك. دیوان ص۳۲۲

می باز نماید تا ثمرات این خدمت بیابد بپایگاهی بزرگ که یابد. و این ترك ابلهٔ این چربك بخورد و ندانست که کفران نعمت شوم باشد ... و یوسف چه دانست که دل و جگرو معشوقش بروی مشرف اند » [1] . اما پس ازان که سخن چینیها مؤثر افتاد و میخواستند امیر یوسف را بقلعهٔ سکاوند بفرستند ، وی پس از وداع با پسر خود « طغرل را گفت شادباش ای کافر نعمت ، از بهر این ترا پروردم و از فرزند عزیزتر داشتم تا بر من چنین ساختی بعشوهٔ که خریدی ؟ برسد بتو آنچه سزاوار آنی» [2] .

ابوالفضل بیهقی سر گذشت این طغرل را هم آورده که وی نخست غلام محمود غزنوی بود و پس از ان که محمود حس کرد که برادرش باین غلام چشم دارد « امیر محمود خادمی خاص را ... آواز داد و گفت طغرل را نزدیك برادرم فرست . بفرستادندش و یوسف بسیار شادی کرد و بسیار چیز بخشید خادمان را و بسیار صدقه داد و این غلام را بر کشید و حاجب او شد و عزیز تر از فرزندان داشت و چون شب سیاه بروز سپیدش تاختن آورد و آفتاب را کسوفی افتاد از خاندانی بانام زن خواست و در عقد نکاح و عروسی وی تکلفهای بی‌محل نمود چنانکه گروهی از خردمندان پسند نداشتند ، وجزاو مکافات آن مهتر آن آمد که باز نمودم . پس از گذشتن خداوندش چون درجه گونهٔ یافت و نواختی از سلطان مسعود ، اما ممقوت شد هم نزدیك وی و هم نزدیك بیشتر از مردمان ، وادبار در وی پیچید و گذشته شد بجوانی روزگارش در ناکامی ، و عاقبت کفران نعمت همین است » [3] .

گوشه‌یی از جشن دامادی طغرل را در دیوان فرخی - که شاعر این روزگار و به امیر یوسف منتسب بوده - میتوان دید . فرخی درین قصیده نخست کاخ امیر یوسف را وصف کرده سپس گفته است امیر این جشن پرشکوه را برای دامادی

۱- تاریخ بیهقی ص ۲۵۰

۲- تاریخ بیهقی ص ۲۵۲

۳- تاریخ بیهقی ص ۲۵۳

حاجب طغرل آراسته و بپسند دلخویش برای او زنی خواسته‌است . از مطالعهٔ این قصیده بعضی ازین وقایع و مراحم امیر یوسف معلوم میشود و نیز میتوان دریافت که بزرگان دربار غزنه وقتی میخواسته‌اند اشخاص مورد نظر حتی غلامانشان را چگونه مینواخته‌اند ! [1]

فرخی بارها بکان زری که در روزگار سلطنت محمود ظاهراً بکوه زرریان پیدا شده اشاره کرده‌است [2] . همین موضوع در تاریخ گزیده هم در شرح احوال محمود دیده میشود [3] . در ضمن اشعار او از گریختن علی‌تکین از پیش سلطان و نحوهٔ ارتباط محمود با قدرخان [4] آگاه میشویم و در مدح ابومنصور دواتی قراتکین حاکم غرجستان میخوانیم که چگونه وی بجای شاران غرجستان از طرف محمود غزنوی درین سرزمین بحکومت نشسته و یک‌بار که یکی از سرکردگان غرجستان قصد قیام کرده قراتکین او را بجای خود نشانده و درین ناحیه امن و امان را برقرار کرده است [5] ، یا از قصیده‌یی دیگر در مدح سلطان محمود درمی‌یابیم که منوچهر بن قابوس باسلطان غزنوی خدعه میکرده و میگفته است ولایت او خانهٔ محمود است ولی او را از بدی راه بر حذر میداشته سرانجام محمود بدان سو لشکر کشیده و منوچهر از بیم ببیشه پناه برده‌است [6] .

از مطالعهٔ دیوان فرخی تصویری از لشکرکشیها ، آداب جنگ ، شکارگاهها ، طرز شکار ، بزمها ، کاخها ، مجالس سلطان و شاهزادگان و چوگان زدن سلطان

۱ـ رک. دیوان فرخی ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲

۲ـ رک. دیوان ص ۲۵۱ س ۲۳ ص ۲۵۷ س ۱۱ ص ۳۹۳ س ۳ـ۴ فردوسی گوید:
«پدید آمد از فراوکان زر»

۳ـ رک. تاریخ گزیده ص ۳۹۲ ۴ـ رک. دیوان ص ۲۵۱

۵ـ رک. دیوان ص ۳۲۶ ـ ۳۲۹ ؛ غرجستان درمشرق هرات ومغرب غور وشمال غزنین بوده ؛ درباب استیلای محمود برین ناحیه رک. تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۲۰۷

۶ـ رک. دیوان ص ۳۴۶ـ۳۴۷

محمود ومهمان شدنش بخانهٔ یکی از فرزندان و نیز ناخوشی ممدوحان در نظر ما مجسم میشود که بعضی از آنها جداگانه یاد خواهد شد ؛ حتی تا حدودی معلوم میشود که ساختمان قصر یا عمارت ممدوحان وی بچه صورت بوده است یا مثلا رایت محمدبن محمود نشانهٔ همای زرین داشته‌است :

همای زرین دارد نشان رایت خویش | که داشته‌است همایون تر از همای نشان [1]

انهدام شهرها وکشتن مردم

در بخش دوم این کتاب از مظالم محمود غزنوی یادشد ؛ درین فصل که ازتجلی وقایع و اوضاع زمان در شعر فرخی سخن میرود میتوان باین نکته نیز اشاره کرد که بعضی از قصاید وی بوضوح تمام ازسختگیریهای محمود نسبت بمخالفان واسیر وبرده گرفتن دشمنان وهندوان درجنگها وانهدام شهر های آنان وکارهایی ازین قبیل حکایت میکند که شاعر جزء محامد وی آورده است . چون فرخی درسفرها نیز همراه سلطان بوده بسیاری ازین اشارات ، مشهودات خود اوست که بزبان شعر بیان شده ودر خور توجه ودقت‌است . اگر در کتابهای تاریخ میخوانیم که چنین کارهایی از محمود سرزده و مثلا ابن خلدون مینویسد که درسفر به قنوج قلعه‌های بین راه را خراب کرده [2] ویا پس‌از تسخیر وتخریب شهر باری وقلعه های مجاور ، جمع کثیری از مردم را کشته است [3] شعر فرخی نیز بسیاری ازکارهای محمود را درین لشکر کشیها نمایش میدهد . در بیان پیروزیهای محمود در گنگ گفته‌است سلطان برولایت آبادان رای دست یافت جایی که‌چون بوستان ارم وبتکدهٔ فرخار وسرایهاش مانند ارتنگ مانوی پرنقش بود اما چون بباره شد وازفرار رای آگاه گشت :

۱ــ دیوان ص۲۷۴ ؛ نیز رك. ص۲۷۲ س۳ ص۳۸۵ س۲۱

۲ــ رك. کتاب العبر ودیوان المبتدا والخبر قسم رابع ص۷۹۷

۳ــ ایضاً ص۸۰۰ نیز رك. تاریخ گردیزی ص۶۰

بخواست آتش و آن شهر پر بدایع را — بآتش و بتبر کرد با زمین هموار
سرایهاش چو کوزهٔ شکسته کرد از خاک — بهارهاش چو نار کفیده کرد از نار
بسوخت شهر و سوی خیمه باز گشت از خشم — چو نره شیری گم کرده زیر پنجه شکار [1]

یا در راه سومنات چندین حصار وشهر بزرگ را خراب کرد واصل هریک از بن و بر بکند [2] ودر آن بتکدهٔ مشهور پس ازان که بت را بکند ومال و زر برداشت بدست خویش به بتخانه آذر درافگند وبرهمنان را چندان که دید سر ببرید زیرا «بریده به، سر آن کز هُدی بتابد سر» [3] ونیز در جنگ خوارزم از سران سپاه مخالف شش فرسنگ کشته وخسته بهم درافگند وآنان را که نا کشته و نا خسته مانده بودند گرد گلوشان طوقی از پالهنگ ساخت [4]. در اشعار زیر فرخی بطور کلی شیوهٔ لشکر کشیها وجنگهای محمود را تصویر کرده است:

آن سال خوش نخسبد واز عمر نشمرد — کز جمع کافران نکند صد هزار کم
امسال نام چند حصار قوی نوشت — درهریکی شهی سپه آرای ومحتشم...
تاچندروز دیگر از آن قلعه‌های صعب — ده خشت بر نهاده نبیند کسی بهم
زنشان اسیر و برده شود ، مردشان تباه — تنشان حزین وخسته شود، روحشان دژم..
وزخون حلقشان همه بر گوشهٔ حصار — رودی روان شده بهزرگی چورود زم [5]

ازین نظر نیز اگر بشعر فرخی بنگریم اوضاع آن روزگار و کارهای سلطان وسایر ممدوحان در دیوان وی منعکس شده ؛ البته دیگر شاعران دربار غزنه هم چنین نکته‌هایی را در شعر آورده‌اند چنان که عنصری در باب لشکر کشیها و ویرانیهای محمود در هند میگوید:

ز بسکه آتش زد شاه در ولایت هند — کشیده دود ز بتخانهاش بر کیوان [6]

۱- دیوان ص۶۴
۲- دیوان ص۶۸ س۱۴
۳- دیوان ص۷۱ س۷-۸ ؛ نیز رك. ص۲۰۵ س۵
۴- دیوان ص۲۰۵ س۱۰-۱۱
۵- دیوان ص۲۲۶
۶- دیوان عنصری ص۱۲۵

اما دقت نظر و توصیف و نزدیکی بواقع صفت آشکار شعر فرخی و دیوان او ازین لحاظ ممتازست.

شرح غنائم جنگها

درین جا اشاره باین نکته بی مناسبت نیست که در مدایح فرخی شمه‌یی از ثروتهایی که سلطان غزنوی در جنگهای مختلف بخصوص از هند بدست آورده است بیان شده؛ شاعر مدیحه سرای در قصاید خود باین نکته تکیه کرده و شرح جواهرات و پیلها و بردگان و دیگر ثروتها را موضوع مناسبی برای تجلیل ممدوح قرار داده است. این ابیات فرخی مؤید مطالبی است که در بخش دوم این کتاب درین باب نگاشته شد. فرخی درستایش محمود میگوید: خزاین ملکان جمله در خزاین تو وسلیح شاهان درقلعه های تو انبارست [1] زیرا ثروت سلطان روز افزون بود؛ بقول همو در فتوحات گنگ ملك بابت پنج يك، دویست پیل و دو صندوق لؤلؤ شهوار نصیب یافته بود [2] ویا در بتکدهٔ سومنات خزینه‌یی از صندوقهای گوهر کرده بودند که بدست او افتاد وتنها خود بت چندان گران قیمت وجواهر نشان بود که گفته است:

خراج مملکتی تاج وافسرش بودست کمینه چیزوی آن تاج بود و آن افسر [3]

در قصیده‌یی دیگر فرخی بغنائمی که سلطان دریکی از لشکر کشیهای خود، ظاهراً ازهند، بدست آورده اشاره میکند ومیگوید ازین سفر شادمان بازگشتی و از زر وزیور فراوان برستوران سپاه بارهای ثقیل کردی [4]. در سایر مدایح نیز از پیلانی که در جنگها بچنگ لشکر سلطان افتاده مکرّر یاد میکند مثلا این ابیات در وصف عرضه گاه سلطان بدشت شابهارست:

۱ـ رك. دیوان ص۶۵ س۱۱ ۲ـ دیوان ص۶۴ س۴ ۳ـ دیوان ص۷۰
۴ـ دیوان ص۲۲۱ س۱۱

گفت : آن‌هزار وهفتصد و اندکوه چیست ؟ گفتم : هزار و هفتصد و اند پیل شاه

گفت : آنهمه ز پیشرو هندوان ستد ؟ گفتم : بلی و داشت بمردانگی نگاه ۱

فرخی درضمن قصیده‌یی پیش‌بینی میکند که تا چند روز دیگر سلطان محمود قلعه‌هایی را که درنظر دارد خواهد گشود وچنین وچنان خواهد کرد. آنگاه از غنائمی که نصیب لشکر پیروز خواهد شد سخن بمیان می آورد. این ابیات را نموداری از وقایعی که درین جنگها روی میداده است میتوان شمرد :

خسرو نشسته تاج شه هند پیش او چونانکه‌تخت گوهر بلقیس پیش‌جم

پیلان‌مست صف‌زده در پیش او و او قسمت همی کند بدر خیمه بر حشم

وزبرد گان طرفه که قسم سپه رسید نخّاس خانه گشت بصحرا درون خیم

از شارهٔ ملوّن و پیرایهٔ بزر آنجا یکی خورنق وآنجا یکی ارم

بازار پرطرایف و بر هر کناره یی قیمتگران نشسته ستانندهٔ قیم

یك توده‌شاره‌های‌نگارین به‌ده‌درست یك خانه برد گان نوآیین به ده درم

زینسان رقم زده که بگفتم بدین‌سفر زینسان‌زنند برسفرش بخردان‌رقم...

هرسال کو بغزو رود قوم خویش را زینگونه عالمی بوجود آرد ازعدم ۲

در دیوان فرخی اشعاری که ثروتها وغنیمتهای حاصل از جنگهای سلطان غزنوی را نمایش دهد کم‌نیست حتی گاه شاعر بوصف جزئیات آنها پرداخته است چنان که درتوصیف بتکدهٔ سومنات می بینیم.

صفات واقعی ممدوحان

این‌خصیصهٔ‌شعرفرخی وتأثراوازعالم‌واقع سبب‌شده است که بسیاری از صفات واقعی ممدوحان در شعر او منعکس شود. درستست که آنچه فرخی در باب ایشان گفته درلباس‌مدح‌است وازتعبیرات شاعرانه واغراق خالی

۱ـ دیوان ص۳۴۴؛ نیزرك ص۳۴۳س۴

۲ـ دیوان ص۲۲۶ـ۲۲۷

نیست اما اگر درقصاید او وتاریخ آن عهد تأمل کنیم و از آنچه بشیوهٔ مدیحه‌سرایان در شعر آورده بگذریم بسیاری از صفاتی که اوبرای ممدوحان بر شمرده نزدیك بواقع است . مثلا جهانگیری وپیروزیها ودلاوری محمودغزنوی ، لشکرکشیهایش به هند وغنائم فراوان آن دیار ، شهرت سلطان ، تعصب او دربرانداختن دشمنان دین ، تشویق مدیحه سرایان وفرّوشکوه دربار غزنه را همه تأیید کرده‌اند پس گزاف نیست اگر فرخی درمدح او میگوید :

نشستگاه شهان باغ و کاخ وخانه بود نشستگاه تودشتست وخوابگه خرگاه :

خدایت ازپی جنگ آفریدوزپی جود بسیج رزم کن وجنگ جوی ودشمن کاه [1]

حتی در مرثیهٔ مشهور وی میتوان کارهای مورد علاقهٔ محمود را دریافت . درین قصیده شاعر سلطان را ـ که تاابد خفته است ـ ببر خاستن و می نوشیدن و جنگ کردن وبه هندرفتن وچوگان زدن ولشکر آراستن دعوت میکند [2] یعنی کارهایی که محمود در همه عمر بآنها پرداخته‌است . یا شجاعت سلطان مسعود ، شیرکشیها [3] و بزمهای فراوان‌وشرابخواریش مشهورست .

ازین قبیل‌است جوانی وخوی نیکو وحلم ومهربانی وشاعر نوازی امیر محمد [4] ، جوانی وزیبا رویی وعشرت دوستی امیریوسف [5] ، زیرکی وعقل‌و کیاست احمدبن حسن میمندی ، ثروت‌وجاه وجلال‌حسنك‌وزیر ، فضل وشعر دوستی بوبکرحصیری ، دانش وادب پروری بوسهل حمدی ، بوبکر قهستانی وحجاج‌ودیگران وزیبایی‌و حسن خدمت ایاز [6] و بعضی صفات دیگر که شاعر درممدوحان خود یافته است .

۱ـ دیوان ص ۳۴۵ ۲ـ رك. دیوان ص ۹۱

۳ـ درین باب رك. دیوان‌فرخی ص ۱۴۴ س ۱۷ـ۱۸ ص ۱۴۸ س ۸ـ۱۵ ص ۱۴۹ س ۶ـ۷ ص ۱۵۲ س ۱۶ـ۲۴ ص ۳۰۳ س ۱۲ـ۱۳

۴ـ رك. دیوان ص ۹۶ س ۱۹ـ۲۰ ص ۱۰۲ س ۲۲ ص ۱۱۲ س ۳و۸ ص ۲۱۱ س ۷ ص ۲۲۴ س ۲۲ـ۲۳ ص ۲۲۵ س ۱ ص ۲۸۱ س ۱ـ۳ ص ۴۲۰ س ۱ ص ۴۲۱ س ۱۰ ص ۴۲۵ س ۳و۷

۵ـ رك. ص ۱۳۵ س ۱۱ـ۱۲ و ۱۶ ص ۱۳۷ س ۹ـ۱۰ ص ۳۴۸ س ۲۱ ص ۴۰۶ـ۴۰۷ بند دهم

۶ـ رك. دیوان ص ۱۶۲

ازینرو فرخی درسرودن مدایح ازین امتیاز برخوردار بوده که ممدوحان او غالباً صفاتی ستودنی داشته‌اند ومیتوانسته شرح وتحسین آنهارا موضوع مدح قرار دهد و ایشان رابدین خصائل بستاید. البته دراوصاف ممدوحان بنابر اقتضای زبان شعرو روح مدیحه، مبالغه‌هایی راه جسته که درین نوع اشعار طبیعی است. مرحوم رشید یاسمی نیز باین صفت شعر فرخی تکیه کرده ونوشته است: «قصاید فرخی همچنان که ازحیث تشبیب وتغزل ووصف مناظر واحوال روحی طبیعی است درمدح نیزدور از طبیعت نیست»[1].

دربخش اول این کتاب هنگامی که ممدوحان فرخی باختصار معرفی شدند ببعضی ازاشعار وی درین باب اشاره شد. اگر مدایحی‌را که فرخی بنام هر یك از ایشان گفته است، چنان که نویسندهٔ این سطور کرده، دسته بندی کنیم ویکجا گرد آوریم ازخلال اشعار نکته‌های جالبی درباب آنان میتوان دریافت که بعضی‌از آنها درجایی دیگر مذکورنیست. راه داشتن فرخی بنزد ممدوحان والتزام خدمت ایشان درسفر وحضر وشرکت دربزمهای آنان وشعر خواندن ونوازندگی اودرین محافل خاص موجب شده که از مجالس طرب ونیز بعضی از عادات ممدوحان در بزمها سخن بگوید؛ خاصه که درین گونه مجالس شراب بافراط مینوشیده‌اند و تشریفات ورسوم وحشمتها تاحدودی فراموش میشده است. ابوالفضل بیهقی از بزمهای سلطان مسعودمکرر سخن گفته ازجمله پس‌ازشکست ازسلجوقیان مینویسد که امیر بااطرافیان بشراب نشست ویکایك مست شدند وببردندشان یابگریختندو آخرین ایشان خواجه عبدالرزاق میمندی بود که هژده ساتگین خورده بود، ساتگینی هریك نیم‌من واجازه خواست وباادب بازگشت اما «امیر پس ازین میخورد بنشاط وبیست وهفت ساتگین نیم‌منی تمام شد برخاست وآب وطشت خواست و مصلای نمازو

۱ـ مقدمهٔ اشعار گزیدهٔ فرخی سیستانی ص ۴۰

دهان بشست و نماز پیشین بکرد و نماز دیگر کرد و چنان مینمود که گفتی شراب نخورده است، و این همه بچشم و دیدار من بود که بوالفضلم، و امیر بر پیل نشست و بکوشك رفت.» ۱

فرخی درین گونه مجالس شعرهایی مناسب حال میخوانده و رود مینواخته و محفل ممدوحان خوشگذران را بهنر خویش می آراسته است. گاه میدیده است که امیر محمد بن محمود از بامداد دست بشراب برده و درین باب میگفته: خرمی و شادی در می است و خسرو «خرّمی و شادی را داد داد»:

ماه درخشنده قدح پیش بُرد　　سرو خرامنده بپای ایستاد
باطرب و خرمی و فال نیك　　شاه قدح بستد و بر کف نهاد ۲

و زمانی در ترجیع بند خود بزم آرایی امیر یوسف را توصیف میکند و توجه شاهزادهٔ جوان را باشعارش بیاد می آورد. ۳

از اشعار فرخی میتوان فهمید که خواجه ابوالحسن منصور در شراب نوشیدن پایداری بسیار داشته چندان که شاعر میگوید:

نبیدرا چه فسون کرده‌ای که بر تو نبید　　نکرد هرگز چون بر نبید خواران کار
فزون خوری ز همه مردمان نبید و شوند　　بمجلس تو همه خلق مست و تو هشیار ۴

و ازین جا نیز شاید بتوان حدس زد که این شخص همان سید منصور بن حسن میمندی، محتملاً برادر احمد بن حسن، است زیرا در قصیده‌یی دیگر بنام سید منصور بن حسن میمندی، وی را نیز بهمین صفت وطاقت در میخوارگی ستوده است[۵]. خواجه ابوسهل دبیر عبدالله بن احمد بن لکشن هم بدین صفت ممتاز بوده که نظر فرخی را جلب کرده و در مدح او این نکته را یاد آور شده است ۶. و این که شاعر در قصاید خود بخصوص در دعای پایان مدایح برای ممدوحان عیش مدام و ساغر لبریز

۱ـ تاریخ بیهقی ص ۶۵۸　　۲ـ دیوان ص ۳۷
۳ـ رك. ص ۴۰۶-۴۰۷ بند دهم و ص ۹۴ همین کتاب　　۴ـ دیوان ص ۱۶۴
۵ـ رك. دیوان ص ۱۶۵ س ۲۱-۲۲　　۶ـ دیوان ص ۳۲۶ س ۸

ازشراب وساقی سیمبر آرزو کرده شاید نموداری ازعشرت دوستی آنان تواند بود. چون در بخش اول ودوم بمناسبت ازین گونه اشعار فرخی - که معرّف ممدوحان اوست - نقل شده وپس ازین نیزدر فصول دیگر بمناسبت خواهد آمد اینك از تفصیل درین موضوع صرف نظر میشود .

پسند ممدوحان درشعر فرخی

نزدیکی فرخی بممدوحان خود وآشنایی با افکارو احوال ایشان موجب شده است که نکاتی از اندیشه ها و آرزوهای آنان در شعر وی منعکس شود بخصوص که فرخی مانند دیگر مدیحه‌سرایان‌شعر را بپسند دل ممدوح خود میسروده وآنچه او دوست میداشته برزبان می‌آورده است . ازینرو بعضی از فکرهایی که سلطان یا بزرگان مملکت درسر میپرورانده اند یا نقشه هایی که اجرای آنهارا در نظر داشته‌اند ازبرخی اشعار او استنباط میشود . تأمل درین موضوع گاه منشاء بعضی از وقایع تاریخی وهدفهای سیاسی حکومت ودربارغزنه را روشن میکند . مثلاً اشعاری که فرخی پس از بازگشت محمود از یکی از جنگهای هند سروده وتسخیر مصر را بدست او خواسته ، نمودار رواج عقاید ضد اسماعیلی در دولت سلطان غزنوی وآگاهی شاعر ازین آرزوهاست :

ژنده پیلان کز در دریای سند آورده‌ای — سال دیگر بگذرانی ازلب دریای نیل
قرمطی‌چندان کشی کزخونشان‌تاچندسال — چشمه‌های‌خون‌شوددربادیه ریگ‌مسیل
تا زجامهٔ سوکواران بر زنان مصریان — همچوزرّ بخشش‌تومست گرداند کفیل
راست‌پنداری‌همی بینم که بازآیی زمصر — درفکنده درسرای‌ملحدان ویل‌وعویل
وان سگ ملعون که خوانند اهل مصر اورا عزیز — بسته و خسته بغزنین اندر آورده ذلیل
دار او بر پای کرده در میان مرغزار — گرد کرده‌سنگ‌زیردار‌اوچون‌میل‌میل[1]

۱- دیوان ص ۲۲۱

این موضوع در شعر فرخی مکرر بنظر میرسد ؛ گاهی گفته‌است خدیو مصر و قومش فردا از تیغ محمود سرنوشت شهان هند را خواهند داشت [1] وزمانی ازخدا خواسته است چندان که ممکن بود سلطان راعمر دهد تا درعوض عمری که می‌یابد در مصر همهٔ قرمطیان را ، ازپی دین ، برداز کند [۲] . حتی در مدح خواجه ابوبکر حصیری ندیم هم - که ناچار بشیوهٔ سلطان فکر میکرده - میگوید : جاودان‌زی وهمین رسم وعادت را حفظ کن وخانهٔ قرمطیان را لاد از لاد بیفکن [۳] وازفضایل او این که اگرچه به‌غزنین است اما قرمطیان از بیم او درمصر خون جگر ازدیـده فروبارند [۴] . درست است که مصر مرکز خلفای فـاطمی و اسماعیلیـان بوده و دستگاه خلافت ومحمود غزنوی آنان را دشمن میداشته‌اند اما شاید بتوان تصور کرد که درحقیقت فرخی که‌ازین موضوع باخبر بوده در قالب مدیحه خواستهاو امیال سلطان وممدوحان را بصورت دعا و تمنیات خود ادا کرده است .

در قصیده‌یی دیگر درمدح سلطان محمود باو میگوید به خانان ترکستان اعتماد مکن . پیداست که محمود خودچنین می‌اندیشیده و الاّ شاعری چون‌فرخی کی جرأت میکرده است درسیاست دولت اظهار نظر ودخالت کند وچنین سخنانی بزبان آورد :

ختاخان‌رامرادآمد که‌باتودوستی گیرد	همی‌خواهد که‌آیدچون‌قدرخان نزدتومهمان
خداوندا‌جهاندارا ز خانان دوستی‌ناید	که بی‌رسمند وبیقولند وبدعهدند و بدپیمان
زبانشان نیست بادلشان یکی در دوستی‌کردن	توخودبه‌دانی‌ازهر کس‌رسوم وعادت‌ایشان [۵]

از مطالعهٔ قصیدهٔ فرخی در آرزوی لشکرکشی به کشمیر نیزمیتوان‌پنداشت که شاید مخدومان اوهم درین فکر بوده‌اند که شاعر باین‌کار چنین اظهار علاقه

۱ - رك. دیوان ص۳۳س۸
۲ - رك. دیوان ص۸۲س۹-۱۱
۳ - رك. دیوان ص۴۶س۱۳
۴ - رك. دیوان ص۱۷۲ س۴
۵ - رك. دیوان ص۲۵۶-۲۵۷

کرده و خواسته است چون ممدوحان خویش در کین کشی و محاربات شرکت جوید :

ما را ره کشمیر همی آرزو آید ما زآرزوی خویش نتابیم بیک موی...
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیارامم تا کین نکشم زوی
غزوست مرا پیشه و همواره چنین باد تا من بوم از بدعت واز کفر جها نشوی
کوه و درهٔ هند مرا زآرزوی غزو خوشتر بود از باغ و بهار و لب مرزوی [1]

از قصیده یی که فرخی بین سالهای ٤١٦-٤١٧ (سال فتح سومنات) و ٤٢٠ هـ. (سال فتح ری) سروده است معلوم میشود که محمود پیش از تسخیر این دیار ، در نظر داشته که به ری لشکر کشد و بزعم خود بد مذهبان را نابود کند و چون برین خطه چیرگی یافته همه کارهایی را که میخواسته مرتکب شده است ؛ این موضوع در اشعار فرخی منعکس شده است :

ری را بهانه نیست ، بباید گرفت پس وقتست اگر بجنگ سوی ری کشد عنان
اینجا همی یگان ودوگان قرمطی کشد زینان به ری هزار بیابد بیک زمان
غزویست آن بزرگتر از غزو سومنات روزی مگر بسر برد آن غزو ناگهان
بستاند آن دیار و ببخشد ببنده یی بخشیدنست عادت و خوی خدایگان [2]

پیش از این گفته شد که پس از قوت گرفتن دولت محمود ، اندك اندك از قدرت معنوی خلیفه کاسته میشد و پاشاید دربار غزنه خود را بحمایت دستگاه خلافت زیاد نیازمند نمیدید و خضوع سابق را نسبت بخلیفه ابراز نمیکرد [3] . وقتی در دیوان فرخی اشعار زیر را در مدح سلطان و پاشاهزادگان میخوانیم این نکته بذهن میرسد که لاُبد محمود مایل بوده است که فرخی او را باین گونه ابیات بستاید و فتح بغداد را آرزو کند :

۱ـ دیوان ص ۳۶۵ ۲ـ دیوان ص ۲۶۴ ۳ـ رك . ص ۱۶۹ همین کتاب

نپاید بسی تا ببغداد و بصره غلامی بصدر امارت نشاند [۱]

و یا در مدح محمد بن محمود بگوید :

چشم من و آن روز که بینم لب دجله از رنگ علمهای تو چون لاله‌ستانی [۲]

در ضمن دعای قصیده‌یی درمدح امیر یوسف شاعر خواهان آنست که قصر وی بلاد بصره و بغداد و باغش زمین آمل و ساری باشد[۳] و یا کمینه چاکر امیر برتر از مستعین خلیفه شود[۴]

گاه نیز دیده میشود که مثلا خواجه سید منصور بن حسن میمندی بر دشمن خود دست یافته و فرخی که حس میکرده است خصومت بین آن دو تا چه حدست خواجه را درضمن مدیحه‌یی بصراحت بانتقام گرفتن برانگیخته است :

آن را که بکین جستن تو دست همی سود سلطان جهان کرد بدست تو گرفتار

بدخواه تو هرچند حقیرست مر او را از تخت فرود آور و بر کن بسر دار

مارست عدوی تو سرش خرد فرو کوب فرض است فرو کوفتن ای خواجه سر مار...

صاحب که بپرورد مر او را و بدو داد بست خرم خوب چو بتخانهٔ فرخار

پنداشت که او مردم طبعست و گران وقر نشناخت که او مردم پستست وسبکسار[۵]

ازین گونه نکته‌ها - که گاه گوشه‌یی از وقایع تاریخی را نیز آشکار مینماید - در شعر فرخی میتوان یافت .

قوّت افکار دینی و اوضاع اجتماعی آن روزگار

دین پروری ممدوحان بخصوص سیاست خاص مذهبی دربار غزنه - که پیش ازین ازان بتفصیل بحث شد - موجب آمده است که شعر فرخی بطور محسوسی رنگی مذهبی بپذیرد . این موضوع را در

---

۱ - دیوان ص ۳۶۵

۲ - دیوان ص ۳۶۹

۳ - دیوان ص ۳۸۷ س ۲۲

۴ - رك . دیوان ص ۴۰۸ س ۵

۵ - دیوان ص ۱۶۶

مظاهر گوناگون میتوان دید . بارزترین جلوهٔ آن درستایش سلطان ودیگر ممدوحان است که همه بدین پروری موصوف گشته‌اند . محمود غزنوی که مقام و منزلت قهرمانی دینی یافته و خود نیز چنین آرزویی داشته طبعاً میخواسته است که او را بدین صفت مدح کنند. دیگران نیز که بهرحال ازسلیقه وفکر اوپیروی میکرده‌اند ناچار بهمین طریق میرفته ودر رکاب او شمشیرمیزده‌اند . ازینرو شاعران مدیحه‌سرای هم باین نکته تکیه میکرده و ممدوحان را باین گونه فضایل میستوده‌اند . در دیوان فرخی که یکسره مدح است این موضوع بروشنی جلوه گرست . خاصه که بسیاری ازین دلاوریها و کارهای مدح کردنی سلطان واطرافیان او درزمینهٔ جنگهای مذهبی بوده و یا بنوعی صبغهٔ دینی داشته‌است .

مدایح فرخی درجنگ سومنات وفتح ری و توصیف کارهای او دربرانداختن بد مذهبان و حسن نظرخلیفه بسلطان همه ازین قبیل است . شاعر آراستن دین‌و هم برداشتن کفررا بتیغ و سنان سلطان میداند که «جنگش همه باکافر وبا دشمن دینست»[1] واز بیم او رخ اعدای دین دایم برنگ زعفرانست[2] تیغ تیز اورا معیار شریعت[3] و عادتش را برکشیدن اسلام و همتش را پست کردن کفار میشمارد[4] . سپاه ویرا سپاه دین و سپه ایزد مینامد که پس از محمد مرسل ، محمود سپهسالار آنست[5] . صفاتی که فرخی برای محمود برشمرده ازقبیل : پناه شرع رسول وپشت دین[6] ، کاهندهٔ کفر کافر و قوی کنندهٔ دین ایزدست[7] . دیگر ممدوحان او نیز باین گونه خصائل مدح شده‌اند : یوسف بن ناصرالدین باعلم حیدر کرار و عدل عمر خطاب[8] ، یاری ده دین[9] و چراغ اهل هُدی است[10] که در حصار برهمنان چون

۱ـ رك . دیوان ص۳۷ س۱۰ و۱۲
۲ـ رك . دیوان ص۳۰ س۷ـ۸
۳ـ رك . دیوان ص۵۲ س۲۱
۴ـ رك. دیوان ص۱۶ س۱۰
۵ـ رك . دیوان ص۶۵ س۱۲
۶ـ رك . دیوان ص۳۴۳ س۲۱
۷ـ رك . دیوان ص۵۵ س۷ـ۸
۸ـ رك. دیوان ص۱۱ س۲۲
۹ـ رك. دیوان ص۱۵ س۱۹
۱۰ـ رك . دیوان ص۱۱ س۱۷

حیدر در حصار خیبر میجنگد[1] . امیر محمد پشت دین محمد مختار [2] معین دین و ویران کنندهٔ بدعت[3] نامیده شده که خانهٔ بی‌طاعتان از تیغ او خراب گردد[4] و نیز رسم و آیین بوبکر و عمر ، بوجود سلطان مسعود تاقیامت زنده و تازه گشته است[5] .

در دربار غزنه ـ که سلطان همه توجه خودرا باشاعهٔ دین و کسب نام ازین راه معطوف میدارد ـ ناگزیر فرخی او را چنین میستاید که گیتی بهمت وی از بدمذهبان آسوده گشته زیرا چون او باقصای جهان از ملحدی خبر یابد حیله میکند تا اورا بردار کشد[6] و بدین دولت است که اسلام قوت یافته و مذهب تعطیل نقصان پذیرفته و جهان از کفران و بدعت خالی شده است [7] . حتی ایزد از جملهٔ شاهان زمانه قرمطی کشتن و برداشتن رسم محال را برعهدهٔ او نهاده[8] جنبهٔ مذهبی در مدایح فرخی چندان مورد نظرست که وقتی قصیده‌یی درباب جنگهای سلطان محمود در گنگ سروده ، میگوید سلطان براثر این سخنان سپاهیان را بگذشتن از رود برانگیخت :

بسر کشان سپه گفت هر که روزشمار	ثواب خواهد جستن همی زایزد بار
بجنگ کافر ازین رود بگذرید بهم	که هم بدست شما قهرشان کند قهار
همه سپاه بیکبار باسلیح و سپر	فرو شدند بدان رود نادهنده گذار
چو قوم موسی عمران ز رودنیل، ز آب	برآمدند همه بی گزند و بی آزار [9]

در رثای محمود نیز اظهار تأسف میکند که از مرگ این حامی بزرگ دین، قرمطیان شادخواهند شد و برهمنان هند از نو بتان را به بتکده جای خواهند داد[10]

۱ـ رك. دیوان ص۱۲۶ س۶ـ۷
۲ـ رك. دیوان ص۱۲۲ س۲۴
۳ـ رك . دیوان ص۱۴۲۱ س۱۴
۴ـ رك. دیوان ص۶ س۱
۵ـ رك دیوان ص۱۴۸ س۶
۶ـ رك. دیوان ص۷۵ س۲ـ۴
۷ـ رك . دیوان ص۲۵۴ س۱۸ـ۱۹
۸ـ رك. دیوان ص۲۱۴ س۷
۹ـ دیوان ص۶۳
۱۰ـ دیوان ص۹۱ س۵ و ۷

غرض آن که پایهٔ مدایح فرخی تاحد زیادی بر اوصاف دینی نهاده شده و نمونه‌های آن در دیوان او افزون ازحد شمارست . امّا این نکته را در مظاهری دیگر ازشعر او هم میتوان دید ؛ ازجمله ، مضامین گونا گونی است که درزمینه‌های مختلف گفته و خواه ناخواه تحت تأثیر این فکر واقع شده است . مضامین

رنگ مذهبی مضامین

مذهبی درذهن فرخی چندان اثر دارد که مثلا درابتدای قصیده‌یی ازطی شدن ماه رمضان وفرا رسیدن هنگام میگساری اظهار شادمانی میکند ورندانه میگوید :

عید برما می آسوده همی عرض کند / روزه مارا چو بخیلان بترحم دهد آب

گر همه روی جهان زردشد اززحمت او / شکر لله که کنم سرخ رخ از بادهٔ ناب

گوشهٔ میکده ازباده کنون بینی مست / مفتی شهر که بُدمعتکف اندرمحراب [1]

امادر همان قصیده وقتی بمدح امیر یوسف برادر سلطان میپردازد اورا بدینداری تحسین میکند. رنگ مذهبی درمضامین همهٔ گویند گان این دوره هست ؛ عنصری شاعر معروف دربار غزنوی هم حجت سلطان را برایت سلطان نیرومند می بیند چنان که دین محمد بآیت فرقان قویست [2] ودر تشبیه دشمنان ممدوح میگوید :

گفتم اعدای او دروغ زنند / گفت همچون مسیلمهٔ کذاب [3]

شواهد این گونه مضمونها را در دیوان فرخی فراوان میتوان جست،درین جابچند نمونه اکتفا میشود . درین موارد وصف ممدوح بدین پروری موجب نشده که‌این مضامین درشعر راه‌یابد بلکه گاه سخن ازچیزی دیگرست اما زمینهٔ ذهنی شاعر وانس اوبامحامد دینی که درغالب اشعارش آورده سبب گشته است که‌تعبیرات او درباب موضوعات مختلف ، بدین لباس‌درآید ؛ بعبارت دیگراین‌مضمون دردیگر قسمتهای شعراوهم نفوذ کند . مثلا شاعر درقصیده‌یی خواسته است . دروصف خزان

۱ــ دیوان ص ۱۵

۲ــ رك. دیوان عنصری ص ۱۲۰ ۳ــ دیوان عنصری ص ۵

سخن بگوید ، باتعجب گفته‌است :

مگر درخت شکفته گناه آدم کرد　　　که همچو آدم عریان همی شود ز ثیاب [1]

واین مضمون رامکرر آورده است [2] ونیز پنداشته که خزان ازدستبردهای خود بباغ پشیمان خواهد شد «چنان که بد کنشان بر صراط روز حساب»[3] در نظر او بلبلان خطیبانند که بر درختان خطبه میکنند [4] ، در باغ سلطان محمود سایهٔ شاخ طوبی و چشمهٔ آب کوثر بنظر میرسد[5] ویافرارسیدن تاریکی شب بدین صورت جلوه گرست :

جـامهٔ عباسیان بر روی روز افکند شب　　　بر گرفت از پشت شب زر بفت رومی طیلسان [6]

مضمونهایی هم که شاعر برای مدح آفریده اگرچه ممکنست توصیف دین پروری ممدوح نباشد ولی بازبوجهی رنگ دینی پذیرفته‌است ؛ مثلا ازقیاس نام امیر محمد دشمنانش رابوجهل وبولهب میخواند [7] ، ابوبکر حصیری رادر عطا دادن دایم ، بخوی پیغمبر می‌بیند [8] ، امیرمحمد راهنگام باز گشت ازشکار نبرده حیدر که بنصرت از خیبر بر گشته تشبیه میکند [9] ، طاعت محمود راچون نمازمیشمرد و میگوید هر کس از نماز سر بتابد اورا سنگسار باید کرد[10] واز دعاهایی که درحق وی میکنند یکی آنست که خدا اورا توفیق دهد تا حج کند[11]

مرمرا درخدمت تو زندگانی باد دیر　　　تا ببینم مرترا درمکه بااهل وتبار [12]

فرخی بارها در مدح ممدوحان آنان رابعلم علی (ع) وعدل عمر میستایـد چنان که درابیات زیرین می‌بینیم :

درمدح امیر یوسف :

۱ـ دیوان فرخی ص۱۱
۲ـ رك. دیوان ص۲۹۸ س۱۲　　　۳ـ رك. دیوان ص۱۱ س۱۹
۴ـ رك. دیوان ص۱۳ س۱۲　　　۵ـ رك . دیوان ص۵۴ س۲ نیز رك . ص۱۰۷ س۲
۶ـ دیوان ص۳۳۳　　　۷ـ رك . دیوان ص۶ س۱۵
۸ـ رك .دیوان ص۲۹ س۱۰　　　۹ـ رك. دیوان ص۱۰۲ س۱۳ نیز رك. ص۱۴۸ س۷
۱۰ـ رك. دیوان ص۷۸ س۶، ص۱۶۴ س۱۳　　　۱۱ـ دیوان ص۸۲ س۱۲
۱۲ـ دیوان ص۸۸

بدست اوست همه علم حیدر کرّار　　بنزد اوست همه عدل عمر خطّاب [1]

⭐ ⭐ ⭐

درمدح امیرمحمد:

ای بتو آباد عدل عمر خطّاب　　وی ز تو برپای علم حیدر کرّار [2]

⭐ ⭐ ⭐

درمدح همو:

با علی خیزد هر کز تو بیاموزد علم　　باعمر خیزد هر کز تو بیاموزد داد [3]

جایی دیگر فرخی درمدح امیر یوسف میگوید: بروی سایل آن گونه شادمان میشوی «که روز حشر بهشتی بروی حورالعین» [4]؛ سخای امیر نصر بن سبکتکین را بمعجز عیسی، لقایش را بچشمهٔ حیوان، رضای اورا بسایهٔ طوبی و خصالش را بروضهٔ رضوان مانند میکند [5]؛ در حسن شهرت خواجه سیدمنصور بن حسن میمندی میگوید که نام وی چون خضر بهرجای رسیده [6] ودر ستایش خواجه ابوالحسن حجاج این مضمون راآورده است:

چهارحد بساط از فروغ طلعت او　　ز نور طور تجلی شناختن نتوان [7]

ونیز درمدح خواجه عمید ابومنصور سیداسعد سرای اورا برای زایران بمنزلهٔ حرم و مسندش رامنا وصدررا صفا دانسته است [8].

دیوان فرخی پرست ازین گونه مضامین که بشعر وی رنگی مذهبی داده اما

۱- دیوان ص ۱۱

۲- دیوان ص ۹۴

۳- دیوان ص ۳۸؛ علم علی وعدل عمر مثل بوده است، درین بیت ناصرخسرو نیز به عدل عمر اشاره شده:

بطاعت بکن شکر احسان او　　که این داد نزد خرد عمریست

(دیوان ناصرخسرو ص ۶۰)

بحتری گوید: ان الرعیة لم تزل فی سیرة　　عمریة مذ ساسها المتوکل

(ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، ثعالبی، ص ۶۶) بنقل ازمقالهٔ آقای دکتر محقق «جستجوی مضامین اشعار وتعبیرات ناصرخسرو دراحادیث وامثال واشعار عرب» ص ۱۲ و ۲۳

۴- دیوان ص ۲۹۴ س ۹

۵- دیوان ص ۲۹۹ س ۵-۶

۶- دیوان ص ۱۶۵ س ۲۵

۷- دیوان ص ۳۱۵ س ۲

۸- دیوان ص ۴ س ۱

چون تعبیراتش شاعرانه و پایهٔ آنها بر تخیل استوار است با وجود وفور مضامین مذهبی، این صفت، بصورت متکلف، و نا مطبوعی در شعر او بچشم نمیخورد.

دیری نمیگذرد که براثر شدت تأثیر عواملی که گذشت و قوت یافتن فقها و اهل مذاهب و رواج مناقشات مذهبی و نفوذ روز افزون افکار اسلامی و سامی، بسیاری از مسائل دینی در شعر هم طـرح میشود و آثار ادبی و اشعار قـرن ششم و هفتم بوجه شدیدی صبغهٔ مذهبی می‌پذیرد حتی در بعضی از داستانهای منظوم حماسی این زمان، مانند جهانگیر نامه، می‌بینیم که رستم قهرمان حمـاسهٔ ملی ایران درراه توحید و برای شکستن لات وعزی، دو بت مشهـور کعبه، بامعتقدان آنها میجنگد و پیروز میشـود [۱].

ضعف روح ملی

در بخش دوم بتفصیل بحث شد کـه چـه موجباتی اندك اندك سبب تضعیف حس ملیت در ایرانیان گشت وچرا محمود غزنوی نمیتوانست و یا نمیخواست سیاستی ملی بر گزیند وسیاست مذهبی را ترجیح داد [۲]. سیاست حکومت غزنه طبیعةً دراوضاع اجتماع آن روزگار مؤثر افتاد، ازجمله درشعر شاعران مدیحه سرای درباری ـ که بتعبیری مبلغ و ستایشگر دستگاه حکومت وممدوحان خودبودند ـ انعکاس یافـت.

همان طور که شاهنامهٔ فردوسی در دربار پادشاه ترك‌نژاد خریدار ندارد در شعر گویندگان درباری، مانند فرخی، نیز دیگر از تجلیل شاهان و نژاد ایرانی ومفاخر این قوم اثری دیده نمیشود بلکه شاعر همه مفاخر ملی را در برابر ممدوح ترك‌نژاد ناچیز و پست میکند تاپایهٔ مدح وی را بالاتر ببرد. وقتی روایت تاریخ سیستان را میخوانیم که محمود غزنوی بـه فردوسی گفته است: «انـدر سپاه من

۱ـ رك. حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، ص۳۲۷

۲ـ رك. ص۱۳۶ و۱۷۹ ببعد همین کتاب

هزار مرد چون رستم هست» [1] ونیز در اشعار مدحتگران او تأمل میکنیم که روح ملی مُرده واز پادشاهان وپهلوانان وقهرمانان ایرانی بتحقیر یاد شده طرز فکر سلطان غزنوی بهتر استنباط میشود که این سخنان را میپسندیده و لابد میخواسته است که اورا بدین سخنان بستایند. چنین بنظر میرسد که فرخی و همکاران او هم بواسطهٔ تربیت وتفکر خاص دلبستگی زیادی بمبانی ملی واحساسات قومی نداشته‌اند که برای جلب نظر ممدوح غیرایرانی خود، بگفتن اشعاری از قبیل آنچه خواهد آمد تن در داده‌اند.

شواهد این موضوع که نمودار ضعف روح ملی در شعر فرخی است فراوانست. وی در اخبار خسروان باستان نظیری برای محمود نمی‌یابد [2] زیرا نام سلطان نام همه شاهان را بسترده است وشاهنامه پس از این هیچ مقدار ندارد [3]. محمود بلشکرکشی بیشتر ازصد رستم وبهشیار دلی بیشتر ازصد هوشنگ است واگر بیژن در بند او گرفتار بود رستم نمیتوانست وی را بحیله نجات بخشد [4]. بر درگه سلطان مسعود ازپی خدمت صدشاه چون کیخسرو وصد شیر چون رستم گرد آمده‌اند [5] و کمتر حاجب محمدبن محمود چون جم و کسری است و کهتر چاکر اوچون گیوو بیژن است [6]. فرخی دراشعارش شاهان وپهلوانان وقهرمانان ایرانی رابارها بقیاس با ممدوح خود تحقیر کرده است مثلاً درمدح امیرمحمد میگوید: این که بهرام گوش آهورا بدو پای او دوخته ومشهورست ممکن بنظر میرسد ولی شکارانگیزان این شاهزاده‌را شاگردانی تواناتر از بهرام هست [7] وجای دیگر محمود را چنین میستاید:

---

۱ ـ تاریخ سیستان ص۷ وص۱۸۴ همین کتاب

۲ ـ دیوان ص۳۲ س۳

۳ـ دیوان ص۸۰ س۴ـ نیز رك. ص۶۵ س۶

۴ـ دیوان ص۲۰۶ س۲ـ۳

۵ـ دیوان ص۲۳۸ س۱۹

۶ـ دیوان ص۲۷۱ س۸

۷ـ دیوان ص۲۲۲ س۲۱ـ۲۳ ص۲۲۳ س۱

اندر آن وقت که رستم بهنر نام گرفت جنگ، بازی بد و مردان جهان سست سکال

گر بدین وقت که تو رزم کنی، زنده شود تیر ترکان ترا بوسه دهد رستم زال [۱]

مدح امیر مسعود را باین سخن می آراید که اگر زاولستان ازین پیش به سام یل و رستم زال فخر میکرده اکنون از رستم عار دارد زیرا چون تو شهریاری دلاور بران فرمانرواست [۲] و شجاعت و مردی امیر یوسف زابا ندك سال ، بیشتر از آنچه رستم بسالهای فراوان کرده است میداند :

گر او بصیدگه اندر غزال و گور فکند تو شیر شرزه فکندی و کرگ شیر شکر

و گر که رستم پیلی بکشت در خُردی هزار پیل دمان کشته ای تو در بربر [۳]

یا اگر نبیرهٔ سام تن چو کوه ترا میدید بی درنگ رخش را بازین خسروی وستام سوی تو میفرستاد [۴] زیرا تا بسپهداری کمر بربسته‌یی از روی زمین نام و نشان رستم گم شده است [۵] .

شاعر مدیحه سرای نه‌تنها سلطان غزنوی وشاهزادگان رابرتر ازشاهان و قهرمانان شاهنامه میشمرد بلکه اطرافیان ایشان رانیز بهمین مرتبه مینشاندمثلاً درمدح ابوبکر حصیری سیستانی ندیم سلطان محمود گفته است :

سیستان خانهٔ مردان جهانست وبدوست شرف خانهٔ مردان جهان تا محشر

سام یل کیست کجا سایهٔ آن خواجه بود خواجه‌را اکنون چون سام غلامیست نگر

نیمروز امروز از خواجه و از گوهر او بیش ازان نازد کز سام یل ورستم زر [۶]

مدح غلامی چون ایاز وبیان دلاوریهای اورا نیز بااین بیت بپایان آورده که در شاهنامه هم کارهای او از کسی بظهور نرسیده‌است ودر حقیقت وی را بر دلاوران حماسهٔ ملی ایران ترجیح داده :

۱- دیوان ص۲۱۴ ؛ نیز رك. ص۵۳ س۶-۸ ۲- دیوان ص۱۴۸ س۲۱-۲۲

۳- دیوان ص ۱۳۰ ، ضبط بیت اخیر درنسخ مختلف فرق‌دارد

۴- دیوان ص۲۲۹ س۲-۳ ۵- دیوان ص۲۳۴ س۸

۶- دیوان ص۱۷۴ ؛ نیز رك. ص۱۸۰ س۱۹

جز او هرگز که کرده‌است این بگیتی   بخوان شهنامه و تاریخ و اخبار [1]

در نظر وی مردمان تا جنگ بندگان محمود را بدیده‌اند کسی در جهان از رستم نام نمیبرد [2] . این حس تجلیل ممدوحان و ناچیز شمردن بزرگان ایران باستان از اشخاص تجاوز کرده و بیاد بودهای آن عهد و دوران نیز سرایت کرده است چنان که فرخی در مدح خواجه ابوسهل حمدوی برای مطلع قصیده مضمونی دیگر می اندیشد وطاق کسری ، یادگار مجد و عظمت ایران، را در برابر ایوان خواجه بی قدر می‌انگارد و میگوید :

ای قصد تو بدیدن ایوان کسروی   اندیشه کرده‌ای که بدیدار آن روی
ایوان خواجه با تو بشهر اندرون بود   دیوانگی بود که توجای دگر شوی
آن کس که هر دو دیدمر ایوان خواجه را   بسیار فضل دید بر ایوان کسروی [3]

تأمل در دیوان فرخی وتعبیرات ومضامین وی ، ضعف روح ملی را درو و معاصرانش ، بخصوص پیوستگان بدربار سلاطین غزنوی ، بخوبی آشکار میکند .

اعیاد ومراسم ایرانی واسلامی

در بخش دوم این کتاب از رواج آداب ورسوم ایرانی در دربار غزنه وسبب آن سخن رفت [4] دیوان فرخی نیز نمودار این موضوع است . زیرا یکی از رایجترین سنتهای ایرانی جشنها واعیاد کهن بود که هنوز دوام داشت واز نفوذ فرهنگ وآداب ایرانی حکایت میکرد . شاعران درهرعید و روز فرخنده‌یی اشعاری درتهنیت میسرودند وبمناسبت آن ایام سلطان و دیگر ممدوحان را میستودند ازینرو دردیوان بعضی از آنان مانند عنصری وفرخی ومنوچهری قصاید متعددی ازین نوع باقی مانده‌است . گاه شاعر بمبارکباد عید چند نفر را مدح میگفت ومجبور بود چند قصیدهٔ عیدی بسراید وچون این قصاید موجبی برای صله گرفتن وتقرّب بود گویندگان

۱ــ دیوان ص ۱۶۳
۲ــ دیوان ص ۲۲۶ س ۳   ۳ــ دیوان ص ۴۰۰
۴ــ رك. ص ۱۳۸ همین کتاب

باین کار رغبتی داشتند. البته اشعاری هم که شاعران درباری برای ادای تکلیف درین زمینه سروده‌اند کم نیست.

فرخی بمناسبت آن که قسمت عمده‌یی از عمر خود را در دربار گذرانده باین وظایف آشنا بوده ودر تهنیت اعیاد وجشنهای مختلف، بنام بسیاری از ممدوحان خود قصاید متعدد پرداخته است. حتی از نخستین قصیده‌یی که بنام ابوالمظفر احمدبن محمد والی چغانیان سروده ودر مطلع آن توصیف شعر کرده، باین نکته توجه کرده و قصیده‌را باذکر این که روی نهادن بدرگاه ممدوح بافصل بهار تازه و نوروز دلفریب مقارن شده حسن ختام بخشیده است[1].

این گونه قصاید فرخی بیشتر در تهنیت عیدنوروز ومهرگان وجشن سده است؛ در عیدهای اسلامی نیز قصایدی سروده که بآنها اشاره خواهد شد. کثرت قصاید فرخی در جشنهای ایرانی یادآور این نکته‌است که این ایام را باشکوه وتجمل در دربار غزنه جشن میگرفته‌اند چنان که نمونه‌هایی ازین مراسم در تاریخ بیهقی آمده ودر فصول پیش نیز نقل شد. درین قصاید فرخی غالباً پس‌ازان که قصیده را با تغزل یاوصفی شروع کرده وبمدح رسانده، درپایان حسن تخلصی بکار برده‌است وازعید مورد نظر یادی نموده‌و بممدوح تهنیت گفته یابقای عزت‌وسعادت‌اورا آرزو کرده‌است. این‌مضمون غالباً در آخرین بیت قصیده یا یك بیت پیش‌ازآخر مندرج ومثلا ازین قبیل‌است:

خجسته بادت نوروز و نیك بادت روز نوشادخوار و بداندیش خوار وازده‌خوار[2]

☆☆☆

بصد مهرگان دگر شاد کن دل کـه تو شادی و فرخی را سزایی[3]

☆☆☆

۱ــ رك. دیوان ص۳۳۱ س۱۰ــ۱۲؛ براساس مضمون اشعار پایان همین قصیده‌است که آقای دکتر احمدآتش درباب تاریخ عزیمت فرخی به چغانیان بتحقیق پرداخته است رك. ص۱۱ همین کتاب

۲ــ دیوان ص۶۶؛ نیز رك. ص۴۵س۴ ص۱۰۹ س۴ ص۱۳۸ س۵ ص۱۷۳ س۵

۳- دیوان ص ۳۹۵؛ نیز رك.ص۴۳س۱۸ ص۱۴۱ س۷ ص۲۹۸ س۳

چنـین صدهزاران سده بگذرانی   بپـیروزی و دولت و کامـرانی[1]

گاهی نیز در اواخر قصیده چند بیتی در باب عید مورد نظر آمده و شاعر ممدوح را بخوشگذرانی و کامرانی وغنیمت شمردن ایام فراخوانده است مثلا در عید نوروز در پایان مدح امیرمحمد گفته است : سال نو و ماه نو و روز نو ، وقت بهار و گل کامگارست . شادی و خرمی را از نـو بسیج کـن و دل را بخـرمی و شادی بسپار بوبکر عندلیب نوا را بخوان و باو بگو قوم خویش‌را چون بیابی بیار. از هریکی جدا غزلی نوشنو و شاهانه شادمانه زی و شادخوار ؛ نـوروز و نـوبهار دلارام را با دوستان خویش بشادی گذار[2] . تهنیت بعضی از قصاید عیدی اوهم بدین منوال بیان شده[3] . گاه فـرخی از ابتدای قصیده سخن از عید گفته و این مـوضوع را مقدمهٔ شعر خود قرار داده است . اگر خواسته بمناسبت نوروز قصیده‌یی بسرایـد زیبایی بهار و مناظر آن را زمینهٔ مناسبی دیده و بتوصیف پرداخته است[4] . در جشن مهرگان پس از وصف خزان ، به‌مهرگان و مدح گریز زده و یا از اوّل قصیده را باین عنوان آغاز کرده[5] . در جشن سده نیز بعضی از قصیده‌های او مطلعش وصف آتش‌سده یا ذکر این عید کهن است که فرا رسیدن نوروز را نوید میدهد :

گر نه آیین جهان ازسرهمی دیگر شود   چون شب تاری همی ازروز روشنترشود

روشنایی آسمان را باشد و امشب همی   روشنی برآسمان از خاك تیره برشود

روشنی برآسمان زین آتش‌جشن‌سده است   کز سرای خواجه باگردون همی‌همسر شود...[6]

در بعضی از قصاید نیز باآن که مقدمهٔ سخن و اشعار اوایل قصیده در باب

۱- دیوان ص۳۶۵ نیز رك. ص۱۸۱ س۱۱ ص۳۲۴ س۲۳ ص۳۸۲ س۲۰

۲- دیوان ص۹۷ س۲۱-۲۲ ص۹۸ س۱-۳

۳- ازجمله رك. دیوان ص۱۱۳ س ۴-۵ ص۲۰۴ س۹-۱۱ ص۳۱۷ س۹-۱۱

۴- ازجمله رك. ص۱۷۱ دیوان ، قصیده درمدح ابوبکرحصیری

۵- از جمله رك. دیوان ص۲۹۶ قصیده درمدح امیریوسف ص۲۶۳ ص۳۴۴ ص۳۸۸

۶- دیوان ص۴۸ نیز رك. ص۲۳۸-۲۳۹ ص۳۵۴ س۱۸-۲۰ ص۳۶۳ لغز آتش

عیدست باز درپایان‌هم مانند دیگر قصاید ذکری از عید شده و باتحیّت و درود یا آرزوی شادکامی ممدوح شعر بپایان آمده مانند قصیده‌یی که در مدح ابوبکر حصیری درایّام نوروزست[1] و قصیده‌یی‌دیگر درستایش امیریوسف بمناسبت فرارسیدن خزان و جشن مهرگان[2].

علاوه برین قصیده‌ها فرخی سه ترجیع مفصل و معروف دارد که هم در تهنیت عید نوروزست؛ اولی درمدح ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین[3] و دومی در ستایش امیرمحمدبن‌محمود[4] وسومی بنام‌ابوالحسن علی‌بن فضل‌بن احمد معروف به‌حجاج‌است[5]. در دو ترجیع نخستین بیت ترجیع بند در هرخانه اشاره بجشن نوروز و متضمن دعای ممدوح است. اولین بندهای ترجیع سوم نیز بوصف بهار و فرارسیدن عید اختصاص دارد.

گاه اتفاق افتاده که مثلاً عید مهرگان باایام ماه رمضان‌مصادف شده درین موارد فرخی قصیدهٔ خودرا مثلاً چنین آغازکرده است:

مهرگان رسم عجم داشت بپای	جشن اوبود چو چشم اندر بای
هرکجا در شدم از اول روز	با می اندر شدم و بربط و نای
تا مه روزه در آمیخت بدوی	آنهمه رسم نکو ماند بجای
کارها تنگ گرفتست بدوی	روزهٔ تنگخوی کج فرمای[6]

اما باز در پایان ممدوح خودرا درین عید خوش وخرّم خواسته است[7].

فرخی در عیدهای اسلامی نیز قصایدی سروده مثلاً در موقع پایان یافتن ماه رمضان و آمدن عید فطر اظهار شادمانی کرده که موسم عیش و شادی رسیده و

۱ـ دیوان ص۱۷۱ و۱۷۳ — ۲ـ دیوان ص۲۹۶ و۲۹۸
۳ـ دیوان ص۴۰۳ـ۴۱۳ — ۴ـ دیوان ص۴۱۴ـ۴۲۶
۵ـ دیوان ص۴۲۷ـ۴۳۲
۶ـ دیوان ص۳۸۸ نیز رک. ص۱۵۳ قصیده درمدح احمدبن‌حسن میمندی
۷ـ رک. دیوان ص۳۸۹ س۱۲، نیز رک. ص۱۵۴ س۲۳

این موضوع را مقدمهٔ قصاید متعدد قرار داده است[1] . گاهی عید عرب را بر شاه عجم فرخنده آرزو کرده و محمود را بپاکیزه دینی و فضایل دیگر ستوده است[2] یا در عید قربان قصیدهٔ مدحیه را بنام امیر یوسف چنین بپایان آورده :

عید قربان خجسته بادت و باد   دشمنان تو پیش تو قربان[3]

قصاید عیدی و تهنیتهای فرخی نشانهٔ رواج ایّام ایرانی و اعیاد اسلامی در دربار غزنه است و از نظری دیگر براوضاع آن زمان دلالت دارد .

رنگ لشکری تعبیرات

نکته‌یی دیگر که درشعر فرخی بنظر میرسد رنگ لشکری تعبیرات ومضامین اوست . گفته شد که بیشتر اشعار فرخی درمدح جهانگیریها و دلاوریهای سلطان و دیگر ممدوحان است این نوع اشعار ناگزیرسخن‌را بذکرلشکر-کشیها و شجاعتها و موضوعاتی دیگر درین زمینه ، میکشاند ازینرو اگر دراشعار کسانی مانند فرخی تأمل کنیم می‌بینیم این مضامین را مکرّر بشیوه‌های مختلف بیان کرده‌اند در نتیجه مفردات و ترکیبات و اصطلاحات لشکری در دیوانشان بحدی است که نظر را جلب میکند بخصوص که در دربار غزنه این نوع مضامین بهترین زمینهٔ مدح و چنان که پیش ازین آمد نمودار صفات واقعی ممدوحان نیز بوده است . آقای دکتر صفا در مورد این گونه اشعار نوشته‌اند : «مدایح شاعران دربار سلطان محمود در برخی از موارد از مدح گذشته وبشعر حماسی نزدیک‌شده است . علت آنست که ممدوح آنان بواقع قهرمان عصر خود در کشور گیری و کشورداری بود . میدانهای بزرگ جنگ ، لشکر کشیهای عظیم وطولانی وفتوحات پیاپی سلطان محمود چنان درشاعران عهد او مؤثر افتاده و آنقدر مضمون عالی و

---

۱ ـ ازجمله رك. دیوان ص۱۵ ص۱۰۴-۱۰۵ ص۱۴۹-۱۵۰ ص۱۵۵ ص۱۶۰ ص۱۶۳ ص ۱۷۳ ص۱۹۷-۱۹۸ ص۲۴۵   ۲ - رك. دیوان ص۲۲۵

۳- دیوان ص۲۹۱

تازهٔ حماسی برای آنان فراهم آورده بود که شعرا با مختصر استفاده از مبالغات شاعرانه و تصورات خود میتوانستند صحنه‌های بدیعی از آنها درقصاید خود ترتیب دهند و از این قبیل صحنه‌ها درقصاید عنصری و فرخی وعلی‌الخصوص شاعراخیر بسیار دیده میشود.» [1]

علاوه بران که این منظره نگاریها و اوصاف و شرح مبارزات و پیروزیها در دیوان فرخی فراوانست مضمون لشکری و حماسی‌این اشعاز او و زمینهٔ ذهنی شاعر در سایر اشعارش‌هم اثر کرده و بتعبیرات وی دردیگر موارد هم گاهی رنگی سپاهی بخشیده است که در خور توجهست و انعکاسی از اوضاع زمان او و دستگاه غزنویان تواند بود .

این نکته در شعر دیگر گویندگـان نیز دیده میشود مثلا در اسکندرنامهٔ نظامی گاهی بعضی از تعبیرات و مضامین بزمی - که با روح پهلوانـی این داستان سازگار نیست - راه یـافتـه است کـه شایـد بتوان گفت زایـیدهٔ سابقهٔ ذهنی شاعر درسرودن داستانهای بزمی وعاشقانه از قبیل : خسرووشیرین - لیلی‌ومجنون‌و هفت پیکرست . یا درشاهنامهٔ فردوسی ، روح حماسی چنان در همه قسمتهای این حماسهٔ ملی ریشه دوانده کـه موجب وحدت موضوع وتناسب و هماهنگـی زیبایی شده‌است .

این که گفته شد ستایش فرخی از جنگها و پیروزیها و دلیریهای ممدوحان در دیگر زمینه‌های شعر او اثر گذاشته شواهد فراوان دارد . مثلاً در تهنیت ولادت پسر امیر یوسف ، فرارسیدن صبح درچشم او چنین جلوه کرده است :

بوقتی آمد کز باختر سپیدهٔ بام   همی برآمدوشب بود درجناح هرب

۱- تاریخ ادبیات درایران ج۱ ص۳۷۰-۳۷۱

چو دل شکسته سواری همی گریخت سحر   سپیده در دُم او چون مبارزی معجب[1]

جایی دیگر آمدن شب را چنین در نظر آورده :

روز چون قارون همی نادید گشت اندر زمین   شب چو اسکندر همی لشکر کشید اندر زمان...

لشکر شب دیدم اندر جنگ روز آویخته   همچو برگ زعفران بر گرد شاخ زعفران[2]

در فصل خزان میگوید : بهار تازه پیش ازین شب و روز از دست باغ بجام گل شکفته شراب میخورد و ازبس بباغ شکفته بادهٔ ناب نوشید مست گشت و خواب برو چیره گشت و بخفت. آنگاه خزان بدر باغ سپاه برد و تعبیه کرد بدان نیت که خانهٔ بهار خراب کند. بهار چون چشم بگشاد خویشتن را بدست دشمن و خانه‌اش را خراب و ویران دید سپاه او از بیم بهزیمت روی نهاده بود و هریکی شهاب وار بشتاب همی رفت. گونهٔ برگ درخت سبز از غم بگشته و لرزنده چون سیماب بود...[3].

این گونه تعبیرات که برای طی‌شدن فصل بهار و روی نمودن خزان آمده یکسره رنگ سپاهی بخود گرفته است. جای دیگر شاعر باغ پر گل‌را لشکر گه میر پنداشته که ناخنی از مطرد و منجوق و علم خالـی نیست[4] و در رسیدن پاییز گفته است :

تا خزان تاختن آورد سوی باد شمال   همچو سر مازده بازلزله گشت آب زلال...

شیر خواران رزان را ببریدند گلو   تا رزان تافته گشتند و بگشتند از حال[5]

یا این که : برگ همچون غیبهٔ زنگار خورده شد و آب اندر آبدان چون جوشن زدوده گشت[6]. این نوع تعبیرات علاوه بر اوصاف مظاهر طبیعت در زمینه‌های دیگر هم آمده است. مثلا شاعر آتش جشن سده را گاه به درهم شکسته مغفر زرّین

۱- دیوان ص ۹   ۲- دیوان ص ۳۳۳   ۳- دیوان ص ۱۱ س ۱۰-۱۵

۴- دیوان ص ۲۳۳ س ۷   ۵- دیوان ص ۲۱۹   ۶- دیوان ص ۲۹۶ س ۱۳

یا برهم نهاده تاج پر گوهر مانند کرده[۱] و در وصف سفر سومنات خارهای بین راه بنظرش سنان خلنده و خنجر آمده[۲]؛ روی و موی معشوق را گاه بمنزلهٔ لاله‌یی تصور کرده که سنبل بران سایه اندازد یاماهی که از عنبر درع پوشد[۳] و جای دیگر گفته است:

بینی آن روی چواز سیم زدوه سپری ‌ ‌ بینی آن موی چواز مشك سرشته زرهی[۴]

درابتدای قصیده‌یی خواسته است بر آمدن موی برروی معشوق را موضوع تغزلی قرار دهد درین زمینه اشعار زیررا پرداخته وسپاه روم و حبش‌را بهم انداخته‌است:

همی کند بگل سرخ بر بنفشه کمین ‌ ‌ همی ستاند سنبل ولایت نسرین
بنفشه و گل‌ونسرین وسنبل‌اندرباغ ‌ ‌ بصلح باید بودن چو دوستان‌نه‌بکین
میان‌ایشان‌جنگی بزرگ‌خواهد خاست ‌ ‌ مگر که‌نرگس آن جنگ‌راده‌دتسکین
سپاه روم وسپاه حبش بهم شده‌اند ‌ ‌ ترا نمایم کآخر چه‌شورخیزدازین
چه‌شورخواهی‌ازین‌بیش‌کان‌دوروی‌سپید ‌ ‌ سیاه گردد وتوشرمناك ومن‌غمگین[۵]

فرخی در رفتن ماه رمضان نیزمیگوید: مهر گان طبل زد و عید علم بیرون برد، ماه روزه خیمه‌ها بر کند و بار بر بست[۶] و چون شکار امیرمحمد و حیوانات مضطرب و محصور درشکار گاه اورا وصف میکند، نخجیران‌را مانند سپاه هزیمتی وگروه مخالفان درپیش گردنکشان لشکر می‌پندارد و شرزه یوزان را مبارزانی می انگارد که هریکی جوشن سیاه ببر دارند و چون امیر دستور میدهد صیدهای افگنده را نزد او گرد کنند فرخی آنهارا چون سپاه دارا می‌بیند که پیش مصاف اسکندر کشته شده‌اند[۷]. دریکی از ترجیعات خود وقتی میخواهد بعنوان مقدمهٔ دعا، تأییدی بیاورد میگوید:

۱- دیوان‌ص۴۹س۴ ‌ ‌ ۲- دیوان ص۶۷س۱۶ ‌ ‌ ۳- دیوان ص۱۴۷ س۱
۴- دیوان‌ص ۳۷۹
۵- دیوان‌ص۲۸۰ ‌ ‌ ۶- دیوان ص ۲۴۵ س۹
۷- دیوان ص ۱۰۱ س۱۷و۱۹ ص۱۰۲ س۱و۶-۷

تاچوسرو از برف گرداندر کشد سیمین‌زره برگ شاخ رز چنان چون غیبهٔ زرین شود...

شاد باش و دوستش از شادی او شاد باد تا عدو زین انده وغم بیدل و بیدین شود[1]

در دیوان فرخی این نوع مضامین و تعبیرات در موضوعات مختلف بنظر میرسد امّا اینك بهمین مختصر قناعت میشود .

اثر شکوه و تجمل دربار غزنوی در شعر فرخی

شك نیست که شاعران و نویسندگان تحت تأثیر مشهودات و محسوسات خود واقع میشوند و محیط زیست آنان بنحوی درشعر و نثر شان جلوه گر میگردد . ازینرو شعر شاعری که در فقر زیسته با آن که زندگیش در ثروت و نعمت گذشته است از جهات مختلف ناگزیر فرق دارد .

آنچه‌درمورد ابن‌الرومی در کتابهای بلاغت نوشته‌است مثال خوبی‌است . معروفست که‌شخصی به‌ابن‌الرومی گفت چرا تشبیهات وی بپای تشبیهات ابن‌المعتز نمیرسد. ابن‌الرومی ازوخواست که برخی ازین گونه تشبیهات‌ابن المعتزرا برایش‌بخواند . آن مرد ابیاتی از ابن‌المعتز را خواند که در یکی هلال را بزورقی سیمین‌تشبیه کرده بود که از عنبر گرانبارست و قسمتی ازان بآب فرو شده و در بیتی دیگر گل آذرگون به‌غالیه دانی زرین‌مانند شده بود . ابن‌الرومی پس از شنیدن آن ابیات و نمونهٔ تشبیهات ابن‌المعتز گفت : لایکلّف‌الله نفساً الا وسعها ، ابن‌المعتز خلیفه زاده است و اسباب خانهٔ خودرا توصیف کرده من چه دارم که وصف کنم ؟[2] این مثال نمودار تأثیر محیط زندگانی فردی و مشهودات شخصی شاعر و نویسنده در آثار ادبی است .

دربخش دوم این کتاب از شوکت وجلال دربار غزنه سخن رفت و گوشه‌یی ازان نموده شد . فرخی که‌خود نیز درثروت و نعمت میزیست دردستگاه پرشکوه‌و

۱ـ دیوان‌ص۴۳۲

۲ـ رك. معاهدالتنصیص ج۱ص۳۸ـ۳۹

ثروتمند محمود غزنوی و بزرگان دولت راه داشت و غالباً در سفر وحضر با ایشان بود ؛ درجنگها جواهرات و غنائم گرانبهایی که بچنگ می‌آمد از نظرش میگذشت و درپایتخت کاخها و زندگانی باتجمل محتشمان را در مواقع مختلف بچشم خود میدید . مجموع این عوامل ومشهودات درذهن وی اثر گذاشته ونیروی تخیل او درتوصیف مناظر گوناگون وهرچیزی که بنظرش رسیده ، تصویری‌پدید آورده است که رنگی ازین شکوه و جلال دارد ودرخشنده و بدیع است . بعبارت دیگر گویی دربسیاری از اوصاف فرخی در عین حال که سخن ازموضوعات مختلف درمیانست ، تجمل و ثروت دربار غزنه بنحوی منعکس شده است . البته این‌اشعار غیر از مواردیست که شاعر بصراحت بادقت نظر خاص خود بوصف جاه و جلال سلطان و دیگرممدوحان ودستگاه ایشان پرداخته‌یاپیروزیهاشان را مدح کرده‌است.

فرخی درآمدن بهار و سرسبزی آن گفته است که دشت چون صحیفهٔزرخام بود واینك چون لوح زمردین گشته [1] ، گویی بکهسار غزنین دیبا بر کشیده‌اند و کوه غزنین که زر میزاد امروز زمرد ویاقوت میزاید [2] ، باد هرساعت چمن‌را،از شکوفه ، پردرمهای نیم‌کاره میکند [3] ، جهان برای عروس ماه‌نیسان‌حجله‌میسازد، هوا ازبهر گوهرتاجش لؤلؤ میباردوزمین ازبهر جامهٔ تختش حله میبافد [4] ،پوشش درختان پرند وپرنیانست [5] ، گلبُن سرخ‌آستین صدره پریاقوت و گلبن زردآستین کرته پردینار کرده است [6] ونوروزرا بهر برگی ازدرخت هزاران گوهرست [7].

اما باران بهاری راچنین بنظر آورده :

ابر گویی کشتی پر گوهرستی درهوا   رعد گویی ناله و غریدن دریاستی

---

۱ ـ دیوانص۲۲۷س۱۵
۲ ـ دیوان ص۲۳۳ س۱۲ـ۱۳
۳ ـ دیوان ص۳۰۷ س۶
۴ ـ دیوان ص۳۴۹ س۱۲ـ۱۳
۵ ـ دیوان ص۴۱۵ س۱۳
۶ ـ دیوان ص۴۲۷ س۵
۷ ـ دیوانص۴۲۸ س۲

قطرهٔ باران چکیده در دهان سرخ گل　　در عقیقین جام گویی لؤ لؤ بیضاستی [1]

این گونه تشبیهات واوصاف فرخی فقط درمورد بهار و زیباییهای آن نیست بلکه در بسیاری از مضامین دیده میشود. اگراو دروصف خانه‌یی که محمود ساخته گفته‌است ازسر تابپن واز میان تابکران آن‌همه زرکانی‌وسیم‌سپیدست [2]، خزان‌را نیز چنین وصف کرده:

باد خزان از آب کند تختهٔ بلور　　دیبای زرّ بفت درآرد ز پرنیان...

درزیر شاخه‌های درختان میان باغ　　دینار توده توده کند پیش باغبان [3]

در قصیده‌یی دیگر دروصف شب وآسمان وستارگان تشبیهاتی آورده که بعضی از آنها یادآور مضمون شعر ابن المعتزست که بدان اشاره شد:

آسمان‌چون‌سبز دریاواختران برروی‌او　　همچو کشتیهای‌سیمین‌برسردریاروان...

گاه‌چون‌پاشیده‌برگ‌نسترن‌بربرگ‌بید　　گه‌چولؤلؤریخته‌برروی کحلی پرنیان [4]

وقتی درلغز آتش هنگام جشن سده سخن گفته‌وبوصفهای گوناگون آن‌را نمایانده از جمله شعله‌های آتش بالنده چنین درخیالش نقش بسته است:

چو زرّین درختی همه برگ‌وبارش　　زگوگرد سرخ و عقیق یمانی

چو از کهربا قبهٔ بر کشیده　　زده بر سرش رایت کاویانی [5]

ونیز در تغزلی بچشم اشکریز خود خطاب کرده و گفته است:

تاجی‌شده است روی من‌ازبس که توبرو　　یاقوت سرخ پاشی و بیجاده گستری [6]

این نکته رانیز باید افزود که این گونه تعبیرات با فرخی آغازنشده‌وپیش ازو، شاید بتوان گفت بیشتر درشعر شاعران درباری، سابقه داشته است وهم پس ازوی بسیاری ازینهادرشعر معمول ومصطلح شده؛ امادر دیوان‌فرخی وبعضی‌دیگر

۱- دیوان‌ص۴۲۹　　۲- دیوان‌ص۲۴۸س۹

۳- دیوان ص۲۹۶　　۴- دیوان ص۳۳۴

۵- دیوان ص۳۶۳　　۶- دیوان ص۳۸۰

ازشاعران دربار غزنه ، این نوع مضامین فراوان وجالب توجهست و بعید نیست که تاحدی انعکاس مشهودات آنان دردستگاه پرشکوه ومزیّن غزنویان بوده باشد .

آداب ورسوم عصر فرخی

علاوه بر آنچه درباب تجلی اوضاع واحوال زمان در شعر فرخی گفته شد ، درضمن مطالعهٔ دیوان وی نکته‌هایی دیگر نیز درین زمینه بنظرمیرسد که ازجمله بعضی از آداب و رسوم درباری و اجتماعی آن عصر وچیزهای دیگرست و چند نمونه از آنها برای مثال کافی است . مثلاً ازخلال اشعار فرخی میتوان درك کرد که پیل ومهد داشتن از امتیازات بزرگان دربار غزنه بوده است . فرخی بوبکر حصیری ندیم رابارها بدین سبب ستوده ویا بردیگران ترجیح داده که سلطان بدو پیل بخشیده است:

پیل داد اورا تا از پی او مهد کشند چون یکی داد دگر بدهد بی‌هیچ گمان
در خور پیل کنون رایت و منشور بود مرتبت‌را بجهان برتر ازین چیست‌مکان [1]

در قصیده‌یی دیگر میگوید اگرچه موکب وی رایت سالاری نیست اما آلت وعدّت آن‌را سلطان بدو داده است . مهد برپیل کشیدن ازپس موکب اوبشرف بیشتر از رایت فلان وبهمانست [2] . ازین‌اشاره فرخی چنین برمی آید که رایت خاص‌سالاران بوده وابوبکر حصیری ازمنزلت پیل داشتن ودر مجلس بر تخت بر شاه نشستن برخوردار میشده وحال آن که دیگران زیردست وی می نشسته‌اند[3]
در تاریخ بیهقی می بینیم غالباًوقتی بکسی منصبی یا لقبی میدادند اسب او را که پیش می آوردند نامش‌رابهمان سمت ولقب میبردند واین خود برعایت احترام ویا بمنزلهٔ اعلان آن جاه‌و مقام بود [3] واسب بدرگاه خواستن دران روزگارچنین

۱ــ دیوان ۳۲۰ــ۳۲۱ ؛ نیز رك. ص۱۷۴ س۱۹ ص۱۷۵ س۱ وص۱۰۹ همین کتاب
۲ــ دیوان ص۳۲۱ س۲۲و۲۴ ۳ــ دیوان ص۳۲۲ س۱
۴ــ رك. تاریخ بیهقی ص۳۷ ح۳؛ نیزرك. سبك شناسی ج۱ مقدمه ص(یه)

مفهومی در بر داشته و علامت امتیازی بوده که از طرف سلطان بصاحب اسب اعطا شده بوده است. شعر فرخی نیز ازین رسم حکایت میکند مثلا در مدح سلطان محمود ضمن اشاره باطاعت قدرخان و دیدار او با سلطان میگوید:

بزرگیی چه بود بیش ازین قدرخان را / که با تو همچو ندیمان تو نشست بخوان
بر آسمان سر خان بر شد ای ملک ز شرف / چو اسب خان اجل خواست حاجب از ایوان[1]

قصیده‌یی که فرخی بمناسبت جشنی که امیر یوسف برادر سلطان برای دامادی حاجبش طغرل برپا کرده بود سروده و امیر را مدح گفته است تصویری ازین جشن مفصل و مراسم دامادی را نشان میدهد[2] که بقول بیهقی گروهی از خردمندان تکلفهای بی‌محل امیر یوسف را نپسندیدند. و نیز اشعار فرخی در رثای محمود غزنوی و اشاره باوضاع خانه ها، کویها، رسته‌ها و درهای بسته دکانها در غزنین، کاخهای خالی از محتشمان، و احوال مهتران، حاجبان، بانوان، خواجگان، عاملان، مطربان، لشکریان و دیگر چیزها حکایت میکند که در گذشت سلطان مقتدری چون محمود غزنه، پایتخت او، چه حالتی پیدا کرده بوده و در چنین مواقعی مراسم عزاداری چگونه انجام میشده است[3].

اشارات صریح فرخی بوجود بردگان در دستگاه غزنویان - که خود نیز اصلشان از غلامان ترک بوده است - و نیز تعبیرات و تشبیهات او برواج رسم برده‌فروشی دران زمان دلالت دارد چنان که تاریخ نیز بران گواه است و پیش ازین دیده‌ایم. در وصف شکار امیر محمد میگوید نخجیران بسیار از قبیل رنگ وجز آن از کوه تازان اندر آمدند گویی وصیفتانند[4] که سوی وصیفت خر روی نهاده‌اند[5]. جای دیگر در صفت بهار و باغ وزیرزاده ابوالحسن حجاج علی بن فضل بن احمد گفته است:

۱- دیوان ص ۲۵۱
۲- دیوان ص ۱۳۱ - ۱۳۲
۳- رك. دیوان ص ۹۰-۹۳
۴- وصیفت: دختر خدمتگار و کنیز
۵- دیوان ص ۱۰۱ س ۱۲ - ۱۳

از ارغوان و یاسمن و خیری و سمن — وز سرو نورسیده و گلهای کامگار
برجویهای او برده نونهالها — گویی وصیفتانند استاده بر قطار
تاچندروزدیگر از آن هر وصیفتی — بر خویشتن بکار برد در" شاهوار [1]

در دیوان فرخی اشاراتی ببعضی از نکات مربوط به

فرهنگ عامه «فرهنگ عامه» [2] نیز دیده میشود که مربوط بزمان شاعر ست و بعضی از آنها سابقه‌یی کهن دارد. اعتقاد بنجوم وسعد ونحس ستارگان وایام وتأثیر آنها درزندگانی انسان وطالع نیك وبد وبخت واقبال ازین قبیل است واز ابیات زیرین مفهوم میشود:

ای تمامی طالع سعد تو ناکرده پدید — دشمنانت چون ستاره برفلك زیرذنب [3]

✩✩✩

برآسمان زغم عاشقیست اختر من — برآن گری که مراورا چنین بوداختر [4]

✩✩✩

بطالعی که امارت همی فزود شرف — بساعتی که سعادت همی نمود اثر [5]

✩✩✩

نام وننك وفخر وعار وعزّ وذلّ ونوش وزهر — شادی وغم، سعدونحس وتاج وبند وتخت ودار [6]

✩✩✩

بجهان بادی پیوسته و از دور فلك — بهرهٔ تو طرب و بهر بداندیش ملال [7]

✩✩✩

همه بزرگان حال از منجمان پرسند — خدایگان زمانه ز مصحف و قرآن [8]

✩✩✩

۱- دیوان ص۱۶۷ — Folklore -۲
۳- دیوان ص۶ — ۴- دیوان ص۱۱۷
۵- دیوان ص۱۲۸ — ۶- دیوان ص۱۷۹
۷- دیوان ص۲۲۱ — ۸- دیوان ص۲۵۰

بطالع اندر اینست کو کند خالی ز خان و از سپه او زمین ترکستان[1]

☆☆☆

این شاه را خدای بدان طالع آفرید کز خلق جاودانه برو باشد آفرین[2]

☆☆☆

روز منحوس بدیدار تو فرخنده شود خنك آنکس که ترا بیند هر روز پگاه[3]

☆☆☆

همیشه طالع مسعود تو همایون باد چنانکه رایت میمون تو زبال همای[4]

☆☆☆

یکی ستاره برآمد بنام دولت تو زهی ستاره بوقت آمدی برآی برآی[5]

☆☆☆

با خاطر عطاردی و باجمال ماه با فرّ آفتابی و با سعد مشتری[6]

☆☆☆

پسری داد گرانمایه که در طالع او هر ستاره فلکی راست بنیکی نظری
ببزرگیش بصد روی همی حکم کند هرستاره نگری وهر ستاره شمری[7]

☆☆☆

بمراد دل تو بخت ترا راهنمای بهمه کاری یزدانت نگهدار ومعین[8]

☆☆☆

بخت اگر کاهلیی کرد و زمانی بغنود گشت بیدار و ببیداری نو گشت وجوان[9]

۱- دیوان ص۲۸۶ ۲- دیوان ص۳۳۹ ۳- دیوان ص۳۴۸
۴- دیوان ص۳۷۳ ۵- دیوان ص۳۷۲ ۶- دیوان ص۳۸۱
۷- دیوان ص۳۷۹ ۸- دیوان ص۲۸۸ ۹- دیوان ص۳۰۴

اعتقاد بقضا وقدر وسرنوشت محتوم نیز درشعر فرخی وجود دارد گاه این موضوع بصراحت بیان شده و گاهی ازخلال سخن اوبر می آید :

این سخن با قضا برابر گشت   از قضا ها گریختن نتوان [1]

☆☆☆

همه کسی ز قضا وقدر بترسد و باز   ز ناوك تو بترسد همی قضا و قدر [2]

☆☆☆

هشت چیزش را برابر یافتم با هشت چیز   هریکی زان هشت سوی فضل اودارد مآب
تیغ او را با قضا وتیر او را با قدر   دست او را باسپهر وخشت اورا باشهاب... [3]

☆☆☆

آنکه با رای او یکیست قدر   آنکه با امر او یکیست قضا [4]

در ضمن اشعار فرخی بدیوو پری واژدها وموجودات خیالی ماوراء طبیعت اشاره شده ، اعتقاد ببعضی از آنها باقیماندهٔ آراء دینی زردشتی است . جای دیو را غالباً در بیابان تصور کرده است [5] :

من بیابانی بپیش اندر گرفته کاندرو   از نهیب دیو دل خوناب گشتی هر زمان...
ریگ او میدان دیو و خوابگاه اژدها   سنگ او بالین ببر و بستر شیر ژیان [6]

☆☆☆

در بیان سختی راه سومنات :

رهی که دیو درو گم شدی بوقت زوال   چو مرد کم بین در تنگ بیشه وقت سحر [7]

☆☆☆

۱ـ دیوان ص ۲۶۸   ۲ـ دیوان ص ۱۳۰   ۳ـ دیوان ص ۸
۴ـ دیوان ص ۳
۵ـ رك. نیرنگستان ، صادق هدایت ، ص ۱۷۵ ؛ نیز رك. دیوان منوچهری ص ۷۲ س ۱۶
۶ـ دیوان ص ۳۳۴   ۷ـ دیوان ص ۶۷

دیو از پس میگریزد واین نکته ازبیت زیرین برمی آید :

رادی بر تـو پـوید چـون یار بـر یار　　بخل ازتو نهان گردد چون دیو ز پس [۱]

✡✡✡

پری خواندم او را و زانروی خواندم　　کـه روی پری داشت آن پـرنیان بر
دگـر باره با من بـجنگ انـدر آمـد　　که بس خوار داری مـرا ای ستمگر [۲]

ذکر سیمرغ که در آیین اوستایی نام حکیمی دانا وروحانی ونیز نام مرغ افسانه یی و مشهورست [۳] در شعر فرخی مکرر آمده ، درآثار ادبی فـارسی از قبیل شاهنامهٔ فردوسی واشعارعطار ومولوی سیمرغ مظهر توانایی است وقدرتی شگفت انگیز دارد. در اساطیر ملل دیگر نیز این روایات موجودست [۴] فرخی با نام سیمرغ مضـامین گونا گون آورده است :

سایبا نهاش فروهشته و کـاخ اندر زیر　　همچو سیمرغی افکنده بپای اندر پر [۵]

✡✡✡

مهرگان آمد وسیمرغ بجنبید از جای　　تا کجا پر زندامسال و کجا دارد رای ...
باز وجز باز کنـون روی نیارند نمـود　　گاه آنست کـه سیمرغ شود روی نمای
همه مرغان جهان سر بخس اندر شده اند　　اندر آن وقت که سیمرغ بجنبید ازجای...
مثل جنبش سیمرغ چه چیزست بگوی　　مثل جنبش شاه آن ملك شهر گشای [۶]

✡✡✡

جای دیگر درمدح گفته است:

بتیغ شاخ فکندی ز کرگ تا یکچند　　به تیر بیله ز سیمرغ بفکنی مخلب [۷]

✡✡✡

۱ ـ دیوان ص ۲۹۵　　۲ ـ دیوان ص ۱۴۷
۳ ـ رك. حواشی آقای دکترمعین بر برهـان قاطع ج ۲ ص ۱۲۱۱ ـ ۱۲۱۲
۴ ـ رك. سبك شناسی استاتیك ، ا . ج ، آریان پور ، مجلهٔ سخن دورهٔ دوازدهم شمارهٔ هشتم ص ۹۲۱
۵ ـ دیوان ص ۱۳۱
۶ ـ دیوان ص ۳۶۶ و ص ۲۰ همـان صفحه　　۷ ـ دیوان ص ۱۰

مگر تراز کسی نکبتی رسید بروی مگر مخاطره‌ای کرده‌ای بجای خطر
مگر ز خوابگه شیر بر گرفتی صید مگر ز بازوی سیمرغ باز کردی پر [1]

در دیوان فرخی بمرغ افسانه‌یی همای - که خجسته و فرخنده است و بر سر هر کس نشیند و سایه‌اش برهر کس افتد سبب دولت وپیروزیست [2] - بارها اشاره شده است . مثلا امیرمحمدبن محمود را مکرر ستوده که نشان رایت او همای زرین و ازینروهمایون ومبارکست [3] :

اگر تو نیستی از هر شهی همایون تر نشان رایت تو نیستی خجسته همای [4]

✩✩✩

شهان پیشین فرّ همای بودندی زبهرفال بهر کس کشان فتادی رای
اگر همای نبودی خجسته رایت تو که‌داندی که‌همایون‌بود بفال همای [5]

✩✩✩

همای زرّین‌دارد نشان رایت خویش که‌داشته‌است‌همایون‌ترازهمای‌نشان
همیشه بر سر او سایهٔ همای بود تو هیچ‌سایه‌همایون ترازهمای‌مدان
هماچو برسر کس‌سایه‌افکندچه‌عجب اگرجهان‌همه‌اوراشود کران‌بکران
کسی که‌سایهٔ فرّخ بروفکند همای بمهتری وبه‌پیری‌رسد زکار گران [6]

در موارد دیگر نیز ازفرخندگی این مرغ سخن رفته است :

---

۱ - دیوان ص ۱۲۸

۲ - رك . حواشی آقای دکترمعین بر برهان قاطع ج ۴ ص ۲۳۶۵ ؛ نیز رك . نیرنگستان ص ۱۳۶

۳ - ولف یکی‌ازمعانی «همای» را درشاهنامهٔ فردوسی درفشی که صورت عقاب بران منقوش بود آورده و بمواردی ازینقبیل اشاره کرده‌است :

همه برگذشتند زیر همای سپهبد همی داشت بر پیل جای

(شاهنامهٔ بروخیم ج ۳ ص ۳۸۸) باید دانست که عقاب زرین ، در روزگار هخامنشیان ، نشانهٔ علم ایران بود (رك . برهان‌قاطع ج ۴ ص ۲۳۶۶ ح ۱)

۴ - دیوان ص ۳۷۲

۵ - دیوان‌ص ۳۸۵

۶ - دیوان‌ص ۲۷۴

گوید ای بار خدای ملکان ای همایون تر از بال همای [1]

☆☆☆

همای چون بکسی سایه بر فکند آنکس جز آن بود که بزرگی و جاه یابد از آن [2]

☆☆☆

بهراسند و بفتح و ظفرش فال زنند گر مثل بر سر ایشان فکند سایه همای [3]

☆☆☆

امیر ما عضد دولت و مؤیّد دین که بر بزرگان فرخنده سایه تر ز همای [4]

☆☆☆

در جنگ و در سفر ز دو سایه جدا مباد از سایهٔ علامت و از سایهٔ همای [5]

فال زدن بچیزهای مختلف و دیدن روی نیکو و ابفال خوشی گرفتن یا مُروا درشعر فرخی نیز منعکس شده است :

کار گیتی همه بر فال نهاده است خدای خاصه فالی که زند چاکر و چون من چاکر [6]

☆☆☆

ز روی فال دلالت بر آن کند که ملک جهان بگیرد و گردد خدایگان جهان [7]

☆☆☆

اورا ز پی فال پدر تخت فرستاد تختی همه پر صورت و پر صنعت مانی [8]

☆☆☆

تا گرفتم صنما وصل تو فرخنده بفال جز بشادی نسپردم شب و روز و مه و سال

۱ـ دیوان ص ۳۸۸

۲ـ دیوان ص ۲۵۳

۳ـ دیوان ص ۳۶۶

۴ـ دیوان ص ۳۸۹

۵ـ دیوان ص ۳۹۱

۶ـ دیوان ص ۱۷۲

۷ـ دیوان ص ۲۷۴ ؛ مربوط بسایهٔ همای است

۸ـ دیوان ص ۳۶۸

چه بود فالی فرخنده‌تر از دیدن دوست چه بود روزی پیروزتر از روز وصال[1]

☆☆☆

ز روی نیکو برحکم حال فال زدم که او امیر هنر باشد و امام ادب[2]

☆☆☆

ای‌سیاوخش بدیدار، به روم از پیِ فال صورت روی تو بافند همی بر دیباه[3]

☆☆☆

ترا همایون دارد پدر بفال که تو ستوده طلعتی و صورت تو روحِ فزای[4]

برعکس بعضی چیزها نیز سبب فال بد یا مُرغواست چنان که غراب شوم و بانگش موجب بدبختی است :

که باشد آنکه مر اورا خلاف کرد و نکرد بفال بد ز بَـرِ مسکنش نعیب غراب[5]

اعتقاد به‌نظر زدن و چشم بد و چشم شور[6] وسپند سوختن برای رفع گزند آن ، سابقه‌یی کهن دارد[7] . مثلا در ستایش امیرمحمد میگوید : ایزد از چهرهٔ او چشم بدان دور کناد ؛ ای سپندی منشین ، برخیزوسپند آر تا ترا ازین چشم گرامی مجمر سازم... چشم بدرا از شاه بسپند بگردان که آفرین بران صورت نیکو منظر باد[8] و جای دیگر دانایی اورا میستاید :

چو علم خواهد گفتن سپند باید سوخت که بیم چشم بـَدان دور باد از آن‌مهتر[9]

☆☆☆

۱ـ دیوان ص ۲۱۳
۲ـ دیوان ص ۹
۴ـ دیوان ص ۳۴۸
۳ـ دیوان ص ۳۷۲
۵ـ دیوان ص ۱۱
۶ـ به‌پهلوی: Sûr - Chashmîh
«چندنکته دربارهٔ ویس‌ورامین» رك. نوشته‌های پراکندهٔ صادق هدایت ص ۵۱۶
۷ـ رك. نیرنگستان ص ۱۵ و ۳۴
۸ـ دیوان ص ۱۰۶ س ۹ـ۱۲
۹ـ دیوان ص ۱۱۷

از چشم بد ای ترك همی بر تو بترسم   پیوسته همی گویم یا ربش نگهدار[۱]

☆☆☆

خوش سپند افکن در آتش ورویش بنگر   که بترسم که‌مراورارسد ازچشم زیان[۲]

هنگام رنجش سلطان ازفرخی نیز خود چشم بد را دزین‌واقعه مؤثر میداند و این نکته را بشکوه برزبان می آورد:

چشم بد ناگهان مرا دریافت   کارم از چشم بد رسید بجان
شاه از من بدل گران گشتست   بگناهی که بیگناهم از آن[۳]

حتی در توصیف ارغوان در فصل بهاران این مضمون را پدید آورده است:

ارغوان ازچشم‌بدترسد ازآنروهرزمان   سرخ‌بیجاده چو تعویذ اندرآویزد زبر[۴]

از نیرنگ و جادویی و افسون و طلسم و کیمیا درشعر فرخی مکرّر یادشده و در مضامین مختلف بخصوص مدح آمده است:

باد را کیمیای سوده که داد   کـه ازو زرّ ساو گشت گیا[۵]

☆☆☆

موفقی است کـه تدبیر او تباه کند   هزارزرق‌وفسون‌وهزارحیلت‌ورنگ
بهیچگونه برو جادوان حیلت ساز   بکار برد ندانند حیلت و نیرنگ[۶]

☆☆☆

بکیمیا و طلسمات میر ابومنصور   طلسمهای سکندر همی کند ویران[۷]

☆☆☆

من‌بدین‌راه طلسم آگین همی کردم‌نگاه   ازتفکرخیره‌مانده‌همچوشخص‌بی‌روان[۸]

حرز موجب آزادی از بند و گرفتاری و سبب بهبود بیمارست:

۱- دیوان ص ۱۷۰   ۲- دیوان ص ۲۹۱
۳- دیوان ص ۲۶۸   ۴- دیوان ص ۱۸۸   ۵- دیوان ص ۳
۶- دیوان ص ۲۰۹   ۷- دیوان ص ۳۲۸   ۸- دیوان ص ۳۳۵

حرزیست قوی نامش کز داشتن او آزاد شود بنده و به گردد بیمار[1]

بصدقه دادن و قربان کردن براثر خبری خوش ، چنین اشاره شده :

خبری یافتم چنانکه مرا ، راحت روح بود و رامش جان
قصد کردم که باز خانه روم تا دهم صدقه و کنم قربان[2]

تعویذ که همواره مؤثرست گاه ازاثرمی‌افتد وافکندگان ممدوح را سود نمیدهد :

نه‌قوی دل کند افکندهٔ اورا تعویذ . نه سخنگوی کند خستهٔ اورا مرهم[3]

از هفت طبقهٔ آسمان، هفت فلك وهفت اختر نیز در شعر فرخی سخن رفته‌است :

خواجهٔ سید اسعد آنکه ازوست هرچه سعدست زیر هفت سما [4]

☆☆☆

تابراین هفت فلك سیر کند هفت اختر همچنین هفت‌پدیدار کند هفت اورنگ[5]

هفت کشور - که در قسمتهای مختلف اوستا نیز سابقه دارد[6] و در آثار ادبی‌فارسی بصورت هفت اقلیم هم بکار رفته - در شعر فرخی قلمرو حکومت محمود خوانده شده است :

جهاندار محمودبن ناصرالدین خداوند و سلطان هرهفت کشور [7]

توجه بعدد هفت در دیگر ابیات فرخی‌هم بنظر میرسد[8] . باین‌عقیده مکرر اشاره‌کرده که زر و گوهر براثر تابش آفتاب پدید می آید [9] :

هرآینه که ز دیدار آفتاب شود بکوه سنگ‌عقیق‌و‌بدشت گل‌عقیان[10]

☆☆☆

۱- دیوان ص۱۶۵ ۲- دیوان ص۲۶۸ ۳- دیوان ص۲۳۵
۴- دیوان ص۳ ۵- دیوان ص ۲۰۶
۶- رك. تعلیقات دیوان منوچهری ص۱۸۷ ؛ در برهان‌قاطع هفت کشور : هندوستان ، چین وختا ، عراق ، خراسان، ماوراءالنهر، روم‌واقصای بلاد شمال‌است. ۷- دیوان ص۸۳
۸- رك. دیوان ص۴۵ س۱۸ ، ص۲۰۲ س۱
۹- رك. نیرنگستان ص۱۱۱؛ نیزرك. تعلیقات ، دیوان انوری ج ۲ ص۱۰۷۷
۱۰- دیوان ص۳۱۴ ؛عقیان:زرخالص که‌درزمین پیدا گردد نه‌آنکه‌ازسنگ‌استخراج کنند(فرهنگ‌نفیسی)

تو زر دهی بزایر و خورشید زر کند | چون نام زر دهی نبود نام زرگری

خورشید زر ز خویش بکوهی درون نهد | کز دور چشم او بشکوهد ز منکری

وز دوستی زر که بنزدیك او بود | گاهیش دایگی کند و گاه مادری[1]

☆☆☆

سنگست دلت مهر برو تابان گه گه | کز تافتن مهر گهر زاید در سنگ[2]

میوه رنگ و گونهٔ الوان از ماه میگیرد و جامهٔ کتان از نور ماه فرسوده میشود:

هر آینه که ز خورشید ماه گیرد نور | چنان که میوه زمه رنگ و گونهٔ الوان[3]

☆☆☆

ز کین او دل دشمن چنان شود که شود | ز نور ماه درخشنده ، جامهٔ کتان[4]

مار گزیده از مهرهٔ مار شفای خویشتن را میجوید[5] :

چنانکه هر که مر او را کشنده مار گزید | امید رستن خویش افکند بمهرهٔ مار[6]

خضر بهر جای رسیده و او را زندگی جاویدست :

نام تو چو خضر ست بهر جای رسیده | ارجو که چنان باشی تو نیز بقادار[7]

ماه رمضان بر ماه رجب فضیلت دارد :

من یقین دانم همی گرچه رجب را فضلهاست | یکشب از ماه مبارك به که سی روز از رجب[8]

امثال این گونه اشارات مربوط به «فرهنگ عامه» در دیوان فرخی موجودست و این مختصر بعنوان نمونه کافی است .

۱- دیوان ص ۳۸۲
۲- دیوان ص ۴۳۹
۳- دیوان ص ۳۱۴
۴- دیوان ص ۲۵۴
۵- درباب دیگر خواص مهرهٔ مار رك. نیرنگستان ص ۵۰، ۱۱۱، ۱۹۴
۶- دیوان ص ۱۶۴ ؛ نظیر : «راحت کژدم زده کشتهٔ کژدم بود» دیوان منوچهری ص ۱۴۵
۷- دیوان ص ۱۶۵
۸- دیوان ص ۶

فصل بیست و هشتم

اشعار غنایی فرخی

در فصلهای پیشین بمناسبت از تغزلهای فرخی یاد شد اما این قسمت از اشعار او ـ که بخش مهمی از دیوانش را تشکیل میدهد ـ چندان مهم است که جای دارد فصلی خاص بدین موضوع منحصر گردد و درین باب بیشتر تأمل شود. بخصوص که شاید بتوان گفت امروز تغزلات واوصاف طبیعت فرخی بیشتر ازدیگر اشعار او نظر و ذوق خوانندگان، حتی خواص اهل ادب، را جلب وسیرآب میکندو خواستاران این گونه اشعار بیش از خوانندگان مدایح اویند. چنان که پیش ازین گفته شد این ترجیح یکی بواسطهٔ تفاوت موضوع محدود و مکرر مدایح با معانی عاشقانه و غنایی است زیرا جلا و دل انگیزی اشعار اخیر پایدار ترست و بزمان و شخص معین وابسته و منحصر نیست و دیگر بواسطهٔ هنرمندی و مهارت شاعر درسرودن این گونه اشعارست که هنوز سخن او زنده و باطراوت وشورانگیز باقی مانده.

ابن قتیبهٔ دینوری (۲۱۳-۲۷۶ ه.) در کتاب الشعر والشعراء نوشته است: «شعرا طبعشان مختلف است یکی مدیحه خوب میسراید وهجا گفتن برو دشوارست و

برای بعضی مرثیه گویی آسانست وغزل گفتن دشوار»[1] ؛ مقصود آن که هرشاعری درزمینه‌یی استعداد وقدرت دارد. این سخن درستست و شواهدآن را فراوان‌میتوان نام برد . درمورد شعرفرخی نیز میتوان گفت بخصوص توانایی او درآوردن‌مضامین غنایی و سرودن تغزل و توصیف مظاهر طبیعت کاملا آشکار و بهمین سبب دیوان وی بدین‌صفت نامبُردارست[2] . فرخی درین زمینه‌ها مکرر سخن گفته و عاشقی را مایهٔحیات دانسته وخاصه بوقت جوانی غنیمت شمرده ؛ خود نیز بعشق وکامرانی روزگار گذرانده است :

خوشا عاشقی خاصهٔ وقت جوانی	خوشا با پریچهرگان زندگانی
خوشا با رفیقان یکدل نشستن	بهم نوش کردن می ارغوانی
بوقت جوانی بکن عیش زیرا	که هنگام پیری بود ناتوانی
جوانی و از عشق پرهیز کردن	چه‌باشد ندانی بجز جان گرانی
جوانی که پیوسته عاشق نباشد	دریغ‌است ازو روزگارجوانی[3]

در مقدمهٔ قصیده‌یی دیگر نیز وقتی از وصال معشوق شادمانست‌میگوید یاری ازین دلارام‌تر و وقتی ازین بهنگام‌تر نباشد :

عشق را باز تازه باید کرد	عاشقی را بساز دیگر بار
اندرین‌عشق نو غزلها گوی	پس‌بگوش‌خدایگان‌بگذار [4]

باتوجه بآنچه درباب زندگانی مرفّه و روحیه و خصال فرخی و جوانی و خوشگذرانی او و نیز مجالس عیش و سرور ممدوحان و شاعری و نوازندگی وی درین گونه بزمها و عشرت دوستی ایشان گفته شده است بدیهی است که سرودن

۱ــ الشعروالشعراء ص۲۶ ۲ــ رك. Farruḫī ، P. 17

۳ــ دیوانص۳۹۲ ۴ــ دیوان ص۱۲۲ ؛ درمورد این‌نکته‌که درزبان شعرای‌قدیم «غزل» بمعنی همان معاشقهٔ ابتدای قصیده‌است یادرمیان وآخرآن ، رك. پاسداران سخن ج ۱ ص شصت ویك‌ببعد؛ نیزرك. Farruḫī ,P. 18-19,N. 3.

این گونه‌اشعارهم بااحساسات و عوالم‌خوداو بیشتر تناسب داشته و هم بهتر باب طبع ممدوحان وی بوده است . خود نیز دربیان عنایت سلطان محمود میگوید : «بغزل یافتم همی احسنت»[۱]

آنچه مسلم است اشعار غنایی که پیش ازین نیز رواج داشت و کسانی مانند رودکی وشهید باستادی دربن فن مشهور شده‌بودند ، دربن عهد راه خود را بسوی کمال پیمود بخصوص تغزلاتی که در آغاز قصاید مرسوم شده بود بدست فرخی بنهایت‌زیبایی‌رسید . آقای‌دکتر صفادربن‌باب‌نوشته‌اند : « مبالغه‌نیست اگربگوییم عالیترین ومطبوعترین تغزلات این‌عهد را درقصائد فرخی سیستانی می‌بینیم زیرا او روانی کلام وسادگی فکر وصراحت گفتارخود را بااحساسات رقیق طوری آمیخته‌و با چنان ملاحت سخن گفته است که هرخواننده را درهر عصر وزمان که باشد مجذوب میکند و لذت می‌بخشد » [۲] . نیز هنگام بحث از شعر در ایران و اشعار عاشقانه وغنایی ، باین گونه اشعار فرخی چنین اشاره کرده‌اند : «در نیمهٔ اول‌قرن پنجم غزل وتغزل درشعر فرخی کمال بسیار یافت . این شاعر معانی غنایی را در غزل وتغزل بیکسان می‌آورد وبسیاری از شاعران دیگر ایران تاقرن ششم‌این‌شیوهٔ اورا درتغزلهای خودبکار برده‌اند»[۳] .

غرض آن که فرخی در سرودن اشعار غنایی ، بخصوص تغزلهای مقدمهٔ قصاید ، استادی تمام ومعروفست وچون بیشتر اشعار او بصورت قصیده است تغزل نیز در دیوان او فراوانست . این نوع اشعار فرخی نظر خاورشناسان رانیز بخود جلب کرده ازجمله ا . ج . آربری نویسندهٔ معاصر انگلیسی‌مینویسد : «فرخی‌را بعلت ظرافت ولطافت مضامین‌عاشقانه‌ومهارتش درتوصیف مناظر طبیعی میستایند» [۴]

۱ــ دیوان ص۲۶۷ س۱۸

۲ــ تاریخ ادبیات درایران ج۱ ص۳۶۹ــ۳۷۰

۳ــ گنج‌سخن ج۱ مقدمه‌ص‌شصت‌وهفت

۴ــ رك . Classical Persian Literature, P.58

درحقیقت ، چنان که پیش ازین گفته شد [1] ، بیشتر لطف قصاید مدحیه بهمین مقدمات دلاویزست . آنچه شمس قیس رازی در باب تأثیر نسیب و تشبیب در جلب حواس ممدوح نوشته و در بخش اول این کتاب بدان اشاره شد [2] ، همین موضوع را تأیید میکند. بدیهی است که تغزلات دلکش و اوصاف زیبای ابتدای مدایح در طبع ممدوحان اثر داشته همچنان که هنوز این حسن تأثیر در بسیاری از آنها باقی است.

تناسب تغزلات

در عین حال که مقدمهٔ قصاید و تغزلها و اوصاف چنین مورد عنایت شاعران و موجب خوش آمد ممدوحان بوده گویندگان توجه داشته‌اند که درین باب هم آهنگی و تناسبی را رعایت کنند وطوری در مقدمهٔ قصیده سخن بگویند که بامقام ومنزلت وسلیقه و طرز فکر ممدوح سازگار باشد تا بهتر درمعرض قبول افتد ودر نظر آید. بعضی از نویسندگان کتب ادبی باین نکته اشاره کرده‌اند ازجمله شمس قیس رازی نوشته : «اگرچه شعرا را در باب نسیب دست مطلق است تا هر وصف کی خواهند ازفنون عشقیات وانواع تشوقات تقدیم کنند الا آنك رعایت ادب درجمله ابواب لازم باشد و نسیب هر مدح بایذ کی لایق آن افتد» آنگاه اشعاری از رضی نیشابوری بعنوان مثال آورده که درابتدا ذکر شراب ومستی است وبمدح «خدایگان شریعت بزرگ سیف‌الدین» گریز زده ؛ شمس قیس برین اشعار انگشت نهاده و گفته است :« کسی راکی خدایگان شریعت وبناه ملت خوانند نسیب مدح اوبشراب ومستی وصبوح لایق نباشد» [3] . فرخی نیز که شاعری درباری ومدیحه‌سرای بوده طبعاً این نکات را با موقع‌شناسی خاص خود رعایت میکرده اما نکته‌یی که درخور توجهست این که جوانی و خوشگذرانی و زندگانی پرعیش ونوش بسیاری ازممدوحان اوخاصه امیر یوسف و امیر محمد وامیر مسعود وحسنك وزیر وبعضی دیگر ، با روحیهٔ عشرت‌طلب وکامران و

---

۱ ـ رك. ص ۳۵۳ همین کتاب

۲ ـ رك. ص ۵۵ ـ ۵۶ همین کتاب وص ۳۰۴ المعجم فی معاییر اشعار العجم

۳ ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۳۰۵

طبع جوان شاعر سازگاری وتوافق داشته واگر تغزلهای فرخی ایشان را بشور و وجد می آورده است از پسند وذوق خود او نیز حکایت میکند. مثلا در آغاز قصیده یی بنام امیر یوسف گفته است که بوقت سحر دلبر بخیمهٔ او آمده وچنگ در بر گرفته و خوش بنواخته وازدو بسّد شکر فرو افشانده است:

پنج شش می کشید و پر گل گشت	روی آن روی نیکوان یکسر
راست گفتی رخش گلستان بود	می سوری بهار گل پرور
مست گشت و ز بهر خفتن ساخت	خویش را از کنار من بستر
راست گفتی کنار من صدفست	کاند رو جای خویش ساخت گهر
زلف مشکین بروی بر پوشید	روی خود زیر کرد و زلف زبر
راست گفتی کسی نهان کرده است	سمن تازه زیر سیسنبر [1]

بدیهی است امیر یوسف که بقول بیهقی بلهو ونشاط میپرداخت ازین اشعار خوشش می آمد ونیز اگر درمقدمهٔ قصیده یی دیگر شاعر میگفت: نسیم گل بباغ بوی بهار می آورد «بهارچهر منا خیز وجام باده بیار» [2] میپسندید؛ یا امیر محمد از وصف شب وصالی که فرخی در ابتدای قصیده می آورد ومیگفت: «خوشا شبا که مرا دوش بود با رخ یار» لذت میبرد:

میی بدست من اندر، چو مشکبوی گلاب	بتی بپیش من اندر، چو تازه روی بهار...
برابر دو رخ او بداشتم می سرخ،	ز شرم دو رخ او زرد گشت چون دینار
چو شب دو بهره گذشت ازدو گونه مست شدم	یکی ز باده ودیگر زعشق باده گسار [3]

در پایان قصاید هم فرخی آرزو میکرد که دایم ممدوح او بدیدار نگاری شیرین سخن نوش لب لاله رخان دلشاد باشد [4]. هنگام مدح سلطان مسعود نیز میگفت که عاشقی را همواره خوش میداشته و اکنون که یاری درخور یافته برو

۱- دیوان ص ۱۲۴
۲- دیوان ص ۱۳۶ س ۱۹
۳- دیوان ص ۱۰۹
۴- دیوان ص ۳۶۹ س ۶

خوشترست[1] وازآشتی با دوست سخن بمیان‌می آورد[2] وامیر را بکامرانی میخواند:

عشق‌بازی کن‌وسیکی‌خوروبرخندبرآن   که ترا گوید سیکی‌مخوروعشق‌مباز [3]

بسیاری از تغزلهای فرخی ازین لحاظ ، یعنی‌تناسب باروحیه وذوق‌ممدوح و شأن وی ، مطالعه‌کردنی است حتی درقصیده‌یی که شاعر در مدح احمد بن حسن میمندی ووزارت یافتن او بعد از عزل‌شش ساله سروده ، تغزل رابنحوی آغاز کرده که نمودار توجه‌او بدقایق مدیحه‌سرایی‌است :

ای تـرك همی باز شود دل بسر کـار   آن‌خویله کرده‌است که‌ورزیده‌همی‌پار...

باریست گران بر دل از اندیشهٔ آن لب   چون آیدا گر بفکند آن‌لب‌زدل‌این بار

شش سال دمادم غم‌و تیمار تو خوردست   وقتست کـه او را برهـانیم ز تیمـار

پیش آی و مرا از طلب بوسه تهی کـن   وین بار گران از دل غم کوفته‌بردار [4]

اما درهر حال شاید بتوان گفت اشعار غنایی شاعر بیشتر ازدیگر ابیات او احساسات وعواطف واحوال درونی وی را نمایش میدهد وازین نظر نیز این اشعار درخور دقت خاص است وبر خلاف مدایح ممکنست در زمـرهٔ آثار ادبی محـض بشمار آید .

قصاید محدود

در دیوان فرخی قصایدی نیز هست که محدود یا مقتضب [5] است یعنی شاعر از ابتدا بمدح یا موضوع مورد نظر پرداخته است اما عدداین قصاید زیاد نیست چنان که ازمجموع دویست وچهارده قصیدهٔ‌او چهل وچهارقصیده بی‌تغزل است ؛ قصیده‌یی نیز دارد که درتهنیت عیدفطر ومدح امیرمحمدست وبعدازان که درمقدمه ابیاتی دررفتن

۱ـ دیوان ص۱۴۳ س۱۸ ؛ نیز رك. ص۳۹۲ س۱۳ ببعد   ۲ـ رك. دیوان ص۲۰۳

۳ـ دیوان ص۲۰۴   ۴ـ دیوان ص۱۵۶ـ۱۵۷

۵ـ رك. المعجم فی‌معاییراشعارالعجم ص۳۰۶ : «وهر قصیده کی ازحلیت نسیب عاطل باشد آنرا محدود خوانند یعنی بازداشته ازنسیب ومقتضب نیز گویند یعنی بازبریده از نسیب»

ماه رمضان آورده وسخن را بمدح امیر ومی ومعشوق ورود وسرود کشانده مطلع را تجدید کرده‌است وپس از تغزلی نسبةً کوتاه درستایش امیر بتفصیل سخن گفته [۱] اما این قصاید بی‌تغزل‌هم همه بی‌مقدمه نیست. گاهی توصیف باغ امیر یوسف [۲] و ایوان خواجه ابوسهل حمدوی [۳] یاصفت باغ‌نو وکاخ ومجلس ودریاچهٔ کاخ‌سلطان محمود [۴] وامثال اینها دراول قصیده آمده یامقدمه‌یی پیش ازمدح ابداع نموده [۵] و زمانی برای شفیع برانگیختن درِ درگاه سلطان وحسب حال‌خود [۶] ونیز درمرگ محمود [۷] آوردن تغزّل را نامناسب دیده و موضوع اصلی را بامطلع قصیده آغاز کرده است.

آقای مظاهر مصفا مؤلف کتاب پاسداران سخن ـ که درباب بعضی از نکات مربوط بشعر فرخی تفحّص کرده در مورد تغزلهای وی نوشته است: «قصیده‌های تغزل‌دار فرخی خود دارای چندقسمت متمایزست دربعضی معاشقهٔ تنها، در برخی وصف طبیعت، درپاره‌یی وصف طبیعت ومعاشقه دیده می‌شود وشوق بشراب، گفتگو ازبلای دل وشرح حالهای عاشقانه درضمن آنهاست»؛ آنگاه مؤلف باحوصلهٔ تمام درضمن جدولی صفحات وشمارهٔ ابیات تغزلها و اوصاف طبیعت را با تعیین موضوع هریک باختصار، از روی دیوان‌چاپ عبدالرسولی نشان داده است [۸].

بهر حال پیداست که فرخی، بنا بموجباتی که ذکر شده، بسرودن اشعار غنایی وتغزلات دلکش‌وحدیث دل علاقه‌یی‌وافر داشته واین گونه اشعار غالباً از دل او بر میخاسته که اینک دلنشین است وهم بدین سبب است که نوشته‌اند: «تغزلات فرخی ازحیث اشتمال برمعانی‌بدیع‌عشقی واحساسات وعواطف بی‌پیرایهٔ شاعر، که

۱ـ رك. دیوان ص۱۰۴ـ۱۰۷
۲ـ دیوان‌ص۳۹۰
۳ـ دیوان‌ص۴۰۰
۴ـ دیوان ص۵۳
۵ـ رك. دیوان‌ص۶۶و۸۱
۶ـ دیوان‌ص۲۶۷
۷ـ دیوان‌ص۹۰؛ درمورد نیاوردن نسیب پیش‌از رثاء رك. العمدة ج۲ ص۱۵۱، چاپ دوم
۸ـ پاسداران سخن، بخش نخست ص۱۸۰ـ۱۸۴

گاه بی‌پرده اظهارشده ، مشهورست و او دراین تغزلات انواع احساساتی را که بر عاشق دراحوال مختلف دست میدهد ، بیان داشته» [۱] حتی براثر این اعتقاد که فرخی « بیش از متقدمان و معاصران خود بگفتگوی بادل وشکایت ازبلای او و بیان حالهای گوناگونش رغبت دارد وبیشتر تغزلهای خودرا بهمین معنی اختصاص میدهد» درین گونه اشعارش تأمل کرده همه سخنان اورا دربارهٔ دل گرد آورده‌اند نیز بشمردن کلمهٔ دل درسراسردیوانش پرداخته باین نتیجه رسیده‌اند که‌وی ۱۱۰۶ بار این کلمه را بکار برده است [۲] . آنچه مسلم است اینست که در مبحث اشعار عاشقانه وغنایی زبان فارسی فرخی مقامی خاص دارد وشیوهٔ او در سبك گویندگان دوره‌های بعد نیزمؤثر افتاده‌است .

کامرانی شاعر

درین فصل اشاره‌شد که ازخلال اشعار غنایی فرخی باحوال درونی‌واحساسات اوبهتر میتوان پی‌برد . این نکته ازان جهت در خور توجهست که اگر شاعر درمدایح خود مصلحت اندیشیهایی کرده درغزل وتغزّل که موضوع سخن متفاوتست بچنین کاری نیازمند نبوده وبیشتر آنچه دلش میخواسته بر زبان می‌آورده‌است بخصوص که خواهیم دید فرخی درین کار صریح وصادق است . اما اینك باید درین نکته تأمل کرد که عشق در نظرفرخی چه‌مفهومی داشته واو بمعشوق بچه نظر مینگریسته ، از وی چه‌میخواسته وعشق روح شاعر راتاچه حد لطیف کرده وبمهربانی واحیاناً فداکاری برانگیخته است ؟

بیادآوردن آنچه دربخش اول این کتاب راجع بشرح زندگانی و روحیه‌و خصال‌فرخی نوشته شداکنون سودمندست . فرخی شاعری نسبةً جوان ، مرفّه و

۱- تاریخ ادبیات در ایران ج۱ ص۵۴۳

۲- رك. پاسداران سخن ، بخش نخست ص۱۸۷

متنعّم و کامران بود از بینوایی و گمنامی بثروت و نام و حرمت رسیده بود؛ حاصل کلام آن که همه اسباب عیش را فراهم داشت. طبع او نیز بخوشی و عیش و نوش میل میکرد و بدین کار هم میپرداخت ازینرو در دیوان او همه سخن از شادکامی و خوشدلی و نوشانوش است و تقریباً میتوان گفت نالهٔ دلی شکسته یا نوای روحی محزون از خلال اشعار وی بگوش نمیرسد. با آن که در اشعار غنایی گویندگان غالباً شکایتها، راز و نیازها، سوختنها و ساختنها مندرج است یا شاعر آرزوی نگاهی از معشوق را در خیال میپروراند تغزلهای فرخی و عوالم او با معشوق چنین نیست. آن سوز و گدازها را ندارد واز نعمت وصال نیز غالباً برخوردارست و با معشوق خویش شبهای فراوان بصبح میرساند. ازجمله وصف یکی از شبها که صریحاً میگوید با وی خفته است[1] بدین منوال است:

شب دوشین شبی بوده است بس خوش	بجان بودم من آنشب را خریدار
نگار خویش را در بر گرفتم	خزینهٔ بوسهٔ او کردم آوار
دو زلفش را بمالیدم بدو دست	سرای از بوی او شد طبل عطار
گهی شب روز کردم زان دو عارض	گهی گل توده کردم زان دو رخسار
بدین شادی در ستم دوش و امروز	درین اندیشه بودم پار و پیرار
فراوان خوشترم امروز از دی	فراوان بهترم امسال از پار[2]

سبب آنست که فرخی و امثال او براثر ثروت و نعمتی که نصیبشان شده بود میتوانستند غلامان و کنیزکان ترک زیبا روی داشته باشند؛ طبعاً با ایشان معاشقاتی داشتند ولی عشقی که معشوق مملوك ودر اختیار عاشق بود و دوری و حرمان و جور و جفایی در بین نبود که موجب خواهش و زاری و حسرت و درد باشد. این که لفظ ترك

۱ـ رك. دیوان ص ۱۴۳ س ۲۱

۲ـ دیوان ص ۱۴۳ـ۱۴۴ بسبب بروز همین روحیهٔ شاد فرخی در شعر اوست که ژان ریپکا شعر وی را در بیان احساسات شادی‌انگیز در درجهٔ اول شمرده است رك. تاریخ ادبیات ایران ص ۱۷۴

در اشعار فارسی بمعنی معشوق بکار میرفته از همین نظرست ؛ پیش از فرخی نیز رودکی در بیان نعمتهای روزگار تنعم و کامرانی میگفت :

بشهر هر گه یك ترك نارپستان بود همی خریدو همی سخت بی‌شمار درم

بدیهی است که در عشقی چنین ، سخنانی امثال آنچه سعدی میگوید که عاشقان مسلم «تیغ برسر و سر بنده‌وار در پیشند» راه ندارد یا کلماتی نظیر گفتار حافظ که «در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست . ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی» نمیشنویم . فرخی عشق میورزید ولی عشق وی رنگی خاص داشت. ترك او بر دلش کامروا گشته بود ، اما همه کوشیدن معشوق بمهر و وفا بود[1] . شاعر خدای را شکر میکرد که لاله رخ او چون دیگران نا مساعد و مکار نیست بلکه چرب زبان و خوب خوی و وفا جوی و نیز بدیع و خوبروی و وفادارست ؛ چون او راباده میل بود باده‌اش دهد و چون با بوسه‌اش کار افتد ، ببوسدش[2] . ترك ماهرویی که داشت در ساقیگری و خدمت چنان مهربانی و کوشش میکرد که فرخی میگفت:

ترك مه روی من از خواب گران دارد سر دوش می‌داده است از اول شب تا بسحر

من بچشم او را ده بار نمودم که بخسب او همی گفت بهل تا برم این دور بسر

شب بسر برد بمی دادن و ننشست و نخفت دل من خست که ننشست و نخفت آن دلبر

او بمی دادن جادوست ، بدل بردن چیر چیزها داند کردن بچنین باب اندر

حیله سازد که همی افزون دهد از نوبت خویش در تواند بخورد نوبت یاران دگر

کیست آنکو ندهد دل بچنین خدمت دوست کیست آنکو نکشد بار چنین خدمتگر[3]

برای شاعری ثروتمند و کامجوی چون او ممکن بود زیبارویی چنان که آرزو دارد بخرد که باده گیر و باده گسار و بوسه بخش و بوسه ستان باشد ؛ نیز وقت عشرت ، سردی و هنگام خلوت ، شوخی و در خدمت قصور نکند[4]

---

۱ - دیوان ص ۲۶ س ۱۵ و ۱۷

۲ - دیوان ص ۹۳ س ۹ - ۱۱

۳ - دیوان ص ۱۴۱

۴ - دیوان ص ۲۷۳ س ۱۷ - ۱۹

وقتی بهنگام سحر محبوب او - که غلام شخصی دیگرست - از در وارد میشود فرخی میگوید میترسم که خواجه ازین کار با خبر شود و بانگ برخیزد؛ جوان ماهروی باو میگوید گروهی در اندوه من سوخته دلند اگر خواجه مرا بنزد نخّاس[1] برد همسنگم گهر دهند و مرا بربایند اینک تو مرا بی هیچ زحمتی یافتی و درکنار توام[2]. در تغزلی دیگر از لب و دندان نگاری یاد میکند و در شگفتی است که لبی چنان را قاضی بسیم و زر فروخته است لبی که چون آن آفتاب ترکستان در سخن شود گویی بوسه ازو خواهد ریخت و اگر آن را بجان بتوانی خرید گران نیست[3].

اگر معشوق خریدنی و وصال چنین ممکن و دردسترس باشد ناچار ارتباط بین عاشق و معشوق از نوعی خواهد بود که در شعر فرخی بچشم میخورد. مثلاً در باب یارسیمین برخود میگوید: دل من از همه خلق بسوی او میل دارد پس آن کبری که اندر سر اوست بیهده نیست[4]. اگر بادوست آشتی میکند بدان شرطاست که دیگر با وی ناز نکند؛ او نیز از آنچه کردست پشیمان میشود و عذر همه میخواهد و پیشش نماز میبرد و بنده نوازش میخواند[5]. گاه شاعر برمحبوب خود ایراد میگیرد که چرا بهرسخنی تنگدل و تافته دل میشود و بند بر ابرو میزند و بصراحت میگوید که باید از یاد نبرد که غلام اوست[6]. بدین ترتیب میتوان هر روز عشقی گزید و کامیاب شد همچنان که فرخی دلی گروگان عشق درچندین جای داشت و خود شگفت وخیره فرو مانده بود که چندین عشق دریك دل چگونه جای

۱- برده فروش
۲- دیوان ص۱۸۳ س۱۰-۲۰
۳- دیوان ص۳۰۱ س۱۳-۱۶
۴- دیوان ص۲۸ س۱۰
نیز رك. ص۳۵۳ س۱۱
۵- دیوان ص۲۰۳ س۳-۹؛ نیز رك. ص۴۳۵ س۲۳؛
۶- دیوان ص۳۲۱ س۱۵-۱۷ نیز رك. ص۱۹۱ س۱۳

گرفته است[1] . هر روز بعشق نگاری گرفتار میشد زیرا دلش عاشق آن بود که بی‌عشق نباشد[2] . هنوز عشق کهن خانهٔ دل را باز نداده بود که عشق تازه حلقه بدر میکوفت چندان که از حلاوت عشق هم اظهار ملال و سیری میکرد[3] . میتوانست سرتاسر شب با دلدار بطرب بنشیند و رود نوازیدن و شعرسراییدن اورا ببیند[4] و شبهای خوشی و میگساری با خوبرویان را چنین وصف کند :

دوش تا اول سپیدهٔ بام	می همیخوردمی برطل و بجام
باسماعی که از حلاوت بود	مرغ را پای دام و دل را دام
با بتانی که می ندانم گفت	که ازیشان هوای من بکدام ...
گُرهی را نشانده بودم پیش	برنهاده بدست جام مدام
گُرهی را بپای تا همه‌شب	کار می را همی دهند نظام....
حال ازین گونه بود در همه‌شب	زین کس آگه نبود تا گه بام[5]

عشق مجازی در حقیقت عشقبازی او همه کامرانی و خوشگذرانی است و سوز و گدازی ندارد ؛ ازینروی این نوع اشعار عاشقانه را درقیاس با غزلیات لطیف شاعران دوره‌های بعد خاصه عشق پرشور عارفان - که در گاهش بسی بالاتر ازعقل است - مجازی شمرده‌اند. فرخی در تغزلات خود بجوانی عشرت دوست میماند که از هرجمالی لذت میبرد، روی خوب ، دهان پرنوشخند ، زلف شکن در شکن هردلبری وی‌را بوجد و شعف می‌آورد و بدو عشق میورزد . عشق درنظر او بافکر جامی که گفت : « قبلهٔ عشق یکی باشد و بس» فرق بسیار دارد . تغزلات او بیشتر وصف شادکامیها و بزمهای عیش و عشرتست ، چون عشق وی غالباً بوصال و لذت می‌انجامد ، در دیوان او

۱- دیوان ص۳۸۴ س۲۳-۲۴ ص۳۸۵ س۱ ۲- دیوان ص۳۹ س۷-۱۱
۳- دیوان ص۱۱۷ س۱۰-۱۲؛ نیزرك. ص۱۶۵ س۹ ۴- دیوان ص۱۹۹ س۶-۱۲
۵- دیوان ص۲۲۴؛ ظ. دهنده

شعری از قبیل این سخن نغز و پرمغز حافظ نمیخوانیم :

ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق / بروای خواجهٔ عاقل هنری بهتر ازین ![1]

اگر درین اشعار گیرندگی و سوز وحرمان اشعار غزلسرایان نیست ، وصف زیبایی معشوق ومجلس عیش وسرور گوینده و ممدوحانش دلربا و نشاط انگیز است از جمله تصویر ساقی زیباروی را چنین نقش کرده است :

ساقی طرفه که گر دست بزلفش ببری / دست وانگشت تو پر حلقه شود هم بزمان...

خامش استاده وچشمش بتو و گوش بتو / وز هوای تو پر ازخندهٔ دزدیده دهان[2]

☆☆☆

میی بدست من اندر چو مشکبوی گلاب / بتی بپیش من اندر، چو تازه روی بهار...

بتی که چشم من از بس نگار[3] چهرهٔ او / نگارخانه شد ، ارچه پدید نیست نگار[4]

در تغزلی دیگر جمال محبوب مهربان خود را بدین زیبایی پیش چشم ما آورده است :

دلم مهربان گشت بر مهربانی / کشی ،دلکشی ،خوش لبی ،خوش زبانی

نگاری چو در چشم خرّم بهاری / نگاری چو در گوش خوش داستانی

ببالای بر رُسته چون زاد سروی / بروی دل افروز چون بوستانی

چو با من سخن گوید وخوش بخندد / تو گویی بخندد همی گلستانی

نحیفست چون خیزرانی و لیکن / چو تابنده ماهیست بر خیزرانی

زمانی ازو صبر کردن نیارم / نمانم گر اورا نبینم زمانی[5]

قسمت عمده‌یی از تغزلات اورا همین گونه اوصاف دربر گرفته است . عشق فرخی متوجه شخص خاص ومعین است شاعر نیز طالب برخورداری ازوصال اوست؛

---

۱ ـ دیوان حافظ ص۲۷۹

۲ـ دیوان ص۲۹۱

۳ـ بعضی ازنسخه‌ها: هرنگاه

۴ـ دیوان ص۱۰۹

۵ـ دیوان ص۳۸۲ـ۳۸۳

اشعار غنایی وی عشقی جسمانی را نمایش میدهد. هر لفظی درین اشعار بکار رفته همان معنی ظاهری ومادی آن منظورست. مقصود شاعر از می و میکده ومطرب همان چیزیست که همه خوشگذرانان اراده میکنند و درپی آنند حتی چنان که گذشت بصراحت از بوس و کنار و خفتن با دلدار سخن بمیان می‌آورد. فرخی بدر میخانهٔ عشق - که بقول حافظ دران طینت آدم مخمّر میکنند[1] - راه ندارد و با ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت باده نمیزند؛ بزم او در عالم واقع و در گوشه‌یی از دنیایی که همه دران زندگی میکنند بر پا میشود جا و کیفیت آن نیز مشخص و محسوس است:

من وغزنین ولب رود و در باغ امیر	چه درباغ امیر و چه در باغ ارم
بادهٔ لعل بدست اندرچون لعل عقیق	ساقی طرفه بپیش اندرچون طرفه صنم
گاه گوییم که چنگی! تو بچنگ اندر یاز	گاه گوییم که نایی! تو بنای اندردم[2]

وقتی عشق بااین حدود محدود و در چار چوب لذاید مادی گرفتار ماند ناچار وسعت و پروازی را که عرفان بدان بخشیده است ندارد و چون مفاهیم محدود شدند تعبیرات نیز درهمان حد میمانند. بدین سبب است که اشعار غنایی فرخی و امثال او درمقایسه باغزلهای عارفانه وآسمانی حافظ هم ازنظر مفهوم و معنی و هم از لحاظ مفردات و تعبیرات محدود واندك مایه مینماید. بعبارت دیگر حافظ و کسانی مانند او درعالمی بالاتر سیر کرده و افقی وسیعتر را دیده ولطیفتر اندیشیده و سخن گفته اند و فرخی و همفکرانش در دنیایی محدودتر و مجالی تنگتر بسر برده وچندان ظاهر هرچیز ایشان را فریفته وزندگانی مادی گرفتارشان کرده که پر و بال فکر و خیالشان برای پرواز بسوی افقهای دوردست بسته و ناتوان بوده است.

۱- رك. دیوان حافظ ص۱۳۵ س۱۱

۲- دیوان فرخی ص۲۳۴

بیشتر تغزلهای فرخی نمودار این عشق مجازی است وشواهد آن فراوانست . معشوق شیرین گفتار از آن او و هر وقت بخواهد در پیش اوست[1] . تاب ناز و عتاب دلدار را ندارد ؛ باو میگوید : تو بایستی که بزمانی هزاربار با لب خندان و خوی خوش پیش من می‌آمدی اینك نیز بوسه بیار و تنگ مرا در کنار گیر تااین هردو را ازتو یادگاردارم[۲] . بیاری دیگر که هرزمان بخویی دیگرست میگوید : بمراد دل من باش و چنین مکن که اگر من از تو روی برتابم «بس که تو گریی و من گویم خوناب گری» من از بیکسی دل بکف تو ندادم جز تو بتانی دارم که بخوبی چون پری‌اند[۳] . در تغزلی شاعر مینالد که چند روزست که ازدوست خبری ندارد واز دوری او در رنج است آنگاه بیاد می‌آورد که اورا بستم از خانه برون کرده است و خویشتن را بدین کار ملامت میکند . از پی او زر فرستاده تا آن جان گرانمایه را بزر بفریبد[۴] . وقتی بتوان معشوق را چنین ازدر بیرون‌راندو بسیم و زرش باز خواند پیداست که چگونه عشقی درمیان بوده‌است . درقصیده‌یی دیگر فرخی گفتگوی با نگاری‌مهربان‌را درمقدمه می‌آورد ومیگوید : دوش‌سوی حجرهٔ او شدم ازحجره در پرنیانی برون‌آمد بخندید و گفت‌شایدراه را گم کرده‌ای وگله آغاز کرد :

کسی را چو من دوستگانی چه باید	که دلشاد باشد بهر دوستگانی
توخواهی که من شاد وخشنود باشم	بسه بوسهٔ خشك در ماهیانی[۵]

معشوقگان ازو در گله‌اند که هردم یاری نو برمیگزیند اما او چون دلش یاری دیگر میجوید بدین کار خشنودست که دل از زاری و او از خواری بیاسوده است[۶] زیرا معتقد ست چرا بکسی مهربانی کند که پیوسته نا مهربانی مینماید ؛ او

۱ـ رك. دیوان ص۱۷۰ س۵ ؛ نیزرك. ص۲۸۶س۲۱ـ۲۴

۲ـ دیوان ص۱۹۱س۹ـ۱۴

۳ـ دیوان ص۳۹۸ س۱۴ـ۲۳

۴ ـ دیوان ص۱۸۰س۵ـ۱۳

۵ـ دیوان ص۳۸۳س۶ـ۱۳

۶ـ دیوان ص۴۱۶س۱۲

دل بکسی میدهد که بدین دل دادن برافروزد و شادمانی فزاید[1] یاری که بیمهری کند ناسپاس و در خور غزلی چنین عتاب آمیزست :

ای ترك حق نعمت عاشق شناختی　　رفتی و ساختی زجفا هرچه ساختی
کردار من بپای سپردی و کوفتی　　گردهوای خویش گرفتی وتاختی...
نتوانی ای نگارین گفتن مرا که تو　　از بندگان خویش مرا کم نواختی
گویا حدیث ما و تو گفت، ای بت، آنکه گفت:　　«ای حق شناس رو که نکو حق شناختی»[2]

برای فرخی ممکنست که چون دلش از فراق یارصبور نشود هزار یار بروعرضه کند اگر چه دل نخواهد و نپذیرد[3] و چون عاشقی ازو درمعنی عشق سؤالی میکند درین نکتهٔ باریك نظری اظهارمینماید که بعشقهای خود او بی شباهت نیست و عمقی ندارد :

بپرسیدی ز حدّ و غایت عشق　　جوابی جزم خواهی و مفسّر
من آن گویم که دانم، ور ندانم　　مرا از جملهٔ جهّال مشمر
که داند عشق را هرگز نهایت　　سؤالی مشکل آوردی و منکر
برمن عشق را غایت بجایی است　　که کس کردنش نتواند مقرّر
چنان باید که نکند هیچ عاشق　　حدیث حاسد معشوق باور
بوقت خلوت اندر پیش معشوق　　چو کهتر باشد اندر پیش مهتر
مسخر گشتهٔ معشوق باشد　　و گرچه عالمی اورا مسخر
ز بهر دوستی بالای معشوق　　پرستد سایهٔ سرو و صنوبر
ز بهر رنگ و بوی جعد معشوق　　نباشد ساعتی بی سنبل تر[4]

فرخی درتغزلات خود میگوید که در همه ایام سال شراب مینوشد و ازوصال

۱- دیوان ص۴۳۵ س۹و۱۱　　۲- دیوان ص۴۴۲
۳- دیوان ص۱۹۶ س۴و۷
۴- دیوان ص۶۰

خوبرویان بهره‌مندست. اشعار عاشقانهٔ او نشاط بخش است و انسان را بخوشی و شادمانی میخواند. او نیز باین نکته رسیده است که روزهای بهار و جمال دلدار ناپایدار و درگذرست و باید فرصت عیش و لذت را مغتنم شمرد؛ بممدوحان خود ازجمله امیر یوسف میگوید: رامش کن وشادی کن وعشرت کن وخوش باش» و از دست نکویان حصاری‌می‌بنوش[1]. اینان نیز بهمین سبب اشعار عاشقانه وشادی‌انگیز او را - که باب طبع خویش می یافتند - می‌پسندیدند واورا ببزم خود میخواندند و بالطاف گوناگون مینواختند. اما این اندیشهٔ اغتنام فرصت ودل بشادی سپردن و خوش گذراندن - که درسراسر اشعار او مندرج است - ازنوع افکار خیام وحافظ و دیگران نیست که ناشی از تفکرات حکیمانه و عوالم عرفانی و یا بر اثر دل‌آزردگی از کار جهان و از دست‌غم بکامرانی پناه بردن باشد بلکه فرخی مردی فرصت شناس و لذّت جوی است و ازین نظرگاه بجهان مینگرد. ازین دایرهٔ مینا خونین جگر نیست تا می بخواهد ومشکل خودرا درساغرمینایی حل کند؛ نوبهار توبه شکن و وقت گل که فرا میرسد او از سر شادی باده میخواهد و هر درختی، درباغ، بچشمش نوش لب صنمی دامن کشانست[2]. درخزان نیز حال او ازین گونه است:

ما بشادی همه‌گوییم که ای رود بموی ما بپدرام همیگوییم ای زیر بنال[3]

در غالب تغزّلهای خود برای آن که دمی فرصت لذتهای جسمانی، باده‌نوشی و کامرانی از دست نشود بمعشوق میگوید: برخیز و فراز آی و قدح را ازان باده‌یی که ازوشب تاری تابنده شود پر کن وپیش آر[4]. غرض آن که باده‌خواستن و می نوشیدن و دعوت او بعیش و عشرت، انگیزه‌یی جز لذت پرستی صرف ندارد و

۱- دیوان ص۳۹۲ س۱۰
۲- دیوان ص۳۰۷ س۲و۸
۳- دیوان ص۲۱۹
۴- دیوان ص۳۹۱ س۱۹

اندیشه‌یی عمیقتر در پس این سخنان نهفته نیست ازینرو نباید این گونه ابیات وی را در ردیف گفتار کسانی قرار داد که از نظری دیگر عالم را دیده‌اند اگرچه بظاهر این کلمات شبیه یکدیگر بنظر آیند .

تنها تغزلات فرخی نیست که شرح عشق مجازی وایام‌خوش وشبهای کامجویی اورا دربر دارد بلکه عشق وی با کیفیتی که گذشت در دیگر اشعارش نیز مندرج است ؛ مثلاقطعه‌یی پرداخته که هندوان شوخك وشیرینك و خوش باشند وهنگام بوس و کنار بی‌مشغله باشند . تاترا ترکی سه بوسهٔ دزدیده دهد میتوان هندویی را برد و از کار بپرداخت[1] . درین سخنان نیز که از عشقبازی بامملوکان حکایت میکند جز لذتی جسمانی چیزی دیگر در نظر او نیست . یا در سرتاسر غزلی که میگوید از دوست بوسه یی بنرد برده و او نَرد برافشانده و دو رخ سرخ کرده است و وی را بامیدی دلخوش نموده[2] هیچ شور و هیجانی نیست و بیشتر بنازو شوخی یی شبیه است که بین شاعر و دوست - که در بر اوست - روی داده است .

با آن که عشق فرخی بصورتیست که ذکر آن گذشت

زبان دل

امااشعار غنایی اوبسیار زیباودلکش‌است . این نکته‌بواسطهٔ آنست که شعرفرخی ترجمان احساسات وعواطف واحوال درونی وی وبعبارت بهتر زبان دل‌اوست . آنچه درضمیر داشته ، ازهرچه بوجدآمده یااندوهگین شده ، هرچه آرزو کرده ، هرچه بخیال اومیگذشته ، همه‌را بی هیچ تصنع وتکلفی بزبان شعرادا کرده‌است . چیزی در درون خود داشته که میخواسته بزبان بیاورد ودرین کار صادق وصمیمی‌است‌یعنی ریایی نکرده وچه‌بساکه بی‌پروا و با گستاخی تمنّیات خودرا گفته واحوال خویشتن رانمایش داده است . اگر در نظر بیاوریم که احساسات وتأثرات[3] شاعر ونویسنده ازمهمترین عناصر آثار ادبی

---

۱ - دیوان ص۴۳۷س۱۳-۱۴

۲ - رك . دیوان ص۴۳۶س۶-۱۲

۳ - Emotion

است [1] وشاعری که موفق شود آنچه دردل دارد بدیگری القاء کند اثری بلیغ پدید آورده‌است ، آنگاه ارزش این صداقت‌وصراحت را دراشعار غنایی از دل برخاستهٔ فرخی بهتر درك میکنیم واز قدرت بیان وزبان واسلوب متناسب ولطیف وتعبیرات رسای اوبیشتر آگاه میشویم . فرخی توانسته‌است ماراازراز درون‌خود باخبر کند واین کمال توانایی درشاعریست ؛ خود نیز گوید :

هرچه اندر دل‌خود دارم بیرون فکنم   مردمان‌را دهم از راز دل خویش خبر [2]

درین اشعار فرخی حالات مختلف و احساسات گوناگونی که بشاعر دست داده مندرجست . شادی او ازدیدار معشوق ووصال وی ، باده نوشی وسرمستی وشوق و شعف گوینده‌را ازخلال اشعارش میتوان‌دید . گاه‌نیزازنازوجفای معشوقگان‌یادوری دلدار و دردعشق سخن گفته واندوهی که دردل داشته بیان کرده است . همان طور که موجبات‌شادمانی خودراهرچه بوده ، بصراحت‌عیان نموده‌سبب دلتنگی‌خویشتن رانیز آشکارا درمیان نهاده است . درین میان گفتگوهای او با دل خویش و وصف شور وهیجانها وتأثراتش بسیار جالب ودل انگیزست :

مرادلی است که ازچشم بدرسیده بجان   بلای من زدل است اینت درد بی درمان
ترا چگویم گویم مرا ز چشم بدزد   ترا چگویم گویم مرا ز دل بستان
گرم زچشم ندزدی تباه گردد عیش   ورم ز دل نستانی نفور گردد جان
کسی که شادی دل دید وروشنایی چشم   یکی ازین دوبندهد بصد هزار جهان [3]

البته تأثیر موسیقی‌را در تلطیف احساسات شاعر باید درنظر گرفت . آقای فروزانفردرمورد این نکتهٔ باریك نوشته‌اند : «لطافت احساس وظرافت‌فکر فرخی ازین‌بود که‌وی گذشته‌ازشعر درموسیقی‌نیز دست‌داشت‌وشعرخوش‌می گفت‌وچنگ‌تر می‌زد [4] وهریك ازین‌دوعامل درظریف کردن‌فکر واحساس اثرهای مهم داردواگر

۱ــ درین‌باب رك. النقدالادبی، احمد امین، جزء اول‌ص۲۲ «ذالعاطفة» ؛ اصول‌النقدالادبی ، احمدالشایب ، ص۲۰ ببعد
۲ــ دیوان ص۱۷۳   ۳ــ دیوان ص۳۲۶
۴ــ اشاره‌است بعبارت نظامی عروضی : «شعرخوش گفتی وچنگ‌ترزدی» چهار مقاله ص۵۸

فکری تحت‌تأثیر هردو واقع گردید ظریفتر خواهد شد.» [۱]

درین گونه اشعار که اندوه فرخی نمایانست واز نازمعشوق گله وشکایت میکند، عشق راسخت توان فرسامی‌بیند. باآن که عشقهای اوبشاد کامی وخوشی می‌انجامد اما دراشعار عاشقانه‌اش رنگ غم و گله و شکایت مکرر بچشم میخورد. کیست که بسرزمین عشق قدم نهاده وتلخی غم را نچشیده باشد؟ فرخی نیز باهمه کامروایی‌ازین قاعده بر کنار نیست. ازینرودرقصیده‌یی که‌بااین مصراع مشهورآغاز میکند: «من ندانم که عاشقی چه‌بلاست؟!»، میگوید: ازغم‌عشق دو رخ لعل‌فام‌وقامت راستم زرد وخمیده گشت ... وای بر آن کس که بدام عشق آویخت وخرّم آن کس که ازین دام رهاست... عشق سرتاسر عذاب‌وعناست. اما بازهمه گرفتاری خودرا ازدل‌میداندوآرزو میکند کاشکی‌دل‌نمیداشتم چون اینهمه درد وسختی ازدل خاسته است؛ دل‌من چون رعیتی مطیع وعشق‌چون پادشاهی کامرواست [۲]. بارهااز دردعشق مینالد وآن‌را درد و اندوه وتیمارمیشمارد [۳] واز صمیم دل برای عاشقان از خداوند صبر میخواهد:

عاشقان را خدای صبر دهاد	هیچکس را بلای عشق مباد
با همه بیدلان برابر گشت	هر که اندر بلای عشق افتاد
هر که‌راعشق‌نیست انده نیست	دل بعشق از چه روی باید داد
عشق بر من در نشاط ببست	عشق بر من در بلا بگشاد

---

۱ ـ رك. سخن وسخنوران ج۱ ص۱۱۲؛ آقای فروزانفر نوشته‌اند که تغزلات فرخی را ازنظراحساسات ساده ولطیف‌ودلربایی وجذب مخصوص درعالم خود، میتوان باغزلیات لطیف سعدی برابر نهاد و اشاره کرده‌اند که‌گاهی افکار عادی را طوری پرورانده‌است که درحد اعجاز شمرده میشود سپس دو بیت زیررا مثال‌آورده‌اند:

«هرروز مرا عشق نگاری بسرآید	در باز کند ناگه و گستاخ در آید
ور در بدو سه قفل گران‌سنگ ببندم	ره جویدو چون مورچه ازخاک برآید»

(دیوان ص۳۱) رك. تاریخ ادبیات فروزانفر ص۷۳

۲ ـ دیوان ص۲۵ س۳ ـ ۱۰   ۳ ـ ازجمله‌رك ص۱۱۱ س۱۹؛ ص۲۴۷ س۲؛ ص۴۳۸ س۱۲

وای عشقا چه آفتی که ز تو | هیچ عاشق همی نیابد داد
بـا بلاهای تـو و با غـم تو | تن ز که بایدو دل ازپـولاد [1]

دل عاشق پیشهٔ فرخی همیشه در گرو مهرمهرویانست وچون صنمی سیمین بر دل از کفش میرباید نشان بازار دلفروشان خراسان را میجوید تامگر ازایشان دلی چون دل خویش بیابد اما دریغ که کسی رادرین شهردلافزونی نیست واگر باشد بزرنفروشند[2] . غالباً دل جمال‌پرست خویش‌را سرزنش میکند که از آتش عشق حذر نکردی تاخود سوخته شدی [3] ونیز دل اوست که ازجدایی و بیمهری دلدار او را پیشاپیش آگاه میکند :

دل من همی داد گفتی گوایی | که باشد مراروزی ازتو جدایی
بلی هرچه‌خواهد رسیدن بمردم | بر آن دل دهد هرزمانی گوایی
من‌این‌روزراداشتم‌چشم‌وزین‌غم | نبودست با روز من روشنایی
جدایی گمان برده‌بودم ولیکن | نه‌چندان که یکسو نهی آشنایی
بجرم چه راندی مراازدرخود | گناهم نبودست جـز بیگنایی
بدین زودی‌ازمن‌چراسیر گشتی | نگارا بدین زود سیری چرایی
که دانست کز تو مرا دید باید | بچندان وفـا اینهـمه بیوفایی
سپردم بتـو دل ندانسته بـودم | بدین گونه مایل بجور وجفایی
دریغا دریغا که آگه نبودم | که توبیوفا در جفا تا کجایی
همه دشمنی از تو دیدم ولیکن | نگویم که تو دوستی را نشایی
نگارا من از آزمایش به آیم | مرا باش تابیش‌ازین آزمایی [4]

اندوه فرخی از دوری معشوق یا نا امیدی از وصال او گاه چـنان شدت می‌یابد که صبوری نمیتواند ونهان داشتن راز ازو ساخته نیست ؛ کاردش از گوشت

---

۱ ــ دیوان ص۴۳ـ۴۴
۲ــ دیوان ص۱۰۵ س۲۰ـ۲۳
۳ـ دیوان ص۴۳۸ س۱۲ـ۱۳
۴ــ دیوان ص۳۹۴

میگذرد و کارش بجان میرسد[1] یا از هرمژه گهر اشك فرو میبارد [2] و از غم هجر زرد و نزار میشود[3] و با درد و حسرت میگوید :

بمن باز گرد ای چو جان و جوانی — که تلخست بیتو مرا زندگانی ...
من اندر فراق تو ناچیز کردم — جمال و جوانی دریغا جوانی
دریغا تو کز پیش رویم جدایی — دریغا تو کز پیش چشمم نهانی
سفر کردی و راه غربت گرفتی — براه اندرای بت همی دیر مانی ...
دل من ز مهر تو گشتن نخواهد — دلی دیده‌ای تو بدین مهربانی ؟
گرفتم که من دل زتو بر گرفتم — دل‌من کند بی تو همداستانی...
زبس کز فراق تو هرشب بگریم — بگرید همی بامن انسی و جانی [4]

گاه فرخی دراشعار غنایی خود بامظاهر طبیعت همدل وهمراز میشود . احوال خویشتن‌را دردوری ازیار ، در احوال باغ وبوستان جلوه گر می بیند و از بس گریانست‌مرغ‌وماهی نیز بروبزاری‌میگریند[5] ؛ این گونه اشعاردردیوان‌فرخی بسیار دیده میشود . هنگام بحث از اوصاف طبیعی ومنظره نگاریهای وی دربن باب بیشتر سخن گفته خواهد شد .

شعر فرخی‌چون آینه‌یی‌روشن از ارتعاش تارهای دل او واز احوال درونش حکایت میکند . اگر چشمش بمنظره‌یی افتاده یا جایگاه وصل و بزمی گذشته ، شاعر را بیاد معشوق انداخته و فکرش بسوی او پرواز کرده‌است همه را بشعر خوش بیان نموده و گاه وصف طبیعت را با تغزلی زیبا درآمیخته‌است ؛ درتغزلهای او شرح بیتابیها واندوه دل ودرد وحسرت شاعر نیز هست ولی این اشعار بیشتر بصورت گفت‌وگوی‌بادل یامعشوق ویا عتاب و گله بااوست و ناله‌های گوینده مانند

۱ــ دیوان ص۲۷۷ س۲۰ــ۲۲
۲ــ دیوان ص۳۷۹ س۷
۳ــ دیوان ص۱۱۱ س۲۰ــ۲۲
۴ــ دیوان ص۳۶۹
۵ــ رك. دیوان ص۱۶۱ س۱۶

غزلسرایان قرن هفتم و هشتم عمیق و سوزنده نیست اما این لطف و زیبایی را دارد که از دل پرشور فرخی مایه میگیرد و متناسب باروح و فکر اوست که پیش ازین از آن سخن گفته‌ایم. ابیات زیرین درعین حال که از رنج هجران شاعر پرده برمیدارد لحنی دارد که ازعشقهای مجازی فرخی متأثرست:

ای از در دیدار پدید آی و پدید آر — آن روی کز ورنگ رباید گل بربار
تا کی تو زمن دورو ز اندیشهٔ دوری — من بادل پر حسرت و بادیدهٔ خونبار
دوری تو واز دوری تو سخت برنجم — امید بهی نیست چوزین گونه بود کار
اول دل من گرم همیداشتی و من — دل بر تو فروبسته بدان شیرین گفتار
روزی که جدا ماندمی ازتو زپی من — صدراه رسول آمده بودی و طلبکار
کردار همی کردی تا دل بتو دادم — چون دل بشد ازدست بهستی در کردار
آن خوشخویی وخوش سخنی بُد که دلم را — در بند توافکند و مرا کرد چنین زار
یکبار بدیدار مرا شاد کن ای دوست — گر هیچکسی شاد شدست از تو بدیدار[1]

عشق غیر طبیعی

اشعار غنایی فرخی همه در باب کنیزان ماهروی نیست بلکه بماه پسران وغلامان زیبا نیز دل میباخته و اشعار فراوان درین زمینه پرداخته است. این رسم در آن روزگار متداول بوده وتنها فرخی نیست که بدین گروه مهر ورزیده است. آنچه درباب عشق محمود به ایاز نوشته‌اند ازین مقوله است[2] بفرض آن که سبب دلبستگی محمود باو، بقول محمد ناظم، بیشتر فداکاری و خدمتگزاری وی بوده باشد[3] تداول این رسم و رواج معاشقه باپسران سبب شده است که شاعران و نویسندگان بتوانند این سر گذشت را موضوع داستانها قرار دهند ودرین باب طبع آزمایی و

۱- دیوان ص ۱۱۹

۲- رك. مجلهٔ یغما، ازشمارهٔ ششم سال چهارم (۱۳۳۰) ببعد؛ مقالهٔ آقای احمد سهیلی: «محمود و ایاز»

۳- رك. زندگانی وزمان سلطان محمود غزنوی ص ۱۵۳ وص ۲۷۶ همین کتاب

قلمفرسایی کنند. پیش ازین از کثرت محبت امیر یوسف ، برادر سلطان ، بجاجبش ، طغرل ، سخن گفته‌شد[1] ابوالفضل بیهقی در شرح احوال وابتدای کار این غلام چنین نوشته‌است : «این غلامی بود که از میان هزار غلام چنو بیرون نیاید بدیدار وقد ورنگ وظرافت ولیاقت ، واو را از ترکستان خاتون ارسلان فرستاده بود بنام امیر محمود ، واین خاتون عادت‌داشت که هر سالی امیر محمود را غلامی نادر و کنیزکی دوشیزهٔ خیاره فرستادی برسبیل هدیه ، وامیر وی را دستارهای قصب وشار باریك ومروارید ودیبای رومی فرستادی . امیر این طغرل‌را بپسندید و در جملهٔ هفت وهشت غلام که ساقیان او بودند پس‌از ایاز بداشت . و سالی دو برآمد ، یك روز چنان افتاد که امیر بباغ فیروزی شراب میخورد بر گل ، وچندان گل‌صد برگ ریخته بودند که حد واندازه نبود ، و این ساقیان ماه‌رویان عالم بنوبت دوگان دوگان می‌آمدند . این طغرل درآمد قبای لعل پوشیده ویار وی قبای فیروزهٔ داشت وبساقی گری مشغول شدند هر دو ماهروی ، طغرل شرابی رنگین بدست بایستاد وامیر یوسف را شراب دریافته بود چشمش بر وی بماند وعاشق شد ، وهرچند کوشید و خویشتن را فراهم کرد چشم از وی بر نتوانست داشت ، وامیر محمود دزدیده می‌نگریست وشیفتگی وبیهوشی برادرش می‌دید وتغافلی می‌زد تا آنکه ساعتی بگذشت پس گفت ای برادر تو ازپدر کودك ماندی و گفته بود پدر بوقت مرگ عبدالله دبیر را که « مقرر است که محمودملك غزنین نگهدارد که اسمعیل مرد آن نیست ، محمود را از پیغام من بگوی که مرا دل بیوسف مشغول است وی را بتو سپردم ، باید که وی‌را بخوی خویش برآری و چون فرزندان خویش عزیزداری» ، وماتااین‌غایت‌دانی که براستای تو چندنیکویی فرموده‌ایم ، وپنداشتیم که‌باادب برآمدهٔ ، ونیستی چنان که‌ماپنداشته‌ایم ، در مجلس

---

۱ ـ رك. ص۳۸۴ همین کتاب

شراب درغلامان ما چرا نگاه می کنی ؟ ترا خوش آید که هیچ کس در مجلس شراب درغلامان تو نگرد ؟ وچشمت از دیر باز بدین طغرل بمانده است ، و اگر حرمت روان پدرم نبودی ترا مالشی سخت تمام برسیدی . این یك‌بار عفو کردم و این غلام را بتو بخشیدم که ماراچُنو بسیار است ، هوشیار باش تا بار دیگر چنین سهو نیفتد که با محمود چنین بازیها نرود » . یوسف متحیر گشت و برپای خاست وزمین بوسه داد و گفت توبه کردم ونیز چنین خطا نیفتد »[1] . ازین نوشتهٔ بیهقی میتوان دریافت که چگونه در بزمها ومجالس‌عیش وسرور غلامان خوبروی مورد نظر بوده واطرافیان حتی در حضور سلطان دل از دست میداده‌اند ورازشان از پرده بیرون می‌افتاده‌است .

وقتی ممدوحان فرخی وبزرگان دربار غزنه چنین با غلامان معاشقه کنند طبیعی است که شاعری جوان وعشرت طلب وثروتمند مانند فرخی نیز - که اهل همه‌گونه عیش ولذت بوده - ازین کار پروایی نداشته‌است . چون معشوق فرخی‌و بسیاری از گویندگان زن نبوده‌است وبترکان خوبروی سپاهی نیز نظر داشته‌اند ذکر معشوق لشکری ، کمند افکن ، اسب‌تاز وکماندار در شعرشان آمده و هم در بیان احوال عاشقانه اصطلاحات رزمی فراوان بکار رفته است . این اوصاف مناسب مردست ؛ دربسیاری ازین گونه تغزلها وغزلها اثری از لطافت زنانه مشهود نیست اما سخن از پرخاشگری وتندخویی معشوق بمیان می آید . میتوان گمان کرد که شرابخواری ومستی وعربده جویی معشوق خاص همین ترکان خوبرویی بوده است که غالباً در مجالس بزم ساقیگری میکرده ودر باده نوشی نیز گاهی شرکت میجسته‌اند[2] . فرخی هم ، چنان که گذشت ، ازین غلامان و ترکان

۱- تاریخ بیهقی ص۲۵۲-۲۵۳

۲- آقای دکتر احسان‌یار شاطر درکتاب «شعر فارسی درعهد شاهرخ» در ضمن‌موضوع غزل‌عاشقانه‌و معشوق دربن زمینه بحثی کرده اند که مفیدوخواندنی‌است . رك. ص۱۵۳-۱۶۰

زیباروی و ساقیان بزم آرا داشته و با آنان بمعاشقه و عیش و نوش روزگار میگذرانده است . وی برای این گروه شعرهای فراوان سروده و در صدر قصاید جای داده است ؛ بی‌شك ممدوحان زیباپسند و خوشگذران او هم - که خود غلامان زیبا را دوست میداشته‌اند - از شنیدن این اشعار لذت میبرده‌اند .

از خلال اشعار فرخی استنباط میشود که معشوق او اغلب جوانی است لشکری که او را باوصافی از قبیل « خورشید سپاه »[1] « چراغ و شمع سپاه »[2] ، بت‌لشکر- شکن » ستوده واز رنج هجران او گفته است : « هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری »[3] . گاه گفته است بتم کمان کشی است که دو گونه تیر دارد : بوقت صلح دل من بتیر مژه خلد و بوقت جنگ دل دشمنان را بتیر خدنگ[4] ؛ گاه او را بماهی تشبیه کرده که درقه و شمشیر دارد و یا سروی که درع و جوشن پوشد[5] و دو زلف سیاهش را چون حلقه های زره پر گره دیده است[6] . زمانی نیز معشوق را پری خوانده اما او بر شاعر خرده گرفته است که پری کی رودساز و غزلخوان، کمند افکن واسب تاز و کمان ورست ؟ ![7] . در قصیده‌یی بصراحت از زیبایی ترکان سپاهی چنین سخن گفته :

بر کش ای ترك و بیکسو فکن این جامهٔ جنگ[8] ... چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ
وقت آن شد که کمان افکنی اندر بازو ... وقت آنست که بنشینی و برداری چنگ
دشمن از کینه بر آمد بکمینگاه مرو ... لشکر از جنگ بیاسود، بیاسای از جنگ
بمصاف اندر کم گرد که از گرد سپاه ... زلف مشکین تو پر گرد شود ای سرهنگ
نرمك از گرد سپه زلف سیه را بفشان! ... تا فرو ریزد با گرد سپه مشك بتنگ
رخ روشن را زیر زره خُود مپوش ... که رخ روشن تو زیر زره گیرد زنگ

۱- دیوان ص ۳۵۳ س ۵ ۲- دیوان ص ۳۵۷ س ۱۴ ۳- دیوان ص ۳۸۰ س ۱۶
۴- دیوان ص ۲۱۲ س ۱-۲ ۵- دیوان ص ۲۶۹ س ۹ ۶- دیوان ص ۳۴۲ س ۶
۷- دیوان ص ۱۴۷ س ۱۷-۲۰ ۸- بعضی از نسخه‌ها : تر کش ای ترك بیکسو فکن و جامهٔ جنگ

زره خُود برخ برچه نهی خیره که هست — رخ گلگون تو زیر زره غالیه رنگ
ای مژه تیر و کمان ابرو ! تیرت بچه کار — تیر مژگان تو دلدوزتر از تیر خدنگ[1]

در قصیده‌یی دیگر دلبر شاعر از لشکرگاه می‌آید و صدرهٔ سبز از بر باز میکند ، گرد لشکر از زلف سمن بوی خود فرو میفشاند و چون وی را می‌بیند بسوی او روی مینهد [2] . فرخی که کودکان سیمین بر بیجاده لب را دوست دارد[3] زیبایی ترك شکرلب تلخ سخنی چندان موجب تحسین و اعجاب اوست که میگوید: «مادرش گفت پسر زایم سرو ومه زاد»[4] و از ساقی خود آرزویی چنین دارد :

ای پسر گرد دل من کردهمی خواهی شاد — از پس باده مرا بوسه همی باید داد
نقل با باده بود باده دهی نقل بده — دیر گاهیست که این رسم نهاد آنکه نهاد
چند گاهست که از باده و از بوسه مرا — نفکندستی بیهوش و نکردستی شاد
وقت آن آمد کز باده مرا مست کنی — گاه آن آمد کز بوسه مرا بدهی داد [5]

برآمدن موی رخسار ماه پسران موضوعی دیگر برای تغزلهای فرخی بوده و آن‌را مثلا بدمیدن بنفشه مانند کرده‌است [6] یا خارسمن که گرد بناگوش سمن فام محبوب خرد پدید آمده[7] . گاه گفته است زمانه بر غم من بران عارض سپید خطی سیاه کشید و گمان برد که جای بوسهٔ مرا تبه کرد ولی جایگاه بوسه از غالیه تباه نشود ؛ شبی بگرد مه اندر کشید و آگاه نیست که ماه از میان شب تیره خوب میتابد [8] . یا افسوس خورده که سال معشوق او هنوز از پانزده وشانزده نگذشته عارض چون سیمش سیاه شده است [9] ؛ جایی دیگر شادست که پار آن اثر مشك پدیدار نبود وامسال آنچه پار دلم میخواست دمید ، بسیار دعا میکردم که

۱ـ دیوان ص ۲۰۴
۲ ـ دیوان ص ۱۰۰ س ۲۱ـ۲۳ ص ۱۰۱ س ۱ـ۴
۳ـ دیوان ص ۴ س ۲۰
۴ـ دیوان ص ۲۸ س ۱۲
۵ـ دیوان ص ۴۵
۶ـ رك. دیوان ص ۲۱۱ س ۱۶ـ۱۷ ؛ ص ۲۵۲ س ۲۴ ؛ ص ۲۸۰ س ۶
۷ـ دیوان ص ۳۱۸ س ۵
۸ ـ دیوان ص ۳۵۵ س ۲۲ـ۲۴
۹ـ دیوان ص ۳۶۰ س ۱

این روز را ببینم. چهرهٔ او عطار و آن خط سیه عطر شد و من هم عاشق عطر و هم عاشق عطارم [1]. درغزلی گوید:

با عارض ساده زدر دیدن بودی　　باخط دمیده زدر بوس و کناری [2]

گاه نیز بمعشوق خود گفته است قدر ایام را بداند وجور نکند زیرا زود باشد که بناگوش چون سیم سپید او نیز چون شبه سیه شود همچنان که شب از پس روز نهان است وسرانجام پدید آید [3].

در عشق این گروه هم فرخی این شادمانی را داشته که محبوب او ناگاه بهنگام سحر بارخ رنگین چون لاله و گل ولب شیرین چون شهد وشکر نزد او آید [4] اما گاه از جنگ ودرشتی وجفای معشوق وخلق و خوی او شکایت آغاز کرده که هر روز باوی رفتاری دیگر دارد [5] و تندی و سنگدلیش را یادآور میشود [6] یا در سختی ورنج عشق ـ که بدان خو کرده است ـ امیدوارست که از اشك او دل معشوق نرم گردد [7]. درین معاشقات نیز گاهی فرخی بلحن سرزنش وعتاب سخن میگوید ونعمتها ومحبتهای خود را بیاد معشوق می آورد و درشتخویی وی را نمی پسندد ودر هرحال پیداست که ولینعمتی ببندهٔ مملوك خود یا دیگران مهر میورزد.

این نکته هم گفتنی است که این گونه عشقبازی وغلامبارگی بی گمان از نظر اخلاق وتربیت اجتماعی کاری پسندیده نیست والبته از هر کس که سرزده باشد نامطبوع وناپسندست وچه بسا وقتی که درمی یابیم بعضی ازین تغزلهای زیبای فرخی از چنین روابطی حکایت میکند ابیات او لطف و درخشندگی خود را درنظرمان

۱- دیوان ص۸۸ س۱۲-۱۴

۲- دیوان ص۴۴۲　　۳- دیوان ص۳۰۵ س۱۲-۱۵

۴- دیوان ص۱۸۳ س۱۰-۱۱

۵- دیوان ص۱۳۹ س۲۰-۲۴؛ ص۱۹۲ س۲۲ ص۱۹۳ س۱-۴؛ ص۳۹۸ س۱۴-۲۰

۶- دیوان ص۳۲۱ س۱۳　　۷- دیوان ص۲۰۸ س۱۰-۱۱

تا حدودی از دست میدهند. اما وقتی اشعار غنایی فرخی مورد نظر است نمیتوان از طرح این موضوع صرف نظر کرد که او هم بنابر رسم روزگار خود چنین معاشقاتی داشته و بعضی ازین گونه اشعار سروده است. بخصوص که، بنابر آنچه پیش ازین گفته شد[1]، نقد اخلاقی بجای خود کاری سودمند و معتبر است و شناختن شاعر و شعر او موضوعی دیگر.

درین فصل و نیز در فصول پیشین، بمناسبت بعضی از بهترین تغزلهای دل انگیز فرخی از قصاید و ترجیعات او نقل و یا بآنها اشاره شد. تغزلهای زیبای او بسیار است و بهتر آن که خوانندهٔ سخن شناس خود بتأمل در دیوان وی بپردازد و ابیاتی را که می‌پسندد برگزیند. اینک نیز پیش ازان که این بحث پایان پذیرد جا دارد که ابیاتی چند از بعضی از قصاید او برای حسنِ ختام ذکر شود. در تغزل زیرین فرخی یکی از شبهای کامرانی خود را با هنرمندی خاص وصف میکند و شادمانی خویشتن و یاد خوش آن شب را چنان مینماید که خواننده را نیز بوجد می آورد:

یاد باد آن شب کان شمسهٔ خوبان طراز / بطرب داشت مرا تا بگه بانگ نماز
من و او هر دو بحجره در و می مونس ما / باز کرده در شادی و در حجره فراز
گه بصحبت بر من با بر او بستی عهد / گه ببوسه لب من با لب او گفتی راز
من چو مظلومان از سلسلهٔ نوشروان / اندر آویخته زان سلسلهٔ زلف دراز
خیره گشتی مه کانماه بمی بردی لب / روز گشتی شب کان زلف برخ کردی باز
او هوای دل من جسته و من صحبت او / من نوازندهٔ او گشته و او رود نواز
بینی آن رود نوازیدن با چندین کبر / بینی آن شعر سراییدن با چندین ناز
دردل از شادی سازی دگر آراست همی / چون ره نوزدی آنماه و دگر کردی ساز[2]

در ابتدای قصیده‌یی دیگر عشق و شیفتگی خود را در قالب این ابیات بیان

۱- رك. ص ۳۴۶-۳۴۷ همین کتاب

۲- دیوان ص ۱۹۹

میکند ؛ گویی چشم برجمال یاری زیبا گشوده ودل از دست داده است :

آن کیست کاندر آمد بازی کنان ازین در رویی چو بوستانی از آب آسمان تر
باز این چه رستخیزست این خود کجا در آمد این را که ره نمودست از بهر فتنه ایدر
ای دوستان یکدل ، دل باز شد ز دستم از شغل باز ماندیم عاشق شدیم یکسر
من شیفته شدستم یا چون منند هر کس ؟ ترسم که هر کس از من عاشق تر و تبه تر [1]

دل خودرا بشارت داده است که اورا بدوست میسپارد و از عشق بر خوردارش میکند واین موضوع را در تغزلی لطیف چنین پرورانده است :

ای دل من ترا بشارت باد که ترا من بدوست خواهم داد
تو بدو شادمانه و بجهان شاد باد آنکه تو بدویی شاد
تا نگویی که مر مرا مفرست که کسی دل بدوست نفرستاد
دوست از من ترا همی طلبد رو بر دوست هرچه بادا باد
دست و پایش ببوس ومسکن کن زیر آن زلفکان چون شمشاد
تا زبیداد چشم او برهی از لب لعل او بیابی داد
زلف او حاجب لبست ولبش نپسندد بهیچکس بیداد [2]

در تغزلی دیگر میگوید که چگونه زیبا پیهای بهار اورا بشادمانی و باده‌نوشی میخواند تا از ایام بهره ببرد ؛ فرصتی که فرخی هیچگاه از دست نداده است.

آمد آن نوبهار توبه شکن باز گشتی بکرد توبهٔ من
دوش تا یار عرضه کرد همی برمن آن عارض چو تازه سمن
گفت وقت گلست باده بخواه زان سمن عارضین سیمین تن
بشکند توبهٔ مرا ترسم چه توان کرد گو برو بشکن
توبه را دست و پای سست کند لالهٔ سرخ و بادهٔ روشن

۱- دیوان ص۱۸۶ ۲- دیوان ص۴۲

خاصه اکنون که باز خواهد کرد　　سوسن و گل بباغ چشم و دهن [1]

✩ ✩ ✩

غزلهای فرخی

همچنان که در صفحات پیشین گذشت فرخی مضامین غنایی را در قالب غزل و تغزل ادا میکرد و این هر دو نوع شعر را کمال بخشید اگرچه بعضی برین عقیده‌اند که در اصطلاح شاعران قدیم غزل بمعنی تغزل بکار میرفته است. در دیوان فرخی علاوه بر تغزلهای ابتدای قصاید که فراوانست غزلهایی نیز باقی مانده که در نوع خود زیباست. عشق فرخی بهمان گونه که وصف شد در غزلهای او جلوه گرست بهمین سبب در بحثهای گذشته گاه بمناسبت ابیاتی از غزلهای او بعنوان شاهد ذکر شد. در مورد غزلهای او نکتهٔ تازه‌یی بنظر نمیرسد جز آن که گفته شود چون غزل معمولاً با موسیقی خوانده میشد کوتاهی و نرمی سخن و لطافت مضمون و رقت معانی دران رعایت میگشت و زبان و اسلوب بیان با حالات مختلف درونی و معانی عاشقانه سازگار بود چنان که هنوز هم غزل خوب چنین است. غزلهای فرخی نیز، بخصوص در مقایسه با تغزلهای مقدمهٔ قصاید او، دارای این صفت است و با معانی رقیقتر، لطافتی گوش نواز دارد. اکنون چند نمونه از غزلهای او درین جا نقل میشود. البته از غزلهای فرخی ظرافت و موزونی و رقت غزلهای قرن هشتم را نمیتوان انتظار داشت زیرا غزلهای گویندگان بعد، ثمرهٔ چند قرن تحول و تکامل اشعار غنایی فارسی است. در غزل زیرین فرخی با زبانی نرم و موزون با یار جفاکار خود بسخن گفتن پرداخته و چنین گفته است:

بحق آنکه مرا هیچکس بجای تو نیست　　جفا مکن که مرا طاقت جفای تو نیست

جفا چه باید کردن بر آنکه در تن او　　روان شیرین شیرین‌تر از هوای تو نیست

1- دیوان ص ۳۰۶-۳۰۷

بنفشه مویا ! یك موی نیست بر تن من | که همچو برده دل من، هوا نمای تو نیست
بجان تو وبمهر تو و بصحبت تو | که دیده بر کنم ار دیده در رضای تو نیست
ترا خوش است وترا هر کسی بجای منست | مرا بتر که مرا هیچکس بجای تو نیست [1]

در غزلی دیگر رنج هجران معشوق و بیتابی خود را از دوری وی بیان کرده ؛ عشق او درین غزل گرم وپایدار است :

باز یارب چونم از هجران دوست | باز چون گم گشته‌ام جویان دوست
تا همی خایم لب و دندان خویش | ز آرزوی آن لب و دندان دوست
دیدگانم ابر دُر افشان شدست | ز آرزوی لفظ دُر افشان دوست
من نخسبم بی خیال روی یار | من نخندم بی لب خندان دوست
من بجان با دوست پیمان کرده‌ام | نشکنم تا جان بود پیمان دوست
من چنینم یار گویی چون بود | آن خود دانم ندانم آن دوست [2]

در اشعار زیرین نیز زلف معشوق موضوع سخن است در ضمن شاعر از فراق او یاد کرده است :

سر زلف تو نه مشکست و بمشك ناب ماند | رخ روشن تو ای دوست بآفتاب ماند
همه شب زغم نخسبم که نخسبد آنچه عاشق | منم آنکسی که بیداری من بخواب ماند
زفراق روی وموی توز دیده خون چکانم | عجبست سخت خونی که بروشن آب ماند
سر زلف را متابان سر زلف را چه تابی | که در آن دو زلف نا تافتگی بتاب ماند
تو بآفتاب مانی و ز عشق روی خوبت | رخ عاشق تو ای دوست بماهتاب ماند [3]

درین گونه اشعار گاهی شاعر بالحنی که بسادگی زبان محاوره نزدیك شده و بگفت و گویی طبیعی شبیه است سخن گفته ؛ مثلا بدلدار میگوید :

ندهم دل بدست تو ندهم | گر بتو دل دهم ز تو نرهم

۱ـ دیوان ص ۴۳۳

۲ـ دیوان ص ۴۳۴ـ۴۳۵ ۳ـ دیوان ص ۴۳۶

کوی توجایگاه فتنه شدست	بر سر کوی توقدم ننهم...
سخت بسیار حیله باید کرد	تاز دست تو سنگدل بجهم[1]

رباعیات فرخی معانی غنایی را در قالب رباعی نیز بیان کرده و تقریباً میتوان گفت که مضمون همه رباعیهای او برین منوال است. تعداد رباعیهایی که در دیوانش بنام اوثبت کرده اند کم نیست[2] وابیات شیوا درمیان آنها دیده میشود. اکنون این فصل را باذکر یك دو رباعی ازو بپایان می آورم:

گفتم رخ تو بهار خندان منست	گفت آن ِتو نیز باغ و بستان منست
گفتم لب شکرین تو آن ِ منست	گفت از تو دریغ نیست گر جان منست[3]

☆☆☆

تا در طلب دوست همی بشتابم	عمرم بکران رسید و من در خوابم
گیرم که وصال دوست درخواهم یافت	این عمر گذشته را کجا در یابم[4]

۱- دیوان ص۴۳۹

۲- در دیوان فرخی چاپ آقای دبیر سیاقی ۳۵ رباعی آمده است

۳- دیوان ص۴۴۴ ۴- دیوان ص۴۴۷

فصل بیست و نهم
سخنان بی‌پروای فرخی

نکتهٔ جالبی که درشعرفرخی ، بخصوص در تغزلهای وی ، غالباً نظر را جلب میکند سخنان بی‌پروایی است که برزبان آورده است . آقای دکتر صفا باین موضوع چنین اشاره کرده‌اند : «شوخ طبعی شاعر و گستاخی‌او در برابر ممدوحان خویش نیز رونقی خاص باشعارش بخشیده است»[1] . فرخی درمقدمهٔ بعضی‌ازقصاید جزئیات‌روابط خودرا بامعشوقگان خویش بیان کرده ویاازراهدان ومفتیان‌ریاکارو باده‌نوشی آنان سخن گفته ، ازرفتن ماه رمضان شادمان شده ، باده‌را حلال‌شمرده‌و همگنان را بعیش ونوش خوانده است . این اشعار رابی شك در حضور ممدوحان میخوانده واز الطاف ایشان بهره‌مند میشده‌است . اما باید دید سبب چیست که با همه تعصب وسیاست مذهبی دربار غزنه فرخی ـ که ناچار سلیقهٔ ممدوحان خویش رادر نظر میگرفته ـ چنین سخنانی گفته است . میتوان تصور کرد که چند موضوع دربن کار تأثیر داشته : یکی سعهٔ عیش وروحیهٔ عشرت طلب و خوشگذران شاعر که طبیعةً ازین قیود گریزان بوده ، هرفرصتی رابرای کامجویی مغتنم میشمرده استو هرچه می اندیشیده ومیخواسته درشعراو نمایان‌میشده است . دیگر آن که‌شرکت

---

1 ـ تاریخ‌ادبیات درایران ج۱ ص۵۴۳؛ داستان روابط فرخی باایاز یایکی ازغلامان خاص‌سلطان نیز،اگرراست‌باشد ، نمودارعشرت پرستی و گستاخی اوست، رك. ص۲۹ همین کتاب

فرخی در محفل انس وخلوت ممدوحان ونوازندگی وشعر سرودن وباده نوشیدن دربزمهای ایشان موجب می آمده که حجاب تشریفات ورعایتها واحتیاطها ازمیان بر گرفته‌شود و شاعر درحین مستی‌وقتی که مخدومان خودرااز باده سرخوش میدیده اشعاری ازین‌قبیل - که‌مناسب‌احوال‌ایشان درین‌بزمهای‌پرعیش‌ونوش‌بوده - بخواند. بعلاوه این نکته راهم باید درنظر داشت که با وجود تعصب مذهبی آن روزگار و سیاست دولت غزنوی ، سلطان و بخصوص شاهزادگان وبسیاری از رجال ثروتمند درباری اهل‌عشرت‌وخوشی‌وکامرانی بوده‌ازانواع لذتهای گناه‌آلودبهره میبرده‌اند؛ پیش ازین نیزاز شادخواری و مجالس طرب، آنان بمناسبت سخن گفته شده است . بنا برین‌شاعری مدیحه سرای چون فرخی - که سلیقهٔ مخدومان خود را ازنظر دور نمیداشته - لابد این گونه اشعار وسخنان بی‌پروا وشهوت انگیز راه‌ورد پسند ایشان می‌یافته که در قصاید خویش می آورده‌است . شاید بتوان گفت در عشرت‌دوستی ولذت جویی ، شاعر باممدوحان خویش توافق روحی وهم آهنگی داشته‌که هرچه از ضمیر اومایه میگرفته‌درنزدآنان‌نیز مقبول ومطبوع بوده‌است . درهرحال تکیهٔ فرخی بحمایت و الطاف و قدرت سلطان و شاهزادگان و دیگر ممدوحان نیز درین گستاخی وبی پروایی بی‌اثر نبوده است .

درین فصل‌مجال‌آن نیست که‌انواع‌این گونه سخنان فرخی یادشود بخصوص که بعضی ازین ابیات درفصلهای پیشین بمناسبت آمده است . درین جا بچندنمونهٔ مختصر اکتفا میشود . یکی از بارز ترین مظاهر جسارت وبی پروایی شاعر، در دعوت بباده نوشی وملامت کسانی است که این کار رامنع میکنند . بعضی ازاشعار او، بلحنی نسبةً احتیاط آمیزست مثلامیگوید :

من نگویم که‌می‌سرخ حلالست‌ومباح	گر بود ورنه من این لفظ نیارم‌بزبان
گویم‌ارهر گزخواهی خوری‌امروزبخور	که دگرباره بدین روزرسیدن‌نتوان [1]

۱- دیوان ص ۴۴۰

اما همه‌جا چنین نیست . در تغزلی که از حضور «سر وساقی وماه‌رودنواز» در مجلسی بادوستانی مساعد ویکدل یاد میکند ، مجلس راچنین مغتنم میشمارد :

ما هـرویی نشانده اندر پیش — خوش زبان و موافق و دمساز
جعـد او برپرند کشتی گـیر — زلف او بر حریر چوگان باز
بادهٔ چـون گلاب روشن وتلخ — مانـده در خم زگـاه آدم باز
از چنین بـاده و چنین مجلس — هیـچ زاهـد مرا نـدارد بـاز
سـاقیا ساتـگینی انـدرده — مطربا رود نرم و خوش بنواز[1]

وصف بهار وزیباییهای آن‌ذهن‌اورا بآنجا میکشاند که باده رادرین فصل‌بر عاشقان حلال شمارد و بگوید : اگرچه باده حرامست گمان میکنم که برعاشقان بوقت بهار حلال گردد . خدای ، نعمت مارا ازبهر خوردن داده است ؛ بیاونعمت اورا ازما دریغ مدار . چه نعمتی باده خواران را بهتر ازباده است خاصـه اکنون که از سنگ خاره لاله دمیده و کوه ازلاله چون دیبای لعل شده است[2] .

فرخی از ماه رمضان دلتنك است آرزو میکند که این‌ماه بسر آید تااوباده‌نوشیدن رااز سر گیرد وچون عید فرا میرسد بنشاط وشادی برمیخیزد کـه‌ایام روزه بپایان رسیده است . رمضان راپیری چابك‌وباخرد میشمارد که میداند بسیار نشین بیزاری می آورد[3] . جای‌دیگر میگوید : دلم‌ازروزه بپوسید واز توبه گرفت،بدین حال روزگار بسر نمیتوان برد[4] . همه گرسنگی وتشنگی نباید خورد[5] ای‌ترك! اگر ازین پیشتر روزه میشمردی اکنون موقع آنست که قدح باده شماری[6] عید ازراه فراز آمده و گاه آن رسیده که‌دل‌ازشادی پُروسر ازباده گران گردد ؛ مجلسی آراسته چون باغ بهشت باید وباده‌یی چون گلاب صافی وپالوده وروشن و ساقـی‌یی

۱- دیوان ص۲۰۱
۲- دیوان ص۱۳۶ س۲۰-۲۳
۳- دیوان ص۱۰۵ س۲-۳
۴-دیوان‌ص۱۶۰ س۸
۵- دیوان‌ص۱۷۳ س۱۱
۶- دیوان ص۳۹۱ س۱۸

«دلبر وشایسته وشیرین چوشکر» [1] . درین گونه مواردست که فرخی غالباً بعالم و مفتی شهر وحاکم شرع طعنه میزند وار جمله میگوید ماه رمضان بپایان آمده و چنین کنم :

می‌ستانم ز کف آنکه مراچشم بدوست — وان کسی را که دلم خواهد گیرم در بر
باز خواهم بشبی بوسهٔ یکماهه ز دوست — بوسه وآنچه بدان ماند معنیش نگر
عالم شهر همین خواهد لیکن بزبان — بنگوید چو من ابله دیوانهٔ خر
هرچه اندر دل خود دارم بیرون فکنم — مردمان رادهم از راز دل خویش خبر [2]

در قصیده‌یي دیگر همین مضمون را بنحوی دیگر پرورانده ومفتی شهر را درشب عید بمیکده کشانده مست وخرابش ازپا افکنده‌است :

روزه از خیمهٔ ما دوش همی شد بشتاب — عید فرخنده فراز آمد با جام شراب
قوم را گفتم چونید، شمایان بنبید — همه گفتند صوابست صوابست صواب
چه توان کردا گر روزه‌زماروی بتافت — نتوان گفت مر او را که ز ما روی متاب
چه شود گر برود گوبرو و نیك خرام — رفتن او برهاند همگان را ز عذاب ...
گر همه روی جهان زرد شد اززحمت‌او — شکرالله که کنم سرخ رخ از بادهٔ ناب
گوشهٔ میکده از باده کنون بینی مست — مفتی‌شهر که بدمعتکف اندر محراب [3]

ونیز در یکی از ترجیعات خود بر آنست که باپدید آمدن رخسار گل ، می اکنون لعل‌تر مینماید ، گویی گل هرروز در می رنگ می‌افزاید و گل ومی هردورایك مادر زاده‌است ؛ سپس میگوید :

طبیب‌من گلست‌و گل‌مراجزمی‌نفرماید — دل‌زاهد که‌می‌بیندبمی‌حقا که‌بگراید [4]

همین روحیهٔ شاد و شوخ طبعی و گستاخی سبب شده است که در اشعار خود بگوید : یك روز گیتی را ناچار باید گذاشت پس ایام را بی می نباید گذراند ،

۱ـ دیوان ص۱۰۵ س۵ـ۸
۲ـ دیوان ص۱۷۳ ؛ نیز رك. ص۱۹۸ س۱ـ۵ وص۳۷ـ۳۸ همین کتاب
۳ـ دیوان ص۱۵
۴ـ دیوان ص۴۱۵ س۴ـ۷

ازمی دل چون کوه پاره واندام مانند پولاد گردد. می اندر ارواح شادی افزایدو اندر اجسام قوت نماید؛ اکنون نوبت می نوشیدن و شادمانی است[1] یا محمود را درپایان قصیده یی چنین دعامی کند:

باده خور برروی آن کز بهر اوخواهی جهان ... می ستان ازدست آن کز عشق او داری خمار
دست او دردست گیروروی او برروی نه ... بوسه اندر بوسه بندوعیش باا و خوش گذار[2]

لذت جویی ودعوت بباده نوشی وکامرانی در شعر فرخی چندان فراوانست که بی مناسبت نیست در پایان این مقال بخمریه های او نظری بیفگنیم. علاوه براشعاری که وی در توصیف بزمها و ساقیان خوبروی

خمریه‌ها

شیرین کار سروده یا بمناسبت فصل بهار و جشنها وعیدها و پیروزیهای ممدوحان آرزوی می ومطرب کرده ویا ببهانه‌های دیگر سخن را باین مضمون دلخواه کشانده است، گاه ابیاتی بوصف شراب و میگساری اختصاص داده یا بمی روح و حیاتی بخشیده بسخن گفتنش بر انگیخته است. مثلادر ابتدای قصیده‌یی پس از اشاره بآمدن خزان، مانندرودکی، بکشتن دختران رز اشاره کرده وخونشان را نزد خردمند حلال شمرده‌است:

شیر خواران رزان را ببریدند گلو ... تا رزان تافته گشتند و بگشتند از حال
خونها شان بتعصب بکشیدند بجهد ... ساختند ازپی هر قطره حصاری زسفال
هرحصاری که‌ازآن خونها پر گشت‌همی ... مهر کردند و سپردند بدست مه و سال
چون کسی کینه زخونریزرزان بازنخواست ... خونشان گشت بنزدیك خردمند حلال
گرحلالست حلالیست کزآن نیست گزیر ... ورحرامست حرامیست کزونیست وبال[3]

درین مضمون‌شاید بقصیدهٔ معروف رودکی نظرداشته است بخصوص که درقصیده‌یی دیگر بمطلع زیر:

---

۱. دیوان ص۲۲۲ س۱۵-۱۸ ... ۲- دیوان ص۷۹ ... ۳- دیوان ص۲۱۹

اندر آمد بباغ باد خزان — گرد برگشت گرد شاخ رزان [1]

مشابهت دو قصیده آشکارترست. حتی فرخی میگوید: بازرزبان بکاردرزرا ببرّد و «بچه نازنین کند قربان» و نیز بحال رز مسکین دلسوزی میکند که بمهر چندین گاه بچه دزبرو پستان پرورد واینك رزبان سنگدل مادران راازبچگان دور میکند. اما سر انجام بخود می آید ومیگوید:

ما غم رز چرا خوریم همی — خیز تا باده‌ها خوریم گران
ساقیا بار کن ز باده قدح — بادهٔ چون گداخته مرجان [2]

جایی دیگر میان گل سوری وباده مناظره‌یی پدید می آورد؛ گل برنگ و بوی خویش مینازد ویاد آور میشود که گل حلال ومی حرام است. ولی می درپاسخ میگوید: دست رامش بمن قوی شده وکار شادی بمن قوام گرفته است؛ من درخُم ببیجاده و در جام بیاقوت میمانم [3]. زمانی، درترجیع بندی بمدح امیر یوسف، می اندر خُم جان‌میگیردو بسخن گفتن برمیخیزدوبآهنگی طرب‌انگیز همگنان را را بعیش وبرخورداری از زیبایی وخرمی بهار فرا میخواند:

می اندر خم همیگوید که یاقوت روان گشتم — درخت ارغوان بشکفت‌ومن‌چون‌ارغوان گشتم
اگر زین پیش تن‌بودم کنون پاکیزه جان گشتم — بمن شادی کند شادی، که شادی را روان گشتم
مرا زین پیش دیدستی نگه کن تا چسان گشتم — نیم زآنسان که من‌بودم دگر گشتم‌جوان گشتم
زخوشرنگی‌چو گل گشتم‌زخوشبویی‌چوبان گشتم — زبیم باد و برف دی بخم اندر نهان گشتم
بهار آید برون آیم که ازوی باامان گشتم — روانها را طرب گشتم طربهارا روان گشتم [4]

درترجیع بندی دیگر شاعر آیین می خوردن را بمیخواران می آموزد که چگونه می بیجاده گون را در کنار ساقی پاکیزه ورود وسرودمطرب، بادوستان موافق‌یکدل باید نوشید [5].

همچنان که در ابتدای این فصل گفته شد ممدوحان فرخی، خاصه

۱- دیوان ص۳۱۲
۲- دیوان ص۳۱۳ س۳-۹
۳- دیوان ص۲۲۷س۱۷-۲۴ص۲۲۸ س۱-۵
۴- دیوان ص۴۰۵-۴۰۶
۵- دیوان ص۴۱۴ س۱۰-۱۳

شاهزادگان جوان ولذت پرست دربار غزنه ، خریدار اشعار غنایی ، وصف شبهای وصال وبوس و کنار ، خمریه‌ها وسخنان بی‌پروا ورندانهٔ او بوده‌اند وچه بسا که این اشعار شادی آور وشهوت انگیز رابانوای رود شاعر میشنیده و برروی ساقیان دلربا نظر میدوخته‌اند وزمام اختیارشان ازدست میرفته است .



فصل سی ام

اوصاف طبیعت

پیش ازین از منظره نگاریهای فرخی ، بخصوص در مقدمهٔ قصاید ، یادشد؛ اما این گونه اشعار او درخور آنست که در فصلی خاص مورد توجه شود زیراهم در دیوانش این قبیل ابیات فراوانست و هم شعرهایی که درین زمینه سروده شیوا و پُرجلا ودل انگیزست.

شعر همیشه از عالم خارج وطبیعت مایه گرفته وشاعر مشهودات خویش را چنان که خود دریافته ودرخاطر پرورانده است بمدد کلمات بیان کرده، خوانندگان آثارش را دراحساسات و تأثراتی که داشته باخویشتن شریك وهمدل گردانده است. پس توصیف طبیعت وزیباییهای آن چیزی نیست که از فرخی شروع شده باشدحتی میتوان گفت درمیان شعرایی که دران روزگار بشیوهٔ او ، یعنی بسبك خراسانی، سخن میگفتند ازین نظر وجوه اشتراکی بنظر میرسد .

فرخی براثر التزام در دستگاه ممدوحان محتشم خود ، این فرصت راداشته است که در سفروحضر مظاهر زیبای طبیعت رااز نظر بگذراند. باغها ، کاخها، شکارگاهها ، سرزمین پربدایع هند ودیگر نقاط دیدنی ومناظر گوناگون را ببیندو از جمال و جلوهٔ طبیعت محظوظ شود . گاه نیز اوصاف اورنگ محلی داردوجایی

خاص را درشعر خویش نقاشی کرده یامثلا بهار بلخ و گوزگانان راستوده است[1] .
بدیهی است شاعری جمال پرست و باذوق وخوش قریحه مانند فرخی اززیبایی این
مناظر رنگارنگ بهیجان می آمده واشعاری که درین باب سروده وازو بجای مانده
است ازین شور وذوق وشیفتگی حکایت میکند . فرخی که مردی عشرت دوست و
جوان است وهرجا اثری ازجمال ببیند آن را میستاید ، طبیعةً دربرابر لطافت
گلها ، طراوت شکوفه‌ها ، زمزمهٔ جویباران ، نوای پرندگان خوش الحان درایام
بهار دل ازدست میدهد وهمه راباغتنام فرصت ونوشیدن بادهٔ ارغوانی‌رنگ برمی-
انگیزد ودر خزان بنوعی دیگر مجذوب زیبائی خاص پاییز میشود. اما در بیشتر
احوال روحیهٔ شاد وخرم اوسبب گشته است که هر فصل‌ومنظره‌یی بچشم وی زیباو
نشاط بخش جلوه نماید وآن را همچنان که خود حس کرده و بوجد آمده است
توصیف کند . مگر نه‌اینست که ما خود وقتی شادمانیم گویی همه چیز برویمان
لبخند میزند وهوای گرفته واخم آلود پاییز وزمستان هم ممکنست اندوهگینمان
نکند وهنگامی که افسرده‌ایم آفتاب درخشنده نیز درنظرمان‌خاموش وسردمینماید.
ازینرو بیشتر منظره نگاریهای فرخی مایه‌یی ازطبع بانشاط اودارد وزبان گویا و
بلیغ وآهنگ موزون وشادی انگیز شعرش ذوق خواننده را با این‌لطیفهٔ شیرین
آشنا میکند .

منظره نگاریهای فرخی‌اگرچه عین طبیعت نیست ، ونباید چنین باشد،اما
بعالم واقع بسیار نزدیکست و این خود یکی‌از خصائص شعر این دوره‌است .
اوصاف اوزنده وطبیعی وتشبیهات وتعبیراتش‌ساده ومحسوس مینماید . تصویرهایی
که شاعر از مناظر گوناگون درشعر خود نقش کرده حاکی از ذوق نگارگر
اوست. امواج رنگهای گلها و سبزه ها و چشم اندازها نظر اورا چنان
جلب کرده که رنگ آمیزیهایی زیبا و جالب در اشعار خود پدیدآورده‌است .

---

۱ - رک . دیوان ص ۱۰۷ـ۱۰۸

میتوان گفت هرچه فرخی نقش کرده بتصویری تمام میماند یعنی تقریباً همه‌چیز رادر نظر گرفته وتوصیف نموده است . در دوره‌های بعد که تخیل شاعران درشعر فارسی بیشتر راه‌می‌یابد وشعر خیالی‌تر میشود این‌نکته کمتر مشهودست؛ هم‌اوصاف ازعالم واقع دورتر میشود وهم درتوصیف منظره‌ها شاعر غالباً گوشه‌هایی را رسم میکند . چه بسا که نقاشی او درین قسمتها پر رنگ نیز هست اما ناگهان خیال تیزپرواز، فکروی رابجانبی دیگر میکشاند وتصویری ناتمام بجای مینهد . اوصاف فرخی نقاشیهایی نسبةً کامل، نزدیک‌بواقع وباشکوه‌ترو زیباتر وجاندارتر ازطبیعت است. وصف ابردر ابیات‌زیر ، بخصوص توصیفهای دقیق ومتنوع از یك مضمون ، نمایش‌حالات مختلف ابرها ورنگ آمیزیهایی که شاعر کرده بسیار زیبا و در خور توجهست :

بر آمد قیر گون [۱] ابری زروی نیلگون دریا	چورای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
چوگردان گشته سیلابی ، میان آب آسوده	چوگردان گردبادی تندگردی تیره اندر وا
ببریدازهم‌وبگسست [۲] وگردان گشت بر گردون	چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا
تو گفتی گردزنگارست بر آینهٔ چینی	توگفتی موی سنجابست بر پیروزه‌گون دیبا
بسان مرغزار سبز رنك اندر شده گردش	بیکساعت ملون کرده روی گنبد خضرا
توگفتی آسمان‌دریاست ازسبزی و بر رویش	بپرواز اندر آورده است ناگه بچگان عنقا
همی رفت از بر گردون گهی تاری گهی روشن	وزوگه آسمان پیدا وگه خورشید نا پیدا
بسان چندین سوهان زده بر لوح پیروزه	بکردار عبیر بیخته برصفحهٔ مینا
چودودین آتشی کآبش بروی اندرزنی ناگه	چو چشم بیدلی کزدیدن دلبر شود بینا
هوای روشن از رنگش مغبر [۳] گشت وشدتیره	چو جان کافر کشته ز تیغ خسرو والا [۴]

ا . ج . آربری در مورد این ابیات نوشته است : «تصویر منظوم او از یك طوفان ناگهانی ـ که‌درمقدمهٔ‌قصیده‌یی‌معروف‌در مدح محمود سروده‌است ـ بی‌نظیر بشمار می آید» [۵] . منظره نگاریهای فرخی درعین سادگی یادآور اعتراضی است

۱ـ بعضی ازنسخه‌ها : نیلگون
۲ـ بعضی‌از نسخه‌ها: ببار یدوزهم
۳ـ بعضی‌ازنسخه‌ها : مقیر
۴ـ دیوان‌ص۱
۵- Classical Persian Literature, P. 58

که ارسطو بعقیدهٔ افلاطون میکرد . افلاطون شعر را تقلیدی عبث و بیهوده از طبیعت می پنداشت و درین تقلید تأثیر و نفوذ تخیل آفرینندهٔ شاعر را در نظر نمیگرفت که میتواند اجزاء مشهودات را از جهان خارج بگیرد و بقوهٔ تألیف چیزی بدیع بوجود آورد [۱] . وقتی اوصاف زیبا و درخشان فرخی را میخوانیم و مناظری را که او بپردهٔ شعر در آورده در مدنظر می آوریم ناچار سخن سر فیلیپ سیدنی [۲] را درست و استوار می یابیم که میگفت: «شاعر باطاعت و تسلیم در برابر طبیعت سر فرود نیاورده و بمدد ذوق خویش طبیعت دیگر وجهانی دیگر می سازد که در آنجا موالید و آثار بازیباتر و دل انگیزتر از موالید طبیعت هستند و یا شکلی وجلوه‌ای نوین دارند پس شاعر همکار و دستیار طبیعت است و فرمانبروی نیست. هرگز در طبیعت نقشی بدان دلپذیری و رنگارنگی که شعرا ساخته اند وجود ندارد . رودخانهای طبیعت مانند انهاری که شاعر می سازد دارای آب زلال و گوارا نیستند درختان بآن فراوانی میوه نمیآورند. گلها دارای آنهمه نکهت و طراوت نیستند و روی هم مانند آثار دست شاعر دوست داشتنی وزیبا نخواهند بود» [۳] . فرخی نیز اگرچه مناظر را نزدیك بآنچه دیده بشعر آورده اما باز آنچه او نقش کرده لطفی دیگر دارد .

جان بخشیدن بمظاهر طبیعت

شاید یکی از چیزهایی که اوصاف مظاهر طبیعت را در شعر زیبا و با روح میکند جان بخشیدن بآنهاست . فرخی همان طور که ببعضی از معانی در شعر خود شخصیت بخشیده [۴] و آنها را مانند انسانی انگاشته است که مثلا

۱ــ راجع باهمیت تخیل (Imagination) در آثار ادبی رك. النقد الادبی ص ۳۷ ببعد؛ اصول النقد الادبی ص ۲۱۰ـ۲۲۳ ؛ نیز رك. Théorie de l . Art et des Genres Littéraires , PP. 41-43

۲ــ Sir Philip Sidney (۱۵۵۴ـ۱۵۸۶)

۳ــ رك. سخن‌سنجی، دکتر صورتگر، ص ۱۳۸ـ۱۳۹ ؛ نقد ادبی ، دکتر زرین کوب، ص ۸۸ ؛ نیز در باب این که هنر تقلید صرف نیست رك. Théorie de l'Art et des Genres Littéraires, P. 17

۴ــ Personnification des idées

هر روز «عشق نگاری» بسراغ اومی آید [1] یابا دل خود گفت و گو میکند واو را بشارت میدهد که بدوستش خواهد داد [2] حتی می درخُم بزبان می آید که ببهاران برون آید وروانها راطرب ببخشد [3] با مواليد طبيعت نيز چنين كرده است . در شعر فرخی بسیاری از مظاهر طبیعی جان دارند وزندگی میکنند ومانند افراد انسان سخن میگویند ، بعضی از آنها درزمستان میمیرند و دربهار زندگی از سر میگیرند . بیشتر اوضاع واحوال زندگی بشری در اوصاف آنها دیده میشود. ازان قبیل است : شادی کردن ، رنج بردن ، عشق ورزیدن، جنگ کردن و امثال اینها. بدیهی است که این مضامین را قوۀ تخیل مبدع شاعر پدیدآورده وصفاتی‌چنین بموجودات طبیعی نسبت داده است .

این گونه شخصیت بخشیدن بمظاهر طبیعی در آثار ادبی ملل مختلف فراوان دیده میشود [4] . شعر بسیاری از گویندگان فارسی‌زبان ودرین دوره بخصوص‌اوصاف فرخی و منوچهری ازین‌نظردرخور توجهست ولی تفاوتی که درشعر این عصرازین لحاظ مشهودست‌اینست که بدلیل سادگی معنی و تخیلات شاعر ، صفاتی‌هم که وی بمظاهر طبیعت میبخشد یك نوع‌سادگی خاص دارد و حال آن که درشعر دوره‌های بعد درهمین زمینه نیز گویندگان ابتکار وباریك اندیشیهایی کرده ومضامین بدیعی بوجود آورده‌اند .

درنظر فرخی برگ درخت عاشق شدست که رخش‌زردوپشت دوتا گشته [5] و

---

۱ - رك. دیوان‌ص۳۹س۷؛ ص۱۱۷س۱۰

۲ - رك. دیوان ص ۴۲ س۱۱ــ۱۲ وص۴۵۷ و۴۴۸ همین کتاب

۳ - دیوان ص۴۰۵ س۱۳ــ۱۴ ص۴۰۶ س۱ــ۴ وص۴۶۶ همین کتاب

۴ - رك. «Personification», Dictionary of World Literary Terms, P. 305 |,
نیز رك . Théorie de l' Art et des Genres Littéraires, Jean Suberville, PP.190-191

۵ - دیوان ص۳س۱۳

بهار شرابخواریست که از کثرت باده نوشی مست میشود و از پا در می آید[1] . گاه گمان میکند که بهار امثال پنداری که از بزم سلطان برون می آید که چون مهر دوستان یکدل بنظر خوب مینماید[2] یا باغ چون روی دلبر میخندد[3] . شاعر بهار را بصورتگری میستاید و چون مرد جمال پرست هنر دوستی که بکارگاه هنرمندی رفته است بااو بگفت و گو میپردازد و میگوید : از نقاشیها و بتگریهایی که کردی نقاش و بتگر از تو خیره مانده‌است[4] . گلها نیز جان گرفته بزندگی برخاسته‌اند: لاله شب چشم برهم نمیزنند و گل بروز دهان از خنده نمی‌بندد[5] . باغ امیر یوسف چنان زیباست که اگر بردر آن بگذری «از هر گلی ندا همی آید که اندر آی»[6] . سال پیش بهار چون مفلسی غریب بی‌فرش و بی تجمل و بی‌رنگ و بی‌نگار آمدو امسال پیش ازان که بده منزلی‌رسید بدشت و کوهسار حله اندر کشید.....هرسال چون از راه می آمد جایی نمی‌یافت که درو قرار یابد و برسنگلاخ وسنگ ومیان خاره و خار خجل فرود می آمد ومی‌پنداشت که میان خلق خـوار شدست امسال شمال سوی او نامه کرد و گفت : مژده که خواجه ترا خواستار گشته وباغی ازبهر تو چون بهشت پی افکنده است[7] .

تنها دروصف بهار نیست که شاعر موالید طبیعت را استقلال‌وشخصیت داده؛ دروصف خزان و شب و صبح و بسیاری چیزهای دیگر نیز این نکته مشهودست . مثلا در نو شدن ماه و آمدن عید ، داستان مشهور عشق ماه و خورشید و معاشقهٔ آنهارا بنوعی دیگر مقدمهٔ قصیدهٔ قرار داده که ماه از آفتاب چندین شب جـدا بود و بر گردون در طلب او میدوید ، از هجران خمیده و از غم زرد گشته بود واز

۱- دیوان ص ۱۱ س ۱۰ـ۱۱
۲- دیوان ص ۲۹ س ۲۰
۳ـ دیوان ص ۸۲ س ۱۷
۴ـ دیوان ص ۸۳ س ۱ـ۵
۵ـ دیوان ص ۲۸۴ س ۷
۶ـ دیوان ص ۳۹۰ س ۲۲
۷ـ دیوان ص ۱۶۶ س ۲۲ـ۲۳ ص ۱۶۷ س ۱ـ۱۲

عشق و تعب نزار و گداخته مینمود. وقتی که بنزد آفتاب رسید نشاط وطرب کردو جای طرب نیز بود و بر او فرو نشست .... چون ماه دلشده با آفتاب روشن روی دوروز و دوشب گذراند ستارگان همه آگاه شدند و ماه خجل گشت ..... ۱ .

در فصلهای گذشته که موضوعات گوناگون درشعر فرخی مورد نظر بود، هنگام ذکر شواهد مناسب ، نمونه‌های متعددی ازین گونه شخصیت بخشیدن بمظاهر طبیعی و بسیاری از موجودات بی‌جان ، نقل شد . در منظره نگاریهای فرخی و اوصاف او ازطبیعت این صفت بفراوانی دیده میشود ؛ درین جا فقط بچند مضمون کوتاه ازین نوع بعنوان مثال اشاره گشت .

همدلی باطبیعت

اما علاقهٔ جمال پرستی فرخی و ارتباط و انس او با طبیعت بمرحله‌یی ظریفتر و لطیفتر ازین نیز میرسد و آن نوعی همدلی و همدردی با موالید طبیعی است . وی با طبیعت همراز میشود، احوال درونی خودرا درمظاهر طبیعی منعکس می‌بیند ، برنزاری وپژمردگی آنها دلش میسوزد وآنها نیز بااو همدردی میکنند همچنان که زیباییها و طراوت بهار دروجودش نشاط انگیزست . این نوع پیوستگی بین هنرمند و دنیای خارج در زیبا شناسی به همجوشی و همدلی تعبیر میشود و عنوانی خاص دارد و مورد بحث است . آقای علینقی وزیری ، در کتاب زیبا شناسی در هنر و طبیعت ، وقتی خواسته‌اند علاقه و دلبستگی ۲ هنرمند را بموجودات جهان بیان کنند ، نوشته‌اند : «این فکر که «دلبستگی» نقش مهمی در مشاهدات هنری دارد ، در رمانتیسم آلمان پرورش یافت و بعنوان مکتب آینفولونك ۳ معروف گردید. معنای این کلمه جوشش پیدا کردن و درقالب منظور رفتن است . مراد جوششی است میان «خود و غیر» یعنی بوسطهٔ تعلق ودلبستگی ،

---

۱ . دیوان ص۱۶ س۱۷-۲۲

۲- Sympathie ۳- Einfühlung

در موجودی غیر از خود حلول کردن است تا بدین وسیله احوال درونی اورا بهتر دریابیم[1] . بنیاد این اندیشه شاید از هزاران سال پیش در شعرای ما موجود بوده است ....»

«مکتب آینفولونگ بازیباشناسان آلمانی مانندفیشر[2] و فولکلت[3] ولیپس[4] ایجاد شد و توسعه یافت . اینان میگویند : هنرمند با روح خود اشیاء را حیات می‌بخشد و با آنها بهیجان می آید . یعنی از طبیعت تأثیراتی را که خود او باو قرض داده است میگیرد این یکنوع اختلاط یا جوششی است از « خود و غیرخود» .

«فیشر عقیده دارد که هنگام مشاهدهٔ هنری، هنرمند روان خود را درقالب آنچه کاملا توجه اورا جاب کرده انتقال میدهد و خود را مانند این که لباسی بپوشد درون آن جای میدهد ؛ میگوید «اگر موضوع مشاهده ، یك ستاره یا یك گل باشد ، من‌خودرا بحدی کوچك میکنم که در آن‌بگنجم‌واگر برعکس‌موضوع بزرگ باشد من‌خود را وسیع وبزرگ مینمایم . من درآغوش‌ابرمیغرم ، بی آرام و پرجنبش وجهنده و فاتحانه چون امواجم ، بچشمه و جویبار یا بگلهای‌لرزان کنار آن که درواقع خودم هستم، اشارات عاشقانه میکنم.»

«مطابق عقیدهٔ فولکلت ادراك عادی و نامحرم درسطح‌اشیاء متوقف میگرددو میگذرد اما ادراکی که باهنر بستگی داشته باشد نافذست و دراعماق موضوع نفوذ میکند . لیپس میگوید : کشش هنری تمام عناصرمزاحمی را که درزندگی عادی وجود دارند طرد میکند وآدمی را کاملا تسلیم موضوع مینماید ، یعنی

---

۱ - در اصطلاحات ادبی زبان انگلیسی ، برای بیان مفهوم این‌اصطلاح آلمانی‌کلمهٔ Empathy را بکار میبرند واین‌نظریه‌را تقریباً به «انتقال حس‌آگاهی خود بوجود دیگری» تعبیر میکنند ؛ برای تفصیل‌بیشتر رك.' Dictionary of World Literary Terms' P.110 «Einfühlung» dP.112-113 «Empathy»

۲ - Vischer ۳ - Volkelt ۴ - Lipps

زمینه ای فراهم میسازد که خود و غیر خود تلاقی کنند و شیء واحدی را تشکیل دهند.»

«در تأیید و توسعهٔ این گونه افکار است که ویکتور باش[1] میگوید: «جان‌بخشی و شخصیت دادن و حیات بخشیدن باشیائی که فاقد زندگی هستند، از مظاهر جذبهٔ هنری است.»[2]

نگارنده از کسانی نیست که میکوشند اصطلاحات ادبی و هنری اروپاییان را عیناً بر آثار ادبی زبان فارسی منطبق کنند بلکه غرض ازاشاره باین نکات آنست که در اوصاف فرخی از مظاهر طبیعی این علاقه ومجذوب شدن بزیبایی موالید طبیعت و همدلی و همدردی با آنها بنحو بارزی آشکارست واین موضوع منظره‌نگاریهای اورا شورانگیزتر و با روحتر کرده است. وصف خزان و جدایی او را درین تخیلات فرو برده و درختان باغ را چون خود پنداشته است:

مرا چه وقت خزان وچه روزگار بهار ... چو دور باید بودن همی زروی نگار
بهار من رخ او بود و دور ماندم ازو ... برابر آید برمن کنون خزان و بهار
اگر خزان نه رسول فراق بود چرا ... هزار عاشق چون من جدا فکند ازیار
ببرگ سبز چنان شادمانه بود درخت ... که من بروی نگارین آن بت فرخار
خزان درآمدو آن برگها بکند وبریخت ... درخت ازین غم چون من نژند گشت ونزار
خدای داند کاندر درختها نگرم ... زدرد خون خورم وچون زنان بگریم زار
کسی که‌اوغم هجران کشیده نیست چومن ... زبهر برگ درختان چرا خورد تیمار

۱- Basche

۲- زیباشناسی درهنروطبیعت، ص۷۱-۷۳، چاپ دوم؛ شایدازین لحاظ است که دربیان تفاوت بین طبیعت علم وادب گفته‌اند که علم باستقصاء وتحلیل‌و ترکیب وملاحظهٔ اشیاء ازنظر نشأت ونمو آنها و ارتباطشان بادیگر چیزها وعناصر آنها میپردازد وادب چیزها را ازنظر ارتباط آنها با عواطف انسان درنظر میگیرد. علما معنی صحیح طبیعت وآنچه مارا بدان می‌پیوندد بما نمی آموزند بلکه ادبا پند که این گونه اسرار آنرا برما کشف میکنند. رك. اصول النقدالادبی ص۲۷-۲۸

مرا رفیقی امروز گفت : خانه بساز	که باغ تیره شد وزرد روی و بی دیدار
جواب دادم و گفتم درخت همچو منست	مرا ز همچو منی ای رفیق باز مدار
من ودرخت کنون هردوان بیك صفتیم	منم زیار جدا مانده ودرخت از بار [1]

دربسیاری از موارد فرخی در طبیعت حالات خودرا تصویر کرده ؛ در ابیات بالا باغ خزان زده ودرختان زر دروی وبر گهای پژمرده وبرخاك افتاده را همدرد خویش دیده و در قصیده‌یی شیوا ومعروف ـ که در مدح خواجه ابوالحسن حجاج علی بن فضل بن احمد سروده ـ و درمقدمه وصف درخت نارون کرده و هرجزیی از آن را بچیزی مانند نموده است ، سرانجام گفته است :

نالنده همچون من ز هجران یار	لرزنده و پیچنده برخویشتن [2]

درمواردی دیگر این همانندی وهمدلی بصورتی روشنتر و زنده تر پدیدار میشود ؛ اینك موجودات اطراف شاعرند که اورا از اندوه خوردن باز میدارند . خیال وی درآنها حلول میکند وچیزهایی را بزبان می آورند که فرخی دوست میداشته و ازآنها دور افتاده و پریشان شده است . گفت و گوها همه انعکاس نوای دل فرخی است که بسوی خود او باز میگردد :

برفت یار من ومن نژند و شیفته وار	بباغ رفتم بادرد و داغ رفتن یار
بدان مقام که‌بامن بمی نشست همی	بروزگار خزان و بروزگار بهار
بنفشه دیدم ونرگس مقام کرده وباغ	بدین‌دو گشته‌زخوبی‌چوصدهزار نگار
شده بنفشه بهرجایگه گروه گروه	کشیده نرگس بر گرداو قطارقطار
یکی‌چوزلف بت من‌زمشك برده نسیم	دگرچوچشم‌بت من‌زمی گرفته‌خمار
دوسرو دیدم کوزیر هر دوان بامن	بجام‌و[3] ساتگنی‌خورده‌بودمی بسیار
خروش‌وناله‌بمن‌درفتاد ورنگین گشت	زخون دیده مرا هر دوآستین وکنار

۱ـ دیوان ص۱۱۳ـ۱۱۴	۲ـ دیوان ص۳۱۶	۳ـ بعضی‌ازنسخه‌ها : بجام

بنفشه گفت که گریار تو بشد مگری ... بیادگار دو زلفش مرا بگیر و بدار
چه گفت نرگس؟ گفت: ای زچشم دلبر دور ... غم دو چشمش برچشمهای من بگمار
زبسکه زاری کردم ز سروهای بلند ... بگوشم آمد بانگ وخروش وناله‌زار
مرا بدرد دل آن سروها همی گفتند ... که کاشکی دل تو یافتی بما دوقرار
که سبز بود نگارین تو و ما سبزیم ... بلند بود وازو ما بلندتر صدبار [1]

در قصیده‌یی دیگر فرخی با صمیمیتی خاص راز دل خود را با ابر بهمنی درمیان میگذارد و بدو میگوید: «ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری» زمانی بیاسای و کمتر گریه کن. این روز و شب گریستن زاروار چیست؟ چون من که غریب و گرفتار غم عشق نیستی؛ گویی برحال من میگریی چون برعاشقی غریب وازیار و دل بری بباید گریست [2].

همدلی باطبیعت درديوان فرخی فراوان بنظر میرسد وهمین مختصر نمودار بقیه تواند بود ونیز مناظره‌های او باموالید طبیعت مانند سپرغمها ونهالها وسخنانی ازقبیل آن که به‌لاله گفته است شرم دارد وپیش رخسار یار او نروید وسرو دربرابر قامت او نبالد [3]، مکرر و گوناگونست.

تأثر از مظاهر طبیعت در تعبیرات و مضامین

بدیهی است که شاعران درتشبیهات وتعبیرات خود از طبیعت متأثرند بخصوص در ین دوره که شعر بطبیعت و عالم واقع نزدیکترست. اما تأثیر مظاهر طبیعت در شعر گویندگان همیشه بیك منوال نیست وبا توجه وعلاقهٔ آنان بطبیعت وجمال آن ونیز با شیوهٔ فکر وطرز تخیل و

---

۱ ـ دیوان ص ۱۵۸

۲ ـ رك. دیوان ص ۳۸۰ س ۱ ـ ۱۳؛ درمورد این قصیدهٔ فرخی که درمدح محمدبن سلطان محمود ست نکته‌یی گفتنی است و آن این است که عوفی در کتاب لباب الالباب (ج ۲ ص ۲۵۱) مطلع این قصیده را با چهار بیت دیگر از ابتدای آن، با تفاوتهایی، به ابومنصور دقیقی نسبت داده است و در ین انتساب ظاهراً اشتباه کرده؛ تمام قصیده در دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی (ص ۳۸۴ ـ ۳۸۲) وچاپ آقای دبیرسیاقی (ص ۳۸۲ ـ ۳۸۰) باابیات مزبور، ثبت است

۳ ـ رك. دیوان ص ۲۱۵ س ۱۴ ـ ۱۶

زمینهٔ ذهنیشان بستگی دارد. در دوره‌هایی که درون نگری وسیر وسلوك فکری شاعران درشعرشان پرتوافگنده‌این برون‌نگری‌ووصف عالم‌خارج کمتر و کوتاهتر و هرچه هست از نظر گاهی دیگرست اما درشعرفرخی - که‌نگاه او درپی زیباییهای مادی و محسوس میگردد وبر سطح وظاهر هرچیز متوقف میماند - توجه به موالید طبیعت ، آن‌چنان که هست ، بیشتر وتوصیف آنها نیز فراوانترست . وی با شیفتگی وعلاقه‌یی آشکار بمنظره نگاری‌پرداخته وهمان‌طور که بادهٔ خوشرنگ را در جام دیده واز سر وجد ونشاطوصفش کرده‌است ، هرچه در اطراف خویشتن یافته بادقت بشعر نمایش داده‌است بی‌آن که در ورای آنها معنایی دیگر بجوید و حتی از دیدن مظاهر صنع بصانع اشاره‌یی کند . این ظاهر بینی وتوجه ودلبستگی سبب دقت نظری شده وشاید این خود یکی از موجبات دقت اوصاف شاعران این دوره از جمله فرخی است . کسی که چنین بمظاهر طبیعت مینگرد ، با آنها مأنوس است وهر روز بلحنی وشیوه‌یی وصفشان میکند طبیعةً در بیان دیگر معانی نیز تعبیرات او از طبیعت رنگ میپذیرد ومتأثر میشود . البته این صفت در آثار اغلب شاعران دیده میشود ولی بدلایلی که گذشت شعر کسانی مانند فرخی و منوچهری و گویندگان این‌عصر ازین لحاظ در خور توجه بیشترست .

تعبیرات فرخی در مدح ، دعا ، وصف معشوق ، مجلس بزم ، سپاه دشمن ، جنگ وانواع معانی‌دیگر ازمظاهرطبیعت گرفته‌شده‌است مثلامعشوق‌درنظر اوچون گل‌بهاری‌درمیان‌باغ می آید وازومیخواهد که هرساعتی چون روزبهاری دگرگون نشود [1] . روی اورا نوآیین باغی می‌بینند که چون دیگر باغها از آسمان نم نمیخواهد وگل شکفته وارغوان تازه ، درآذرماه ، باهم دارد [2] . این مضمون که رخسار دلدار بوستانی پراز لاله و گل است که مثلا درمه تموز بهار وار میخندد و

۱- دیوان ص ۱۹۳ س ۴ ۲- دیوان ص ۲۲۹ س ۲۳ ص ۲۳۰ س ۲

دردی‌ماه نیز از رخسار او میتوان کناری گل چید و اوصافی ازین قبیل ، در دیوان وی مکررست [1] . دریکی از ترجیعات خود معشوق راچنین‌وصف کرده‌است:

ترا گر همچنین شاید بگوی آن‌سر و سیمین‌را	بگوی آن‌سر و سیمین‌را بگوی آن‌ماه و پروین‌را
بگو آن تودهٔ گل‌را بگو آن شاخ نسرین‌را	بگو آن فخر خوبانرا نگار چین و ماچین را
که‌دل بردی‌ودعوی کرده‌ای‌مرجان شیرین‌را	کم ازرویی که بنمایی من مهجور مسکین‌را [2]

این گونه تعبیرات ویا تشبیهات در مضامین دیگر نیز بهمین رنگ هست . وقتی فرخی میخواهد احوال خود را درکامرانی و روزگار عنایت محمود بیان کند وبزرگان درگاه را بشفاعت برانگیزد ، باز برای تجسم این موضوع بسراغ طبیعت میرود ومیگوید :

نو بهاری شکفته بود مرا	که مرآن را نبود بیم‌خزان
باغها داشتم پر از گل سرخ	دشتها پر شقایق نعمان
ازچپ‌وراست سوسن‌وخیری	وزپس‌وپیش‌نرگس وریحان
از سر کوه بادی اندر جست	گُل‌من کرد زیر گِل‌پنهان [3]

مجلس بزمی‌خوب و خسروانی وار - که از سخن چین و غماز تهی است - بوستانی از لاله وسوسن است و بروی تذرو وسینهٔ باز میماند [4] . در تغزلی دیگر بمعشوق میگوید : وقتی که جهان بزیبایی بهار آراسته‌است وآهوان باشیر وپلنگ بیك مرغزار یکدل میچرند وزیر گل شکفته ، نرگس دو چشم خویش از خواب خمار بخواهد گشاد از من جدا میشوی و نامهربانی میکنی [5] . هرزمان چشم شاعر بر گل‌زردِ روی‌او ، ارغوان می‌افشاند[6] ولعبت سیمتنش چون از خیمه برون می‌آید از دوزلف، بنفشه برنسترن پریشیده دارد [7] .

۱- دیوان ص۲۷۵ س۱۴-۱۸ ؛ ص۲۹۵ س۱-۲ ؛ ص۳۲۳ س۱۷-۲۲ ؛ ص۳۴۰ س۱۸ ؛ ص۳۸۳ س۲ ؛ ص۳۷۳ س۸-۹

۲- دیوان ص۴۰۴-۴۰۵

۳- دیوان ص۲۶۷-۲۶۸

۴- دیوان ص۲۰۱ س۵-۶

۵- دیوان ص۹۵ س۱۲-۲۱ ص۹۶ س۱

۶- دیوان ص۱۶۹ س۴

۷- دیوان ص۳۰۸ س۱۲-۱۳

در مدح نیز فرخی از مظاهر طبیعت مدد میگیرد ومضامینی بدیع می آفریند مثلا ازین قبیل که خواجه عمید ابوالحسن منصور بنیزه از حصار عدو کنگره میرباید همچنان‌که بادخزان برگهای چنار را فرو میریزد؛ سخای خواجه بهارو دیگران درختند ودرخت جز بفصل بهار جوان وتازه نگردد [1]. سپاه دشمن از نالهٔ کوس ملك. مانند کبکان از نالهٔ زنگ باز ملك، پراکنده میشوند [2]. دیگر شاهان کلنگ دلند وسلطان محمود باز دل؛ کلنگ بهیچ گونه بجنگ باز نیاید [3]. خلق جهان بر خوی خواجه سید ابوالطیب بن طاهر، چون گل سوری بر باد سحرگاهی ونم، شیفته‌اند [4]. لشکر گزیده و باساز وسلیح چون بوستان بنوروز آراسته است [5]. شمشیر ممدوح پیش ازین برگ نیلوفر بود و اکنون از خون عدو چون ارغوان شده است [6]. امیر محمدبن محمود هنگام مهربانی خرم بهارو موقع خشم وکین باد خزانی است [7] وی باغی پر شکوفه و گل است «تو شادمانه تماشا کنان بباغ درآی» [8] و در مدح خواجه ابو علی حسنك وزیر میگوید:

بر جویهای خشك بامّید عدل او	اکنون همی‌صنوبر کارند و نارون
درباغهای‌پست شده‌هم بدین امید	نونو همی بنفشه نشانند ونسترن
آن‌جایها که‌خارمغیلان گرفته‌بود	امروز بوستان و گلستان‌شدوچمن [9]

فرخی در مدایح خود هنگام بپایان رساندن قصیده وپدید آوردن زمینهٔ تابید برای دعا، غالباً از مظاهر طبیعت سود جسته ومضمون اندیشی کرده‌است. مثلا درآخر یکی از قصایدی که در مدح محمدبن محمودست میگوید: تا لالهٔ خودروی چون گل سیب ونرگس خوشبوی چون گل نار نگردد، تا وقتی بهار

۱- دیوان ص۱۶۳ س۱۶و۲۰
۲- دیوان ص۲۰۵ س۱۵؛ نیزرك. ص۲۱۲ س۱۳
۳- دیوان ص۲۰۸ س۱و۲۲
۴- دیوان ص۲۴۶ س۱۰
۵- دیوان ص۲۶۵ س۷
۶- دیوان ص۲۷۳ س۱؛ نیزرك. ص۳۳۰ س۱۰
۷- دیوان ص۳۷۰ س۱۶
۸- دیوان ص۳۸۵ س۲۳
۹- دیوان ص۳۳۲

می آید وبهنگام بهار گلزار از گل چون دو رخسار بتان میشود ، دلشاد زی و کامروا باش ... [۱] . این گونه موارد در دیوان فرخی بسیار متعددست [۲] .

در بعضی از مواقع فرخی چندان از موالید طبیعت متأثرست که مثلا دیده میشود زمین را بآسمان وآسمان را ببوستان تشبیه‌کرده ودر نمایش زیبایی طبیعت از خود طبیعت مدد گرفته است و مضامینی چنین ساده وطبیعی وبدیع آورده :

زمین ازخرمی گویی گشاده آسمانستی	گشاده آسمان گویی شکفته بوستانستی
بصحرا لاله پنداری ز بیجاده دهانستی	درخت‌سبز را گویی هزارآوازبانستی
بشب درباغ گویی گل‌چراغ باغبانستی	ستاك نسترن گویی بت‌لاغرمیانستی [۳]

☆ ☆ ☆

با در نظر گرفتن آنچه گذشت ، اوصاف فرخی از طبیعت خواندنی است . همهٔ این مقدمات، از توجه و علاقهٔ شاعر بطبیعت وذوق جمال پرست او حکایت میکند . این دقت نظر وروح بخشیدن بمظاهر طبیعی وهمدلی با آنها ، طراوت و جلای خاصی بمنظره نگاریهای فرخی داده و آنهارا جاندار وطبیعی کرده است .

در دیوان فرخی انواع اوصاف طبیعت ازقبیل وصف بهار وباغ [۴] ، خزان و زمستان [۵] ، فرا رسیدن شب [۶] ، رود [۷] ، راه و بیابان [۸] وامثال اینها مکرر دیده میشود . در صفحات پیش بمناسبت نمونه‌هایی از اوصاف او ذکرشده است اینك یکی از نقاشیهای زیبای او از فصل بهار :

۱ــ دیوان ص ۱۲۰ س ۱۵ــ۱۷

۲ــ ازجمله رك. ص ۹۵ س ۳ــ۶ ؛ ص ۱۰۷ س ۵ ؛ ص ۱۱۹ س ۳ ؛ ص ۱۰۸ س ۲۲ ؛ ص ۱۳۹ س ۱۳ــ۱۴ ؛ ص ۱۴۹ س ۱۶ــ۱۷

۳ــ دیوان ص ۴۰۳

۴ــ ازجمله رك. دیوان ص ۱۶۶ــ۱۶۷ ؛ ص ۱۸۸ ؛ ص ۵۳ــ۵۵

۵ــ ازجمله رك. ص ۲۳ س ۴ــ۱۰ ؛ ص ۳ س ۷ــ۱۵ ؛ ص ۲۱۰ ؛ ص ۲۱۹ ؛ ص ۲۹۶ ؛ ص ۲۹۸

۶ــ ازجمله رك. ص ۳۳۳ــ۳۳۴

۷ــ ازجمله رك. ص ۶۲ ؛ ص ۶۳

۸ــ ازجمله رك. ص ۵۱ــ۵۲ ؛ ص ۶۷ــ۶۸ ؛ ص ۳۳۴

مرحبا ای بلخ بامی همره باد بهار ازدر نوشاه رفتی یا ز باغ نوبهار

ای خوشا آن نوبهار خرم نو شاد بلخ خاصه اکنون کزدر بلخ اندرون آمدبهار

هردرختی پرنیان چینی اندر سر کشید پرنیان خُرد نقش سبز بوم لعل کار

ارغوان بینی چو دست نیکوان پر دستبند شاخ گل بینی چو گوش نیکوان پر گوشوار

باغ گردد گل پرست وراغ گردد لاله گون باد گردد مشکبوی وابر مروارید بار

باغبان بر گرفته دل بماه دی زگل پر کندهر بامدادی از گل سوری کنار

بلخ بس خُوشست، لیکن بلخیانرا باد بلخ مرمرا با شهرهای گوزگانانست کار

نوبهار بلخ را درچشم من حشمت نماند تابهار گوزگانان پیش من بگشود بار

باغ وراغ و کوه ودشت گوزگانان سربسر حلهٔ دوروی را ماند زبس نقش ونگار

هر چه زیور بود نوروز نو آیین آنهمه برد بر گلهای باغ وراغ نوروزی بکار

ازدرون رشنه (؟) تا کهپایه های کرزوان سبزه ازسبزه نبرّد ، لالهزار ازلاله زار

بیشه های کرزوان از لالهزار و شنبلید گاه چون بیجاده گردد گاه چون زرّ عیار

ازفراوان گل که برشاخ درختان بشکفد راست پنداری درختان گوهر آوردند بار

بامدادان بوی فردوس برین آید همی از درباغ ودر راغ وزکوه وجویبار

گل همی گل گردد وسنگ سیه یاقوت سرخ زین بهار سبز پوش تازه روی آبدار [1]

این همه زیباییها پایدار نمیماند ؛ خزان فرامیرسد وشمعهای باغ را فرو میکُشد اما باز هم طبیعت با جلوه هایی دیگر نظر فرخی را جلب میکند و در هرحال فرصت عیش را از دست نمیدهد :

چوسیر گشت سر نرگس غنوده ز خواب گل کبود فرو خفت زیر پردهٔ آب

چو سرخ گل بسر اندر کشید سبز ردا فرو کشید زرخ ارغوان کبود نقاب

ز لاله باغ پر از شمع بر فروخته بود نمود باغ بدان شمعهای خویش اعجاب

بکشت بادخزان شمع باغ را و رواست اگر ندارد با باد شمع تابان تاب

۱- دیوان ص ۱۰۷-۱۰۸

همی کنند برنگ و بگونه سیب و بهی — حکایت رخ دعد و حدیث روی رباب
مگر درخت شکفته[1] گناه آدم کرد — که همچو آدم عریان همی شود زثیاب
بر آمد از سر کهسارها طلایهٔ ابر — چو جوقهای حواصل که بر کشی بطناب
کنون کزابر چو پرّ حوا صلست هوا — چه‌داشت باید موی حواصل وسنجاب
بجای لاله وبوی بهار تازه بخواه — نبید روشن و دود بخور و بوی گلاب[2]

دقت توصیف

اینک که از وصف طبیعت در شعر فرخی سخن میرود بی‌مناسبت نیست که از دقت‌او در منظره نگاریهاو نمونه هایی ازین گونه اشعار وی یاد شود. پیش ازین گفته شد که اوصاف این دوره چنین حالتی دارد که بواقع نزدیکترست و نیز در شعر فرخی علاقه شاعر بمظاهر طبیعت و دقت نظرش سبب روشنی توصیف و ذکر جزئیات مناظر شده است. وقتی فرخی میتوانست از سخنان خواجه عمید اسعد داغگاه امیر چغانی را درخیال خود تصویر کند و منظرهٔ آن را چنان که برای‌او توصیف شده بود بنیروی تخیل قوی خود ندیده در شعر نمایش دهد[3] طبعاً از عهدهٔ وصف مشهودات ومحسوسات - که هر روز از نظرش میگذشت - بخوبی برمی آمد. ابیاتی که‌نمونه‌هایی ازقدرت ودقت توصیف او را در بر داشته باشد در دیوانش فراوانست و نقل آنها موجب طول کلام میشود بخصوص که این شواهد را در وصف چیزهای گوناگون میتوان یافت. درین جا ببعضی از وصفهای دقیق فرخی اشاره میشود ازان جمله‌است: وصف کرگدن[4]، آتش جشن سده[5] و لغز آتش[6]، توصیف راه قنوج[7] وسختی راه سومنات[8]، وصف باغ و عمارت

۱- بعضی‌ازنسخ: شکوفه ۲- دیوان ص ۱۰ـ ۱۱
۳- رك. ص ۷ـ۸ همین کتاب ودیوان‌ص ۱۷۶ـ ۱۷۷ ۴- دیوان‌ص ۳۲-۳۳
۵- دیوان ص ۴۸ـ۴۹ ۶- دیوان ص ۳۶۳ـ۳۶۴
۷- دیوان‌ص ۵۱-۵۲ ۸- دیوان ص ۶۷ـ۶۸

محمود [۱] و امیر ابویعقوب یوسف [۲] ، وصف شکارجرگهٔ سلطان محمود [۳] و شکار امیر محمد [۴] ، وصف آهویی که امیرمحمد از شکارگاه برای فرخی فرستاده [۵] و تذروی که امیر یوسف بنزد شاعر گسیل داشته و بازی سفید که از آن امیر بوده [۶] ، در گذشت محمود غزنوی و مراسم سوگواری [۷] ، جنگ خانیان [۸] و امثال اینها.

درین اوصاف تقریباً میتوان گفت شاعر جزئی ترین چیزها را در نظر آورده ؛ مثلا در وصف عمارتها و کاخها ، بوضع صفه‌ها و نقشهایی که بران صفه ها بوده وسلطان را در رزم و بزم نشان میداده ، اشاره کرده [۹] یا ذهنش از سر وصدای شکارگاه غافل نمانده [۱۰] و با توجه ببسیاری ازین نکات ، تصویرهایی روشن و گویا رسم کرده است.

بر روی هم توانایی قریحه ولطف تعبیر وقدرت توصیف فرخی در منظره‌نگاریهای او - که فراوان و متنوع است - پیداست بخصوص وی توانسته است ازین راه مقدمه‌های جاذب وزیبایی برای قصاید خود پدید آورد و یا در ضمن مدایح با اطنابها و وصفهای بموقع موضوع را بنحو جالبتری بیان نماید.

۱- دیوان ص ۵۳-۵۵
۲- دیوان ص ۱۲۹-۱۳۰
۳- دیوان ص ۷۹
۴- دیوان ص ۱۰۰-۱۰۲ ؛ ص ۱۰۲-۱۰۴ ؛ ص ۱۱۵-۱۱۶
۵- دیوان ص ۱۰۳-۱۰۴
۶- دیوان ص ۲۱۶
۷- دیوان ص ۹۰-۹۳
۸- دیوان ص ۲۶۲ س ۱۷-۲۳
۹- دیوان ص ۵۴
۱۰- دیوان ص ۱۰۱

فصل سی و یکم

معانی در شعر فرخی

در صفحات پیشین این کتاب وقتی از محدودیت، موضوع مدح سخن میرفت گفته شد که شعر فرخی از نظر افکار ومعانی ضعیف وفقیرست [1] واین صفت‌مشترک شعر بیشتر مدیحه‌سرایان بشمار میرود . روشنترین دلیل‌این موضوع آنست که‌غالباً شعر این گروه ، چه آنان که دردورهٔ غزنوی میزیسته‌اند وچه کسانی که چندقرن بعد درین زمینه سخن گفته‌اند ، درچارچوب مضامین محدود مدح وستایش ومقاصد شخصی گرفتارست‌وازین یکنواختی و رکود رهانشده است . شعر فرخی، وکسانی مانند او ، بشررا بطرف کمال وهدفها وفضائل انسانی سوق نمیدهد واصلاً بااین نوع اندیشه‌های والا سروکار ندارد . غرض آن نیست که شعر اگر فقط جنبهٔ تعلیمی داشته ومتوجه امور اخلاقی باشد پسندیده‌است بلکه چه بسا که در اثری بی‌آن که صاحب آن بنصیحتگری بر خیزد انسانیت وفضائل بشری و یا آلام و آرزو های انسان جلوه گرست ومارا بدنیایی برتر از حد ومرز بسودن ودیدن میکشاند ؛ اماشعر فرخی بچنین عوالمی نزدیك هم نشده است . بهمین سبب است که بسیاری ازمدایح فرخی ودیگر مدیحه‌سرایان ازنظر مضمون ومعنی وجان

۱- رك. ۳۵۱-۳۵۲همین کتاب

سخن اینك مرده است و حال آن که اشعار کسانی چون عطار و حافظ و مولوی بسبب بلندی فکر و کلّیت و اشتمالی که دارد درخشان و جاودان مانده و بابدیت پیوسته است. نگاه فرخی بر سطح همه چیز میلغزد و از ان فراتر نمیرود تامثلا از دیدن مزرع سبز فلك وداس مه نو از کشتهٔ خویش و هنگام درو یاد کند یا از نشستن بر لب جوی گذر عمر را ببیند و این اشارت از جهان گذران اورا بس باشد. در عالم او، فکر او و شعر او ظاهر هر چیز مقصود است گویی شاعر جز این ظواهر هیچ چیزی نمی بیند و هیچ اندیشه‌یی بذهن وی خطور نمیکند [۱]. او همه در فکر خوش آیند ممدوحان و رعایت سلیقه و جلب نظر ایشانست کسانی که چنین ذوق و فکر و خیال خود را در وجود دیگران محو کنند و چنان بیندیشند و سخن بگویند که از ایشان میخواهند ناچار فکر و ذهنشان از شور و حرارت و شکفتگی و بعبارت دیگر از زندگی بازمیماند. فرخی برای کسانی شعر میسرود که بسیاری از آنان اهل عوالم روحانی نبوده با دنیای معنی و افکار بلند و این گونه لطیفه‌های پنهانی آشنایی نداشته‌اند. از طرفی دیگر شاعر با مردم نیز پیوندی نداشت که برای مردم شعر بگوید و از احوال و آلام و آمال آنان سخن بمیان آورد زیرا دخالت در امور سیاسی فضولی‌یی بود که کیفری سخت داشت. او شاعر طبقه و دسته‌یی خاص و چون رامشگران و ساقیان و دیگر عمال طرب منحصر بایشان بود و هرچه اینان میخواستند و می پسندیدند میگفت خاصه که کسب معاش و بهره‌مندی از صلات گرانمایه و عزت و شهرت و کامرانی فقط ازین راه میسر بود. ازینرو شعر او همه وصف زیباییهای جهان، بزمهای شهوت‌انگیز، مجالس عیش و نوش و ستایش ممدوحانست و جز این چیزی در بر ندارد [۲].

۱- رك. Farruḫī ,P.23

۲- درباب این که چگونه در سبك آثار هنری وابسته بخواص، حیات معنوی راکد و مضامین یکنواخت است و شاعر معانی جاندار و شورانگیز کمتر می آفریند رك. «سبك شناسی استاتیك، سبك هنر خواص» ا. ح. آریان پور، مجلهٔ سخن دورهٔ دوازدهم شمارهٔ ۱۰-۱۱ ص ۱۲۱۵-۱۲۱۶

در دیوان فرخی عشق بزندگی وجلوه‌های گوناگون آن بچشم میخورد و هرچیز وهر کس که لذتی بدوبخشد دوست داشتنی است . شاعر همه را ببرخورداری ازمواهب حیات و التذاذ وخوش گذراندن فرامیخواند امااین سخنان‌حاصل ژرف اندیشیهای حکیمانه نیست! اگر چه‌بظاهر بگفتار متفکران میماند . پیش‌ازین نیز اشاره شد که فرخی درعوالم فکری کسانی مانند خیام وحافظ و اپیکور[1] و امثال آنان سیر نکرده است [2] تاراز جمعیت خاطر وآسایش طلبی و اغتنام فرصت راازین طریق بیاموزد بلکه سخن اوبا همه طرب انگیزی توخالی‌است . تعلیمی ، نکته‌یی ، عبرتی ، اندیشهٔ عمیقی درقصاید فراوان وی‌بنظر نمیرسد که فکر وروح ما را سیراب کند واز دنیای مادی ومحیط‌اطراف لحظه‌یی فراترمان‌برد وزیباییها و چیزهای دیدنی دیگر بما بنماید . شعر بسیاری ازمدیحه سرایان چنین است . اگر بعضی ازآنان بمعانی دیگر نمیپرداختند و گویندگان بزرگی‌چون فردوسی‌و سنایی و خیام وعطار ونظامی ومولوی ودیگران مضامین حماسی‌وافکار حکمی و عرفانی وداستانهای دلکش رابشعر در نمی‌آوردند ، شعر فارسی در دنیای محدود مدیحه سرایان گرفتار وازمعانی بلند ولطیف بی‌نصیب میماند .

غرض آن‌که ازجوانی خوش قریحه ولذت جوی‌چون فرخی انتظاری‌دیگر نمیتوان داشت جزآن که وی همان‌دنیای خود رابا بیانی گویا برای ماتصویر کند اونیز چنین کرده وبدین کار توفیق‌یافته‌است . ازینروی‌درین باب‌نوشته‌اند: «خیالش هر چند وسیع است لیکن عمق‌ندارد معانی فلسفی واخلاقی در دیوانش بندرت دیده میشود پس‌اگر خیالش همان طور که وسیع است عمیق واشعارش چنان که روانست دارای معانی دقیق می‌بود دیوانش ازامهات کتب بشمار میرفت» [3] . بعضی نیز لطف شعر فرخی راهمین دانسته‌اند که از «معانی فلسفی ودقیق» خالی‌است و

۱ـ Epicure
۲ـ رک. ص ۴۴۴ همین کتاب
۳ـ سخن‌وسخنوران ج۱ ص ۱۱۳

این صفت یعنی سادگی وبی پیرایگی راو این که شعراو بیان صرف «احساس، معاشقه و مغازله، وصف طبیعت، سخن آوارگی وهوسبازی دل» است دلیل زیبایی شعرش انگاشته وی را شاعری بتمام معنی عاشق وشیفته شمرده‌اند [1].

در فصول پیش ازلطف اشعار غنایی فرخی وسادگی وبی تکلفی اودر بیان احساساتش بتفصیل سخن رفت. البته شاعر موظف نیست که معلم اخلاق باشد اما توجه بزیبایی تغزلهاومنظره نگاریهای فرخی وتأیید نکتهٔ اخیرموجب آن نمیشود که ضعف افکار ومعانی رادر شعر وی از نظر دور بداریم. بانصاف میتوان گفت که بیان احساسات فرخی اشعار دل انگیزی رابوجود آورده که پس ازقرنها درما اثردارد امادر عین حال سیردر دنیای فکر واندیشهٔ اوخسته‌مان میکند وبجایی راه نمیبرد یا شور واشتیاقی درمابر نمی‌انگیزد که باردیگر بدین عالم قدم نهیم زیرا جزعادیات و آنچه بنظر همه میرسد و بفکر همه میگذرد وهوسها و آرزوهای ضعیف، چیزی نمی‌بینیم؛ سیری است کوتاه درعالمی مادی ومعین ومحدود [2]. این نکته وقتی بهتر روشن میشود که شعر فرخی رابا دیگران کمی مقایسه کنیم. حافظ نیز راز درون خودرا بیان کرده وازدل خودسخن گفته امانکته‌یی باریك را که بذهنش گذشته‌است در مصراعی کوتاه چنین پرورانده: «حاصل کارگه کون ومکان اینهمه نیست» ونیز فرصت عیش رادر افقی دورتر وزیباتر ووالاتر مغتنم دیده است وبا آزاد اندیشی خاص خود گفته:

دو یار زیرك و از بادهٔ کهن دومنی   فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

۱ــ پاسداران سخن، بخش نخست ص ۱۷۰

۲ــ محمدحبیب درمورد شعرا این دوره نکاتی بیان کرده، خلاصهٔ آن اینست که شعر این عصر روح زمان را منعکس میکند، درخشانست ولی عمیق نیست. شاعران لذائذ سعادت مادی را چشیده بودند ودوست داشتند زیبایی جسمانی زنان ومستی فریبندهٔ شراب را بستایند. اگر گفتارشان عمق شعرهای صوفیانهٔ دورهٔ بعد را ندارد لااقل بازندگی در تماس است؛ شاعر از آنچه مستمعان وی میدانستند وحس میکردند سخن میگفت؛ برای تفصیل درین باب رك. سلطان محمود غزنوی ص ۶۸-۶۹

من این مقام بدنیا و آخرت ندهم — اگرچه درپیم افتند هردم انجمنی
بیا که رونق این کارخانه کم نشود — بزهد همچو توئی یا بفسق همچو منی [1]

تفاوت بین دنیای فرخی و عالم حافظ بواقع اززمین تا آسمانست واین مثال برای بیان نکتهٔ مزبور کافی است. البته از فرخی نباید توقع داشت که در شعرش معانی و افکاری ازین قبیل عرضه کند. او مردی از دنیایی دیگر باافکار وعوالمی دیگر و متعلق بزمانی دیگرست.

بااین مقدمات که گذشت باید گفت که در دیوان فرخی معانی عمیق بندرت بنظر میرسد وبشرط استقصاء وتأمل گاهی ممکنست چیزی که تاحدودی ازین لحاظ درخور ذکرباشد یافت. این گونه سخنان نادر نیز درضمن مدایح وغالباً برای تأیید وتأکید مدح یادیگرمضامین قصیده است. مثلادروزارت یافتن احمدبن حسن میمندی بعدازعزل وحبس شدن در باب «شرف مرد» سخنانی گفته است که خودقطعه‌یی جداگانه حاوی این مضمون تواند بود:

بودن تو بحصار اندر جاه تو نبرد — آن نه جاهیست که تاحشر پذیرد نقصان
شرف وقیمت وقدرتو بفضل وهنرست — نه بدیدار و بدینار و بسود و بزیان
هربزرگی که بفضل وبهنر گشت بزرگ — نشود خرد بهد گفتن بهمان و فلان
گرچه بسیار بماند بنیام اندر تیغ — نشود کُند و نگردد هنر تیغ نهان
ورچه از چشم نهان گردد ماه اندرمیغ — نشود تیره و افروخته باشد بمیان
شیرهم شیر بود گرچه بزنجیر بود — نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان
بازهم باز بود، ورچه که او بسته بود — شرف بازی از باز فکندن نتوان [2]

جایی دیگر درمدح امیرمحمد واشاره باین که سلطان دوات گهری باو داده است ارزش و تأثیرنیروی قلم‌را درابیات متعدد بیان کرده [3] ودر قصیده‌یی دیگر که‌وی

۱- دیوان حافظ ص ۳۳۸ — ۲- دیوان ص ۳۰۴ — ۳- رک. دیوان ص ۱۱۸ س ۳-۱۲

را بخردمندی ستوده از شرف وفضل خرد ، سخن بمیان آورده است[1] نیز وقتی که از احسان امیرمحمد یاد کرده نکویی ونکوکاری را چنین تحسین نموده است :

دل مردم بنکوکار توان برد از راه[2] — بر نکوکاری هر گز نکند خلق زیان
مردمانرا خرد و رای بدان داد خدای — تا بدانند بد از نیک و سرود از قرآن
نیک و بد هر دو توان کرد ولیکن سختست — نیک دشوار توان کردن و بد سخت آسان[3]

اشارات کوتاه باین گونه معانی درضمن مدایح او نیز دیده میشود ازقبیل آنچه در ستایش امیرمحمدبن محمود آورده واز نکته‌یی که درمصراع اول آمده برای تأکید مدح سود جسته است :

مردرا اول بزرگی نفس باید پس نسب — هست اندر ذات او این هردو معنی آشکار[4]

درین فصل که ازمعانی ونکات لطیف دردیوان فرخی بحث میشود بی‌مناسبت نیست تمثیلی که او درقصیدهٔ معروف «کاروان حله» درباب «شعر» ابداع کرده ودر نوع خود کم نظیرست برای حسن ختام نقل‌شود. درمقدمهٔ این‌قصیده شاعر معنایی باریك وعمیق را بر گزیده وآن وصف شعرست که باهمه گفته‌ها و نوشته‌ها هنوز درماهیت آن گفت‌وگوست. فرخی درابیات زیر بانازك بینی تحسین‌انگیزی ازشعر خود ، شعری که از ضمیر و روان و دل واندیشهٔ او مایه گرفته ، سخن گفته وآنچه درین باب می‌اندیشیده باکمال هنرمندی بزبانی بلیغ ادا کرده است :

با کاروان حله برفتم ز سیستان — با حله‌یی تنیده ز دل بافته ز جان
با حله‌یی بریشم‌تر کیب او سخن — با حله‌یی نگارگر نقش او زبان
هر تار او برنج بر آورده ازضمیر — هر پود او بجهد جدا کرده‌ازروان
ازهرصنایعی که بخواهی بر واثر — وزهر بدایعی که بجویی برونشان
نه‌حله‌یی که‌آب رساند بدو گزند — نه‌حله‌یی که آتش آرد برو زیان

۱- رك. دیوان ص۱۲۰ س۶-۸

۲- گاهی این‌مصراع را چنین‌ضبط کرده‌اند: «دل مردم بنکویی بتوان برد ازراه» گنج سخن، ج۱ص۱۰۷

۳- دیوان ص۲۷۹

۴- دیوان ص۱۰۸

نه رنگ او تباه کند تربت زمین — نه نقش او فرو سترد گردش زمان

بنوشته زود و تعبیه کرده میان دل [1] — واندیشه را بناز برو کرده پاسبان

هر ساعتی بشارت دادی مرا خرد — کاین حله مر ترا برساند بنام و نان

این حله نیست بافته از جنس حله‌ها — این را تو از قیاس دگر حله‌ها مدان

این را زبان نهاد و خرد رشت و عقل بافت — نقاش بود دست و ضمیر اندر آن میان [2]

شگفت آن که در دیوان فرخی حتی بیان صنع خداوند و توحید و خداپرستی نیز، باوجود سیاست مذهبی در بار غزنه، بچشم نمیخورد و شعر او یکسره وقف مدح و مقدمات آنست.



۱ـ بعضی از نسخه‌ها: بیان حال

۲ـ دیوان ص ۳۲۹؛ قافیهٔ بیت اخیر را «بیان» نیز دانسته‌اند (حدس شادروان دهخدا)

فصل سی و دوم
تشبیهات و مضامین جالب

پیش ازین جای‌جای از تأثیری که محیط اطراف فرخی در شعر او کرده و تشبیهات و مضمونهایی خاص پدید آورده است سخن گفته شد؛ اما تشبیهات و تعبیرات و مضمون آفرینی او چندان جالب است که جادارد اینک درین باب بیشتر بحث شود.

هر شاعری ناگزیر با تشبیه و انواع آن سروکار دارد زیرا ازین راه میتواند صورتهای ذهنی و حالات نفسانی خود را بمدد مشبه‌به‌هایی که در نظر دارد بهتر بما القاء کند. ازینرو موضوع تشبیه از مباحث دلکش و مفصل علم بیان[1] و درباب فواید آن بسیار بحث شده است[2]. بی‌شك بواسطهٔ نیروی تخیل شاعر ست که بیشتر تشبیهات زیبا و مضمونهای لطیف پدید می آید زیرا او در عالم خیال بعضی از چیزها را همانند می بیند و میخواهد بوسیلهٔ کلمات آن همانندی را در نظر ما نیز مجسم کند. بسیاری ازین صورتهای ذهنی بظاهر بایکدیگر ارتباط ندارند اما پیوند نهانی آنها را ذوق شاعر درمی‌یابد. وی تصوری را که از شکوفهٔ خوشرنگ سیب دارد

۱- ازجمله رك. المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر، ابن اثیر، جزء اول ص ۳۸۸-۴۲۲؛ الصناعتین، ابوهلال عسکری، باب هفتم ص ۱۸۰ ببعد؛ العمدة ج ۱ ص ۲۸۶ ببعد.

۲- رك. المثل السائر، جزء اول، ص ۳۹۴

باخیال رخسار باطراوت معشوق درذهن قیاس میکند واین هردورا باهم دربرابر ما مجسم مینماید وآنچه را خود حس کرده وازان بشور وشوق آمده بذهن ما منتقل میکند و همان حال نفسانی را درما پدید می آورد . این اشارهٔ لطیف موجب میشود که ذهن ما نیز باپرشی خاص ازمراحل مختلف بگذرد وناگهان درلمحه‌یی چیزهایی چنین دوررا بهم پیوند دهد . شاید یکی از فرقهای عمدهٔ شعر ونثر همین تفاوت شیوهٔ بیان باشد زیرا نثر این مراحل را یکایك می‌پیماید وحال آن که‌شعر باین مقدمات نیازمند نیست و بی‌طی فواصل خیال مارا بپرواز درمی‌آورد[1] .

تشبیهات نگارنده نمیخواهد درین‌فصل درباب تشبیه واهمیت آن وقوهٔ تخیل شاعر سخن بگوید بلکه بنقل نمونه‌هایی از مشبه‌بهها ومضمونهایی که فرخی آفریده است اکتفا خواهد کرد وخوانندهٔ سخن شناس خود بذوق لطیف گوینده پی‌خواهد برد . باآن که درین عصر شعر ازهرلحاظ ساده و طبیعی است و مواد تشبیهات و مضامین غالباً از عالم خارج گرفته شده وشاعران تشبیهاتی محسوس و روشن و نزدیك بذهن بکاربرده‌اند ، تشبیه‌های بدیع و زیبا در شعر فرخی فراوانست که درعین سادگی‌و روشنی در خور توجهست و از قوهٔ ابتکار وذوق آفرینندهٔ وی حکایت میکند . این نکته دردیوان فرخی بموضوعی خاص بستگی ندارد یعنی درمدح ، اشعار غنایی ، اوصاف طبیعت ، ودیگر توصیفات نیز تشبیهات مطبوع و زیبا بکاربرده البته درهر موردی تناسب موضوع را در نظر گرفته است . مثلا دروصف دلاوریهای ممدوح و جنگهای او ، مضمونهای حماسی آورده است و در اشعار غنایی ومنظره‌نگاریها تشبیهات او لطافت و رقت محسوسی دارد .

تشبیهات فرخی باطراوت و گوناگونست؛ چه‌بساچیزها که اوبعنوان‌مشبه‌به

۱ـ برای‌تفصیل درین‌باب رك. مجلهٔ سخن شمارهٔ اول دورهٔ پنجم ص۲ـ۶ «شاعری» مقالهٔ آقای دکتر خانلری

برگزیده وبا هنرمندی درشعر بجای خود نشانده وبعد ازقرنها هنوز زیبایی و جلوهٔ خودرا حفظ کرده است . بسیاری ازین مشبه‌بها ـ که از محیط اطراف گرفته‌شده ودر معرض نگاه همگانست ـ درنظر اول بسیار ساده وآشنامینمایداما چون در کیفیت تشبیه ووجه شبه ومضمونی که شاعر بر اساس این نکات ، آورده تأمل شود ، لطف ذوق وتخیل مبدع وی آشکار خواهد شد.

در بعضی ازموارد برای بیان حالات یک‌موضوع ، تشبیهات متنوع ورنگارنگ اندیشیده وخیال قوی وتیزپر اوهردم آن راچیزی مانند کرده وبصورتی دیگر پنداشته است [1] . گاهی درنظر اول احساس نمیشود که وی تشبیهی بکار برده اما وقتی درشعر تأمل شود معلوم میگردد که اساس مضمون برتشبیهی لطیف وپوشیده مبتنی‌است . این گونه تشبیهات مضمر ـ که بقول ابن اثیر ازتشبیه بارز بلیغتر و کوتاهترست [2] ـ زیبایی خاصی‌داردودر دیوان فرخی نمونه‌های ممتاز آن فراوان بنظرمیرسد .

در خیال فرخی خنگ ممدوح روان پاره‌یی ازابر سپید بروز بادست [3] و روی محبوب چون بوستانی ازآب آسمان‌تر [4] ؛ در بوستان سروآزاد از وزش باد بغلامان مست سبز پوش میماند [5] . مبارزان عدو چون مورچه‌یی که دانهٔ گران برگرفته باشد ، بپیش محمودمی‌آیند وبرای باز گشت ازپیش اوچنان میتازند که گویی خاشاکها برآب روان بسوی ژرفی روانند [6] . دولت محمدبن محمودروغن و ملک چراغ است و چراغ رابروغن زنده‌توان داشت [7] . باد که بردرخت گل‌میوزد درخت چون طاووس دربوستان جلوه مینماید [8] . خواجه ابوالحسن حجاج‌چون

---

۱ ـ رک. دیوان ص۴۸ـ۴۹ وصف آتش‌سده

۲ ـ المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر ، جزء اول ص۳۹۳

۳ ـ دیوان ص ۱۵۹ س ۱۴ـ۱۵

۴ ـ دیوان ص۱۸۶ س۱۱

۵ ـ دیوان ص۲۵۳ س۳

۶ ـ دیوان ص۲۵۴ س۳ـ۴

۷ ـ دیوان ص۲۷۰ س۱۳

۸ ـ دیوان ص۲۸۴ س۳

آتشی تیز بر تیغ کوه است ودیگران چون شمعی بر بادخن [۱] . گُـردان درمیدان پیش امیر یوسف چون مستانی کـه افیون خورده باشند سست میشوند [۲] . نگـار شاعر مانندخرم‌بهاری بنظرش جلوه میکند [۳] وچون اورا بستاره‌وصنوبر مانندمیکند محبوب خودرا ازین‌هردو برتر میداند [۴] . زمین از سرشك ابر بپـرند سبز وهوا ازنسیم گل بعبیرخوش ، درخت ازجمال برگ بعروس خوب وسر کـوه ازلاله زار برُخان یارشبیه‌ست [۵] . باغ ازگل‌سیب‌واز گل بادام چون بنا گوش‌نیکوان‌شده [۶] و شکل و حرکت ابرها بدین صورتست :

آن آمـدن ابـر گسسته نـگـر از دور گویی زکلنگان پرا کنده قطاریست [۷]

هر کس کـه بهنگام خـزان بزیر چناری بتماشا رود بهر گام بردست حنابسته پای نهد [۸] . اثر نعمت حجاج چون اثر بادبهار بر شاخ درختان برهمه گیتی‌پیداست [۹] . دست ابوبکر حصیری چون درختی است که چشم همه‌خلق «بهار وبخزان بر گل‌و برگ و براوست» [۱۰] .کاخهای امیر یوسف همچو عروسی است که روی بیارایدواز برحله دیبای زرین فرو پوشد [۱۱] . درفراق یار شاعرحال خودراچنین‌بیان میکند:

دوچشم‌من چودوچرخشت کردفرقت‌او دودیده همچو بچرخشت دانهٔ‌انگور [۱۲]

این تشبیهات مختلف ـ که برای رعایت اختصار فقط بمضمون آنها اشاره‌یی شد ـ غالباً ازطبیعت ومحسوسات گرفته شده البته تخیل شاعر ، با آن کـه مضمون ساده است ، در ادراك وجه مشابهت سهمی‌نمایان دارد . اما گاه مشبه‌به او چیزی ذهنی‌و عقلی است درین موارد نیز تشبیه ساده است ولی ابتکار گوینده بنحوی بارز تـر و

---

۱ ـ دیوان‌ص۳۱۶س۱۸
۲ ـ دیوان ص۲۸۹س۲
۳ ـ دیوان‌ص۳۸۳س۱
۴ ـ دیوان ص۷ـ۱۶
۵ ـ دیوان‌ص۱۴۵س۱۴ـ۱۵
۶ ـ دیوان‌ص۲۲۷ س۱۴
۷ ـ دیوان ص۲۳ ؛ نیزرك. ص۱۱س۲
۸ ـ دیوان ص۲۳س۶
۹ ـ دیوان ص۲۷س۲
۱۰ ـ دیوان ص۲۹س۶
۱۱ ـ دیوان‌ص۱۳۱س۹
۱۲ ـ دیوان‌ص۱۹۶

زیباتر نظر را جلب میکند. شاید بتوان گفت بسیاری ازین گونه تشبیهات و مضمونهای بدیع از آنِ اوست و پیش از وی سابقه‌یی ندارد؛ ممکنست استقصاء در آثار دیگران نیز این نظر را تأیید کند.

فرخی کاخ ابوالحسن حجاج را چون روزگار جوانان امیدوار می‌پندارد[1] و خانه‌یی فرخار دیس که محمود بنا کرده است ازخوبی چون کردار دانش پژوه واز خوشی، چون گفتار شیرین زبانست[2]. استواری کمند امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمدبن محمد والی چغانیان را درقصیدهٔ معروف داغگاه چنین وصف کرده:

همچوزلف نیکوان خرد ساله تاب‌خورد   همچو عهد دوستان سالخورده استوار [3]

دربعضی از موارد نیز چیزی ویاحالتی را بکیفیتی که ازترکیب چند چیز بوجود آمده مانند کرده ووجه شبه از امور متعدد انتزاع شده‌است. ابیات زیرین نمونه هایی دیگرازین گونه تشبیهات بدیع است که هریك باموضوعی ارتباط دارد و برای آن که کیفیت تشبیه بهتر مفهوم شود نقل میگردد:

درمدح محمدبن محمود:

بخواب ماندنوك سنان او گرخواب   چودرتن آیدتن‌رازجان کندعریان [4]

درمدح امیر یوسف:

چنان بلرزدبرنام وعرض خویش همی   که‌شادکام‌جهان‌دوست‌برگرامی‌جان [5]

درلغز ووصف آتش:

غم عاشقی ناچشیده ولیکن   خروشنده چون عاشق از ناتوانی [6]

دروصف آب رود:

برفتن زتیزی چو فرمان سلطان   بخوردن‌زخوشی چوعیش توانگر [7]

۱ـ دیوان ص۱۶۷س۱۵   ۲ـ دیوان‌ص۲۴۸س۶و۸
۳ـ دیوان‌ص۱۷۷   ۴ـ دیوان ص۲۷۴   ۵ـ دیوان‌ص۲۸۵
۶ـ دیوان ص۳۶۳   ۷ـ دیوان ص۵۴

دروصف راه سومنات :

رهی که دیو درو گم‌شدی بوقت‌زوال	چومرد کم‌بین‌در تنگ بیشه‌وقت‌سحر
درازتر زغم مستمند سوخته دل	کشیده‌تر زشب‌دردمند خسته‌جگر...
چوچشم‌شوخ‌همه‌چشمه‌های‌او بی آب	چوقول سفله همه کشتهای او بی بر [1]

در مدح محمود غزنوی :

رزمگاه توچنان باشد زخون آلوده‌سر	چون‌بوقت‌به‌شدن بالین‌بیماران‌زنار [2]

در مدح امیریوسف :

ای تازه‌تر اندر برخلق‌از در نوروز	ای‌دوست‌تر اندردل خلق‌ازسر شوال [3]

درمدح امیرمحمد :

برنج دل بپروردی امیرا نیکنامی‌را	چنانچون‌مادردلسوزفرزند گرامی‌را [4]

دروصف شراب :

از آن‌نبید که چون‌برفتد بجام بلور	گمان‌بری که‌نسب‌دارداز‌عقیق‌مذاب [5]

ازین قبیل است آنچه دروصف باغ‌گفته وآن را چون پیوستن مهرخرم دیده [6] و یا از معشوق خوش زبان خود چنین یادکرده است : «نگاری چو در گوش خوش داستانی» [7] .

گاه نیز درضمن تشبیهات بدیع خود از یك زمینهٔ تقریباً مشترك ، مثلا نحوهٔ ارتباط داماد باخانوادهٔ زن ، دومشبه‌به برای دوموردمتفاوت و متضادبکاربرده است. چنان که‌درابیات زیرین‌یك‌جا خواسته‌است درپایان قصیده‌یی‌سلطان‌محمودرا دعا کند و درمورد دوم دشمنان خواجه ابوبکر حصیری را نفرین کرده است :

۱- دیوان‌ص۶۷
۲- دیوان‌ص۷۷
۳- دیوان‌ص۲۱۹
۴- دیوان ص۴۲۰
۵- دیوان ص۱۱
۶- دیوان‌ص۵۳ س۲۲ ؛ نیز رك. ص۲۴۸س۸دروصف خانهٔ ممدوح
۷- دیوان‌ص۳۸۳ س۱

یمین دولت محمود شهریار جهان — بشهریاری و رادی و خسروی بزیاد
سپهر با او پیوسته تازه روی و مطیع — چنانکه مادر دختر پرست باداماد[1]

☆ ☆ ☆

یك غم دشمنان تو صد باد — شادی و عز تو یکی هفتاد
بدسگال تو و مخالف تو — خُسُر[2] جنگجوی باداماد[3]

شاید بتوان گفت که هیچیك از قصاید فرخی از تشبیهات بدیع وزیبا خالی نیست و این نکته نمودار ذوق سلیم اوست که بی آن که خود وخواننده را گرفتار خیالبافیهای دور و دراز کند چنین تشبیهاتی آورده است.

مضامین جالب

مظاهر تخیل لطیف وآفرینندهٔ فرخی فقط درزمینهٔ تشبیه نیست بلکه درموارد مختلف مضمونهایی اندیشیده که همه زاییدهٔ خیال اوست. این گونه مضمونها گاه بر اساس تشبیهی استوارست یاازخلال آنها نوعی تشبیه‌مفهوم میشود و گاه ازین نوع نیست یعنی فرخی منظوری را که داشته باطرح زمینه و مضمونی بدیع و مناسب بطرزی جالب ادا کرده است. هنگام انتقال معنی، خیال ما را نیز برمی‌انگیزد وباتخیلات و تصورات خود آشنایمان میکند. مثلا درابیات زیر - که در مدح امیر یوسف است - از مشهودات اطراف خود مضمونهایی پدید آورده و هریك را بنحوی در ستایش او و بیچارگی بدخواهانش بکار برده است:

بدخواه تو چون ناژو بیند بهراسد — پندارد کان ازپی او ساخته داریست
ور خار بنی بیند در دشت بترسد — گویدمگر آن خارزخیل توسواریست
ور ذره بچشم آیدش آسیمه بماند — گویدمگر آن ازتك اسب توغباریست...
ای نیزهٔ تو همچودرختی که مراورا — درهر گرهی ازدل بدخواه تو باریست[4]

۱- دیوان ص ۳۵-۳۶

۲- خسر: پدرزن و پدرشوهر (برهان قاطع)

۳- دیوان ص ۴۵

۴- دیوان ص ۲۲-۲۳

درسفر سومنات تاریکی بیابانها را با آوردن ابیات زیرین نشان داده است ؛ باوجود سادگی مضمون منظرهٔ ظلمت در کمال قوت تصویر شده :

بگونهٔ شب ، روزی بر آمد ازسر کوه　　　که‌هیچگونه‌بر آن کار گر نگشت بصر
نماز پیشین انگشت خویش‌را بردست　　　همی ندیدم من‌این عجایبست وعبر[1]

هنگام نوروز شادی خود و همگنان و زندگی ازسر گرفتن‌جهان وآوای پرندگان را بااین گونه تعبیرات نمایانده است :

درروی من امروز بخندد لب امید　　　برچهرمن امروز بخندد دل اقبال[2]

در مدح ابوبکر حصیری میگوید : ازسخن طرفهٔ تو رادمردان را برسنگ شمشاد میروید[3] . ممدوحان شاعر درچوگان بازی از گوی‌اختر میسازند وجای ستارگان را در فلك تنگ میکنند[4] . هر نباتی که از سر گور دقیقی بر دمد اگر بپرسی از آفرین امیرابوالمظفر چغانی هزار سخن میگوید[5] . اگر کسی بردل جزاطاعت سلطان مسعود اندیشه‌کند موی برتن او بمثل‌غماز میشود وهرسپاهی که بپیکاروی روی نهد تیرِ تیرانداز ان ازکمان بسوی خود ایشان بازگردد[6] . شیر غرنده که امیریوسفرا ببیند ازهیبت‌اوچون مار خزنده بشکم‌درآید[7] . جایی دیگر میگوید اگر از ابر نوروزی و باران شبانروزی ، سبزه از آهن‌بدمد عجب نیست[8] . شگفت آن‌که آب وآتش بتکلف باهم جمع میشوند ولی معلوم نیست چرا شاعر ومعشوق او بوصال یکدیگر نمیرسند ؟![9] .

ابیات زیرین نیز نمونه‌های دیگری ازین گونه‌مضمون اندیشیهای بدیع و تعبیرات جالب ومبتکرانهٔ فرخی‌است که درموضوعهای مختلف همراه‌با اغراقهای شاعرانه‌آورده است :

۱ـ دیوان‌ص۶۸　　　۲ـ دیوان‌ص۲۱۷
۳ـ دیوان‌ص۴۶ س۶　　　۴ـ رك. دیوان ص۱۲۵ س۶ـ۷ ؛ص۱۴۹ س۵ ؛ ص۱۲۳س۸
۵ـ دیوان‌ص۱۷۹ س۱۰　　　۶ـ دیوان ص۲۰۳ س۲۰و۲۲
۷ـ دیوان‌ص۲۳۵س۶　　　۸ـ دیوان‌ص ۳۲۵س۶　　　۹ـ دیوان‌ص۲۴۲س۱۴

دروصف خزان :

چون بلور شکسته ، بسته شود　　گر بر اندازی آب را بهوا [1]

در مدح امیر یوسف :

چنان خوش آید بر گوش توسؤال کجا　　بگوش مردم دل مرده بانگ رود حزین [2]

درمدح خواجه ابوبکر قهستانی :

دست او جود را بکار ترست　　زانکه تاری چراغ را روغن [3]

در مدح سلطان محمود :

هنجار برد [4] پیش شه اندر شب تاریك　　جایی که دران ره نبرد باد بهنجار [5]

درمدح خواجه عمید اسعد :

سایهٔ او برهمای افتاد روزی درشکار　　زان سبب برسایهٔ پرّهمای افتادفر [6]

درمدح امیر محمد :

بزرگواری کردار او و بخشش او　　زروی پیران بیرون بردهمی آژنگ ...

کسی که مشك ببینی برد نیابدبوی　　شم شمایل او بشنود زصد فرسنگ [7]

در فتح قلعهٔ هزاراسب :

بهزاراسب فزون ازدوهزار اسب گرفت　　همه راترشده ازخون خداوندان تنگ [8]

در مدح سلطان محمود :

ز سهم نامش دست دبیر سست شود　　چو کردخواهدبر نامه نام او عنوان [9]

دروصف بهار :

تابرآمد جامهای سرخ رنگ ازشاخ گل　　پنجه‌ها چون دست مردم سر برآورد ازچنار [10]

---

۱ ـ دیوان ص ۳　　۲ ـ دیوان ص ۲۹۴　　۳ ـ دیوان ص ۳۲۴

۴ ـ بعضی ازنسخه‌ها : بود　　۵ ـ دیوان ص ۸۹　　۶ ـ دیوان ص ۱۸۹

۷ ـ دیوان ص ۲۰۵ ؛ بزرگواری و کردار (حدس مرحوم دهخدا)　　۸ ـ دیوان ص ۲۰۵

۹ ـ دیوان ص ۲۵۴　　۱۰ ـ دیوان ص ۱۷۵

دروصف آب رود :

اگر بگذرد برسرش مرغ ، موجش بیالاید اندر هوا مرغ را پر[۱]

درجلوس محمدبن محمود و مرگ پدرش :

گل بخندد ز یاد این برسنگ آب گردد ز درد آن پولاد.....

شمع داریم و شمع پیش نهیم گر بکشت آن چراغ مارا باد[۲]

وصف معشوق در بزم :

خیره گشتی مه کانماه بمی بردی لب روز گشتی شب کانزلف برخ کردی باز[۳]

در توصیف حرکت اسب امیر یوسف درچوگان بازی :

از سر گوی زیر او برخاست آن کُه کُه گذار بحر گذر .....

زلزله در زمین فتاد و خروش از تکاپوی آن کُه ره بر

راست گفتی زمین بخود میگشت زیر آن بادِ بیستون منظر

کوه برتافت این زمین و نتافت بار آن کوه سنبِ کوه سپر[۴]

بخشش محمود :

اگر بر چیز بخشیده ز بخشنده نشان بودی نبینی هیچ دیناری کزو بی صدنشان باشد[۵]

نمونهٔ این گونه مضمون آفرینی را دردیوان فرخی فراوان میتوان یافت . گاه نیز بواسطهٔ خیالبافی بیشترسخن او کمی پیچیده مینماید و درك منظور او محتاج مختصر تأملی است . این ابیات ــ که خارج از سبك فرخی بنظر میرسد ــ در دیوان او نادرست و درفصول بعد بموقع خود بآنها نیز اشاره خواهدشد .

۱ ــ دیوان ص۵۴ ۲ ــ دیوان ص۴۱ ۳ ــ دیوان ص۱۹۹

۴ ــ دیوان ص۱۲۵ ۵ ــ دیوان ص ۳۱

فصل سی و سوم

مضامین و اصطلاحات علمی

درروزگار فرخی توجه گویندگان بآوردن معانی لطیف و مضمونها و تشبیهات تازه موجب شد که اندك اندك از افكار علمی و موضوعات ادبی برای این منظور استفاده کنند. ازینرو یکی از وجوه تفاوت سبك شعر این دوره باشعر اوایل عصر سامانی همین نکته است. معمولا شعر فارسی را ازنظر این گونه مضامین بدو دورهٔ متمایز تقسیم میکنند: یکی همین عهد ـ که دران استفاده از افکار و معانی علمی بوجهی نامستقیم صورت گرفته است ـ و دیگری دورهٔ اواخر قرن پنجم و بخصوص قرن ششم و اعصار پس از ان که این نوع معانی، علاوه برشیوهٔ نخستین، بطور علمی و مستقیم وارد شعر شده و گاه از جنبهٔ عاطفی شعر کاسته بدان رنگی علمی و نیز خشکی محسوسی بخشیده است. البته در دورهٔ دوم هم شاعرانی هستند که درین باب هنرمندیهایی کرده‌اند ولی درهرحال پی بردن بمضمون سخنشان مستلزم دانستن مقدماتی درزمینهٔ مسائل علمی آن ایام است.

در دوره‌یی که فرخی میزیسته و شعر میگفته شاعران موضوعات علمی و مطالبی ازین قبیل راعیناً بصورتی که دررشته‌های خاص آنها مطرح بوده است در شعر نمی‌آورده‌اند بلکه ازین معانی برای ایجاد مضامین و بیان مقاصد شعری

استفاده میکرده و آنها را با خیالات شاعرانه می آمیخته‌اند . بدین سبب در شعر ایشان معانی خیال انگیز شعری و لحن لطیف شعر بر همه چیز غلبه دارد و مضامین همه از روح شعر متأثر است و آنچه از دنیای خارج از شعر ، در نسج سخن بکار رفته چنان در تار و پود دیگر نقشها بافته شده که در نظر اول نامحسوس است و پس از تأمل بصورت اشاره‌یی لطیف بنظر میرسد. گویی درین زمان سخن شاعر بطور طبیعی تحت تأثیر اطلاعات و معلومات او واقع شده و گاه محفوظات وی بصورتی ساده ، چنانکه در محاوره نیز پیش می آید ، در شعرش خود نمایی کرده است و حال آن که در دورهٔ بعد شاعران در بکار بردن این نکات و بیان اطلاعات خود توجه و تعمدی داشته و بنابر اسلوب رایج و مقبول زمان بدین کار میپرداخته‌اند .

در عصر فرخی ازین لحاظ شعر گویندگان یکسان نبوده است . عنصری بیش از فرخی بدین شیوه گراییده و در مواردی متعدد یك اصل علمی را اساس تخیل خویش قرار داده و بعد از آن تخیل ، استفادهٔ شعری کرده است گاه فقط اصطلاحات علمی را بی هیچ تصرفی آورده و از آنها برای بیان مقاصد شعری بهره برده ؛ اما در شعر فرخی معانی شعری و خیالات شاعرانه بیشتر جلب نظر میکند. مواردی هم که وی از دیگر معانی سود جسته بیشتر باین صورت است که با اشاره بمعانی طبی ، نجومی ، فلسفی ، ریاضی و نکات ادبی ، قرآنی ، و موضوعات مربوط برجال ، قصص ، امثال و مانند اینها ، برای بیان و تأکید منظور خود مضمونهایی اندیشیده است و چنان از عهده بر آمده که غالباً آنچه در درجهٔ اول خواننده درمی‌یابد مفهوم کلی کلام است که مقصود شاعر نیز ابلاغ و انتقال آن بوده است نه اجزای کلام که درین صورت کلی استقلال و تعیّن خود را از دست داده و محو شده است .

فرخی در پایان قصاید خود برای پدید آوردن معنی تأبید گاهگاه بمسائل نجومی نیز اشاره کرده مثلاً گفته است : همیشه تا ازعلم نجوم بحکم اسطرلاب

مکان سیر کواکب را میتوان یافت [۱] و تا خانهٔ زحل، میزان و برج مشتری، عقرب [۲] و ثور، خانهٔ خورشید و شیر ؛ خانهٔ بهرام نبود و تا بروش، ماه تیزتر از زحل و بشرف، نور پیشتر از ظلام است [۳] و تا کواکب را کسی از سیر فارغ نمی‌بیند [۴] جهان بکام تو باد و چنین و چنان باش .... دیگر انواع مضامین را هم برای تأبید بکار برده است [۵] . گاه نیز جنگاوری امیر یوسف را در ضمن تشبیهی چنین ستوده :

کند بتیر پراکنده چون بنات النعش بهم شده سپهی را بگونهٔ پروین [۶]

فرخی معانی علمی را در موضوعات مختلف آورده است ؛ ابیات زیرین نمونه هایی معدود ازین قبیل است :

در وصف آتش سده :

گاه چون اشکال اقلیدس سر اندر سر کشد گاه چون خورشید درخشنده ضیا گستر شود [۷]

در مدح امیر یوسف :

او یقین است و جز او هر چه ببینی تو گمان او عیانست و جز او هر چه ببینی تو خبر [۸]

در مدح همو :

سکته را ماند سهم و فزعش روز نبرد که بیك ساعت بر مرد فرو گیرد دم [۹]

در مدح عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی :

مخالفان ترا بر سپهر تا بزنند برون نیاید هر گز ستاره شان ز ذنب [۱۰]

در مدح همو :

۱- دیوان ص ۱۲ س ۱۸ ۲- دیوان ص ۱۸ س ۸ ۳- دیوان ص ۲۴۲ س ۵-۶
۴- دیوان ص ۱۷۹ س ۱۲
۵- از جمله رك. دیوان ص ۷ س ۳؛ ص ۱۳۶ س ۱۳؛ ص ۲۳۱ س ۹؛ ص ۱۷۹ س ۱۲؛ ص ۳۳۱ س ۱۷
۶- دیوان ص ۲۹۴
۷- دیوان ص ۴۹ ۸- دیوان ص ۱۳۲ ۹- دیوان ص ۲۳۵
۱۰- دیوان ص ۱۷ ؛ نیز رك. ص ۱۰ س ۱

سخا و حلم و شرف دارد و هنر دارد نهاد طبع چهارست و آن خواجه چهار[1]

در فصل خزان :

همی گسست، گسست از چه؟ بر گسست از بر زچیست ابر؟ ندانی تو؟ از بخارود خان[2]

اشارات ادبی و تاریخی نیز در ابیات زیرین زمینهٔ پروراندن مضمون در مقاصد گوناگون شده است و این مختصر بعنوان مثال کافی است.

باغ نو سلطان محمود :

همه باغ پر سندس و پر صناعت چو لفظ مطابق چو شعر مکرّر

یکی کاخ شاهانه اندر میانش سر کنگره بر کران دو پیکر[3]

در مدح امیر محمد :

تو بگفتی بچه‌ماند، که من ایدون گفتم که بمه ماند و مه را ز ستاره لشکر

ماه از آن گفتم کاندر لغت و لفظ عرب چشمهٔ روز بود ماده و مه باشد نر[4]

در ستایش عبدالرزاق میمندی :

ز خاندانش پیدا شد اصل جود و کرم چنان که ز ابجد اصل حروف و اصل شمار[5]

در مدح خواجه ابوسهل دبیر :

خط نویسد که بنشناسند از خط شهید[6] شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر...[7]

«عین»[8] و «تهذیب لغت»[9] با سخن بذلهٔ او همچنانست که با دست غنی دست فقیر[10]

در وصف محبوبان :

---

۱ ـ دیوان ص ۱۵۹ ۲ ـ دیوان ص ۲۹۸ ۳ ـ دیوان ص ۵۴

۴ ـ دیوان ص ۱۰۶ ۵ ـ دیوان ص ۱۵۹

۶ ـ منظور ابوالحسن شهید بن حسین بلخی شاعر دورهٔ سامانی و معاصر رودکی است (م. ۳۲۵ هجری)

۷ ـ ابوحرزة جریر بن عطیة بن خطفی تمیمی از فحول شعرای اسلامی متوفی بسال ۱۱۰ هجری

۸ ـ کتاب العین ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی ازدی بصری متوفی بسال ۱۷۰ هجری

۹ ـ التهذیب در لغت تألیف ابومنصور محمد بن احمد ازهری هروی متوفی بسال ۳۷۰ هجری از علمای مشهور ادب و لغت است

۱۰ ـ دیوان ص ۱۸۵

ازدلارامی و نغزی چون غزلهای شهید وزدلاویزی وخوبی چون ترانهٔ بوطلب [1]

جایی دیگر گفته است اگر من از مدح امیر محمد بزرگ شدم شگفت نیست زیرا حسان [2] نیز از مدایح محمد بزرگ شد. امیر ناشنیده مدیح بیک هفته برابر آنچه نابغه [3] بهمه عمر از نعمان صله یافت بمن چیز بخشید [4]. خواجه ابوسهل دبیر عبدالله بن احمد بن لکشن درمعنی جستن و نگاشتن بی نظیر و نامهٔ صاحب [5] با نامهٔ اوچون کرباس حلب باقصب مقرن است [6]. کردار خواجه ابوسهل حمدوی بنزد خلق چون سخن سهل معنوی در نظر شاعران معجزست. پیش اوشعر درازتر از «قفانبك» [7] چون قافیهٔ شعر مثنوی کوتاه شود و اگر مهتری بمرتبه چون شعر باشد او حرف اولین است و دیگران «رَوی» هستند [8]. در برابر ادب خواجه ابواحمد تمیمی، ممدوح شاعر، ادب صاحب هدرست ونامهٔ صابی [9] با نامهٔ وی خوار وسئیم [10] مینماید [11]؛ درمدح امیر یوسف گوید:

آنچه تو کرده‌ای باندك سال اندر اخبار خوانده نیست وهب [12]

در مضمون ابیات زیرین هم که تأمل شود هریك متبنی براشاره بموضوعی یانکته‌یی و یا آیه‌یی از قرآنست. لطف تعبیر و تلمیح فرخی در بعضی ازین موارد درخور توجهست.

---

۱ - دیوان ص ۵

۲ - حسان بن ثابت مادح پیغمبر؛ رك. ص ۴۶ همین کتاب

۳ - نابغهٔ ذبیانی ندیم ومادح نعمان بن منذر پادشاه حیره؛ رك. ص ۴۵-۴۶ همین کتاب

۴ - دیوان ص ۲۷۵ س ۵ و ۱

۵ - صاحب کافی ابوالقاسم اسمعیل بن عباد وزیر مشهور مؤیدالدولهٔ دیلمی متوفی بسال ۳۸۵ هـ.

۶ - دیوان ص ۳۲۵ س ۱۶ - ۱۷

۷ - اشاره بقصیدهٔ معروف امرؤالقیس: «قفا نبك من ذکری حبیب ومنزل... الخ.»

۸ - دیوان ص ۴۰۰ س ۲۰ - ۲۱؛ ص ۴۰۱ س ۱

۹ - ابواسحاق ابراهیم بن هلال الصابی متوفی بسال ۳۸۴ هـ. از بزرگان کتاب معروف ورئیس دیوان رسائل در دورهٔ عضدالدولهٔ دیلمی؛ نام «صاحب وصابی» در آثار ادبی و ترسل غالباً می آید.

۱۰ - سئیم: خسته و ماندهٔ ومتنفر (فرهنگ نفیسی)

۱۱ - دیوان ص ۲۴۴ س ۱۵

۱۲ - دیوان ص ۱۴ مقصود وهب بن منبه است که بمعرفت اخبار اهل کتاب شهرت دارد.

در وصف شب وصل :

من چو مظلومان از سلسلهٔ نوشروان　　اندر آویخته زان سلسلهٔ زلف دراز [1]

در وصف خزان :

مگر درخت شکفته [2] گناه آدم کرد؟　　که از لباس چو آدم همی شود عریان؟ [3]

در مدح امیر یوسف :

بـزبـان و بـدل زبـر دسـتـی　　مردچون بنگری دلست و زبان [4]

در مدح امیر محمد :

یارب چه دلست آنکه دروگم شد و ناچیز　　چیزی که بشش روز نهاد ایزد دادار..... [5]

منت ننهـد بر تـو بکـردار فـراوان　　داند که ز منت بشود رونق کردار..... [6]

در بخشند گی خواجه احمد بن حسن میمندی :

گر یزنـده گشتست بخـل از کفش　　کفش «قل اعوذ» [7] است و بخل اهرمن [8]

درسخاوت امیر محمد:

---

۱ ــ دیوان ص ۱۹۹　　۲ــ بعضی از نسخه‌ها : شکوفه

۳ــ دیوان ص۲۹۸؛ نیز رك. ص۱۱ س۱

۴ــ دیوان ص ۲۹۰؛ اشاره‌است به : المرء باصغریه قلبه و لسانه (رك. مجمع‌الامثال ص ۶۳۰)، منوچهری گوید : «مهتر بدو کوچك بدلست و بزبـانست» (دیوان منوچهری ص ۹ س۲) ؛ زهـیربن ابی‌سلمی گفته‌است :

لسان‌الفتی نصف ونصف فؤاده　　فلم یبق الا صورة‌اللحم والـدم

(شرح معلقات سبع ، زوزنی ، ص۷۵)

۵ــ دیوان ص۱۱۲ ؛ اشاره‌است به : ان ربکم‌الله‌الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستة ایام.... سورهٔ هفتم، آیهٔ ۵۲ ؛ این‌معنی درآیات دیگـر نیز آمده است ازجمله : سورهٔ دهم ، آیهٔ ۳، سورهٔ یازدهم، آیهٔ ۸ ؛ سورهٔ بیست و پنجم ، آیهٔ ۶۰ ؛ سورهٔ سی‌ودوم، آیهٔ ۳ ؛ سورهٔ پنجاه‌وهفتم، آیهٔ ۴

۶ــ دیوان ص۱۱۲ ؛ اشاره‌است به : یاایهاالذین‌آمنوا لاتبطلوا صدقـاتکم بالمـن‌والاذی... سورهٔ دوم ، بقرة ، آیهٔ ۲۶۶

۷ــ اشاره‌است به : قل‌اعوذ برب‌النـاس.... سورهٔ صدوچهاردهم ، آیهٔ ۱

۸ــ دیوان ص۳۰۹

اگر بخل خواهد که روی تو بیند / بگوش آید اورا زتو «لن ترانی» [1]

در مدح امیرمحمد :

اندر آن صحرا که شیران دو لشکر صف کشند / و آسمان از بر همیخواند بر ایشان اقترب [2]

چون همای رایت تو روی بنماید ز دور / زان دو لشکر در زمان بنشیند آشوب و شغب

در شکر گزاری از سلطان محمود :

باوقت بود بسته همه کار و همه چیز / بی وقت بود کار بسر بردن دشوار [3]

در مدح امیر محمد

بنهاد و خوو صورت بپدر ماند راست / پسر آنست پدر را که بماند بپدر [4]

* * *

گفتم گر خشم تو از نرد نیست / بوسه بده گرد بهانه مگرد

گفت که فردا دهمت من سه بوس / فرخی امید به از پیشخورد [5]

این شواهد درعین حال نمودار معلومات واطلاعات فرخی نیز هست واگر از چگونگی تحصیلات او اطلاع روشنی دردست نیست ازین گونه قراین وپختگی شعرش دانش واستادی اورا در شعر وادب میتوان استنباط کرد . نکتهٔ دیگر آن که غالباً فرخی این گونه مضامین را بی هیچ تکلفی درشعر آورده است .

استدلال شاعرانه یکی از صفاتی که در شعر عنصری بنظر میرسد و نتیجهٔ انعکاس اطلاعات علمی شاعر درسخن اوست اینست که گاه در اشعار اوفکر ولحنی منطقی می‌بینیم گویی وی در صدد اقناع خواننده است وبرای این منظور استدلالی بکار میبرد ولی درین جا

۱- دیوان ص ۳۷۰ ؛ اشاره است به : ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیك قال لن ترینی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترینی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا ، سورهٔ هفتم ، آیهٔ ۱۳۹

۲- دیوان ص۶ ؛ اشاره است به : اقتربت الساعة وانشق القمر ، سورهٔ پنجاه وچهارم ، آیهٔ ۱ .

۳- دیوان ص ۸۲ ؛ نظیر : الامور مرهونة باوقاتها

۴- دیوان ص ۱۰۶ ؛ اشاره است به : الولد سر ابیه ۵- دیوان ص ۴۳۶ ؛ نظیر : المأمول خیر من المأکول

بجای مقدمات عقلانی ، قیاس و استدلال برمبانی خیالی مبتنی است و شاعر با قدرت تعبیر و هنرمندی خود توانسته است زمینه‌یی چنین فراهم بیاورد و مقصود خود را ازین طریق بیان کند و در ضمن با استنتاج ازین مقدمات ، موضوع را باور کردنی جلوه دهد . بواسطهٔ این گونه استدلالهای شاعرانه در بعضی از موارد مصراعی ازشعر عنصری بصورت مثلی رایج وسخنی پذیرفتنی در آمده‌است :

نعت گویی جز بنام وی سخن ضایع بود   تخم چون برشوره کاری ضایع و بی برشود...

خسرو مشرق که یزدانش همیشه ناصرست   هر که یزدان را پرستد ناصرش یزدان بود...

شاید بهمین سبب است که اگر چه اغراق و مبالغهٔ عنصری در مدح و موضوعهای دیگر از فرخی کمتر نیست ، وگاه بیشتر نیز هست ، شعر فرخی اغراق آمیزتر از سخن عنصری بنظر میرسد ؛ زیرا غالباً قصاید عنصری استدلالی تر ولحن شعر فرخی شاعرانه‌تر وخیال انگیزترست .

این استدلال شاعرانه که در دیوان عنصری بصورت آشکاری نظر را جلب میکند در دیوان فرخی نیز جای جای دیده میشود ولی فراوان نیست . مثلا فرخی میگوید : اگر امیر یوسف سخن بگوید رونق وآبروی سخن ماخواهد رفت زیرا نور ستاره نیز چون مهتاب بر آید جلوه‌یی نخواهد داشت [1] و محمد بن محمود را چنین میستاید :

ناید زشهان صدیك از آن کایداز آن شاه   ناید زسها صدیك از آن کز قمر آید

ای وای سپاهی که بجنگ ملك آید   ای وای درختی که بزیر تبر آید [2]

مطلع قصیدهٔ معروف فتح سومنات که گفته‌است : حدیث اسکندر فسانه گشت و کهن شد ؛ سخن نو آر که نورا حلاوتی دیگرست و چند بیت پس ازان خودمقدمهٔ مناسب واستنتاجی است برای آن که حدیث شاه جهان ، محمود ، راخوش ودلپذیر

---

۱ - دیوان ص ۱۶ س ۲   ۲ - دیوان ص ۳۹ - ۴۰

جلوه دهد[۱] . در خمریه‌یی چنین رندانه استدلال کرده است :

چون کسی کینه ز خونریز رزان باز نخواست　　خون شان گشت بنزدیك خردمند حلال[۲]

در قصیده‌یی که سرتاسر سؤال وجواب است در تغزل و مدح گاهی این نکته را بکار برده است از جمله در گفت و گوی با معشوق گوید :

گفتم نهان شوی تو چرا از من ای پری　　گفتا پری همیشه بود ز آدمی نهان

گفتم ترا همی نتوان دید ماه ماه　　گفتا که ماه را نتوان دید هر زمان[۳]

جایی دیگر در بر آمدن موی روی محبوب و نگریستن عاشق بر رخسار او و بیان شیفتگی چنین سخن گفته است :

کنون نگاه کنم سوی مه که مه بگرفت　　چو مه گرفت بدو بیشتر کنند نگاه[۴]

اما این گونه شواهد در مدایح او بیشتر دیده میشود هم بسبب آن که با موضوع مدح مناسبت دارد وهم بدلیل کثرت ابیات مدیحه آمیز در دیوان فرخی. درین موارد شاعر برای بیان مقاصد خود هر بار بنحوی ازین نوع قیاسها و تمثیلها استفاده کرده است ؛ ابیات زیرین ازین قبیل است :

در مدح خواجهٔ سید منصور بن حسن میمندی :

بدخواه توخواهد چوتو گردد ببزرگی　　هرگز نشود سنگ سیه لؤلؤ شهوار

چون تو نشود هر که بشغل تو زند دست　　زن مرد نگردد بنکو بستن دستار[۵]

در مدح ابوبکر حصیری ندیم سلطان محمود :

شاهی که ندیمی چو تو دارد چکند کس　　چون سرخ گل آید بچه کار آید گلنار[۶]

در مدح امیر محمد :

جهان نیارد با او برابری کردن　　که ره نبرّد با اسب تیز تك خر لنگ[۷]

۱- دیوان ص۶۶ س۱۰-۱۴　　۲- دیوان ص۲۱۹
۳- دیوان ص۲۷۱　　۴- دیوان ص۳۵۶　　۵- دیوان ص۱۶۶
۶- دیوان ص ۱۷۱　　۷- دیوان ص۲۰۹

بی فضایل سیر تو نتوانند گرفت هر کجا آب نباشد نتوان کرد شناه [1]

در مدح سلطان محمود :

جهان را بشمشیر هندی گرفت بشمشیر باید گرفتن جهان [2]

درمدح ابوالفتح عبدالرزاق میمندی :

بیاد کردش بتوان زدود از دل غم بمصقله بتوان برد زآینه زنگار [3]

ابیاتی که درین فصل نقل شد بعنوان نمونه بود ؛ ممکنست شواهدی دیگر نیز در دیوان فرخی یافته شود .

۱ـ دیوان ص۳۵۲
۲ـ دیوان ص۲۴۹
۳ـ رك. دیوان ص۱۵۹

فصل سی و چهارم
فرخی و دیگر گویندگان

شعر پخته و استوار فرخی و استادی او در پروراندن مضامین و ادای آنها بزبانی فصیح، و نیز بسیاری از بحثهای گذشته، نشان میدهد که وی علاوه بر تحصیلات ادبی آثار پیشینیان را بدقت خوانده و در آنها تتبع وامعان نظر کرده است زیرا از روزگاران قدیم یکی از سودمندترین و بدیهی‌ترین راههای پرورش استعداد وقریحهٔ ابداع، تأمل در آثار هنرمندان و نکته آموختن از ایشان بوده است. سفارش وتأکید کسانی‌مانند نظامی عروضی[1] ومحمدبن شمس قیس رازی[2] در باب مطالعهٔ اشعار شاعران توانای گذشته و بخاطر سپردن آنها ونیز راهنمایی سیدحسن‌اشرف غزنوی به‌شمس‌الدین احمدبن‌منوچهرشست کله[3] همه‌ازین‌نظرست‌و این کار خود قسمتی از برنامهٔ تحصیل و تعلم وجزئی‌ازشیوهٔ تربیت ذوق مستعدان‌و طالبان شعر و ادب بشمار می آمده. امروز نیز یکی از مهمترین فواید نقد ادبی همین است یعنی بیان کیفیت وارزش آثار ادبی ونیز اشاره بموارد ضعف بعضی از آنها ذوق وقریحهٔ کسانی‌را که درین راه گام برمیدارند منقح‌میکند وچون ایشان

۱ـ رك. چهارمقاله ص۴۷ ۲ـ رك. المعجم فی‌معاییر اشعار العجم‌ص۳۲۷

۳ـ رك. راحة‌الصدور، راوندی، ص۵۷؛ نیز درین باب رك. نقد ادبی، نظر هوراس ص۲۹۰؛ عقیدهٔ کوئین‌تی‌لین ص۲۹۵ ونظر اصمعی ص۳۱۸

خود بایجاد اثری دست بزنند بی‌شك ذهنشان ازین تجربه‌ها متأثر خواهد بود واز آنها سودخواهند برد[1].

کسی که آثار دیگران را مطالعه ودرآنها تأمل و دقت کند بعید نیست که تحت تأثیر افکار ومعانی واسلوب بیان آنان‌واقع شود و گاه خود آشکارا باقتباس‌و یا تقلید بپردازد. اما درعین حال هرجا دو مضمون نظیرهم دیده شد نمیتوان باقتباس یکی از دیگری، بخصوص‌متأخر از متقدم، حکم کرد. زیرا اولا بسیاری چیزها پیش چشم همهٔ مردم، ازجمله شاعران، یکسان قرار دارد؛ همه منظرهٔ صبحگاه و طلوع خورشید ویاغروب‌آن ونیز آسمان پرستاره‌را می‌بینند ولی‌هرکس متناسب بازمینهٔ ذهنی وذوق وخیال خود تعبیری برای نمایش منظره‌یی که دیده بکار میبرد[2]. اما این احتمال نیز ممکنست که گاهی وصف وبیان موضوعی واحد بتوسط دو گوینده بصورتی‌همانند یکدیگر باشد. دیگر آن که بسیاری از معانی و افکار از دیرزمان همیشه بذهن مردم خطور کرده وهرکس آنهارا بنحوی تعبیر کرده است. میتوان گفت، این گونه معانی ومفاهیم هرگز نمیمیرند مثلا «عشق» ازین دسته است که رنگی ابدی یافته و کهنه نمیشود. این سخن علی (ع) - که بعضی از ارباب بلاغت آن‌را نقل کرده‌اند - تقریباً در تأیید همین نکته است: «لولاأن‌الکلام یعادلنفد»[3]. بدیهی‌است که‌درین موارد متقدم ویامتأخر بریکدیگر رجحانی ندارند بلکه فضیلت از آن کسی است که توانسته‌است منظوررا بشیوه‌یی بهتر از دیگران بپرورد و تعبیر کند. پیش از فردوسی داستانهای حماسی در میان

۱- نیز ممکنست سنت‌پرستی که در هنر خواص مرسوم است سبب شود که شاعران مدیحه سرای از آثار یکدیگر الهام بگیرند ومتأثر شوند، درین باب رك. «سبك‌شناسی استاتیك، سبك هنرخواص: واقع‌گریزی» ا. ح. آریان پور، مجلهٔ سخن دورهٔ دوازدهم شمارهٔ ۱۰-۱۱ص۱۲۱۵-۱۲۱۶

۲- دربن‌باب رك. Théorie de l' Art et des Genres Littéraires' P. 17

۳- رك. العمدة ج۱ ص۹۱ چاپ دوم

مردم شایع بود و بعضی از آنهارا بنظم و نثر درآورده بودند اماهنر فردوسی درسرودن همین داستانهای رایج چنان درخشید که آثار پیشینیان را تقریباً ازخاطرها زدود و پس ازو هم اگر چه بسیاری از شاعران بپیروی از وی داستانسرایی کردند بپایهٔ استادطوس نرسیدند. در ادبیات اروپایی هم نظیر این موضوع دیده میشود: مثلادر مدت شصت سال که گوته[1] شاعر بزرگ آلمانی بتکمیل نمایش منظوم خود درباب داستان فاوست[2] سرگرم بود درآلمان بیست و نه کتاب و نمایش درین زمینه منتشر شد ونیز پس ازوی نمایشها وقصه‌هایی درین موضوع نوشتند اما نمایشنامهٔ گوته اینهمه را تحت‌الشعاع قرار داد وامروز همراه اسم فاوست همیشه نام گوته بذهن میرسد وحال آن که مینویسند اصل این داستان درافسانه‌های قرون وسطایی آلمان بوده و بقرار معلوم بین سالهای ۱۴۸۰ تا ۱۵۴۰ میلادی مردی بنام جرج (یا گرگیوس) فاؤستوس ـ که بعدها اسمش به یوهانس فاوست تبدیل یافته و باین نام‌مشهور شده ـ دریکی ازشهرهای آلمان زندگی میکرده وموضوع این‌نمایشنامه قصه‌یی بوده افسانه آمیز و معروف راجع بسر گذشت این مرد[3]. وجود این سوابق نه‌تنها از ارزش کار ارجمند گوته نمیکاهد بلکه ازقدرت هنر او نیزحکایت میکند که نمایش منظوم فنا ناپذیرش توانسته است جانشین همهٔ آثار دیگران درین باب بشود. اُپرای مشهور فاوست را نیز شارل گونو[4]، آهنگساز هنرمند فرانسوی، براساس‌همین نمایش گوته پدید آورده است ونخستین بار بسال ۱۸۵۹ میلادی درپاریس بمعرض نمایش گذاشته‌اند[5].

بعضی از ارباب بلاغت و نویسندگان عرب نیز قرنها پیش ازین باین نکته

۱ـ Goethe (۱۷۴۹-۱۸۳۲) ۲ـ Faust

۳ـ برای‌اطلاع بیشتر رك. قصهٔ فاوست، مقالهٔ آقای مجتبی‌مینوی، مجلهٔ یغما، سال پنجم، شمارهٔ دوازدهم ص۵۳۰-۵۳۴

۴ـ Charles Gounod (۱۸۱۸-۱۸۹۳)

۵ـ در باب این اپرا رك. افسانه‌های اپرا، تألیف حسن شهباز، ص۲۵۷-۲۷۹

اشاره کرده‌اند که بسیاری ازمفاهیم شایع ورایج ودراختیارهمگانست مثلا تفتازانی نظرعبدالقاهرجرجانی را، از کتاب دلائل‌الاعجاز ، آورده که نوشته : معانی پیش پا افتاده است و عجم و عرب و روستایی و بیابانی آنهارا میشناسند[1] . بدیهی است که درمورد این گونه معانی تقدم و برتری با کسی است که بتواند مفهوم و مضمون سخن را بهتر وفصیحتر اداکند نه‌آن که سالی‌چند پیشتر از دیگران‌زیسته است . البته معانی باریك ودیریابی نیزهست که زادهٔ‌فکر لطیف وخیال بلندپرواز شاعران‌فکور وبزرگ وناگزیر بیان آنها دشوارتر ومستلزم هنرمندی‌بسیارست و زبان و تعبیراتی خاص میخواهد اما درین موردهم شاید نتوان گفت که این افکارو معانی از فلان گوینده آغاز شده وهمه ثمرهٔ ابداع اوست زیراآثار همهٔ گویندگان نتیجهٔ تحول وتکامل‌افکار واسالیب درروزگاران گذشته‌است چنان که درپدیدآمدن زبان غنایی دل‌انگیز سعدی و غزلهای آسمانی حافظ بسیاری از تغزل گویان و غزلسرایان دوره‌های پیش مؤثر بوده ودرحد خود سهمی داشته‌اند و نیز بقول جلال‌الدین محمد بلخی‌عطار شیخ وسنایی پیشروبوده واو ازپی سنایی وعطارآمده است . اما چون ایشان معانی را ، اگر از پیشینیان‌هم گرفته باشند ، باتعبیرات تازه والفاظی‌دیگر وشیوه‌یی دلپذیرتروغالباً بصورتی کاملتر آورده‌اند برمتقدمان‌هم برتری یافته‌اند .

گاهی نیزاتفاق می افتد که سخن دوشاعر یانویسنده ، بی آن که از اثر یکدیگر خبری داشته باشند ، نظیرهم میشود ؛ این گونه موارد را در اصطلاح «توارد» مینامند . آنچه ثعالبی درباب ابوطیب طاهری و برادرش ابوطاهر نوشته مثال خوبی برای تواردست . خلاصهٔ کلام آنست که ابوطیب در روز رام[2] دو بیت زیر را سرود و بنزد برادرش ابوطاهر فرستاد .

وإنی والمؤذن یوم رام   لمختلفان فی هذی الغداة

---

۱ – رك. مطول ص۲۸، چاپ ۱۳۳۰ ه.

۲ – روز «رام» روز بیست ویکم ازهرماه شمسی‌است

أنادی بالصبوح له کیادا　　　إذا نادی بحی علی الصلاة

شگفت آن که ابوطاهر نیز دو بیت زیرین را ، پیش از دیدن اشعار برادر ، سروده و فرستاده بود و فرستادهٔ ابوطیب دربین راه بفرستادهٔ ابوطاهر رسید ؛ دو بیت دیگر چنین بود :

وإنی والمؤذن یوم رام　　　لمختلفان فی هذی الصباح

أنادی بالصبوح له کیادا　　　إذا نادی بحی علی الفلاح [1]

آنچه ابوهلال عسکری نوشته که مصراعی دروصف زنان سروده [2] و بعد دیده است که عین آن را یکی از بغدادیان پیش از و گفته و از آن پس باخود عزم کرده که بـاخذ مضمون متأخر از متقدم بطور حتم حکم نکند [3] نیز شاهدی دیگرست که درین باب باید بااحتیاط اظهار نظر کرد .

موضوع اقتباس مضمون از پیشینیان و چگونگی وشرایط این کار و بحث در باب هنرنماییهایی که درین زمینه ممکنست وانواع سرقات ونیز اختراع وابـداع معانی ومضامین در کتابهای بلاغت بتفصیل آمده چندان که حتی اشاره برؤس مطالب آنها ازحوصلهٔ این مختصر بیرونست . اما غرض ازین مقدمه آن بود که اولاً تأثیری که متقدمان درپروردن قـریحه وآثار هرشاعری دارند فـراموش نشود ثانیاً هـر تشابه وهمانندی مضمون ومعنی را بی تأمل بسرقت متأخر از متقدم نباید منسوب داشت بلکه نکتههای باریکی درکارست که بآنها نیز باید توجه کرد .

پیشینیان دردیوان فرخی گاه ابیاتی بنظر میرسد که نمودار توجه آشکار او بآثار دیگرانست ؛ مثلا یکی ازین موارد در قصیدهیی است کـه پس از درگذشت سلطان محمود در

۱ـ رك . یتیمة الدهر ج ۴ ص ۷۲

۲ـ «سفرن بدوراً وانتقبن اهلة»

۳ـ رك . کتاب الصناعتین ، ابوهلال عسکری م . ۳۹۵ هـ ، باب ششم ص ۱۴۶

تهنیت جلوس سلطان محمد، ممدوح محبوب خویشتن، سروده است. معمولا سرودن این گونه اشعار خالی از دشواریهایی نبوده زیرا شاعر بایستی هم از مرگ امیر درگذشته اظهار تأسف کند وهم بپادشاهی نشستن جانشین اورا تهنیت بگوید. بعضی از نویسندگان قدیم نیز باین دشواری اشاره کرده‌اند[1]. فرخی درین مورد علاوه بران که سه بیت ازاشعار ابوالعباس فضل بن عباس ربنجنی[2]، از شاعران عهد سامانی، را -که دررثای نصربن احمد وتبریك جلوس نوح‌بن نصر سروده‌بوده- تضمین کرده است و بلطف تضمین‌خودرا ازین مضیقه رهانده، درابیات پیشتر نیز مضمون خاموش شدن‌چراغ وشمع پیش نهادن بجای آن را عیناً آورده‌و از فضل‌بن عباس اقتباس کرده است؛ اینك ابیات منظور ازین‌قصیده:

اگر آن شاه جاودانه نزیست | این خداوند جاودانه زیاد...
شمع داریم وشمع پیش نهیم | گر بکشت آن‌چراغ‌مارا باد...
سخت‌خوب آیداین‌دوبیت‌مرا [3] | که شنیدم زشاعری استاد:
«پادشاهی گذشت پاك نژاد | پادشاهی نشست فرخ زاد»
«برگذشته همه جهان غمگین | وز نشسته همه جهان دلشاد»
«گر چراغی زما گرفت جهان | باز شمعی بپیش ما بنهاد» [4]

درقصیده‌یی دیگر که شاعر درمدح خواجه ابوسهل حمدوی گفته بیتی از رودکی را بمناسبت چنین تضمین کرده است:

یك‌بیت شعریاد کنم زان که رودکی | گرچه ترا نگفت سزاوار آن توی
«جز برتری ندانی گویی که آتشی | جز راستی نجویی مانا ترازوی»[5]

۱- ازجمله رك. العمدة ج۲ص۱۵۵ چاپ دوم

۲- راجع باین‌شاعر رك. تاریخ‌ادبیات در ایران ج۱ ص۳۹۸-۳۹۹

۳- آقای دکترصفا درین‌باب نوشته‌اند: «باآن‌که فرخی بتضمین‌دوبیت‌اشاره کرده سه‌بیت از ربنجنی در دیوان چاپ‌عبدالرسولی آمده‌است وشاید یك‌بیت اخیررا نساخ افزوده باشند و یافرخی بجای دوبیت «سه‌بیت» گفته‌باشد» تاریخ‌ادبیات در ایران ج۱ ص۳۹۸ح۴

۴- دیوان‌ص۴۱

۵- دیوان‌ص۴۰۱؛ من که رودکی (حدس مرحوم دهخدا)

پیش ازین گفته شد که شاید فرخی در قصیدهٔ «اندر آمد بباغ بادخزان»[۱] نیز ازقصیدهٔ «مادرمی» رودکی متأثر شده باشد[۲] . تغزل زیبای او که با این مصراع شروع میشود : «ای دل من ترا بشارت باد»[۳] ودرصفحات پیشین نقل شد[۴] تغزل معروف رودکی را بیاد می آورد که گفته است :

شادزی باسیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

طرز پرسش وپاسخ یکی ازقصاید فـرخی ـ که درصفت خزان ومدح امـیر ابوالمظفر نصربن سبکتکین و بمطلع زیرست ـ بظاهر ازیکی از رباعیات رودکی متأثرست :

چوزرشد ندرزان ، ازچه ؟ ازنهیب خزان بکینه گشت خزان با که ؟ باستاك رزان[۵]

رباعی رودکی باین صورتست :

آمد بر من ، که ؟ یار ، کی ؟ وقت سحر ترسنده زکه ؟ زخصم ، خصمش که ؟ پدر
دادمش دوبوسه ، بـر کجا ؟ برلب تـر لب بُد ؟ نه ، چه بُد ؟ عقیق ، چون بُد ؟ چوشکر[۶]

علاوه برین میان بعضی از قصاید فـرخی بااشعار متقدمان ویـا معاصرانش مشابهتی دیده میشود . مثلا ابوالحسن علی بن محمد منجیك ترمذی ، از شاعران نیمهٔ دوم قرن چهارم ، تغزلی دارد کـه بااین بیت شروع میشود و دربیان حسن معشوق وغم فراقست :

ای خوبتر ز پیکـر دیبای ارمنی ای پاکتر زقطرهٔ باران بهمنی الخ.[۷]

ودردیوان فرخی غزلی ثبت شده که مضمون آن نیز گله ازبیمهری یار وعهدشکنی اوست وچنین آغاز میشود :

---

۱ ـ دیوان ص ۳۱۲ ۲ ـ ص ۴۶۵ ـ ۴۶۶ همین کتاب ۳ ـ دیوان ص ۴۲
۴ ـ ص ۴۵۷ همین کتاب ۵ ـ دیوان ص ۲۹۸
۶ ـ احوال واشعار رودکی ج ۳ ص ۱۰۴۰
۷ ـ رك. ترجمان البلاغه ص ۳۸ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۴۲۸

ای دوستی نموده و پیوسته دشمنی   در شرط ما نبود که با من تو این کنی الخ[1]

آقای فروزانفر بشباهت سبك و اسلوب فرخی بروش ابوالحسن کسایی اشاره کرده و نوشته‌اند «که از تشبیهات آن کاسته و برمعانی عشقی آن افزوده است»[2]. قصیدهٔ فرخی، درمدح عضدالدوله امیریوسف برادر سلطان محمود، که بمطلع زیرست :

همیشه گفتی اندر جهان بحسن وجمال   چو یار من نبود وین حدیث بود محال[3]

شبیه قصیدهٔ معروف کسایی است که درحسب حال خود گفته وبااین مصراع شروع کرده : «بسیصد و چهل و یك رسید نوبت سال» ؛ این قصیدهٔ فرخی را شاهدی برای توجه وی بشعر کسایی شمرده‌اند[4]. البته‌شاعران دیگر نیز برین وزن و روی قصیده سروده‌اند که ازان جمله است قصاید مشهور غضایری رازی وعنصری در ستایش محمود و جواب بیکدیگروقصیدهٔ سنایی : «مقدمی که قدیمست ازصفات کمال»[5].

بیت زیرین از قصیدهٔ فرخی درذکر مسافرت از سیستان به بُست‌است که در وصف شب وجلوهٔ اختران درآسمان‌سروده :

آسمان‌چون‌سبزدریاواختران برروی‌او   همچو کشتیهای‌سیمین برسردریا روان[6]

این بیت یادآور تشبیه معروف ابوالعباس عبدالله بن‌المعتز (۲۹۶-۲۴۸ ه.) است که در توصیف هلال ماه گفته بودو درصفحات پیشین نیز بدان اشاره‌شد[7] :

اهلاً بفطر قد أنار هلاله   فالآن فاغد الی المدام و بکر

وانظر إلیه کزورق من فضة   قد أثقلته حمولة من عنبر[8]

۱ـ دیوان ص ۴۴۱

۲ـ رك. سخن وسخنوران ج ۱ ص ۱۱۲

۳ـ دیوان ص ۲۱۵ ؛ همیشه گفتمی (حدس مرحوم دهخدا)

۴ـ پاسداران سخن، بخش نخست ، ص ۱۸۴

۵ـ رك. دیوان سنایی ص ۲۸۱

۶ـ دیوان فرخی ص ۳۳۴

۷ـ رك. ص ۴۱۳ همین کتاب

۸ـ رك. دیوان ابن المعتز، جزء ثانی ص ۱۱۶

ابوالطیب احمدبن الحسین متنبی شاعر معروف (م ۳۵۴ ه.) [1] در مدح امیرسیف‌الدولة بن حمدان ، امیر حلب ، گفته است :

بالجیش تمتنع السادات کلهمُ   والجیش بابن أبی الهیجاء یمتنع [2]

فرخی درصفت لشکر سلطان محمود و خلعت دادن بآنان تقریباً همین مضمون را آورده وسلطان راچنین مدح کرده است :

مردمان گویندسلطان لشکری دارد قوی   پشت لشکر اوست درهیجا بحق کردگار [3]

در دیوان عنصری نیز بنظیر این مضمون برمیخوریم که پنداشته‌اند عنصری ازمتنبی گرفته است وفرخی ازعنصری اقتباس کرده [4] وحال آن که بعید نیست بیت متنبی بنظر فرخی هم رسیده باشد بخصوص که لفظ «هیجا» رانیز دربیت بالا آورده‌است اما عنصری دربن مضمون چنین گفته :

گر بحرب اندر بود لشکر پناه خسروان   چون که روز حرب باشد تو پناه لشکری [5]

ابن ابی‌الحدید (۶۵۵ - ۵۸۶ ه.) درپایان شرح معروف خود بر نهج البلاغة تحت عنوان «فی الفاظ یکنی بهاعن اشیاء وشواهد ذلك من الاشعار» فصلی دارد از جمله نوشته است : «ویقولون للجاریة الحسناء قدابقت من رضوان قال الشاعر :

جست العود بالبنان الحسان   و تثنت کأنها غصن بان

فسجدنا لها جمیعاً و قلنا   اذ شجتنا بالحسن و الاحسان

حاش للّٰه ان تکون من الانس   و لکن ابقت من رضوان [6]

۱ـ راجع به متنبی وشرح احوال وشعر او رك. یتیمة الدهر ج۱ ص۱۱۰ـ۲۲۴، باب پنجم

۲ـ رك. دیوان المتنبی ص۳۱۲؛ ابن ابی الهیجاء : سیف الدوله‌است . ابوالهیجاء حمدانی، عبدالله ابن حمدان پدرسیف الدوله‌است رك. لغت نامهٔ دهخدا ص۹۳۲

۳ـ دیوان فرخی ص۵۶   ۴ـ دیوان فرخی، تصحیح عبدالرسولی ، ص۵۷ح۴

۵ـ دیوان‌عنصری ص۱۳۹

۶ـ شرح نهج البلاغة، عزالدین بن حامد الشهیر با بن ابی الحدید ، چاپ بیروت ۱۹۵۴ م. ج۴ص۷۰۳ آقای دکتر فیاض نگارنده‌را بابیات فوق دربن کتاب راهنمایی کردند .

مضمون بیت اخیر مطلع تغزل مشهور فرخی را بیاد می‌آورد که چنین است :

ای نیمشب گریخته از رضوان　　　　وندر شکنج زلف شده پنهان [1]

ولی چون گویندهٔ ابیات تازی معلوم نیست نمیتوان بتقدم او و یا فرخی حکم کرد؛ ابن ابی الحدید نیز شاهدی دیگر برای این مضمون نیاورده است . با اهتمامی که ایرانیان در سخواندهٔ دران روزگار بآموختن زبان و ادب عربی داشته‌اند بعید نیست که فرخی نیز بیش ازین بااشعار عربی مأنوس بوده واز آنها متأثر شده باشد .

معاصران　در میان معاصران موارد مشابهت بین قصاید فرخی و عنصری متعددست مثلا ظفر نامهٔ مفصل وبدیع فرخی در فتح سومنات ــ که بااین مصراع شروع میشود : « فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر» [2] ــ قابل مقایسه است با قصیدهٔ معروف عنصری در شرح پیروزیهای سلطان محمود : «ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر» [3] و علاوه براشتراك وزن وقافیه ، هردو فتحنامه بسیار طولانی است [4] . نیز قصیدهٔ فرخی در تهنیت جشن سده ومدح وزیر ، بمطلع زیرین:

گرنه آیین جهان ازسرهمی دیگر شود　　　　چون شب تاری همی ازروز روشنتر شود [5]

بوزن وقافیهٔ قصیده‌یی ازعنصریست که بااین بیت آغاز کرده است :

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود　　　　تاز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود [6]

فرخی قصیده‌یی در مدح سلطان محمد بن سلطان محمود گفته که ازابتدا تا انتهای آن هر بیت متضمن صنعت سؤال وجوابست ومطلع آن اینست :

گفتم مرا سه بوسه ده‌ای شمسهٔ بتان　　　　گفتا ز حور بوسه نیابی درین جهان [7]

---

۱ ـ دیوان فرخی ص ۲۸۱
۲ ـ رك. دیوان فرخی ص ۶۶ ـ ۷۴
۳ ـ رك. دیوان عنصری ص ۷۸ ـ ۸۶
۴ ـ قصیدهٔ عنصری ۱۵۷ بیت وقصیدهٔ فرخی ۱۷۵ بیت است
۵ ـ دیوان فرخی ص ۴۸
۶ ـ دیوان عنصری ص ۱۰ ؛ بعضی ازنسخه‌ها : «در بارد و بتگر»
۷ ـ رك. دیوان فرخی ص ۲۷۱ ـ ۲۷۳

در دیوان عنصری نیز قصیده‌یی است در مدح سلطان محمود که بهمین منوال است و با بیت زیرین شروع میشود :

گفتم نشان ده از دهن تنگ دلستان   گفتا زنیست نیست نشان اندرین جهان[1]

جای دیگر عنصری محمود را در قصیده‌یی بمطلع زیرین مدح گفته است :

شه مشرق و شیر زابلستانی   خداوند اقران و صاحبقرانی[2]

فرخی هم در مدح امیر محمد و هم درستایش سلطان مسعود برین وزن و قافیه قصیده سروده است ؛ اولی بااین مصراع آغاز میشود : « دلم مهربان گشت بر مهربانی»[3] و دومی با این مصراع : «خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی»[4] ؛ نیز در طرح بعضی از قصاید عنصری وفرخی مشابهتی بنظر میرسد که در مبحث صنایع لفظی ومعنوی بآنها اشاره خواهد شد .

این گونه شباهتها ممکنست نتیجهٔ اقتباس یاطبع آزمایی شاعران واز روی عمد ونیز بعید نیست براثر تصادف باشد و درهمه موارد باقتباس فرخی ازعنصری نمیتوان حکم کرد .

البته کسانی هم که بشعر فرخی نظر داشته و مضمون سخن او را گرفته یاازسبك واسلوبش متأثر شده‌اند کم نیستند . پیش ازین بمناسبت گفته شد که در اندك مدتی پس ازدر گذشت شاعر، یعنی در حدود سال ۴۳۰ هـ . ، مسعود رازی در نصیحت سلطان مسعود مصراعی از فرخی راتضمین کرده است[5] . منوچهری نیز مصراعی ازفرخی را بصورت تضمین درشعر آورده . فرخی دراواخر قصیده‌یی در ضمن مدح

۱ــ رك . دیوان عنصری ص۱۱۵-۱۱۷

۲ــ دیوان عنصری ص۱۲۹

۳ــ رك . دیوان فرخی ص۳۸۲-۳۸۴

۴ــ رك . دیوان فرخی ص۳۹۲-۳۹۴ ؛ برین وزن وقافیه قصاید متعدد از شاعران دیگر نیز هست ازان جمله ، درعصر فرخی وعنصری ، قصیدهٔ منوچهری است : « جهانا چه بدمهرو بدخو جهانی» (رك . دیوان منوچهری ص۹۸) وقصیدهٔ سنایی : «بمیر ای حکیم ازچنین زندگانی» (رك . دیوان سنایی ص۵۰۵)

۵ــ رك . ص۷۴ همین کتاب ؛ تاریخ بیهقی ص۵۹۴

خواجه احمدبن حسن میمندی ، بهنگام وزارت مجددوی ، گفته است :

ای صدر وزارت ، بتوباز آمـد صاحب　　رستی ز غم وزاری وایمن شدی از عـار
تو در خور اوبودی واو در خور تو بود　　ایـزد برسانـید سـزارا بسزاوار [1]

منوچهری در ستایش علی بن محمد [2] وبیان شایستگی اوهمین مصراع اخیررا آورده است که شاید هم بتوان توارد انگاشت :

الحق که سزاوار تو بوده است ریـاست　　«و ایزد برسانیده سزارا بسزاوار» [3]

لامعی گرگانی نیز ـ که از اسلوب منوچهری متأثرست ـ مصراع مورد نظررا از وی چنین تضمین کرده است :

ازخلق سزاوار توبودی بچنین ماك　　«وایزد برساناد سزارا بسزاوار» [4]

فرخی در ابتدای قصیدیی ، پس از اظهار شادمـانی ازرفتن ماه رمضـان و اشاره باین که باده خواران پراکنده بهم نشستند و بیك مجلس دلهـای دژم شاد کردند ، میگوید :

خیزبت رویا ! تا ما بسر کار شویم　　که نهایشان را سور آمد ومارامانم
زان می لعل قدح پر کن و نزدیك من آر　　بر تن وجان نتوان کرد ازین بیش ستم
روزه پیریست که ازهیبت واز حشمت او　　نتوان زد بمراد دل ، یك ساعت دم
چون شد آن پیروجوانی بگرفتند جهان　　ماوایشان وهمی لعل ، نه اندوه و نه غم [5]

ابیات زیرین که از منوچهری دردعوت بباده نوشی و خوشگذرانی وترك اندوه گیتی است ، شعرفرخی رابیاد می آورد :

خیزبت رویا! تامجلس زی سبزه بریم　　که جهان تازه شدومازجهان تازه تریم...

۱ــ دیوان فرخی ص۱۵۸
۲ــ گویا علی بن محمد عمرانی است رك. دیوان منوچهری ص۲۶۲
۳ـ دیوان منوچهری ص۳۷
۴ـ رك. دیوان لامعی ، تصحیح سعید نفیسی ، ص۵۵ ؛ نیز رك. تصحیحات و استدراکات آقای فروزانفر در دیوان منوچهری ص۳۴۷ س۸-۱۱ ؛ ممکنست مفهوم مصراع منظور مثلی باشد
۵ــ دیوان فرخی ص۲۴۵

اگر ایدون که بریم انده او ور نبریم[1] نخوریم انده گیتی که بسی فایده نیست

نیز قصیدهٔ منوچهری، در مدح سلطان مسعود غزنوی با مطلع زیرین، بطریق قصیدهٔ داغگاه فرخی است:

بادفروردین بجنبیدازمیان مرغزار[2] ابر آذاری بر آمد از کنار کوهسار

فرخی گفته بود:

پرنیان هفت رنگ اندرسر آرد کوهسار[3] چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

شاعران پس از فرخی در دیوان امیرالشعرا محمدمعزی نیشابوری قراینی دیده میشود که از توجه وی بشعر فرخی حکایت میکند از آن جمله است ابیاتی که در ابتدای قصیده‌یی، در مدح عمیدالدوله جمشیدبن بهمنیار وزیر فارس واصفهان، در توصیف ابر آورده وبعضی از آنها چنین است:

بر آمد ساج گون ابری ز روی ساج گون دریا بخار مرکز خاکی نقاب قبهٔ خضرا

چو پیوندد بهم گویی که در دشتست سیمابی چو از هم بگسلد گویی مگر کشتیست در دریا

گهی چون خرمن مشکست بر پیروزه گون مفرش گهی چون تودهٔ ریگست بر زنگار گون صحرا

گهی چون شاخ نیلوفر میان باغ پر نرگس گهی چون تل خاکستر فراز کوه پرمینا

گهی کافور بار آید چه بر کوه وچه بر هامون گهی لؤلؤ فشان آید چه بر خاروچه بر خارا

گه لؤلؤ پراگندن بود چون عاملی جابر گه کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا

ازو هر ساعتی جیحون شود پر تختهٔ نقره وزو هر ساعتی دریا شود پر لؤ لؤ لالا

چو بگراید سوی بالا بر آرد گوهر از پستی چو باز آید سوی پستی فشاند گوهر از بالا

گهی باخاك در بیعت گهی با باد در کشتی گهی با آب در صحبت گهی با آتش اندروا

کجا خورشید رخشان را بپوشد زیر دامن در بدان ماند که اهریمن همی پوشد ید بیضا[4]

۱- دیوان منوچهری ص۱۷۹

۲- دیوان منوچهری ص۲۶

۳- دیوان فرخی ص۱۷۵

۴- رك. دیوان معزی، تصحیح عباس اقبال، ص۲۹-۳۱

مقایسهٔ ابیات بالا باوصف فرخی ازابر ـ که بااین مصراع شروع میشود: «برآمد قیر گون ابری زروی نیلگون‌دریا» و پیش ازین نقل شد [۱] ـ نمودار کیفیت تأثر معزی از قصیدهٔ فرخی‌است. درانتساب‌شعر: «بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی‌الخ.» به رودکی یا معزی نظرها مختلف‌است [۲] درهر حال میان این شعر و یك بند ازترجیعات فرخی مشابهتی آشکاردیده میشود. فرخی در مدح امیریوسف، گفته‌است:

گر از ده فضل تو شاها یکی‌در آفتابستی ــ همانا در پرستیدنش هر کس‌را شتابستی
وران‌رادی که‌اندردست‌تست‌اندرسحابستی ــ زبارانش زمین پر گوهرو پر زر نابستی
ورین‌پاکی که‌اندرمذهب‌تست‌اندر آبستی ــ بآب اندرنگه کردن همه مزدو ثوابستی
ورین آرام کاندر حلم‌تست اندر ترابستی ــ حدیث‌زلزله کردن بچشم خلق‌خوابستی
ورین‌خوشی که‌اندرخلق‌تست‌اندرشرابستی ــ علاج دردهارا چون‌دعای مستجابستی [۳]

نیز قصیدهٔ معزی: «دلم چون دهان کرد کوچك دهانی الخ.» [۴] از جهات بسیار شباهت فراوانی بغزل فرخی دارد که گفته است: «دلم مهربان گشت برمهربانی الخ.» [۵]

جایی فرخی پس از اشاره بـآمدن بهار وشکفتن جهان، فرصت عیش را

---

۱ ـ رك. دیوان فرخی ص ۱؛ص ۴۷۰ همین کتاب

۲ـ شمس‌قیس رازی درکتاب المعجم فی‌معاییراشعارالعجم (ص۲۵۷ چـاپ خاور) بیت اول را بنام معزی آورده؛ درحدائق‌السحر (ص۴۴ وص۱۲۶) شعر منظورآمده ولی نام‌گوینده ذکرنشده است. امین احمد رازی درهفت اقلیم این شعر را به رودکی نسبت داده (نیز رك. احوال واشعار رودکی ج۳ ص۱۰۲۸) وهم بر اثر این‌انتسابست‌که شمس‌الشعرا سروش اصفهانی قصیده‌یی در مدح حسام‌السلطنة با مصراع: «سرشك ابر آذاری سرشته باگلابستی الخ..» آغازکرده‌که همه ابیـات آن مقفی‌است و در پـایان گفته‌است که‌این‌قصیده درجواب رودکی‌است (رك. دیوان‌سروش ج۱ ص ۶۱۰ـ۶۱۱) مرحوم عباس اقبال ابیات مورد نظررا باحتمال ازمعزی دانسته‌است. رك. دیوان معزی ص۸۲۶

۳ـ دیوان فرخی ص۴۰۸؛ بند سوم ازهمین ترجیع نیز ـ که با این‌مصراع شروع میشود: «زمین از خرمی گویی‌گشاده آسمانستی الخ..» (ص۴۰۳)ـ بشعر منظوربی‌شباهت نیست.

۴ـ دیوان معزی ص۷۱۹ ــ ۵ـ دیوان فرخی ص۳۸۲ـ۳۸۳

برای باده نوشیدن مغتنم میشمارد ومیگوید: «که دگر باره بدین روز رسیدن نتوان»؛

خیز تا بر گُل نو کوزگکی باده خوریم پیش تا از گِل ما کوزه کند دست زمان [۱]

در میان رباعیاتی که بنام خیام ثبت شده ، مضمون شعر فرخی را در رباعی زیرین می بینیم :

بر خیز بتا بیار بهر دل ما حل کن بجمال خویشتن مشکل ما

یك کوزه شراب تا بهم نوش کنیم زان پیش که کوزه‌ها کنند از گل ما [۲]

البته این نکته را باید بیاد داشت که طرز تفکر فرخی وخیام متفاوت بوده است و هریك ازنظری بجهان نگریسته است .

سنایی نیز بدیوان فرخی وروش سخن سرایی وی توجه داشته ؛ هموست که درضمن بعضی از اشعار خود ازشعر فرخی چنین یاد کرده است :

پسرا خیز تا صبوح کنیم راح را همنشین روح کنیم

مفلسانیم یکزمان بگذار از شرابی دو تا فتوح کنیم ...

حال با شعر فرخی آریم رقص بر شعر بوالفتوح کنیم [۳]

قصیدهٔ معروف وی: «مکن درجسم وجان منزل که این دونست و آن والا» [۴] بپیروی از قصیده‌یی است که فرخی باوصف ابر شروع کرده ودیگران نیز آن راجواب گفته‌اند . سنایی درین قصیده مصراعی ازفرخی راتضمین کرده و گفته است :

مگر دانم درین عالم زبیش آزی و کم عقلی «چو رأی عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا» [۵]

سنایی درقصیده‌یی دیگر ـ که درستایش ونیایش بهرامشاه است ـ ازشعر فرخی متأثر شده؛ مضمون ابتدای این قصیده چنین است :

---

۱ ـ دیوان فرخی ص۴۲۰

۲ ـ رك. رباعیات حکیم خیام نیشابوری ، باهتمام محمدعلی فروغی و دکترغنی ، ص۴۸ـ۴۹و۷۱

۳ ـ دیوان سنایی ص۳۲۰

۴ـ دیوان سنایی ص۴۸-۵۴

۵ ـ رك. دیوان سنایی ص۵۳ ؛ دیوان فرخی ص۱

ای بی‌سببی ازبر ما رفته بآزار وی مانده زآزار تو ماسوخته وزار...
تو فارغ وما از دل‌خود بیهده‌پرسان کایدل تو چگویی که زما یاد کند یار[1]

مصراع اخیر مطلع یکی ازقصاید فرخی را بیاد می‌آورد که در مدح امیرمحمد ابن محمود گفته وآن بیت اینست :

ای دل توچه گویی که‌زمن یاد کند یار؟ پرسد که‌چگونه‌است کنون یارمرا کار؟[2]

سنایی در ستایش سرهنگ امیرمحمد هروی نیز قصیده‌یی سروده ودر یکی از ابیات این قصیده مصراعی ازمطلع یکی از قصاید فرخی را تضمین کرده است :

ای سنائی نشود کارتو امروز چوچنگ تا بخدمت نشوی‌ونکنی قامت چنگ...
عقل‌هر ترک‌درآن روزهمی گوید هین بر کش‌ای‌ترک‌وبیکسوفکن‌این‌جامهٔ‌جنگ[3]

مصراع اخیر را سنایی ازفرخی گرفته است وآن درابتدای قصیده‌یی در مدح سلطان محمود وذکر مراجعت او ازخوارزم وفتح قلعهٔ هزاراسب است[4] که پیش ازین نیز بمناسبت ازمقدمهٔ این قصیده یاد شد[5] . درموردی دیگر سنایی بذکر نام فرخی وتضمین شعری ازو تصریح کرده است مثل قصیده‌یی که درمدح و ستایش خواجه امام علاءالدین ابویعقوب یوسف‌بن احمد حدادی و ابو المعالی احمدبن‌یوسف سروده ودرضمن آن گفته است :

ازپی بخت‌ازل‌را فرخی درشعرخویش پیش‌ازین گفته‌است‌بیتی‌من‌همی گویم‌همان:
«نیک‌بختی‌هر کرا باشدهمه‌زان‌سر بود کار از آن سر نیک باید گر ندانستی بدان»[6]

بیت مورد نظر ازفرخی است که درمدح امیر محمد گفته است[7] . قصیدهٔ دیگر

۱ـ دیوان سنایی ص ۱۹۰
۲ـ دیوان فرخی ص ۱۱۱
۳ـ دیوان سنایی ص ۲۷۶-۲۷۷
۴ـ رک. دیوان فرخی ص ۲۰۴
۵ـ رک. ص ۴۵۳ همین کتاب
۶ـ دیوان سنایی ص ۳۳۵ گر نمیدانی
۷ـ رک. دیوان فرخی ص ۲۷۶ ص ۱۴؛ بعضی از نسخه‌ها:

سنایی: «بمیرای حکیم از چنین زندگانی»[1] نیز از لحاظ وزن وقافیه شبیه یکی از قصیده‌های فرخی است که پیش ازین بدان اشاره شد[2].

فرخی درابتدای قصیده‌یی، درمدح امیریوسف، درضمن تغزل خطاب بمعشوق ماهروی چنین گفته است:

مرا بعشق ملامت مکن که عشق مرا — زروی خوب تو گشت ای بهشت روی آیین
وگر بخواهی تاگردی ای صنوبر قد — بعشق خویش گرفتار چون من مسکین
در آفتاب رو ودرنگر بسایهٔ خویش — درآینه نگر وروی خوب خویش ببین[3]

بیت زیرین از غزل معروف سعدی: «توهیچ عهد نبستی که عاقبت نشکستی»، در عین ایجاز مضمون ابیات فرخی را درخاطر زنده میکند:

گرت کسی بپرستد ملامتش نکنم من — توهم درآینه بنگر که خویشتن بپرستی[4]

همین مضمون را سعدی درغزلهای دیگر نیز آورده است ازان جمله این ابیاتست:

عجب درآن نه که آفاق درتو حیرانند — توهم درآینه حیران حسن خویشتنی[5]

✩ ✩ ✩

ای که هرگز ندیده‌ای بجمال — جز درآینه مثل خویشتنی

۱ـ دیوان سنایی ص۵۰۵

۲ـ رك. ص۵۲۳ ح۴ همین کتاب؛ مدتی پس ازان که نگارنده این یادداشتهارا درباب سنایی وفرخی هنگام مطالعهٔ دیوان سنایی بتصحیح آقای مدرس رضوی فراهم آورده بود بدیوان حکیم سنایی چاپ آقای مظاهر مصفا دست یافت و درضمن مطالعهٔ مقدمهٔ مفصل آن معلوم شدکه ایشان نیز در مبحث: تأثر سنایی از شاعران پیش ازخود، این مواردو بعضی دیگر رادرزمینهٔ پیروی ازفرخی متذکر شده‌اند (رك. مقدمه ص سدوهشتادوشش تا سدونودویك وص۴۸۵ح۲)

۳ـ دیوان فرخی ص۲۹۳؛ معزی مضمون مصراع اخیررا دریکی ازرباعیات خود بدین صورت آورده:

ازبهر جمال چهرهٔ همچو پری — دستت بسوی آینه تا چند بری
از بس که همی بآینه در نگری — برچهرهٔ خویشتن زمن فتنه‌تری

(دیوان معزی ص۸۱۹)

۴ـ غزلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، ص۲۹۱، ازطیبات

۵ـ غزلیات سعدی ص۳۳۸، ازخواتیم

تـو کـه همتای خـویشتن بینی　　لاجـرم ننگـری بمثل منـی [1]

گفتـه شد کـه درپـدیدآمـدن و کمال یافـتن زبان غنایی سعدی ـ که در حد اعلای زیبایی وروانی وفصاحت است ـ تغزلهای دلکش فرخی‌ودیگر متقدمان نیز تأثیر داشته؛ ازینرو فرخی را ازلحاظ سادگی ولطف ذوق ورقت احساسات و شیرینی بیان، درعهد خود، درردیف سعدی شمرده‌اند [2].

دردیوان فرخی تغزل زیبای «آمد آن نوبهار توبه شکن» را میخوانیم که لالهٔ سرخ‌وبادهٔروشن دست‌وپای توبهٔ شاعررا سست میکند [3] وقتی اشعار شورانگیز حافظ را درین زمینه می‌بینیم که میگوید:

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم　　بهارتوبه شکن‌میرسد چه‌چاره کنم [4]

☆ ☆ ☆

بهارو گل‌طرب‌انگیز گشت‌وتوبه‌شکن　　بشادی رخ گل بیخ غم زدل بر کن [5]

بی‌اختیار بیاد ابیات فرخی می افتیم که در ابتدای قصیدهٔ منظور آمده است. با درنظر گرفتن تفاوت‌عصر فرخی‌وحافظواختلاف طرز تفکرواحساس وبیان‌آنها، گاه بعضی معانی‌ومضامین مشترك دروصف معشوق یاطعنه بریاکاران واغتنام ایام‌و برخورداری از وصل خوبان وزیباییهای جهان دراشعار آنان دیده میشود.

در اواخرقرن دوازدهم هجری نیز ـ که نهضتی جدید درادب فارسی برای بازگشت باسلوب قدیم‌پدید آمد ـ فرخی‌هم ازشاعرانی بود که طرز سخنشان‌مورد توجه وسرمشق شد [6]. درین عصر کسانی کـه بشیوهٔ گفتار فـرخی نظر داشته و

۱ـ غزلیات سعدی ص۳۳۹، ازبدایع؛ آقای دکترصورتگر غزل معروف سعدی:
«جان من جان‌من‌فدای توباد　　هیچت از دوستان نیاید یاد»
(غزلیات سعـدی ص۸۳ ـ ۸۴) را با تغزل فرخی: «ای دل‌من ترابشارت باد» (دیوان ص۴۲ و ص۴۵۷همین کتاب) ازجهات‌بسیار قابل مقایسه‌دانسته‌اند رك. تاریخ ادبیات ص۲۳
۲ـ رك. تاریخ ادبیات درایران ج۱ ص۵۴۲
۳ـ رك. دیوان ص۳۰۶ س۲۳ ص۳۰۷ س۱ـ۵؛ نیزرك. ص۴۵۷ همین کتاب
۴ـ دیوان حافظ ص۲۴۰　　۵ـ دیوان‌حافظ ص۲۶۷
۶ـ رك. سلسله‌مقالات مرحوم ملك‌الشعراء بهار، سال‌سیزدهم وچهاردهم مجلهٔ ارمغان «بازگشت‌ادبی»

قصاید او را جواب گفته‌اند فراوانند چندان که اشاره بسخن یکایك آنان موجب طول کلام خواهد بود واینك بذکر چند مورد اکتفا میشود .

ملك‌الشعرا فتحعلی‌خان صبای کاشانی (متوفی ۱۲۳۸ هـ . ق .) ، ازشعرای نامی عصر فتحعلی‌شاه قاجار ، بسبك پیشینیان توجه داشت ودرقصیده‌ای خود اسلوب آنان‌را رعایت میکرد ازجمله قصیده‌یی درتوحید بشیوهٔ فرخی سروده که مطلع آن اینست :

تعالی‌الله خداوند جهاندار جهان‌آرا کزوشد آشکارا گل‌زخارو گوهر ازخارا[1]

میرزاحبیب قاآنی شیرازی (۱۲۷۰-۱۲۲۳ هـ . ق.) - که از معروفترین گویندگان این عصرست - نیز از شعر متقدمان ازجمله فرخی پیروی میکرد ؛ مثلا قصیدهٔ او ، درمدح حضرت رضا (ع) ، بمطلع زیرین بظاهر استقبال از قصیدهٔ مشهور فرخی است :

بگردون‌تیره‌ابری بامدادان برشدازدریا جواهرخیزو گوهرریزو گوهربیز و گوهرزا[2]

وقصیدهٔ‌دیگر او ، درستایش امیرالأمراءالعظام نظام‌الدوله‌حسین‌خان آجودان‌باشی ، باسلوب ترجیع‌بند مشهور فرخی وهم دروصف بهار و تهنیت نوروزست :

بهارآمد که از گلبن‌همی بانگ‌هزار آید بهرساعت‌خروش‌مرغزار ازمرغزار آید[3]

درمدیحهٔ دیگری بصراحت از فرخی وشعر او یاد کرده ومصراعی ازقصیدهٔ فرخی را آورده است . مطلع قصیده وابیات مورد نظر چنین است :

یار نیکوتر ازآنست که من دیدم پار باش تاسال دگر خوبترك گردد یار...

فرخی گرچه‌بدین‌وزن وقوافی گفته : «شهر غزنین نه‌همانست که‌من‌دیدم‌پار»

لیك برتربتش‌این‌شعر کس‌ار برخواند آفرین گوید و از وجد بجنبد بمزار[4]

---

۱ - مجمع‌الفصحاء ج۲ ص۲۶۷   ۲ - رك. دیوان‌قاآنی ص۳-۷

۳ - رك. دیوان قاآنی ص۱۹۵ - ۱۹۷

۴ - رك. دیوان‌قاآنی ص۴۱۶-۴۲۰ ودیوان‌فرخی ص۹۰

شمس‌الشعرا میرزا محمدعلیخان سروش اصفهانی (۱۲۸۵ – ۱۲۲۸ ه.ق.) – که علاوه برشاعری ازجهات دیگر نیز زندگانیش شبیه فرخی بود[1] – درمیان شعرای سلف بیش ازهمه به فرخی وامیرمعزی تمایل داشت . بادرنظر گرفتن وجوه تأثر معزی ازشیوهٔ فرخی ، کثرت توجه سروش بطرز سخن فرخی آشکارتر میشود . سروش چندین قصیدهٔ فرخی را جواب گفته وخوب از عهده برآمده ، از آن جمله است قصیده‌یی درمدح امیرمؤمنان بمطلع زیر :

دوابر بانگ‌زن گشت‌ازدوسوی آسمان‌پیدا بهم ناگاه‌پیوستند وبرشدازدوسوغوغا[2]

درقصیده‌های زیرین نیز گاه ازفرخی نام برده و گاه ازشیوهٔ سخن پیداست که ازو پیروی کرده است . اینك مطلع قصیده‌ها و ابیات موردنظر نقل میشود :

بامداد آمد به پیشم لعبت بیجاده لب عارضش‌تابان‌چوروزودرسرش‌مستی‌زشب . . .
این قصیده‌درجواب‌فرخی گفتم که گفت: «دوست‌دارم کودك‌سیمین‌بر بیجاده‌لب»[3]

☆ ☆ ☆

ای رخ وزلف تو گل و شمشاد چون بدیدار تو نباشم شاد؟ . . .
این قصیده جواب فرخی است : «ای دل من ترا بشارت باد»[4]

☆ ☆ ☆

بتی کاور ازتار پرنیان گویی میان باشد مرا ازعشق‌رویش‌تن‌چوتارپرنیان‌باشد . . .
من‌این‌فرخ‌قصیده‌درجواب‌فرخی گفتم «الاتاخسرو‌غازی خداوندجهان باشد»[5]

☆ ☆ ☆

---

۱ – رك . دیوان سروش ج ۱ ص ۴۴ مقدمهٔ آقای جلال همایی ؛ نیز رك . مقدمهٔ آقای محمد جعفر محجوب ص ۱۴۶
۲ – دیوان سروش ج ۱ ص ۷
۳ – رك . دیوان سروش ج ۱ ص ۴۰ – ۴۱ ودیوان فرخی ص ۴
۴ – رك . دیوان سروش ج ۱ ص ۸۶ – ۸۷ ودیوان فرخی ص ۴۲
۵ – رك . دیوان سروش ج ۱ ص ۱۲۳ – ۱۲۵ ودیوان فرخی ص ۲۹

در آمد ماه فروردین که شاخ گل ببار آید ‌ ‌ ‌ ‌ زشاخ نرگس و نسرین همه شب بوی یار آید[1]

✿ ✿ ✿

آمد از عیدگه بت دلبر ‌ ‌ ‌ ‌ جامهٔ کارزاریان در بر

راست گفتی که آمدست از صید ‌ ‌ ‌ ‌ دل نظارگان دام اندر.....

این قصیده جواب فرخی است: ‌ ‌ ‌ ‌ «دوش متواریك بوقت سحر»[2]

سرتاسر قصیدهٔ مورد نظر در دیوان فرخی برین منوال است که شاعر نخست موضوعی را آورده و در بیت بعد - که با «راست گفتی» آغاز شده - آن را بچیزی تشبیه کرده است. سروش نیز در قصیدهٔ خود از اول تا پایان این شیوه را رعایت نموده چنان که از ابیات منبور پیداست. اما قصیدهٔ فرخی چنین شروع میشود:

دوش متواریك بوقت سحر ‌ ‌ ‌ ‌ اندر آمد بخیمه آن دلبر

راست گفتی شده است خیمهٔ من ‌ ‌ ‌ ‌ میغ و او در میان میغ قمر[3]

در دو قصیدهٔ زیر - که یکی در مدح عباس میرزا و فتح سرخس و امیرآباد و دیگری گویا در شرح و تحسین ترجمهٔ فارسی کتاب الف لیلة و لیله است - تأثیر شعر فرخی در سخن سروش پیداست:

بتوفیق یزدان و تأیید اختر ‌ ‌ ‌ ‌ باقبال شاهنشه دادگستر[4]

✿ ✿ ✿

بهشتی گر از حور خواهی مصور ‌ ‌ ‌ ‌ نظر کن بدین نامهٔ روح پرور[5]

قصیدهٔ منظور در دیوان فرخی در صفت باغ نو و کاخ مجلل و دریاچهٔ کاخ سلطان محمود و بمطلع زیرست:

---

۱ - رك. دیوان سروش ج ۱ ص ۱۷۹ و ترجیع بند معروف فرخی ص ۴۰۳

۲ - رك. دیوان سروش ج ۱ ص ۱۸۸ - ۱۸۹

۳ - رك. دیوان فرخی ص ۱۲۴ - ۱۲۶

۴ - رك. دیوان سروش ج ۱ ص ۲۰۸

۵ - رك. دیوان سروش ج ۱ ص ۲۱۷

بفرخنده فال و بفرخنده اختر — به نوباغ بنشست شاه مظفر [1]

قصیدهٔ سروش در مدح میرزا آقاخان صدراعظم یادآور بند هفتم از ترجیع فرخی است. مطلع قصیدهٔ سروش و نخستین بیت فرخی در بند هفتم بقرار زیرست :

در آمد ماه فروردین جهان دلخواه و دلبر شد — هزار آواسرایان برسر شاخ صنوبر شد [2]

☆ ☆ ☆

نبینی باغ را کز گل چگونه خوب و دلبر شد — نبینی راغ را کز لاله چون زیباو درخور شد [3]

ترکیبات و تعبیرات فرخی هم گاه عیناً وارد شعر سروش شده [4] و بر روی هم موارد تأثر وی از شیوهٔ شعر فرخی فراوانست [5] .

در دیوان ملك الشعراء محمود بن محمد حسین عندلیب کاشانی ، معروف به محمودخان ملك الشعرای صبا (۱۳۱۱ ـ ۱۲۲۸ ه.ق.) ، بعضی از قصاید از توجه گوینده باشعار فرخی ووزن و قافیهٔ آنها حکایت میکند ؛ وی نیز باسلوب متقدمان خاصه شاعران قرن پنجم عنایت داشت [6] . شاعر دیگر این دوره ابوالنصر فتح الله بن محمدکاظم شیبانی (۱۳۰۸ـ۱۲۴۱ ه.) هم بطرز فرخی قصایدی سروده ازان جمله است ابیات زیرین :

آن بر نازك او بیمی با آن همه ناز — وآن همه تلخی کاندر لب چون شکر اوست

سر بخاك رهش از عجز بسایم شب و روز — نشود هیچ کم آن کبر که اندر سر اوست...

---

۱ ـ رك. دیوان فرخی ص ۵۳

۲ ـ رك. دیوان سروش ج ۱ ص ۱۲۵

۳ ـ رك. دیوان فرخی ص ۴۰۵

۴ ـ رك. دیوان سروش، مقدمهٔ آقای محمد جعفر محجوب ج ۱ ص ۱۵۶

۵ ـ آقای جلال همایی در مقدمهٔ خود بر دیوان سروش (ج ۱ ص ۴۳-۴۴، ص ۴۶) و نیز آقای محمد جعفر محجوب درمقدمهٔ دیگر (ج ۱ ص ۱۴۵ـ۱۴۶، ص ۱۵۵ـ۱۵۶) این موارد را ذکر کرده‌اند؛ نگارنده علاوه برمطالعهٔ دیوان سروش ازین دو مقدمهٔ مفصل ومفید هم بهره برده‌است.

۶ ـ درباب اورك. مقدمه ومتن دیوان محمودخان ملك الشعرا؛ مقالهٔ آقای سعید نفیسی مجلهٔ مهر سال اول شمارهٔ یازدهم ص ۸۳۸ـ۸۴۰

کودکان را پدر و مادر جور آموزند وین همه جور بمن از پدر و مادر اوست[1]

فرخی قصیده‌یی درمدح خواجه‌ابوبکر حصیری دارد که هم برین وزن وقافیه و گاه بامضمونی نزدیک بمضمون ابیات بالا سروده است ؛ اینك سه‌بیت ازان قصیده:

دل آن ترك نه‌اندر خور سیمین بر اوست سخن او نه زجنس لب چون شکر اوست...

ازهمه خلق دل من سوی اودارد میل بیهده نیست پس آن کبر که‌اندر سر اوست...

مادرش گفت پسر زایم سرو و مه[2] زاد پس مرا این گله ومشغله با مادر اوست[3]

فتح‌الله‌خان شیبانی درقصیده‌یی دیگر نیز بظاهر از شعر فرخی متأثرست ؛ توجه بچند بیت زیرین وابیاتی که پس ازان از فرخی نقل‌خواهد شد این موضوع را تأیید میکند :

پرمشك شد ازباد همه دشت وهمه کوی روباده بدست آروبرون آی زمشکوی

شو گرد لب یار و لب جام همی گرد کزسبزه‌چو گرد لب یارست لب جوی...

برخیز وسوی باغ برون آی که بی تو ازخانه برون رفتن مارا نبود روی[4]

✡ ✡ ✡

هنگام گلست ای بدورخ چون گل‌خودروی همرنگ رخ‌خویش بباغ اندر گل‌جوی...

مجلس بلب جوی برای شمسهٔ خوبان کز گل‌چوبنا گوش تو گشتست لب‌جوی...

تا این گل دوروی همی روی نماید زین باغ برون رفتن مارا نبود روی[5]

اگر نگارنده بخواهد امثال این گونه مواردرا نقل کندو بیش ازین‌شواهدی برای تأثر فرخی از متقدمان واثر شعر فرخی درشاعران پس ازوی بیاورد سخن بدرازا خواهد کشید بعلاوه برای روشن شدن مقصود همین چند نمونه کافی‌است . این نکته را نیز باردیگر یادآور میشود که چه بسا ممکنست بعضی ازین‌مشابهتها-

---

۱ - رك. منتخب ازمجموعهٔ بیانات شیبانی، ص۳۷

۲- بعضی ازنسخه‌ها: گل

۳- دیوان فرخی ص۲۸ ؛ بعضی‌ازنسخه‌ها: ازمادر...

۴- منتخب‌ازمجموعهٔ بیانات‌شیبانی ، ص۲۶۸

۵- دیوان‌فرخی ص۳۶۵

که بر قصد و توجه صریح گوینده دلالت ندارد - بواسطهٔ تصادف ویاتأثر ازشعـری دیگر روی داده باشد. درهرحال عنایتی که گویندگان اعصار بعد بشعر واسلـوب سخن فرخی مبذول داشته‌اند نمودار منزلت‌وی درقصیده سرایی و تغزل واستادی‌و توانایی‌اوست .



فصل سی و پنجم
زبان و اسلوب فرخی

در آثار ادبی اهمیت زبان واسلوب کمتر ازمعنی ومضمون نیست ؛ درست است که معانی رابجای بدن والفاظ را بمنزلهٔ لباس شمرده‌اند [1] یا گفته‌اند الفاظ چون اجساد ومعانی مانند ارواح هستند ؛ اما این راهم افزوده‌اند که اگر چیزی در کلام پس وپیش شود صورت فساد ومعنی تغییر می‌پذیرد وچنانست که در بدنی سر بجای دست یا دست بجای پا قرار گیرد [2] . این تأکید و توجه بدان سبب است که اگر شاعر ویا نویسنده‌یی زبان وشیوهٔ تعبیر بلیغ وتوانایی نداشته باشد ، هرقدر هم که در ذهن اوافکار وتخیلات زیبا موج زند کسی ازان نکات بدیع آگاه نخواهد شدو یا بیشتر آنها در پردهٔ ابهام باقی خواهد ماند . بعبارت دیگر شاید جزشاعران و نویسندگان بعضی‌از افراد مردم نیز دردرون خود حالها وانفعالهایی لطیف‌و گفتنی داشته باشند ویا احساس کنند کـه بابراز وبیان آنها نیازمندند اما فـرق آنان با شاعری توانا همین است که وی میتواند بمدد الفاظ آنچه دردل داردبزبان بیاوردو همان احساس را بما منتقل کند ومارادرغم‌وشادی‌خود شرکت‌دهد ولی‌درمورد آنان که‌ازین قریحه واستعداد بی‌بهره‌اندغالباً کسی ازرازدرونشان‌باخبر نمیشود. ازینرو

۱- رك. الصناعتين ص۵۱

۲- رك. الصناعتين ص۱۲۰، باب چهارم

یکی ازمؤثرترین اسباب توفیق ورواج شعر گویندگان ، قدرت بیان و طرزتعبیر آنان است مثلا درباب اشعار آسمانی وجاودانی حافظ میتوان گفت بهمان اندازه که افکاربلند وخیالات لطیف ومغز ومضمون شعراو اثرو ارزش دارد زبان‌وتعبیرات خاص ورسا وبیان خوش آهنگ وبسیار هنری وی ارجمند وستودنی است بخصوص که بهرنسبت معانی باریکتر وتخیلات ظریفتر وبدیعترست ، نمایش وانتقال آنها دشوارتر ومحتاج زبانی گویاتر وتواناتر میباشد . این که درنقد ادبی، صورت[1] و اسلوب را از عناصر ادب شمرده وبرای آن مبحثی خاص قائل شده‌اند [2] ازنظر تأثیر واهمیتی است که در انتقال معنی ومضمون سخن دارد اما اینک جای تفصیل درین باب وبیان‌جزئیات آن نیست .

در مورد شعر فرخی میتوان گفت زبان واسلوب او بسببی دیگر نیز بیشتر جلب توجه میکند زیرا ، چنان که پیش ازین گفته شده است ، اگر روزی‌فرخی تغزلات ومدایح خودرا درستایش محمودودیگر ممدوحان، برای‌جلب عنایت وصلات ایشان،میسرود وغالباً بیان‌زیبایی وحالتی درونی‌رادرنظر نداشت اینک که ازان عهد قرنها گذشته وهمه‌چیز دگرگون گشته وکیفیت آن‌مدایح وتغزلات معلوم‌شده‌است هنگام مطالعهٔ این گونه اشعار فرخی بیش ازان که بمقصود وی ازین ستایشها بیندیشیم بزیبایی شعری وطراوت وروانی‌واستواری کلام وقدرت‌تعبیر اوتوجه‌میکنیم که نام شاعر وشعرش رادر صفحهٔ روزگار پایدار کرده است [3] .

در فصول پیشین ، هنگامی که ازقصاید فرخی سخن میرفت ، اززبان ساده‌و روان وی ـ که بلهجهٔ تخاطب نزدیك ودرعین زیبایی وسادگی‌از استواری وسلامت

۱- Form

۲- ازجمله رك. اصول‌النقدالادبی، احمدالشایب، ص۳۱، ص۲۴۲-۲۵۹ ؛ النقدالادبی ، احمد امین، جزء اول ص ۵۵-۶۰ ، ص۱۰۷-۱۱۵ ؛ نیز رك. Théorie de l' Art et des Genres Littéraires, P.94-96

۳- رك. Farruhī , P.18,23

برخوردارست ـ یادشد واکنون تکرار آن نکات را لازم نمی‌بیند [۱].

فرخی باذوق سلیم خود بمناسبت ترکیباتی بدیع درشعر بکار برده که در عین زیبایی وتشخص ، ساده ومفهوم آنها روشن است . صفاتی ازقبیل : طلسم آگین، به گزین ، مؤمن فزا وکافر کاه وامثال اینها ، درابیات زیرین ، نمونه‌یی چندازین گونه ترکیبات اوست :

در سفر ازسیستان به‌بست پس ازوصف بیابانی سهمناك :

من بدین راه‌طلسم آگین همی کردم نگاه   از تفکر خیره‌مانده همچوشخص بی‌روان [۲]

در مدح مسعود غزنوی :

بر طالعی ببلخ [۳] درآمد که آسمان   از چند گاه بازش کردست به گزین [۴]

در ستایش سلطان محمود :

معین دین نبی بادو پشت و بازوی حق   بتیغ و دولت مؤمن‌فزاو کافر کاه [۵]

در مدح امیرمحمد :

به‌پیش بینی آن بیند او که دیده‌نبیند   منجّمان بسطرلاب آسمان‌پیمای [۶]

در مدح همو :

ستوده‌یی که گرامی‌تر ازستایش او   سخن بهم نکند خاطر ملوك‌ستای [۷]

در ستایش امیریوسف

جم‌سیر و سام‌رزم و دارابزمی   رستم کرداری‌وفریدون‌کاری [۸]

در تهنیت مهرگان :

کارها تنگ گرفتست بدوی [۹]   روزهٔ تنگخوی کج‌فرمای [۱۰]

۱ـ رك. ص ۳۷۱ همین کتاب   ۲ـ دیوان ص ۳۳۵   ۳ـ بعضی از نسخه‌ها : بتخت

۴ـ دیوان ص ۳۳۹   ۵ـ دیوان ص ۳۴۳

۶ـ دیوان ص ۳۷۱ وص ۳۸۵ س ۱۸   ۷ـ دیوان ص ۳۸۵

۸ـ دیوان ص ۳۸۷   ۹ـ یعنی به مهرگان

۱۰ـ دیوان ص ۳۸۸

در مدح امیر یوسف :

از بزرگـان و ز تدبیر گران　　پیش دستست بتدبیر و برای [1]

در وصف اسب ابوالفتح عبدالرزاق میمندی:

چو ابر باشد واز نعل او جهان پر برق　　اگر ز ابر جهد برق بس شگفت مدار

نهنگ دریاخانه است ودیـو دشت وطن　　پلنگ کوه پناهست وشیر بیشه حصار [2]

در وصف گنگ وسومنات :

گه گرفتن خور صدهزار کودك و مرد　　بدو شدندی فریاد خواه و پوزشگر [3]

در زبانی که فرخی بدان شعر میسرود مفردات وترکیبات عـربی زیاد راه نداشت وغالباً همان الفاظی کـه درمحاوره میان مردم رایج بود در آثار منـظوم و منثور این عهد دیـده میشود مگر در شعر کسی مانند منوچهری که از ادب عربی بیشتر متأثر بود ودر سخنان اواظهار فضلی ازروی عمد ـ کـه شاید بمنظور جواب دادن بحاسدان ودفاع ازجوانی خویشتن صورت گـرفته‌است ـ بنظر میرسد . البته این نکته راهم باید بیادداشت که معمولا شاعـر برای تنظیم وزن و قافیه بکلمـات گوناگون ومترادفات وامثال اینها نیازمندست وهمین حاجت سبب استفادهٔ بیشتر وی ازین گونه کلمات میشود چنان که بعید نیست بعضی از کلمـات عـربی برای تکمیل وزن وقافیه درشعر گویندگان آن‌عصر آمده وپس ازان درشعر ونثر و نیز در گفت و گوی روزانهٔ مردم بکار رفته باشد. باآن که درعهد فرخی تعداد کـلمات عربی درزبان فارسی اندك اندك رو بافزایش است هنوز بدرجه‌یی نرسیده است که سخن ازسادگی طبیعی خود بیرون آمده وبتکلف وسنگینی و دشـواری میل کرده باشد . زبان فرخی ازلحاظ مفردات وترکیبات بسیارساده وروشن وطبیعی ونزدیك بلحن محاوره است ؛ مقصود نه‌آنست که همه الفاظ اورا مردم درمکالمات خود عیناً

---

۱ ـ دیوان ص ۳۸۸

۲ ـ دیوان ص ۱۵۹

۳ ـ دیوان ص ۷۱

بکار میبرده‌اند ؛ چنین چیزی را نباید انتظار داشت زیرا زبان شعر ، بخصوص هر قدر مضامینش لطیفتر باشد، اختصاصاتی دارد که موجب تفاوت آن با زبان گفتارست. اما از نظر کلی میتوان گفت شعر وی بسادگی لهجهٔ تخاطب است و مفردات و ترکیبات و نیز تعبیرات شعری را چنان با یکدیگر هم‌آهنگ کرده که همه متناسب و مأنوس و مطبوع مینمایند.

گاه در شعر فرخی بواسطهٔ ضرورت وزن، و قافیه یا رعایت نکات دیگر بعضی کلمات یا ترکیبات عربی - که نسبت بدیگر اجزای سادهٔ کلام او مهجور و سنگینترست - دیده میشود ؛ مثلا در ابیات زیرین نمونه‌هایی ازین گونه موارد را میتوان یافت :

در مدح خواجه حسین بن علی :

کسی که باشد مجهول نام و خامل ذکر بذکر او شود اندر جهان همه مذکور [1]

در مدح سلطان محمد بن سلطان محمود :

همیشه عادت او را بنیکویی است ولوع [2] چنانکه همت او را ببرتری آهنگ [3]

در مدح امیر محمد بن محمود :

روی تو بسترد و ببرد و بیفکند و ببرد چار چیز از چار چیز و هر یکی را کرد غاب [4]

در مدح یمین الدوله :

ای برون آورده اندر کشور هندوستان پیل جنگی از حصار و کرك پیل افکن زغیل [5]

در تأبید پایان قصیده‌یی در ستایش امیر یوسف :

همیشه تا نفروزد قمر چو شمس صخی مدام تا ندرخشد سها چو بدر ظلم [6]

۱- دیوان فرخی ص ۱۹۶ ۲- شاید: ولع (حدس مرحوم دهخدا)
۳- دیوان فرخی ص ۲۰۹ ۴- دیوان ص ۷
۵- دیوان فرخی ص ۲۲۱ ؛ غیل : درختان انبوه و درهم پیچیده ، جنگل و بیشه ج : اغیال و غیول
۶- دیوان فرخی ص ۲۳۱

در مدح امیر یوسف :

برترین جای مرا پایگه خدمت اوست پایهٔ خدمت او نیست مگر حبل متین.. [۱]

گر ز خیمه سوی جنگ آمد و خم داد کمان دشمن او چه بصحرا و چه در حصن حصین [۲]

در مدح خواجه احمد بن حسن میمندی :

مگر خدمت تست حبل المتین که نوعیست از طاعت ذوالمنن [۳]

در مدح امیر محمد :

اگر تو درخور همت جهان خواهی گرفت ای شه بجای هفت کشور هفتصد باشد علی القله [۴]

کلمات و ترکیباتی مانند : اثواب[۵] ، اخلاء[۶] ، خنگ اشقر[۷] ، انحدار[۸] ، بکور[۹] ، ثقب[۱۰] ، جباه[۱۱] ، حذور[۱۲] ، احسن الله جزاه[۱۳] ، خلیع العذار[۱۴] ، ظل ظلیل[۱۵] ، نسیج وحده[۱۶] ، محول الاحوال و مسبب الاسباب[۱۷] ، سغب[۱۸] ، عطن[۱۹] ، زبزب[۲۰] ، مشجب[۲۱] ، نعیب[۲۲] ، یلب[۲۳] ، نیز ازین قبیل است اما

---

۱ - دیوان فرخی ص ۲۸۷
۲ - دیوان فرخی ص ۲۸۸
۳ - دیوان فرخی ص ۳۱۰
۴ - دیوان ص ۳۵۰
۵ - دیوان فرخی ص ۱۱۲ س ۱۶ بمعنی جامه‌ها
۶ - دیوان فرخی ص ۲۲۰ س ۱۶ بمعنی دوستان
۷ - دیوان فرخی ص ۸۴ س ۱۶ و ص ۱۲۷ س ۱۴ بمعنی اسب سرخ فش و دم
۸ - دیوان فرخی ص ۹۷ س ۸ بمعنی بنشیب فرود آمدن
۹ - دیوان فرخی ص ۱۹۷ س ۸ بمعنی پگاه برخاستن و سحرخیزی
۱۰ - دیوان فرخی ص ۶ س ۶ جمع ثقبه بمعنی سوراخها
۱۱ - دیوان فرخی ص ۳۴۳ س ۱۰ و ص ۳۵۲ س ۱۲ جمع جبهه بمعنی پیشانیها
۱۲ - دیوان فرخی ص ۱۹۷ س ۱۲ بمعنی ترسنده
۱۳ - دیوان فرخی ص ۳۵۲ س ۱۰ بمعنی خدا اورا پاداش نیك دهاد
۱۴ - دیوان فرخی ص ۹۶ س ۲۳ بمعنی افسار گسیخته
۱۵ - دیوان فرخی ص ۲۲۲ س ۲ سایهٔ دایم و کامل
۱۶ - دیوان فرخی ص ۱۸۲ س ۲ بمعنی بیمانند
۱۷ - دیوان ص ۱۲ س ۱۹ منظور خدای تعالی است
۱۸ - دیوان ص ۶ س ۳ بمعنی گرسنگی
۱۹ - دیوان ص ۳۱۶ س ۱۶ بمعنی خوابگاه شتران
۲۰ - دیوان ص ۹ س ۵ و ص ۱۴ س ۹ بمعنی نوعی کشتی ج : زبازب
۲۱ - دیوان ص ۱۳ س ۶ بمعنی چوبی که بران جامه بیاویزند ج : مشاجب
۲۲ - دیوان فرخی ص ۱۱ س ۲۱ بمعنی بانگ زاغ
۲۳ - دیوان ص ۱۷ س ۱۵ بمعنی جوشن چرمین

اینها در برابر مجموعهٔ اشعار و کلماتی که او بکار برده اند کست و بر روی هم روانی و سادگی صفت بارز شعر اوست و بر هرچیز دیگر غلبه دارد. ممکنست در شعر فرخی با کلمات و ترکیباتی فارسی روبرو شویم که اکنون متروك و فراموش شده‌اند و کسی آنهارا بکار نمیبرد و گاه برای درك معنی آنها بکتاب لغت باید رجوع کرد. این موضوع نیز از سادگی طبیعی زبان فرخی نمیکاهد زیرا زبان هم مانند هرچیز مربوط ببشر و زندگانی اجتماعی او، تحول میپذیرد و از جهات مختلف دگرگون میشود از جمله بسیاری از کلمات کهنه و فرسوده میشوند یا میمیرند و از بین میروند و کلمات و الفاظ تازه جای آنهارا میگیرند و رایج میشوند و این خود در زبان‌شناسی و تاریخ تحول هر زبان موضوع بحثهای مفصل است و نیز تمثیل معروف هوراس[1] را بیاد می‌آورد که زبان را بمنزلهٔ درختی تصور میکرد که کلمات برگهای آنند و هرچه برعمر این درخت میگذرد برگهای کهنه از شاخه‌ها فرو میریزد و برگهای نو بجای آنها میروید اما در اصل درخت تغییری راه نمی‌یابد [2]. پس بی‌شك بسیاری ازین گونه کلمات متروك فارسی درروزگار فرخی رایج ومفهوم بوده است[3] و امروز مردم آنها را فراموش کرده‌اند؛ نظیر این موارد رادر آثار دیگر گویندگان و نویسندگان نیز فراوان میتوان یافت.

در زبان فرخی بر روی هم طرز استعمال کلمات و اسلوب جمله‌بندی بر اساس قواعد زبان فارسی است حتی کلمات دخیل عربی هم غالباً بدین منوال بکار رفته و این خود بر روانی و سادگی زبان او و نزدیکی آن بشیوهٔ طبیعی سخن گفتن افزوده است اما این نکته راهم باید بیاد داشت که این صفت و یا کمی الفاظ عربی در شعر

۱- Horace (65 - 8B.c.) شاعر مشهور و سخن‌شناس رومی

۲- رك. سخن‌سنجی ص۱۱۵-۱۱۶

۳- ازین نظر نیز اشعار فرخی قابل مطالعه است ومفردات و ترکیبات قدیمی فراوانی دربردارد که در فرهنگها هم آمده رك. Farru[illegible], P. 20

فرخی نسبت بشاعران دوره‌های بعد ، یااعمال قواعد دستور زبان فارسی برین الفاظ چیزی نیست که فرخی ازروی عمد بدان دست زده باشد بلکه وضع زبان فارسی دران دوره از تحول خود - که هنوز بازبان عربی زیاد آمیخته نشده وبیشتر تحت تأثیر اصول زبان وبلاغت فارسی قدیم بود - چنین اقتضامیکرد البته محیط زندگی و زبان و لهجهٔ فرخی ومطالعات و تحصیلات و سوابق ذهنی او نیز درین باب بی‌تأثیر نبوده است چنان که این نکات رادرشعر گویندگان پیش ازفرخی بیشترو درآثار معاصران اونیز می‌بینیم .

بهرحال این زبان گویا وروان سبب شده است که غالباً شعر اورا بسادگی اعجاب‌انگیز بستایند واز جمله درین باب نوشته‌اند : «او [فرخی] درسهل وسادگی و روانی گفتار ممتاز ، تعجب‌است که باوجودی که قریب هزار سال است ازآن تاریخ می گذرد مع هذا اشعارش تااین درجه روان وسهل وساده است که با فارسی امروز نمی‌توان آن‌راتمیز داد » [1] .

شیوهٔ سهل وممتنع فرخی

از روزگاران قدیم صاحب نظران و سخن سنجان شعر فرخی رابصفت سهل و ممتنع یاد کرده واین امتیاز سخن او - که درعین‌سلامت‌وفصاحت آسان و سهل‌است - نظر آنان راجلب نموده‌است . شاید در میان آثار موجوداظهار نظررشید وطواط ، در کتاب حدائق السحر ، قدیمی ترین گفتار درین باره باشد. رشید وقتی کتاب خودرا بپایان رسانده در مورد صنعت «سهل وممتنع » وشعرفرخی چنین نوشته است : «سهل و ممتنع شعری کی آسان نماید اما مثل آن دشوار توان گفت در تازی بوفراس [2] راوبحتری [3] را این جنس بسیارست ودر پارسی‌امیر

۱ـ رك. شعرالعجم ، شبلی نعمانی ، ج۱ ص۶۱؛ تاریخ ادبیات ایران ، ژان ریپکا ، ص۱۷۴

۲ـ ابوفراس حارث‌بن سعیدبن حمدان (۳۵۷ـ۳۲۰ هـ.) در باب او رك . یتیمة الدهر ، ج ۱ ص۳۵ـ۸۸؛ لغت نامهٔ دهخدا ص۷۱۲ـ۷۱۴

۳ـ ابوعبادة ولیدبن عبیدبن‌یحیی طائی ، شاعر عرب معروف به‌بحتری (۲۸۴ـ۲۰۶ هـ.)

فرخی را»[۱].

اما پیش از روزگار رشید وطواط، اظهار سلیقهٔ خود فرخی در باب اسلوب شعر درخور توجه‌است؛ وی با آن که در شعر بصنعت بی‌توجه نیست و حتی در قصیدهٔ «کاروان حله» آرایشهای سخن را توصیف کرده‌است، در ضمن قصیده‌یی دیگر، در مدح خواجه ابوسهل حمدوی سخن سهل معنوی رادرنزد شاعران همسنگ‌معجزه شمرده و گفته است:

چون نزد شاعران سخن سهل معنوی[۲] | کردار او بنزد همه خلق معجزست

میتوان چنین استنباط کرد که او کمال زیبایی و آرایش را دران میدانسته که سخن سادگی طبیعی خودرا ازدست ندهد ومعنی وفکری‌را که دربردارد ببرکت هنر و صنعت بسهولت وروانی اداکند. شاید ذکر این نکته بی‌مناسبت نباشد که این سلیقهٔ فرخی درجمال‌دوستی‌وزیبایی‌را درسادگی دانستن، دراشعارغنایی‌وی نیز دیده‌میشود مثلادرابتدای قصیده‌یی گفته است:

بازاین‌چه‌غالیه‌است که‌تو برده‌ای بکار | ای غالیه کشیده ترا دست روزگار

اورا چنانکه هست بدودست بازدار | روی ترا بغالیه کردن چه حاجتست

آرایش خدای تبه گردد ای نگار! [۳] | آرایشی بکار چه داری همی کزو

نظیر این مضمون را درموارد دیگرهم آورده است[۴]. بر روی‌هم سادگی وساده‌پسندی درسلیقهٔ فرخی، طرز فکر، زبان، شیوهٔ تعبیر و اسلوب‌او بصورتی زیبا و طبیعی مشهودست. نویسندگان متقدم باین نکته درشعر فرخی غالباً باختصار اشاره کرده آن‌را باصطلاح «سهل و ممتنع» تعبیر نموده‌اند[۵]. معاصران درین باب،

۱ـ حدائق‌السحر، تصحیح عباس‌اقبال، ص۸۷

۲ـ دیوان فرخی ص۴۰۰ ۳ـ دیوان فرخی ص۱۹۵

۴ـ ازجمله رك. دیوان فرخی ص۶۱ س۴ـ۵، ص۳۵۱ س۶ـ۱۱

۵ـ ازان جمله رك. لباب‌الالباب ج۲ ص۲۸۲؛ تذکرهٔ‌دولتشاه سمرقندی ص۵۵؛ مجمع‌الفصحاء ج۱ ص۴۳۹

مفصلتر سخن گفته و تاحدی کیفیت این صنعت را ـ که یدرك ولا یوصف مینماید ـ روشن کرده‌اند ازجمله آقای فروزانفر درچگونگی زبان واسلوب فرخی چنین نوشته‌اند : «فرخی‌شاعریست ظریف طبع وخوش بیان ، بالهجهٔ نرم وسبك ساده در سخن پردازی مسلط ودرتعبیر مقتدر ، دارای معانی وعبارات سهل وکلمات خوش آهنگ که برظرافت طبع‌وسماحت‌خاطرش بهترین دلیل است . ابیاتش باندازه‌یی ساده وطبیعی وازهرگونه تعقید و حشو بر کنارست که گویی اسلوب شعر ونظم مخصوص آن‌را از یاد برده و بجای‌این که شعر بگوید محاوره کرده وصحبت‌داشته است ولی‌پس از اندك تأمل وتوجه می‌توان دانست که فرخی درآن‌ابیات شیرین و روان نظم شعری و اسلوب نظمی را بتمام وکمال بکار برده و در اعمال قوانین بلاغت خودداری نکرده و فقط توانایی خاطر و روانی قریحهٔ اوست که نظم را (با همه دقت) درصورت محاوره نمایش می دهد»[1] . مرحوم عبدالرسولی ، در مقدمهٔ دیوان فرخی ، پس ازان که بالفاظ مأنوس فرخی واحتراز وی از استعمال کلمات غریب ووحشی ونیز متانت وپختگی وسهولت وروانی کلامش تکیه کرده ، تأثیر نغمهٔ خوش وزخمهٔ دلکش را درشیوایی وزیبایی بیان او یادآور شده است[2] . این نکتهٔ باریك ودرستی است که مرحوم رشید یاسمی نیز چنین بیان کرده : «ظاهراً مهارت درموسیقی موجب تلطیف سخن او شده بود وطبعاً میکوشید که گفتار خود را چنان نرم وساده کند که مانند قولها وغزلهایی که مخصوص خواندن درمجالس بزم میسازند بتوان بابربط وچنگ جفت وهم‌آهنگ نمود . باوجود این‌سادگی

---

۱ ـ سخن وسخنوران ج ۱ ص ۱۱۲ ؛ نیزرك. تاریخ ادبیات، فروزانفر، ص۷۳

۲ ـ دیوان فرخی سیستانی ، چاپ‌عبدالرسولی ، مقدمه ص ح ـ ط ؛ این که انوری‌درضمن وصف بزرگی و کرم صاحب ترمد و دعای او شعر فرخی را به «عذوبت» یادکرده نیز حاکی از اینست که سخن وی راگوارا ونرم و روان میدانسته‌است :

ازمتانت حبل اقبالت چوشعر بوالفرج   وزعذوبت مشرب عیشت چونظم فرخی

دیوان انوری ج۲ ص۷۳۴

فوق‌العاده سخن فرخی جامع همه قواعد فصاحت و بلاغت است وسحر گفتار اوست که صنایع را از نظر خواننده پوشیده میدارد»[1] .

درهریك ازمظاهر جمال این خود کمال هنرمندی درصنعت و آرایش است که کسی بتواند چیزی را بطرزی بیاراید که زیبایی آن محسوس و درخشان باشد اما این آرایشگری چنان باحسن ذوق وظرافت انجام پذیرد که اثری از صنعت بچشم نرسد و موضوع منظور ، ساده ونزدیك بطبیعت جلوه کند ؛ شاید بتوان گفت درهر نوع آراستنی این راه بهترین شیوه است . درستست که درروزگار فرخی وضع زبان وسبك شعر فارسی اقتضا میکرده است که او چنین سخن بگوید اما اولاً در همان دوره هم کسانی مانند عسجدی بوده اند که در صنعت «تکریر» اشعاری چنان متکلف ونامطبوع سروده که معروفست :

باران قطره قطره همی بارم ابروار هرروزخیره‌خیره‌ازین‌چشم‌اشکبار الخ.[2]

یاعنصری‌شاعرمعروف وتوانای در بارغزنه گاه الفاظی‌مهجور وناهموار برای‌رعایت صنعت درشعر می‌آورده ومثلا میگفته است :

مسلسل‌مشك‌برماه‌منور مغلغل غالیه برسیم نقره[3]

ثانیاً پس ازین عصر که شعرفارسی سابقهٔ بیشتر یافت وپخته‌تر شد وشاعران درباب‌سادگی ویامصنوع بودن کلام اطلاع وتجربهٔ‌فراوانتر حاصل کردند کسانی که توانستند این اعتدال را درزیبایی وآرایش کلام ورعایت لفظ ومعنی رعایت کنند بطوری که اسلوب هنرمندانه‌شان‌هم‌موجب اعجاب‌شود وهم سادگیش دلفریب‌نماید زیاد نیستند بدین سبب است که بعضی‌ازمعاصران، فرخی را پیشوای سبك «سهل و ممتنع » شمرده‌اند که دویست سال بعد سعدی آن را باوج کمال و دلربایی

---

۱ ـ اشعار گزیدهٔ‌فرخی‌سیستانی،مقدمه‌ص۵۱-۵۲ ؛ نیزرك. تاریخ‌ادبیات‌ایران، دکترصورتگر،ص۲۳

۲ـ رك. المعجم‌فی‌معاییراشعارالعجم ص۲۵۴-۲۵۵ ؛ دیوان عسجدی ص۲۵-۲۸

۳ـ رك. دیوان عنصری ص۴۵ ؛ این را هم باید دانست که همه دیوان عنصری ازین‌قبیل اشعارنیست.

رسانده است[1] .

درین جا نکته‌یی درخور ذکرست و آن این که آنچه رشید وطواط و دیگر متقدمان درباب صنعت «سهل و ممتنع» ومفهوم آن نوشته‌اند بسیار گنگ ومبهم است و مارا از چگونگی این هنر آگاه نمیکند . بعبارت دیگر وقتی شعر فرخی وسخن سعدی را ، خاصه درغزلیات ، بصفت «سهل و ممتنع» تعبیرمیکنیم ، آنچه حس میکنیم بااین اصطلاح مبهم و تعریفهای کوتاه و ناتمامی که ازان کرده‌اند قابل توصیف نیست .

این موضوع مسلم‌شده است که زبان‌شعر بازبان گفتارو زبان‌نثر متفاوتست و برای آن که شاعر بتواند افکار وتخیلات واحساسات نا محدود وبرتر ازحد توصیف خودرا بمدد کلمات و الفاظ محدود بما منتقل کند ویا ما بتوانیم بدنیای زیبای خیال او راه یابیم باید زبان‌وشیوه‌یی دیگر بر گزیند که ازعهدهٔ این مهم برآید[2] و بدین سبب شاعر اجازه‌ها و اختیاراتی درین زمینه دارد که متقدمان به « یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره» تعبیر میکردند . شاعر برای پدید آوردن سخنانی چنین شورانگیز ، از روزگاران قدیم ، معمولا ازوزن و قافیه وردیف وترکیب اجزای جمله بنحوی خاص ، سود جسته والفاظ وترکیبات وتعبیراتی مخصوص در شعر بکار برده‌است . توسل او بکنایه ومجاز وتشبیه واستعاره وامثال اینها همه برای آنست که درین کار توفیق یابد . شك نیست که استمداد ازین نیروها میان شیوهٔ

۱ــ رك. دیوان عسجدی ، تصحیح طاهری شهاب، مقدمهٔ آقای سعید نفیسی ص۴؛ آقای دکترصورتگر نیز شعر فرخی را ازحیث روانی و سهولت با سخن سعدی قابل مقایسه دانسته‌اند رك. تاریخ ادبیات ایران ص۲۳ ؛ نیز رك. تاریخ ادبیات، فروزانفر، ص۷۳ ؛ رك. تاریخ ادبیات در ایران ج۱ ص۵۴۲؛ رك. Farruhī ,P.23 ؛ نیز رك. مجمع الفصحاء ج۱ ص۴۳۹ هدایت هم نوشته است: «سخن وی سهل و ممتنع است . وی درمیان مدیح گویان زمان خود چنانست که سعدی درغزلسرایان زمان»

۲ــ برای اطلاع بیشتر رك. مجلهٔ سخن، شمارهٔ ۲ دورهٔ پنجم «زبان شعر» ص۸۱ـ۸۶ مقالهٔ آقای دکترخانلری

تعبیر گوینده یعنی زبان شعر با زبان محاوره تفاوتی پدید می آورد حال اگر این تفاوت چندان زیاد شود که شعر پیچیده و مبهم نماید پسندیده نیست و نیز اگر زبان شعر بحد لهجهٔ تخاطب برسد وبسطح گفت و گوهای عادی روزانه تنزل کند خالی از هرتشخص والطف وزیبایی خواهد بود . جمع بین این دو نظر ، کاری باریك و دشوارست که شاعر بتواند سهولت و نرمی زبان را درحدود زبان رایج در شعرش حفظ کند و کلام خود را از الفاظ مهجور وترکیبات نامأنوس ودور از ذهن و در نتیجه از تعقید مصون بدارد اما درعین حال سخن او بازبان متداول فاصله‌یی داشته باشد . شاید بتوان گفت اجتماع این دوصفت چندان دشوار بوده که «ممتنع» بنظر آمده است . اما باید دید «سهل» نمودن آن ازچه نظرست ؟

شعر فرخی ویا غزل سعدی را که میخوانیم می بینیم غالباً کلمات بی آن که خودرا نشان دهند وبعبارتی دیگر بی‌هیچ مانعی بسهولت وروانی معانی را بذهن میرسانند ؛ بیشتر که تأمل میکنیم بیشتر الفاظ را از نوع کلماتی می‌یابیم که از زبان متداول ورایج بر گزیده شده و چیزی که مأنوس و مفهوم نباشد و فهم معنی آن بدشواری دست دهد بنظر نمیرسد . تا این‌جا سرودن این گونه اشعار «سهل» مینماید زیرا مواد کار همان کلماتی است که غالباً همه را بر آنها دسترس است و بسیاری از آنها را در گفت و گوهای خود بکار میبرند . اما توجه بدشواری کار وهنرمندی شاعر نیز ازهمین‌جا آغاز میشود . زیرا حس میکنیم که وی باهمین کلمات نسبةً رایج وعادی مجموعه وترکیبی ساخته که ازسطح کلام عادی بسی بالاتر و فاخرترست . البته یکایك اجزای هرچیز در کمال وتمامی آن اثر دارند اما هنر ترکیب است که این زیبایی وکمال را بآنها میبخشد و الا اگر همهٔ آن اجزاء راکسی برروی‌هم بریزد ودست وطبعی هنرمند در کار نباشد ، چیزی زیبا پدید نخواهد آمد . درین موردهم شاعر رمزی درحسنِ ترکیب وتلفیقِ اجزایِ

کلام بکار برده که خود حاصل رعایت نکات باریکی است ازقبیل : پرهیز ازالفاظ مهجور و تنافر حروف وکلمات ، تناسب وهم آهنگی الفاظ ، ایجاز ، نیاوردن حشوو کلمات سنگین، حسن ترتیب ونظم قسمتهای مختلف کلام بنحوی که طرز قرار گرفتن اجزای جمله درشعر نه تنها مانع انتقال معنی نشود بلکه بسهولت فهم مفاهیم نیز کمک کند ، دوری از تصنع و تکلف و خیالبافیهای دور و دراز و تشبیهات و استعارات و مبالغات نامعتدل و بسیاری چیزهای دقیق دیگر . ممکنست بعضی از اشخاص این نکات را نیز بدانند وزیبایی آنهارا درک کنند ولی دربن راه گام نهادن وبرین شیوه سخن گفتن کاریست که سخت دشوار و ممتنع بنظر میرسد وکار هر کس نیست . مباحث بالا که در بلاغت ونقد ادبی برای نمایش چگونگی هنر شاعران چیره‌دست ولطف شعر وقدرت تعبیر آنان مطرح است درحقیقت نوعی توجیه وتعلیل برای شناختن زیبایی سخن آنانست نه آن که هر کس بااین مسائل آشنا باشد خود هنرمندانه شعر تواند سرود وازعهدهٔ این کار برخواهد آمد .

همین سهل نمودن ودشوار بودن را بنحوی دیگر درشعر بعضی از گویندگان میتوان شناخت ؛ بدین ترتیب که اگر ترتیب ونحوهٔ ترکیب اجزای جمله را مثلا درمصراعی تغییر دهیم درمی‌یابیم که چگونه همان الفاظ ، بی آن که چیزی از آنها کاسته شده باشد ، دیگر آن اسلوب شعری وتشخص وزیبایی سابق را ندارند وچون بیشتر کلمات عادی روزانه‌اند مصراعی شیوا و لطیف بسطح جمله‌یی عادی فرود-آمده است . مثلا سعدی درمطلع غزلی میگوید :

دوست میدارم من این نالیدن دلسوزرا　　تا بهرنوعی که باشد بگذرانم روزرا[1]

اگر کلمات مصراع اول را که چنین خوش ترکیب وموزون است بی‌هیچ کاهش و افزایشی بدین صورت درآوریم : «من این نالیدن دلسوزرا دوست میدارم» دیگر

۱ ـ غزلیات سعدی، تصحیح محمدعلي فروغي، ص۷ ازطیبات

ازان کلام متشخص اثری نیست وباجمله‌یی بلحنی دیگر سر و کار داریم . بنا برین الفاظ سعدی درین مصراع همه ساده وطبیعی ورایج است اما طرز ترکیب و نحوهٔ ادای وی بهمین کلمات عادی رنگی درخشان وپایه‌یی والا بخشیده وجمله را ـ که درسهولت بگفتار معمولی میماند ـ ازین حدود بسی بالاتر برده است . بیت زیرین فرخی نیز همین حال را دارد :

من اندر فراق تو ناچیز کردم   جمال‌وجوانی ، دریغا جوانی![1]

یعنی اگر همین مضمون باهمین کلمات ساده وطبیعی بشیوه‌یی دیگر ترکیب ومثلا گفته شود : «من اندر فراق تو جمال وجوانی را ناچیز کردم ، دریغا جوانی! » کاملا محسوس است که آن لطف ترنم و حسن تأثیر سابق ازمیان رفته وجای آن سخنی ازان گونه که بسیاری از مردم توانند گفت نشسته است . نگارنده هنوز امیدوار نیست که بااین توضیحات توانسته است آنچه از کلام سهل و ممتنع فرخی حس میکند کاملا بقلم آورده واین نکته را بروشنی بیان کرده باشد . چه بسا که این گونه زیباییهارا بتوان حس کرد وتاحدی توصیف نمود ولی درتعریفی محدودو معین نمیگنجند زیرا خود محصول موزونی و تناسب و مراعات نکات بسیارند .

ابیات‌زیرین ـ که‌ازقسمتهای مختلف دیوان فرخی انتخاب شده ـ نمونه‌یی چند ازسخنان سهل‌و روان اوست . درین ابیات زبان فرخی‌هم بزبان گفتار نزدیک‌و بهمین سبب ساده وطبیعی است وهم بالهجهٔ متداول‌وجاری تفاوتی دارد که بر گفتار او جامهٔ فاخر شعر پوشانده است . علاوه بر بیان نرم و روشن و پخته وهم‌آهنگ وی، استعارات وتشبیهات ومضامین ساده‌اش نیز کمک کرده وشعر وی‌را بدین‌صورت درآورده است :

بدین خرمی و خوشیِ روزگار   بدین خوبی و فرخیِ شهریار

۱ـ دیوان فرخی ص ۳۶۹

چنان گشت گیتی که ما خواستیم
خدایا تو چشم بدان دور دار [1]

✩ ✩ ✩

غم نادیدن آن ماه دیدار [2]
مرا در خوابگه ریزد همی خار

شب تاری همه کس خواب یابد
من از تیمار او تاروز بیدار

گهی گویم: رخت کی بینم ای دوست!
گهی گویم: لبت، کی بوسم ای یار! [3]

✩ ✩ ✩

آن کیست کاندر آمد بازی کنان ازین در
رویی چو بوستانی از آب آسمان تر [4]

✩ ✩ ✩

بر گرفت از روی دریا ابر فروردین سفر
ز آسمان بر بوستان بارید مروارید تر [5]

✩ ✩ ✩

گل بخندید و باغ شد پدرام
ای خوشا این جهان بدین هنگام [6]

✩ ✩ ✩

روز خوش گشت و هوا صافی و گیتی خرّم
آبها جاری و می روشن و دلها بیغم [7]

✩ ✩ ✩

می ز دست صنمی خور که چو بوی خط او [8]
از گل تازه بر آید بسحر گاه نسیم [9]

✩ ✩ ✩

من و باغی خوش و پاکیزه لب جویی
دل من بگرفت از خانه واز برزن [10]

بسیاری از ابیات فرخی - که بمناسبتی در فصلهای گذشته نقل شده - دارای این

۱- دیوان ص ۱۵۲
۲- بعضی از نسخه‌ها: رخسار
۳- دیوان فرخی ص ۱۶۱
۴- دیوان فرخی ص ۱۸۶
۵- دیوان فرخی ص ۱۸۸
۶- دیوان فرخی ص ۲۲۷
۷- دیوان فرخی ص ۲۳۳
۸- بعضی از نسخه‌ها: ز بوی لب او، چو بوی لب او
۹- دیوان فرخی ص ۲۴۵
۱۰- دیوان فرخی ص ۳۲۵

صفت است مانند تغزلهای : «خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی» [۱] و «آمد آن نوبهار توبه شکن» [۲] و امثال آنها . این نکته راهم باید یادآور شد که این گونه اشعار فرخی فقط در زمینهٔ وصف طبیعت وتغزل نیست بلکه درموارد دیگر هم‌چنین‌سخن گفته البته درتوصیف‌وتغزل بواسطهٔ لطافت مضمون زیبایی کلام نمایانترست .

موسیقی کلام

اهمیت کلمات ـ که شاعر بوسیلهٔ آنها مقصودخود رابیان میکند ـ تنها از نظر دلالت برمعنی نیست بلکه‌از لحاظ وزن وآهنگی هم که ازاجتماع الفاظ پدید می‌آیدو در انتقال مضمون و معنی شعر مؤثرست لفظ درآثار ادبی ، بخصوص درشعر ، در خور کمال توجه وجزء اصلی آنست . همچنان که گفته شد شاعر برای آن که صورتهای ذهنی واحوال درونی خودرا بدیگری بشناساندو دروحالتی پدید آورداز همه نیروهایی که دراختیار دارد خاصه وزن وآهنگ مدد میجوید زیرا ازین‌راه‌در ذهن شنونده شوروجنبشی پدید می‌آید وخاطرش هیجان پذیر میشود . بدین سبب است که شاعر هم‌از قدرت معنوی کلمات وهم‌ازصورت ملفوظ آنها استفاده میکندو صورت ظاهر الفاظ ،کیفیت تلفظ ، ترکیب وتألیف آنها وبسیاری نکات دیگر در نظر اواهمیت وارزش‌خاص دارد. چه‌بسا که باترکیب‌بعضی ازالفاظ باهنگی طرب‌انگیزسخن میگوید وخواننده رابوجد می‌آوردو گاه بنحوی دیگر کلمات اولحنی محزون وغم‌افزای دارند . گوینده‌یی که تواناست‌بکمك ذوق‌سلیم و گوش آهنگ‌شناس خود درصدد آنست که ازین الفاظ گوناگون وفراوان آنهارا بر گزیند که بکار او می‌آیند وهمه رابایکدیگر چنان هم‌آهنگ کند که از مجموع ، آهنگی متناسب بامضمون بوجود آید . وزن شعر اوخاطر شنونده وخواننده راطبعاً مستعد ادراك احساسات شاعر میکند وبدین ترتیب معنی و مضمون لطیفی که درشعر نهفته

---

۱ - رك. دیوان ۳۹۲وص۴۲۹ همین کتاب

۲- رك. دیوان ص۳۰۶ س۲۳ وص۳۰۷ س۴ وص۴۵۷ همین کتاب

است دردل دیگران نیز اثر مینهد .

از روزگاران قدیم ، در میان اقوام مختلف ، شعر چندان از وزن و آهنگ یاری خواسته که اگر چه بنا بتعریف حکما وزن و قافیه بضرورت ملازم شعر نیست اما تقریباً درهرزبانی شعراز نخستین مراحل وجود باوزن همراه بوده است وسخن ناموزون را شعـر نمیخوانند . بنابرهمین عرف وعادت جاریست که درتعریف شعر، چنان که هست ، نوشته‌اند : «شعر تألیفی از کلماتست که نوعی‌از وزن در آن بتوان شناخت»[1] .

بدیهی است که شعر باخصائص خود ، بویژه معانی ومضامین شعری ووزن و آهنگ، سخنی‌شورانگیزست ؛ ازینرو گفته‌اند اگر مضمونی یك‌بار بشعر وباردیگر بنثر گفته شود درقالب شعر تأثیر آن بیشترست حتی اگر همان شعر بصورت نثر درآید این‌اثر بزرگ رااز دست میدهد . این‌اختلاف تأثیر رابواسطهٔ وجود موسیقی درشعر دانسته‌اند[2] و اشاره کرده‌اند که درشعر نیز ، مانند موسیقی ، باتوجه بطرز ترکیب حروف واستفاده از اوزان و قوافی مختلف میتوان آهنگی شدید وقوی یا نرم ولطیف پدید آورد که اثر آنها در گوش متفاوت وهـر یك با مضمونی متناسب باشـد[3] .

گفته شد که انتخاب کلمه درشعرفقط برای‌ادای‌معانی نیست بلکه‌آهنگ‌و کیفیت تألیف آن بادیگر کلمات نیز مورد نظرست . ممکنست کلمه‌یی با کلمه‌یی هم‌آهنگ بوداما باکلمه‌یی‌دیگرساز گار نباشد ویالفظی‌دربرانگیختن‌عواطف‌اثری کند که کلمهٔ مترادف آن چنین تأثیری نتواند[4] . آهنگ این‌الفاظ‌نیزازحروف آنهاست

۱ــ رك. تحقیق انتقادی درعروض فارسی، دکتر خانلری ، ص۷ ؛ نیـز برای تفصیل درین باب رك. فصل اول، رابطهٔ‌شعرباوزن ، ص۲ـ۷

۲ــ رك. النقدالادبی ، جزء اول ص۶۷ «الشعروالموسیقی»

۳ـ رك. النقدالادبی ، جزءاول ص۷۰ـ۷۲

۴ـ رك. النقدالادبی، جزءاول ص۵۵-۵۶

بعضی از حرفها بر قوت و برخی بر نرمی دلالت میکنند ازینرو هر لفظی لحن و حالتی و مورد استعمالی خاص دارد[1]. این که ارباب بلاغت از قدیم در باب ترکیب کلام تأکید کرده‌اند بهمین سبب است. ابن اثیر دلیل برتری سخنان بلیغ را در کیفیت تألیف کلام میجوید و از جمله میگوید: الفاظ و مفردات قرآن کریم را عرب و دیگران بکار برند اما قرآن بر همه گفتارهای ایشان برتری داشت و کسی بران تفوق نیافت و این مزیت جز فضیلت ترکیب چیزی نیست[۲] حتی وی در باب خصائص الفاظ فصیح میگوید که همهٔ این نکات در خوش آهنگی جمع است و اشاره میکند که علمای پیشین معانی و بیان راجع بصفات الفاظ مفرد چیزهایی گفته و درین زمینه اختلاف نظر داشته‌اند و آراء گوناگون پیدا شده است و حال آن که اگر در باب راز زیبایی و نازیبایی بعضی از الفاظ تحقیق میکردند وازین نکته آگاه میشدند اختلافی نداشتند زیرا الفاظ در زمرهٔ اصواتند و از مخارج حروف مرکب شده‌اند اگر گوش از لفظی لذت برد نیکوست و اگر لفظی بگوش ناخوش آید نازیباست. چنانچه این نکته در نظر گرفته شود بذکر خصائصی که علمای بیان در کتابهاشان آورده‌اند حاجت نیست زیرا لفظی که بگوش مطبوع باشد زیباست و این خصائص نیز در حسن او جمع است[۳]. این که ابن اثیر در اظهار نظر راجع بزیبایی یا نازیبایی الفاظ بمخارج حروف آنها تکیه میکند[۴] و یا اجتناب از استعمال الفاظی را که از حروف ثقیل تألیف شده است توصیه مینماید[۵] همه از لحاظ توجه بخوش آهنگی و حسن ترکیب و تألیف کلام است.

از معاصران آقای دکتر خانلری در باب «موسیقی الفاظ» تتبع کرده و در

۱ـ رك. النقد الادبی، جزء اول ص ۵۷

۲ـ رك. المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر ص ۱۴۵

۳ـ رك. المثل السائر ص ۱۴۹؛ نیز رك. ص ۱۵۰

۴ـ رك. المثل السائر ص ۱۵۳

۵ـ رك. المثل السائر ص ۱۸۹

دورهٔ پنجم مجلهٔ سخن مقالاتی نوشته‌اند که خواندنی وسودمندست [1]. درین‌مقالات باذکر مقدمات وشواهد وامثال از عواملی که بوزن شعر حالتی خاص میبخشد و آن‌را برای مضامین گوناگون آماده وسازگار میکند سخن گفته‌اند ونیز نشان داده‌اند که چگونه شاعر میتواند درقالب واحدی که بکار میبرد باقتضای معنی و بسلیقهٔ خود تنوعی دروزن ایجاد کند یازیروبمی مصوتها وطنین حروف وهم‌آهنگی آنها ووقف بموقع وتأکید برروی کلمات مورد نظر واستفاده از قافیه ونکته‌های دیگر چه‌تأثیری درلحن وآهنگ شعر دارندوتاچه‌حد میتوان شعررا خوش‌آهنگ‌و موزون و متناسب با مضمون سرود [۲]. چنان که پیش ازین گفته شد غرض ازتوجه بخوش آهنگی و موسیقی کلام آن نیست که آفریدن سخنان موزون و گوش نواز هدف نهایی‌شاعر بایدباشد بلکه‌حقیقت آنست که اسلوب‌سخن وآهنگ الفاظ ووزن شعر همه وسیلهٔادای معانی وانتقال مفاهیم هستند واگرشعر بلحنی متناسب معنی گفته‌شود شاعر درین مقصودبهتر توفیق می‌یابد چنان که هر کس در گفت‌وگوهای روزانهٔ خود نیز برای اظهار شفقت و مهربانی ، تمنی وآرزو یا بیان خشم و نفرت واعلام فرمان ودستور بطور طبیعی کلمات منظور راباقتضای حال باآهنگی خاص بکارمیبرد . حتی میتوان گفت که وقتی شعری رامیشنویم‌ودر ماحالتی‌بوجود می‌آورد مقداری ازین تأثیر ناشی ازمعانی‌یی است که الفاظ بذهن ماالقاء ومارا با صورتهای ذهنی گوینده آشنا میکنند ومقداری دیگر حاصل طرز تألیف‌صوتهایعنی آهنگ ووزن شعر یاموسیقی الفاظ است که بگوش ماخوش ومطبوع می‌آید ودر

---

۱ ـ نگارندهٔ این سطور از مباحث بسیار مفید ژان سوبرویل درین زمینه نیز بهرهٔ فراوان برده است ، رك. Théorie de l' Art et des Genres Littéraires' Jean Suberville , «L' harmonie» PP. 162. 181

۲ ـ رك. مجلهٔ سخن ، دورهٔ پنجم‌ص ۱۶۱ ، ص۲۴۹ ، ص۳۳۳، ص۴۹۳ و ص۵۷۳؛ آقای دکترخانلری درفصلی که درکتاب روح ایران راجع به «حافظ شیرازی» نوشته‌اند هنگام بحث ازخوش‌آهنگی شعر وی باین‌نکات نیز باختصار اشاره کرده‌اند، رك. L'Ame De L' Iran, PP. 165-167, Paris 1951

خاطرمان شور وجنبشی برمی‌انگیزد. توجه باسلوب سخن وموسیقی کلام شاعران درنقد ادبی وتبیین زیبایی سخنان آنان، ویاناموزونی گفتار بعضی دیگر، سودمندست. ازین راه گوشه‌یی از زیباییهایی که احساس میکنیم ولی کیفیت آنها برایمان مبهم و بیانش دشوارست برما روشن میشود.

در بحثهای گذشته بمناسبت از مهارت فرخی درموسیقی و تأثیر آن درشعر اوسخن گفته شد. مرحوم رشید یاسمی درباب استادی شاعر درموسیقی نوشته‌است که «ممدوحان او باوجود دستگاه وقدرت وداشتن مطربان چرب دست ورامشگران خاص وعام باز شنیدن رود فرخی راآرزو میکرده‌اند واورا بمجلس بزم خود میخوانده‌اند .... وبا وجود این رامشگران [1] فرخی در مجاس بزم مقامی خاص داشته است»[2]. درین صورت کسی که تااین حد درموسیقی تواناوهنرمند بوده طبعاً بایست گوش آهنگ شناس وطبع موزونی داشته باشدوهر موضوعی رابلحنی مناسب اداکند که تأثیرش بیشتر وبهتر شود. دیگر شاعران هنرمند که درموسیقی مهارتی نداشته‌اند این کار باریك‌را بمدد ذوق سلیم خودازعهده بر آمده‌اند وچون هنگام شعر سرودن نخست کسی نمی‌نشیند که بوزن وبحر و کیفیت تر کیب اصوات والفاظ در کلام خودبیندیشد وباصطلاح ازروی قاعده شعر بگوید بلکه قریحه وملکهٔ شاعری و سخن‌شناسی ـ که براثر مطالعه وتجربه ونقد منقح وروشن‌شده ـ خود بخودشاعر را درین کار یاری میکند، پس گوینده‌یی لطیف طبع و لحن آفرین مانند فرخی که نه‌تنها درکار شعر بلکه در موسیقی ونوازندگی هم باالحان گوناگون سروکار داشته‌است ازین‌ذوق وملکهٔ آهنگ‌شناسی بیشتر برخوردار بوده‌وتناسب وچگونگی موسیقی الفاظ رابخوبی درمی یافته است. تأمل دراشعار فرخی این موضوع را

۱ـ مانند: بوبکر ربابی، بونصرو بوعمرو که نامشان در دیوان فرخی آمده (رك. دیوان ص ۹۸ س۱؛ ص۳۶۵ س۱۷، ص۳۹۱ س۵، ص۴۰۶ س۹؛ ص۳۶۵ س۱۷) وعبدالرحمن قوال خوانندهٔ خاص امیرمحمد که درتاریخ بیهقی چندبار ازو یادشده‌است.

۲ـ رك. اشعارگزیدهٔ فرخی سیستانی، مقدمه ص۴۸

تأیید میکند واینك که بعضی از ابیات او ، بطور نمونه ، نقل‌شود ذوق‌سلیم‌وی بهتر شناخته خواهد شد .

پیش ازین ازروحیهٔ‌شاد و کامرانی فرخی وحالت نشاط انگیز اشعاراویادشد؛ شك نیست که این گونه معانی رابلحنی طرب آور باید بیان کرد تاتأثیر خود را ببخشد . انتخاب وزن مناسب کار دقیقی است که شعر رادلپذیر میکند . معمولا وزنهای تند وضربی واصوات زیر برای شورو شوق هیجان وشادی مناسبترست ازینرو ابیات زیرین آهنگ شادی بخشی دارند :

بدین خرمی جهان ، بدین تازگی بهار بدین‌روشنی شراب ، بدین نیکویی نگار
یکی‌چون‌بهشت‌عدن، یکی‌چون‌هوای‌دوست یکی‌چون گلاب‌بلخ، یکی‌چون‌بت‌بهار .. الخ.۱

✩ ✩ ✩

عشق‌نوو یار نوو نوروزو سرسال فرخنده کنادایزد بر میرمن این‌حال ..
درروی من امروز بخندد لب امید برچهرمن امروزبخندد دل اقبال ۲

✩ ✩ ✩

ای صورت بهشتی در صدرهٔ بهایی هر گز مباد روزی از تو مرا جدایی
تو سر و جو بیاری تو لالهٔ بهاری تو یار غمگساری تو حور دلربایی
شیرین‌تر از امیدی واندر دلم امیدی نیکوتر از هوایی و اندر سرم هوایی
خرم تر از بهاری زیبا تر از نگاری چابکتراز تذروی فرخ ترازهمایی ۳

✩ ✩ ✩

ای باد بهاری خبر از یار چه داری ؟ پیغام گل سرخ سوی باده کی آری ؟
هم ز اول‌روزازتوهمی بوی‌خوش‌آید گویی‌همه شب سوختهای عودقماری
زلف‌بت‌من داشته‌ای دوش در آغوش نی‌نی‌توهنوزاین‌دل‌واین‌زهره‌نداری ۴

۱ــ دیوان فرخی‌ص۱۴۵ ۲ـ دیوان فرخی‌ص۲۱۷
۳ــ دیوان ص۳۶۱ ۴ـ دیوان ص۳۷۵

✿ ✿ ✿

آن کیست کاندر آمد بازی کنان ازین در   رویی چو بوستانی از آب آسمان تر الخ..[1]

امثال این اوزان نشاط آور را در دیوان فرخی فراوان میتوان یافت ؛ قصیدهٔ داغگاه او تا پایان وزن مسرت بخشی دارد بخصوص ابیاتی که شاعر با توجه باوصاف عمید اسعد در توصیف بزمهای عیش و سرور داغگاه سروده[2] بسیار مطبوع است. آهنگ بعضی از بندهای ترجیع بند فرخی، درمدح امیر یوسف، نیز شنگ ورقص انگیز و با جشن نوروز و فرا رسیدن بهار و دعوت بتماشای زیباییهای آن و کامرانی متناسب است[3].

همان طور که بواسطهٔ کثرت شمارهٔ هجاهای کوتاه وزنی سریعتر خوانده میشود و بیشتر نشاط و هیجان می آورد وزنهایی که عدد هجاهای بلند در آنها بیشتر است سنگین تر و آرامتر است. وزنهای سنگین و آرام برای بیان حسرت و اندوه و شکوه و آرزومندی یا تفکر و تأمل مناسبتر مینماید. ذوق سلیم فرخی این نکات را از روی طبع رعایت کرده و کلامش درهر مضمونی موسیقی خاصی دارد مثلا در بعضی از تغزلهای خود که از غم فراق نالیده، آهنگ شعر نیز نسبةً سنگین و اندوه آور است[4] حتی او توانسته است با استفاده از اختیارات شاعرانه و تنوع در ترکیب اجزای کلام، در قالبی واحد نیز تنوعی در وزن پدید آورد که بخوبی محسوس و بامعنی سخن سازگارست. در همین ترجیع بند معروف که از وزن طرب آورش یادشد، در بند چهارم و پنجم، وقتی روح و مضمون شعر عوض شده آهنگ نیز حالتی دیگر بخود گرفته است ؛ اینک ابیات بندپنجم :

بیتی از بندچهارم:

دلا باز آی تا باتو غم دیرینه بگسارم   حدیثی از تو بنیوشم نصیبی از تو بردارم.. ۵

۱ــ دیوان ص ۱۸۶   ۲ــ رك. دیوان ص ۱۷۶ــ۱۷۷ ؛ ص ۸ همین کتاب

۳ــ رك. دیوان ص ۴۰۳ ببعد، بند اول، دوم، سوم، ششم، هفتم و هشتم

۴ــ رك. دیوان ص ۱۱۳ــ۱۱۴، ص ۱۵۸   ۵ــ رك. دیوان ص ۴۰۴

بند پنجم :

چه کرد آن سنگدل باتو بسختی صبر چون کردی؛ چرا یکبارگی خود را چنین خوار و زبون کردی ؛
چنین خود داشتی همواره یا این خو کنون کردی ؛ دو بهر از خویشتن بگداختی یك بهره خون کردی
نمودی خوار خود را و مرا چون خود زبون کردی ترا هر چند گفتم کم کن این سودا فزون کردی
نخستم برگرایدی و لختی آزمون کردی چو گفتم هرچه خواهی کن ، فسار از سر برون کردی
برفتی جنگجویی را سوی من رهنمون کردی چو گل خندنده گشت ای بت مرا گرینده چون کردی [1]

این حسن ذوق فرخی را در مقایسهٔ آهنگ تغزلها و مدیحه‌های او میتوان دید . اشعار غنایی معمولا آهنگی لطیف و نرم میخواهد چنان که تغزلهای فرخی هم چنین لطافتی دارد [2] اما وی در همان قصایدی که با تغزلهای گوش نواز آغاز میشود سرانجام بمدح کسی پرداخته و چون بمدح رسیده باقتضای مقام ، لحن سخنش وقار و ابهتی آشکار یافته است . مثلا قصیدهٔ او در بیان پیروزیهای محمود غزنوی در گنگ با ابیاتی نرم شروع شده اما در مدح او بدلیری نرمی جای خود را بآهنگی مناسب معنی اخیر داده است :

بهار تازه دمید ای بروی رشك بهار بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیار...
ترا ببوی و بپیرایه هیچ حاجت نیست چنانکه شاه جهان را گه نبرد به یار
یمین دولت ابوالقاسم بن ناصر دین امین ملت محمود شاه شیر شکار
فراشته بهنر نام خویش و نام پدر گذاشته زقدر قدر خویش و قدر تبار
بروز معرکه بسیار دیده پشت ملوك بوقت حمله فراوان دریده صف سوار [3]

قصیده‌یی دیگر که در مطلع آن مصراع : «بخندد همی باغ چون روی دلبر» [4] آمده و مقدمهٔ آن در وصف زیبایی بهارست همین حال را دارد [5] . جای دیگر که

۱ـ دیوان ص ۴۰۴ ۲ـ مؤلف قابوسنامه دررسم شاعری نویسد : «اگر غزل و ترانه گویی سهل و لطیف و تر گوی و بقوافی معروف گوی ، تازیهای سرد و غریب مگوی ، برحسب حال عاشقانه و سخنهای لطیف گوی. . .» منتخب قابوسنامه ص ۲۱۱

۳ـ دیوان فرخی ص ۶۰ـ۶۱ ۴ـ رك. دیوان ص ۸۲

۵ـ رك. دیوان ص ۸۲ـ۸۴

شیر کشی سلطان مسعود را توصیف کرده نخست که از خرمی و خوشی روزگار سخن گفته کلامش نرم و روان است اما در ستایش دلاوری مسعود ترکیب کلمات محکم و کوبنده میشود [۱] . درهمین قصیدهٔ داغگاه وقتی سخن ازشرح بزمها ووصف داغگاه بتوصیف وتحسین امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمدبن محمد، والی چغانیان، میرسد آهنگ لطیف : «عاشقان بوس و کنار و نیکوان ناز وعتاب» [۲] باقتضای مقام بدین صورت درمی آید:

خسرو فرخ سیر بر بارهٔ دریا گذر / با کمند اندرمیان دشت چون اسفندیار
اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند / چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار...
گردن هر مرکبی چون گردن قمری بطوق / از کمند شهریار شهرگیر شهردار [۳]

چون درمدایح سرانجام تغزل ووصف طبیعت بستایش ممدوح منتهی میشود و فرخی غالباً ممدوحان خودرا بدلاوری ومردانگی وسخاوت وبزرگی میستاید این تنوع آهنگ دربسیاری ازقصیده‌های او احساس میشود که باهنرمندی ازعهده بر آمده است [۴] . بعضی ازقصیده‌های فرخی محدود یامقتضب است واز ابتدا بمدح پرداخته درین موارد آهنگ متناسب ازهمان مطلع قصیده بگوش میرسد :

درشکار کردن محمود غزنوی:

خدایگان جهان خسرو بزرگ اورنگ / بر آورندهٔ نام و فرو برندهٔ ننگ [۵]

در مدح همو:

خداوند ما شاه کشورستان / که نامی بدو گشت زاولستان [۶]

در زمینهٔ مدح قوت تعبیر فرخی بخصوص درانطباق آهنگ سخن بامضمون و

۱ــ رك. دیوان ص ۱۵۲ــ۱۵۳
۲ــ رك. دیوان ص ۱۷۶ س ۵
۳ــ دیوان ص ۱۷۷
۴ــ ازجمله رك. دیوان ص ۱۱۹ قصیده درمدح امیر محمد، ص ۲۱۳ــ۲۱۴ درمدح محمود، ص ۳۲۹ــ۳۳۰ درمدح ابوالمظفر چغانی
۵ــ دیوان ص ۲۰۶
۶ــ دیوان ص ۲۴۸

بکار بردن کلمات و تعبیرات متناسب هوید است . صلابت و کوبندگی خاصی که در سبک خراسانی دیده میشود بیش از هر چیز باستایش ممدوحان بشجاعت و قدرت و شوکت و وصف جنگهای آنان ومضمونهای پهلوانی سازگارست . فرخی این نکته را بامهارتی آشکار مراعات کرده و بیشتر مدایح او آهنگی سنگین و محکم و پرشکوه دارد. درمدح محمودغزنوی گفته‌است :

بگاه کوشش بستاند و فروسترد | زدست شیران زور وزروی گردان رنگ
چوگاه سنگ بود سنگ اوندارد کوه | وگرچه کوه برما شناختست بسنگ. ..
همه دلست و همه زهره و همه مردی | همه هشست وهمه دانش وهمه فرهنگ ۱

در مدح همو :

ای جهاندار بلند اختر پاکیزه گهر | ای مخالف شکر رزم زن دشمن مال
شیر ارغنده اگر پیش تو آید بنبرد | پیل آشفته اگر گرد تو گردد بجدال
پیل پی خستهٔ صمصام تو بیند اندام | شیر پیرایهٔ اسبان تو بیند چنگال ۲

در مدح خواجه عمید اسعد کدخدای ابوالمظفر چغانی :

دولتش گیتی پناه و نعمتش زایر نواز | هیبتش دریا گذارو همتش گردون سپر .
پیل مست ار بردر کاخش کند روزی گذار | شیر نر گر بر سر راهش کند وقتی گذر
آتش خشمش دو دندان بر کند از پیل مست | آفت سهمش دوساعد بشکند از شیر نر ۳

در ستایش امیر فخرالدوله ابوالمظفر چغانی :

خسرو شیردل پیل تن دریادست | شاه گردافکن لشکرشکن دشمن مال ۴

گاه دروزنهای متین وسنگین باتر کیب صوتهایی بنسبت بمتر - که برای بیان حالات ابهت و بیم ووحشت مناسب مینماید - مثلا رودی پهناور وسهمگین را باآهنگی درخور موضوع چنین وصف کرده‌است :

۱- دیوان ص۲۰۷ ۲- دیوان ص۲۱۴
۳- دیوان ص۱۸۸-۱۸۹ ۴- دیوان ص۲۱۹

چه صعب رودی! دریانهاد وطوفان سیل　　چه منکر آبی ! پیل افکن و سوار اوبار

چو کوه کوه درو موجهای تند روش　　چوپیل پیل نهنگان هول مردم خوار [1]

فرخی علاوه برانتخاب وزن مناسب ، بین حروف هم آهنگی دلپذیری پدید آورده ؛ خوش آهنگی شعراو تاحدی نیز بواسطهٔ رعایت این نکته است . مثلا در بیت زیرین بامهارتی خاص حروف «س، ق، ن» راباهم ترکیب کرده و گفته‌است:

بزم تو از ساقیان سرو قد چون بوستان　　قصر توازلعبتان قند لب چون قندهار [2]

یا در بیتی دیگر تکرار حرف«ش» در کلمات مختلف چنانست که گوش رامینوازدو گویی این حرف ، حروف دیگررا بهم می‌پیوندد :

دلم مهربان گشت بر مهربانی　　کشی،دلکشی،خوش لبی، خوش زبانی [3]

اشعاری ازین قبیل دردیوان فرخی بسیارست .

وقفهایی که شاعر بواسطهٔ ترتیب‌خاص الفاظوطرز ترکیب‌هجاها بایکدیگر برروی بعضی از کلمات پدید آورده آنهارا ممتاز ومشخّص کرده‌است ودرنسج کلام برجسته نشان میدهد . وقتی این تأکید برروی یکی ازاجزای اصلی ومهم حمله میشود این‌اثر رادارد که آنچه درفکر گوینده مهمتر ودر خور توجه بیشترست با آهنگی‌مشخص نیزبگوش میرسد ودرذهن دیگران‌هم آن کلمه روشنتر نقش می‌بندد . در بیت بالا پس از«چه صعب رودی ! » و « چه منکر آبی !» چنین وقفی محسوس است ؛ چنان که در ابیات زیرین پس‌ازکلمات: «مظلومان»، «بساسپاها»، «یك‌تنه» ، « مظفرا ملکا » ، « شهی ، خسروی ، شهریاری ، امیری » ، « گفتم ، گفتا» نیز تأکیدی ازین قبیل بکار رفته :

من چو مظلومان از سلسلهٔ نوشروان　　اندر آویخته زان سلسلهٔ زلف دراز [4]

☆ ☆ ☆

۱- دیوان ص۶۳

۲- دیوان ص۱۸۰　　۳- دیوان ص۳۸۲　　۴- دیوان ۱۹۹

بساسپاها کویك تنه هزیمت کـرد　　مظفرا ملکا ، لا اله الا الله ! ۱

✡ ✡ ✡

شهی خسروی شهریاری امیـری　　که بدعت زشمشیر او گشت فانی ۲

✡ ✡ ✡

گفتم : گلست یا سمنست ، آن رخ وذقـن ؟　　گفتـا : یکـی شکفته گلست و یکی سمن ۳

این گونه وقفها وتأکیدها ، بی آن که شاعر علامتی در اشعارش گـذاشته باشد ، خودبخود صورت میگیرد واثر خودرا میبخشد . گاه نیز بعضی ازتر کیبات وی یا صفات مقدم بر موصوف ، طوریست وچنان در کلام نشسته که نسبت بسایر اجزای سخن آهنگ و جلوه‌یی ممتاز دارد و گوینده در برجسته نشان دادن آنچه در نظر داشته بنحو کامل توفیق یافته است . دربسیاری ازین موارد علاوه بر آن که تر کیب مورد نظر خود آهنگی مشخص‌دارد در تألیف اصوات شعرجایی قرار گرفته که‌پس ازان وقفی کوتاه ومتناسب موجب تأکیدبیشتر میشود . دراببیات زیرین نمونه‌هایی ازین تر کیبات مشخص بنظر میرسد که گاه وقف و تکیه‌یی نیز پس از آنهاست :

زخون دشمن اندر میان رزمگهش　　بلند پیل نداند گذشت جز بشناه ۴

✡ ✡ ✡

گفت: این فراخ‌پهنادشت گشاده چیست؟　　گفتم که‌عرضه گاه شه بیعدد سپاه ۵

✡ ✡ ✡

شتاب‌کار تـر ازباد ، وقت پاداشن　　درنك‌پیشه‌تراز کوه، وقت‌بادافراه ۶

✡ ✡ ✡

---

۱ ــ دیوان ص۳۴۳　　۲ـ دیوان ص۳۶۴　　۳ـ دیوان ۳۱۰

۴ــ دیوان ص۳۴۳　　۵ـ دیوان ص۳۴۳　　۶ـ دیوان‌ص۳۴۲

سالارفکن گُردی، بدخواه‌شکرشاهی　　　در تیغ قضا داری ، در تیر قدرداری [۱]

ازین قبیل شواهد در دیوان فرخی بسیارفراوانست وبمدح اختصاص ندارد .

توجه بابیاتی که از فرخی نقل شد ونیز دقت دردیگر اشعار اونشان میدهد که چگونه این گویندهٔ لطیف طبع بهدایت فطرت وذوق و گوش آهنك‌شناس‌خود و با استفاده از اختیارات شاعرانه و ترکیب کلام و حسن انتخاب کلمات و بموقع آوردن آنها ورعایت نکات دیگر ، توانسته است دروزنی واحد آهنگ راتند وضربی‌و یا آرام و متین کند ، ازتألیف حروف و کلمات نغمه‌یی موزون ومتناسب‌پدیدآورد، برآنچه خواسته تکیه کند و بتناسب معنی ، وزن شعر راچنان‌جان بخشد که خود ازمضمون‌حکایت نماید .

اوزان نامطبوع　درین‌جابی مناسبت نیست باین‌نکته اشاره‌شود که‌در دیوان فرخی بندرت‌اشعاری بااوزان‌سنگین‌ودشوار ، معروف به «نامطبوع» ، بنظر میرسد که بسیارمعدودست ودردوره‌های بعد متروك مانده ؛ درین مورد نوشته‌اند : «گویا یکی ازعلل بزرگ وجوداینگونه اوزان درشعر فارسی قرن‌چهارم و اوایل قرن‌پنجم آن بوده است که دراین‌روزگار غالباً اشعار باالحان موسیقی همراه بوده وهمراه ساخته میشده است ووجود برخی ازروایات این‌معنی راتاحدی روشن میسازد [۲] ... پیداست که درچنین حال‌خواندن ابیات بهروزن خواه سهل و خواه صعب اشکالی نداشت» [۳] . دردیوان فرخی نمونهٔ این گونه قصاید اندك واز ان جمله است قصیده‌یی که در مدح امیر محمد به«بحر مضارع‌مثمن اخرب مکفوف مسلوخ : معفولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاع» بمطلع زیرین سروده :

۱ــ دیوان‌ص ۴۰۲

۲ــ رجوع شود بشرح‌احوال رودکی (ص۳۳) وفرخی(ص۳۹) ازچهارمقالهٔ نظامی عروضی‌چاپ‌لیدن

۳ــ رك. تاریخ ادبیات درایران ج۱ ص۳۶۵؛ نیز رك. تاریخ‌ادبیات ایران، دکترصورتگر، ص۲۳

ای زینهار خوار بدین روزگار از یار خویشتن که خورد زینهار [1]

وقصیده‌یی دیگر درمدح هم‌و که به «بحر رجز مثمن احذ محذوف مقصور : مستفعلن فع مستفعلن فاع» گفته است:

مجلس بساز ای بهار پدرام واندر فکن می بیکمنی جام [2]

مدیح سلطان مسعود بمطلع زیرین نیز به «بحر هزج مثمن مکفوف محذوف: مفاعیلُ فعولن مفاعیلُ فعولن » وزنی سنگین دارد :

زنخدانی چون سیم و برو از شبه خالی دلم برد و مرا کرد ز اندیشه خیالی [3]

با آن که وزن این قصاید سنگین وسخن گفتن بدین آهنگها دشوار مینماید فرخی بمدد طبع لطیف وقریحهٔ توانا و بواسطهٔ مهارت خود درسخنوری توانسته است درین موارد هم آنچه خواسته بی‌تکلف ادا کند . برروی هم اکثر اشعار فرخی بوزن و آهنگی مطبوع و متناسب است وقصاید بالارا تحت‌الشعاع قرار داده .

آرایش لفظی ومعنوی

شعر فارسی در روزگار فرخی ساده و بی‌تکلف بود و فرخی هم بدین شیوه شعر میسرود البته شعر او ومعاصرانش بکلی عاری از آرایش وصنعت نیست اما درین آرایشگریها شاعر از سادگی طبیعی دور نشده بلکه هنر ومهارت خودرا درین راه بکاربرده که معانی را بصورتی سهل وطبیعی بیان کند بعبارت دیگر صنعت او درزیبایی کلام اثر خودرا بخشیده ولی چنان از روی طبع درسخن آمده که نه‌تنها موجب تکلف نشده است بلکه وجودش نیز محسوس نیست [4] . وقتی ازشیوهٔ سهل وممتنع فرخی سخن میرفت، باین نوع آرایش هنرمندانه‌هم اشاره‌شد .

حقیقت اینست که صنایع لفظی رابایدجزء مبحث موسیقی کلام دانست زیرا مقصوداز آوردن این گونه صنایع خوش آهنگی وموزونی سخن‌است بنحوی که در

---

۱ ــ رك. دیوان ص۹۵ ۲ ـ رك. دیوان ص۲۲۲ ۳ ـ رك. دیوان ص۳۹۷
۴ ـ رك. Farruḫī ,P.23

گوش مطبوع نماید وچهرهٔ لطیف معانی زیبا درجامه‌یی متناسب وفاخر زیباتر و دلرباتر جلوه کند. اما این نکته راهم باید در نظر داشت که صرف وجود این گونه صنایع بدیعی درشعر، موجب خوش آهنگی نمیشود چه بسا که در بیتی مثلا صنعت جناس تام را بنحوی آشکار ببینیم ودر بیتی دیگر گوینده‌یی باانتخاب وزن مناسب و حسن ترکیب مصوتها وحروف وتأکیدهای بجا ونکته‌های دیگر - که قبلا یادشد- سخنی گفته باشد که دران هیچ یك از صنایع لفظی مصطلح و معروف دیده نشود مع هذا بیت دوم ازلحاظ موسیقی وآهنگ موزون‌تر ودلنشین‌تر باشد. در دیوان شاعری هنرمند مانند حافظ، صنایع لفظی شعر اورا آراسته وخوش آهنگ کرده است گویی درجامی مرصع شرابی گوارا ولذت بخش بما مینوشاند امادر غزلیات او نیز تنها صنایع سبب زیبایی این نغمات دلکش نیست بلکه قریحهٔ لطیف وی از هرچه در موزون کردن شعر بکار می آمده سود جسته ولطف سخنش بحدی رسیده است که بقول خود او:

در آسمان نه عجب گر بگفتهٔ حافظ	سرود زهره برقص آورد مسیحا را

درديوان فرخی غالباً صنایع لفظی ومعنوی بوجهی بزیبایی آهنگ ومضمون سخن کمك کرده ولی اسلوب شعرش چنانست که نخست کسی متوجه صنعت گفتار او نمیشود مثلا شاید خوانندگان دیوان او کمتر بیاد داشته باشند که وی قصیده‌یی درمدح سلطان‌محمود سروده که سراسر ابیات آن دارای صنعت ردالصدر الی العجزو برین مطلع است:

پار آن اثر مشك نبوده است پدیدار	امسال دمید آنچه همیخواست دلم پار [1]

بعضی تکرارها، قرینه سازیها، تجانسها وبطور کلی بازی باکلمات [2] غالباً بگوش خوش آیندست البته اگر این تناسبها سبب تکلفی نشود و درراه انتقال معنی مانعی

۱- رك. دیوان ص ۸۸-۸۹؛ نیز رك. تاریخ ادبیات ایران، ژان ریپکا، ص ۱۷۴

۲- Jeu de mots

پیش نیاورد . در بسیاری از ابیات فرخی این صفات دیده میشود ولی معنی فدای لفظ نشده بلکه موزونی سخن بقوت معنی نیز افزوده است . ابیات زیرین ازین قبیل است :

همچنان خواهم که باشی خسرو و شادان دلت　　تن درست و شادمان و شادکام و شادخوار [۱]

✩ ✩ ✩

هم شهر گیر و هم پسر شهر گیر　　هم شهریار و هم پسر شهریار [۲]

✩ ✩ ✩

هوا خرم از نسیم ، زمین خرم از لباس　　جهان خرم از جمال، ملك خرم از شكار [۳]

✩ ✩ ✩

گردن هر مرکبی چون گردن قمری بطوق　　از کمند شهریار شهر گیر شهردار [۴]

✩ ✩ ✩

تا ز درگاه تو جدا گشتم　　هر زمانی مراغمیست جدا [5]

✩ ✩ ✩

همیشه تافته بینم سیه دو زلف ترا　　دلم ز تافتنش تافته شود هموار [۶]

✩ ✩ ✩

پردل پردل ولیکن مهربان مهربان　　قادر قادر و لیکن بردبار بردبار [۷]

✩ ✩ ✩

او هوای دل من جسته و من صحبت او　　من نوازندهٔ او گشته و او رودنواز
بینی آن رود نوازیدن با چندین کبر　　بینی آن شعر سراییدن با چندین ناز [۸]

✩ ✩ ✩

۱- دیوان ص ۸۸　　۲- دیوان ص ۹۶
۳- دیوان ص ۱۴۵　　۴- دیوان ص ۱۷۷　　۵- دیوان ص ۴
۶- دیوان ص ۶۱　　۷- دیوان ص ۱۰۸ ؛ برای نمونه های بیشتر تکرار کلمات رك. ص ۷۶ س ۵ ؛ ص ۱۳۰ س ۶-۷ ، ۱۲ ؛ ص ۱۳۲ س ۱۲ ؛ ص ۲۵۹ س ۵ ؛ ص ۳۱۲ س ۵
۸- دیوان ص ۱۹۹

گر ترا بامداد گوید شاه　　　که توانی گشاد کشور شام

شام وشامات ومصر بگشایی　　　روزرا وقت نارسیده بشام [۱]

✡ ✡ ✡

همی سرایدچنگ آن نگارچنگ سرای　　　نبید باید وخالی زگفتگوی سرای [۲]

✡ ✡ ✡

بجوی اندرون آب نوش روان شد　　　ازین عدل و انصاف نو شیروانی [۳]

✡ ✡ ✡

سرزلفرا متابان سر زلفرا چه‌تابی　　　که‌در آن دوزلف ناتافتگی بتاب‌ماند [۴]

✡ ✡ ✡

ای‌دل زتو بیزارم وازخصم نه‌بیزار　　　کزخصم بآزار نیم وز تو بآزار [۵]

در بسیاری ازین ابیات پیداست که شاعر بآوردن الفاظ متجانس و همانند توجهی داشته وکلمات : عناوعنب [۶] گردن گُردان [۷] عجزواعجاز ، بگمار و بگماز [۸] آب چشمه وآب چشم ، ساج‌وعاج [۹] تراك‌وترنگ [۱۰] زلزله وزلال [۱۱] دودودودمان [۱۲] بَرزین وآذر بُرزین [۱۳] عدَن وعدْن [۱۴] خواسته و نا خواسته [۱۵] و امثال اینها خود بخود وبدون قصد گوینده درشعرراه نیافته‌است؛ حتی گاهی در بیتی نوعی صنعت عکس تبدیل‌هم بنظرمیرسد :

سوسن داری شکفته برمه روشن　　　برمه روشن شکفته داری سوسن [۱۶]

ولی غالباً این توجه بتناسب الفاظ بصورت ابیات اخیرست . گاه نیز بین دومصراع

۱- دیوان ص۲۲۹

۲- دیوان ص ۳۷۱

۳- دیوان ص۳۹۳

۴- دیوان ص۴۳۶

۵- دیوان ص۱۶۵

۶- رك. دیوان ص۱۷ س۲۲

۷- رك. دیوان‌ص۱۶۹ س۱۴

۸- رك. دیوان‌ص۲۰۴ س۳و۱۰

۹- رك. دیوان ص۲۰۸ س ۱۲ و۱۸

۱۰-رك. دیوان‌ص۲۱۲ س۱۷

۱۱- دیوان ص۲۱۹ س۹

۱۲- دیوان ص۲۴۹ س۱۴

۱۳- دیوان ص۲۸۱ س۷

۱۴- دیوان ص۳۱۲ س۶

۱۵- دیوان ص۳۴۸ س۹

۱۶- دیوان ص۲۶۹

شعر موازنه ومماثله‌یی است ؛ این گونه قرینه‌سازی ـ که مقدمهٔ ترصیع است ـ سخن را موزون تر کرده‌است . در ابیات‌زیرین نمونه‌هایی ازین نوع وجوددارد :

گاه تیغ تو بر آرد زسر دشمن گرد　　گاه تیر تو بر آرد زبر شیر دمار[1]

☆ ☆ ☆

بیشه‌ها بی شیر کردی ، دشتها بی اژدها　　قلعه‌ها بی‌مرد کردی،شهرها بی‌شهریار[2]

☆ ☆ ☆

همچون مه دوهفته برون آیی از وثاق　　همچون مه گرفته درون آییم ز در[3]

☆ ☆ ☆

اندر دلش دیانت و اندر کفش سخا　　اندر تنش مروت واندر سرش‌همم[4]

☆ ☆ ☆

گر برزم آید ، گویی که برزم آمد سام　　ور ببزم آید ، گویی که ببزم‌آمد جم[5]

☆ ☆ ☆

آن بکشی‌زینت میدان خسروروزجنگ　　وین بخوبی شمسهٔ ایوان خسروروزبار

آن برزم اندر نوشته پیش اودشت‌فراخ　　وین ببزم اندر گرفته پیش‌اوجام‌عُقار[6]

دیگر صنایع لفظی‌هم که درشعر فرخی آمـده بهمین منوال است . ازین نمونه‌ها معلوم میشود که شاعر بآراستن صورت شعر بی‌اعتنا نیست اما در همه‌حال اعتدال را رعایت کرده است بنوعی که اگرچه خود میگوید ازهر صنایعی که بخواهی بر حلـهٔ سخنش اثرست [7] ، سادگـی و روانـی شعـرش محسوس است وصنایع آن مشهود نیست .

☆ ☆ ☆

۱ـ دیوان ص ۷۹　　۲ـ دیوان ص ۸۷　　۳ـ دیوان ص ۱۹۳

۴ـ دیوان ص ۲۲۵　　۵ـ دیوان ص ۲۳۴

۶ـ دیوان ص ۵۸ (وصف لشکریان محمود و زیبارویان)

۷ـ رك. دیوان ص ۳۲۹ س ۱۳

صنایع معنوی ــ که درحقیقت نوعی مضمون اندیشی وپدید آوردن زیبایی در شیوهٔ تعبیر وبیان است ــ غالباً موجب التذاذخاطر میشود . این گونه آرایشها درزبانهای مختلف از نظری کلی بهم مانندست وبسیاری ازآنها درهرعصری رواج دارد . شعر روزگار فرخی که بسادگی مضامین وافکار مشخص و شیوهٔ بیان آن طبیعی وبی‌پیرایه است طبعاً باخیالات باریك وصنایع معنوی پیچیده‌ساز گار نیست. درشعروی نیز آنچه آرایشهای معنوی بکار رفته از نوع صنایع ساده ومتداول‌است، ازقبیل تقسیم، تنسیق صفات ، سیاقةالاعدادوامثال اینها؛ مثلا دردو بیت‌زیرین‌صنعت لف ونشر ومراعات نظیر بنظرمیرسد :

جهان گشاید و کین تو زد وعدو شکرد بتیغ تیز و کمان بلند و تیرخدنگ[1]

✿ ✿ ✿

ابر گویی کشتی پر گوهرستی در هوا رعد گویی نالـه و غریدن دریاستی[۲]

یاقصایدی پرداخته که در سرتاسر آن هر بیت دارای صنعت سؤال وجوابست باین نحو که درمصراع اول گوینده باکلمهٔ «گفتم» سؤالی را طرح کرده ودرمصراع‌دوم باکلمهٔ «گفتا» جواب آن‌را داده‌است[۳] ؛ نیز گاهی دریك بیت پرسش وپاسخ‌مکرر آورده مانند قصیده‌یی که بمطلع زیرین است :

چوزرشدندرزان ، ازچه؟ ازنهیب‌خزان بکینه گشت‌خزان، باکه؟ باستاك‌رزان[۴]

تاپایان این قصیده نیز دربعضی از ابیات بهمین منوال چند سؤال وجـواب دیـده میشود که جوابها بطوز منظم درخلال سخن‌آمده است . دربعضی ازقصاید ، فرخی تفننی درنحوهٔ تشبیهات نموده مثلاقصیده‌یی‌راکه در مدح امیرمحمدبن محمودست

۱ــ دیوان ص۲۰۸ ۲ــ دیوان ص۴۲۹

۳ــ رك. دیوان ص۲۷۱ــ۲۷۳ وص۵۲۲ همین کتاب ؛ نیز رك. ص۳۱۰ــ۳۱۱ دیوان ، ص۳۴۳ــ ۳۴۴ دربن‌قصیده سؤال وجواب با «گفتا ، گفتم» است.

۴ــ دیوان ص۲۹۸

چنین آغاز کرده :

دی زلشکرگه آمد آن دلبر | صدرهٔ سبز باز کرد ازبر
راست گفتی بر آمد اندر باغ | سوسنی از میان سیسنبر [1]

سپس تا آخر قصیده بهمین ترتیب سخن گفته‌است یعنی نخست در بیت پیشین موضوعی را آورده و در بیت بعد ـ که با « راست گفتی » شروع میشود ـ تشبیه ومضمونی متناسب اندیشیده چنان که دردو بیت بالاست [2] . قصیدهٔ دیگراو، درمدح امیر یوسف، هم بدین صورتست :

دوش متواریك بوقت سحر | اندر آمد بخیمه آن دلبر
راست گفتی شده است خیمهٔ من | میغ واو درمیان میغ قمر الخ. [3]

جای دیگر مانند لف ونشری مرتب دریك بیت چیزهایی را یاد کرده ودر بیت بعد تشبیهات ویامعانی مربوط بآنهارا بیان نموده‌است مثلا بدین قرار :

بدین خرمی جهان ، بدین تازگی بهار | بدین روشنی شراب ، بدین نیکویی نگار
یکی چون بهشت عدن، یکی چون هوای دوست | یکی چون گلاب بلخ، یکی چون بت بهار [4]

تا آخر قصیده همین صورت تکرار میشود ؛ طرح این قصیده بادوقصیدهٔ پیشین بطورکلی یکیست فقط میان آنها ازلحاظ تعدد معانی دریك بیت والفاظی که در سراسر قصیده مکررست اندك تفاوتی بنظر میرسد [5] . گویی این نوع تفنن دران عصر رایج بوده ویایکی ازشاعران بدین اسلوب قصیده‌یی گفته‌است ودیگران بطبع‌آزمایی پرداخته‌اند زیرا دردیوان عنصری نیز چند قصیده باین‌شیوه موجودست؛ یکی ازآنها ، درمدح سلطان محمود ، بمطلع زیرین است :

نگر بلاله وطبع بهار رنگ پذیر | یکی برنگ عقیق ویکی ببوی عبیر الخ. [6]

۱ـ دیوان ص ۱۰۰
۲ـ رك. دیوان ص ۱۰۰-۱۰۲
۳ـ رك. دیوان ص ۱۲۴-۱۲۶
۴ـ رك. دیوان ص ۱۴۵-۱۴۶
۵ـ قصیده‌یی دیگرنیز شبیه بهمن‌اسلوب دارد رك. دیوان ص ۳۱۴-۳۱۵
۶ـ رك. دیوان عنصری ص ۲۰-۲۳

قصیده‌یی دیگر درستایش امیر نصر برادر سلطانست؛ عنصری درهردوبیت قصیده، تاپایان، این صنعت را مراعات کرده است:

خط وزلفین آن مه‌روی دلبر غنودستند بر ماه منور

یکی را لالهٔ خودروی بستر الخ.[1] یکی را سنبل نو رسته بالین

قصیده‌یی دیگر نیز بدین طرز دردیوان وی یافته میشود[2].

دیگر ازتفننهای فرخی دراسلوب ومضمون قصاید تجدید مطلعی است که ظاهراً در یك مورد ازاشعار اوست. وی نخست قصیده‌یی را در مدح امیرمحمد چنین آغاز کرده است:

خنك آنکو رمضان را بسزا برد بسر[3] رمضان رفت ورهی دور گرفت اندربر

بعد ازسرودن ابیاتی درین موضوع وتوصیف مجلسی آراسته وبزمی خوش، مقدمهٔ نوزده بیتی را چنین بپایان آورده و مطلع را تجدید کرده است:

خوش بگوش آید شعری که‌در آن‌شعر بود مدحت خسرو با نعت رخی همچو قمر

مطربا! آن غزل نغز دلاویز بیار ور ندانی بشنو تا غزلی گویم تر

☆ ☆ ☆

دل‌من برد و مرا ازدل او نیست‌خبر الخ.[4] ای دریغا دل من کان صنم سیمین بر

درقسمت دوم پس از تغزلی کوتاه بمدح امیرمحمد پرداخته وتا پایان قصیده‌سخن ازوست؛ این قسمت خود سی‌وچهار بیت است[5].

باتوجه‌بآنچه‌درفصلهای‌پیشین‌راجع‌بنوع‌مضمون‌اشعارفرخی‌وخیالات‌شاعرانه‌و تشبیهات و استعارات وشیوهٔ بیانش گفته شد تفصیل در باب صنایع معنوی در گفتار

---

۱ - رك. دیوان‌عنصری ص ۳۱-۳۳

۲ - رك. دیوان عنصری ص ۱۲۷-۱۲۸

۳ - رك. دیوان‌فرخی‌ص ۱۰۴

۴ - رك. دیوان‌فرخی ص ۱۰۵

۵ - رك. دیوان فرخی ص ۱۰۵-۱۰۷

او لازم بنظر نمیرسد . غرض نگارنده از طرح این مبحث نشان دادن توجه فرخی بآرایشهای لفظی ومعنوی وطرز سخن‌وی درین موارد بوده نه‌ذکر یکایك صنعتهایی که او بکار برده ؛ چون کلام فرخی سهل و روان و صنایع در شعرش اندکست و هر چه هست تحت الشعاع سادگی طبیعی گفتار و ازقبیل شواهد بالاست بذکر همین نمونه‌ها اکتفا میکنند .



فصل سی و ششم

مثلها و تعبیرات

درشعر فرخی ـ که بزبان تخاطب نزدیك بوده است ـ طبعاً بعضی از مَثلهای کهن و تعبیرات آن عهدراه جسته وازین نظر نیز اشعار وی درخور دقت است . در تعریف مثل سخن بسیارست و درین مختصر نمیگنجد از جمله نوشته‌اند که تشبیه چیزی بچیزی یاحالتی بحالتی است ؛ مبرد (م ۲۸۵ هـ .) درین مورد گفته: «المثل مأخوذ من المثال وهوقول سائر یشبه به حال الثانی بالاول ، والاصل فیه التشبیه»[1] . تضمین مثلی سایر درشعر ـ که آن را ارسال المثل خوانده‌اند[2] ـ اگر مناسب و بموقع باشد موجب زیبایی سخن میشود . نخست آن که چون مثل غالباً رایج وذهن همگان با آن آشناست بانتقال معنی کمك میکند ودرعین ایجاز از عهدهٔ این مهم برمی آید؛ بعبارت دیگر شاعر بسبب همین انس وآشنایی ازنیروی معنوی مثل بهره میبرد و معنی مورد نظرش را بیان مینماید . ثانیاً مفاهیم بااشاره‌یی لطیف بذهن دیگران راه می‌یابد واین طرز بیان ازتصریح بلیغتر وشیرینترست . بسا اتفاق می‌افتد که موضوع مَثَل حیوانات، درختان ، چیزها ویامفاهیم کلی است که بعضی از آنها بظاهر حقیقتی را دربر ندارند یاالفاظ آنها باموضوع سخن بی‌ارتباط بنظر میرسد

۱ـ رك. مجمع‌الامثال، ابوالفضل احمد میدانی (م ۵۱۸هـ.) ، ص۷

۲ـ رك. المعجم فی معاییر اشعار العجم ص۲۲۲

اما ذهن نکتهٔ منظور واین ارتباط ظریف را درمی‌یابد ومسرور میشود . بعلاوه‌همین که الفاظ وصورت‌مثل مأنوس‌است چون چاشنی‌یی شعررا مطبوع میکند . ابواسحق ابراهیم‌بن‌سیّار نظّام (م . ۲۲۱ ه .) درباب محاسن مثل شرحی نوشته که همهٔ این نکات را دربردارد : «یجتمع فی‌المثل اربع لایجتمع فی غیره من‌الکلام : ایجاز اللفظ واصابةالمعنی وحسن‌التشبیه وجودةالکنایة ، فهونهایةالبلاغة» [1].

دراشعار فرخی بعضی تعبیرات دیده میشود که میتوان بیقین آنهارا درزمرهٔ امثال شمرد خاصه که بعضی ازآنها بصورتی امروز نیز باقی است . برخی دیگر بسبب ایجاز وتمامیِ معنی ونحوهٔ تعبیر وفصاحت بمثل یاکلمه‌یی کوتاه میماند یا چون تعبیری حاکی از معنایی است . نگارنده هنگام مطالعهٔ دیوان فرخی بسیاری ازین گونه ابیات را یادداشت کرده است [2] وچون ذکر همهٔ آنها موجب اطنابست نمونه‌یی چند را نقل میکند :

تو مرا یافته‌ای بی‌همه شغل — نیست اندر کلهت پشم مگر؟ [3]

☆ ☆ ☆

زیبد که بدو دولت واقبال بنازد — کاین‌هردو ز اقران امیرند وزامثال

گویندسزا گرد سزا گردد واین‌لفظ — هرگاه که جویند ، بیابند درامثال [4]

☆ ☆ ☆

۱ــ رك. مجمع‌الامثال‌ص۸

۲ــ مرحوم دهخدا نیز درمجلدات کتاب ارجمند خود ، بنام امثال وحکم، ازهمهٔ این انواع نمونه‌های متعددی آورده‌است ؛ ژان‌ریپکا هم درکتاب «تاریخ‌ادبیات‌ایران، ص۱۷۴» بوجودامثله‌درخلال‌مدایح فرخی‌اشاره کرده‌است .

۳ــ دیوان‌ص۱۸۳ ؛ صائب گوید :

میزند حرفی برای خویش واعظ می‌بکش — نیست پشمی درکلاه محتسب ساغر بنوش

(امثال و حکم ج۱ ص۵۰۹)

۴ــ دیوان ص۲۱۸ ؛ نیز رك. ص۴ س۱۰ ص۱۵۸ س۴ وص۵۲۴ همین‌کتاب ؛ برای مثالهایی از عنصری ،سنایی ، سوزنی ، مسعود سعد ومعزی رك. امثال وحکم ج۲ ص ۹۷۱-۹۷۲

آیی و گویی که: بوسه‌خواهی؟ خواهم | کور چه خواهد بجز دو دیدهٔ روشن [۱]

☆ ☆

شنیدم که جوینده یابنده باشد | بمعنی درست آمد این لفظ باری [۲]

☆ ☆

گفتم بعلم و عدل چنو هیچ شه بود؟ | گفتا: خبر برابر بوده‌است با عیان؟ [۳]

☆ ☆

خفتگان را ببرد آب چنینست مثل | این مثل خوار شد و گشت سراسر ویران
از پی آنکه مرا تو صله‌ها دادی و من | اندر آن وقت بخیمه درخوش خفته‌ستان [۴]

☆ ☆

۱ـ دیوان ص۲۶۹؛ فخرالدین اسعد گرگانی گوید:
من آن خواهم که باشی تو شکیبا | چه خواهد کور جز دوچشم بینا
رك. امثال و حکم ج۳ ص۱۲۴۲

۲ـ دیوان ص۳۷۳؛ من طلب شیئاً وجده (مجمع الامثال ص۶۴۰)؛
هر که چیزی جست بی شك یافت او | چون بجد اندر طلب بشتافت او
(مثنوی مولوی چاپ علاءالدوله ص۲۲۹ س۱۳؛ بنقل از احادیث مثنوی ص۷۸)
سایهٔ حق برسر بنده بود | عاقبت جوینده یابنده بود (مولوی)
چنین زد مثل شاه گویندگان | که جویندگانند یابندگان (نظامی)
تا مثل باشد که هر جوینده‌یی یابنده است | هرچه جوید خاطرت هم درزمان یابنده باد
(ابن یمین)، امثال وحکم ج۲ ص۵۹۲-۵۹۳

۳ـ دیوان ص۲۷۲، ص۳۶۸ س۱۲؛
ای کرده قال و قیل ترا شیدا | هیچ از خبر شدت بعیان پیدا؟
(دیوان ناصرخسرو ص۲۸)، لیس الخبر کالمعاینة (مجمع الامثال ص۵۸۹) یا (جامع صغیر سیوطی ج۲ ص۱۳۴)؛ فخرالدین اسعد گرگانی گوید:
خبر هرگز نه مانند عیانست | یقین دل نه همتای گمانست
(جستجوی مضامین اشعار ناصرخسرو... ص۹، دکتر محقق)
من همی دانستمت بی امتحان | لیك کی باشد خبر همچون عیان
(مثنوی چاپ علاءالدوله ص۳۳۰ س۲۹ بنقل از احادیث مثنوی ص۱۰۹ نیز رك. ص۲۰۸)

۴ـ دیوان ص۲۹۲

بس کسا کاندر گهر واندر هنر دعوی کند　　همچو خر در خرد[1] ماند چون که برهان بود[2]

✡ ✡

عمر دوباره است بوسهٔ من و هرگز　　عمر دوباره نداده‌اند کسی را[3]

✡ ✡

همیشه تا بگیتی شادیی از پی بود غم را　　چنان چون کز پی هر سور دارد دهر ماتم را[4]

✡ ✡

من مدحت او چونکه همی مختصر آرم　　آری چو سخن نیك بود مختصر آید[5]

✡ ✡

نبود چاره حسودان لعین را ز حسد　　حسد آنست که هرگز نپذیرد درمان[6]

✡ ✡

۱ــ خرد صورتی از خروخره (با رای مشدد) باشد بمعنی لجن؛ بعضی از نسخه‌ها: در یخ بماند چونکه بی‌برهان بود، بنقل از دیوان ص ۴۳۱ ح ۲

۲ـ دیوان ص ۴۳۱، خر بر یخ ماندن مثل خر در گل ماندن شواهدش زیادست: «چون بسخن گفتن و هنر رسند چون خر بر یخ بمانند» (بیهقی)،

درین میانه فرومانده‌ام چو خر در یخ　　بیك اشارت ازین گفتگوی بازخرم

(اخسیکتی) رك. امثال وحکم ج ۳ ص ۱۴۲۹

۳ــ دیوان ص ۴۳۳؛

بجز اندر دهان و از لب او　　زندگانی دوبار نتوان یافت

(اوحدی، امثال وحکم ج ۲ ص ۱۱۱۷)

۴ــ دیوان ص ۴۱۳؛ ناصرخسرو گفته‌است:

درفرحش زانده ترس و بدان　　کآخر هر کار جهان شیونست (ص ۷۵)،

فان الحزن عاقبة السرور (عقدالفرید، ابن عبد ربه، ج ۲ ص ۱۲۱)، بحتری گوید:

لو تراه علمت ان اللیالی　　جعلت فیه ماتماً بعد عرس

(دیوان بحتری ج ۱ ص ۱۰۸) بنقل از جستجوی مضامین اشعار ناصرخسرو... ص ۱۳، دکتر محقق.

۵ــ دیوان ص ۴۰؛ خیر الکلام ما قل ودل

۶ـ دیوان ص ۳۲۲؛ عنصری گوید:

وگر ز درد بترسی حسد مکن که حکیم　　مثل زند که حسد هست درد بی درمان

امثال وحکم ج ۱ ص ۲۰۶

زدشمن دوستی ناید، اگر چه دوستی جوید — درین معنی مثل بسیار زد لقمان وجز لقمان[۱]

✩ ✩

شب بدخواه را عقوبت زاد — شب شنودم که باشد آبستن[۲]

✩ ✩

تو ندانی که مرا کارد گذشتست ز گوشت — تو ندانی که مرا کار رسیده است بجان[۳]

✩ ✩

دلم ببردی وجان هم ببر که مرگ به است — ز زندگانی اندر شماتت دشمن[۴]

✩ ✩

۱ــ دیوان ص۲۵۶؛ «دشمن هرگز دوست نگردد» (ابوالفضل بیهقی)، امثال وحکم ج۲ ص۸۱۵

۲ــ دیوان ص۳۰۷، ص۸۱ س۲۳؛

وزغم او تنگ مکن نیز دل — صبر همی کن که شب آبستن است

(ناصرخسرو ص۷۵)، ابوالفضل سکری مروزی گوید:

احسن ماصفة اللیل وجد — اللیل حبلی لست تدری ما تلد

(یتیمة الدهر ج۴ ص۸۸)، فخرالدین گرگانی گوید:

شنیدستی که شب آبستن آید — نداند کس که فردا زو چه زاید

ناصرخسرو گوید:

دل بخیره چه کنی تنگ چو آگاهی — که جهان سایهٔ ابرست وشب آبستن

(ص۳۱۰) بنقل از مضامین اشعار ناصرخسرو... ص۱۳-۱۴، ۴۴-۴۵، دکتر محقق.

۳ــ دیوان ص۲۷۷؛ نظیر: کارد باستخوان رسیدن، برای امثله رك. امثال وحکم ج۳ ص۱۱۷۵

۴ــ دیوان ص۴۴۰؛ منوچهری گوید:

از وقف کسان دست بباید بسزا بست — نیکو مثلی گفته است: النار ولا العار

(ص۱۲۵)؛ در تاریخ یمینی (ص۳۸) آمده: النار ولا العار والمنیة ولا الدنیة (رك. تعلیقات دیوان منوچهری ص۲۱۲)؛ ناصرخسرو گوید:

نشنودی آن مثل که زند عامه — مرده به از بکام عدو رسته

(ص۳۹۳)، المنیة ولا الدنیة (مجمع الامثال ص۶۴۸)، موت فی قوة وعز اصلح من حیوة فی ذل و عجز (مجمع الامثال ص۶۴۹)، فردوسی گوید:

چنین گفت موبد که مردن بنام — به از زنده دشمن برو شاد کام

(جستجوی مضامین اشعار ناصرخسرو... ص۴۹-۵۰، دکتر محقق)

چاه کند و گمان نبرد عدو   کاندر آن چاه باشدش مسکن[1]

☆ ☆

در این دومه که من اینجا مقیمم از کف او   بکام دل برسیدند زایری پنجاه
یکی منم که چنان آمدم مثل براو   که کُرد بی بنه آید هزیمت از بنگاه[2]

☆ ☆

این سخن باقضا برابر گشت   از قضاها گریختن نتوان[3]

☆ ☆

راد مردان همه با درگهش آموخته‌اند   چون بزرس[4] که بیاموزد باسبز گیاه[5]

☆ ☆

بس گلیم سیها کز نظرت گشت سپید   نظر تو سیهی پاك بشوید ز گلیم[6]

☆ ☆

قدر گهر جز گهر شناس نداند   اهل ادب را ادیب داند مقدار[7]

☆ ☆

۱- دیوان ص ۳۰۷ ؛ این مثل از امثال فارسی است در اندرز آذر باد مهر اسپندان چنین است : هر کس برای دیگران چاه کند خود در آن افتد (اخلاق ایران باستان دینشاه ایرانی ص ۹۹)

کسی کو بره بر کند ژرف چاه   سزد گر کند خویشتن را نگاه

(فردوسی طوسی) ، من حفر مغواة وقع فیها (مجمع الامثال ص ۶۳۸) ، ابوالفضل سکری مروزی گوید :

کم ماکرٍ حاق به مکره   وواقع فی بعض ما یحفر

(یتیمة الدهر ج ۴ ص ۹۰)

ای که تو از ظلم چاهی می کنی   از برای خویش دامی می تنی

(مثنوی علاء الدوله ص ۳۵ س ۱۹) نظیر : لا یحیق المکر السیئ الا باهله (احادیث مثنوی ص ۱۴)

۲- دیوان ص ۳۵۸ ، بمعنی بیچیز یست .

۳- دیوان ص ۲۶۸   ۴- بمعنی : پرخوار   ۵- دیوان ص ۳۶۱

۶- دیوان ص ۲۴۴ در مدح ابواحمد تمیمی .

۷- دیوان ص ۹۳ ؛ نظیر : قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری .

کسی که خواهد تا فضل تو بپوشاند — گو آفتاب درفشنده را بگل اندای [۱]

☆ ☆

ز کین او دل دشمن چنان شود که شود — ز نور ماه درخشنده جامهٔ کتان [۲]

☆ ☆

نبرد دل مرا همی فرمان — دل چو خر، شد ز دست و برد رسن [۳]

☆ ☆

باوقت بود بسته همه کار و همه چیز — بی وقت بود کار بسر بردن دشوار [۴]

۱ـ دیوان ص ۳۷۲؛ عطار گوید:

بخندید آن زمان دیوانه و گفت — که نتوانی بگل خورشید بنهفت

(اسرار نامه ص ۱۰۳)

بگفت آنچه دانست و بایسته گفت — بگل چشمهٔ خور نشاید نهفت

(بوستان سعدی)

خرد زان طیره گشت الحق مرا گفتا که بامن هم — بگز مهتاب پیمایی بگل خورشید اندایی

(دیوان انوری ج ۱ ص ۵۰۲)

ای ضیاء الحق حسام دین و دل — کی توان اندود خورشیدی بگل

قصد کردستند این گل پارها — که بپوشانند خورشید ترا

(مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون، دفتر ششم ص ۳۸۷ س ۲۰۱۰ـ۲۰۱۱)؛ نیز برای امثلهٔ دیگر رك. امثال وحکم ج ۱ ص ۳۸، ابوالفضل سکری مروزی در ترجمهٔ این مثل بعربی گفته است:

من رام طمس الشمس جهلاً أخطا — الشمس با لتطیین لا تغطی

(یتیمة الدهر ج ۴ ص ۸۸)؛ درمجمع الامثال میدانی (ص ۶۶۵) آمده: من یقدر علی رد أمس و تطیین عین الشمس. ۲ـ دیوان ص ۲۵۴؛ «ناصرخسرو گفته است:

از نام تو بگدازد بدخواه تو گویی — ماهست مگر نام تو بدخواهت کتان

(دیوان ناصرخسرو ص ۳۵۳)، «ان القمر... ویقرض الکتان (التربیع والتدبیر، جاحظ، ص ۶۳)، شریف رضی گوید: کیف لا تبلی غلالته — و هو بدر و هی کتان (تتمة الیتیمة ج ۱ ص ۴)» بنقل از مقالهٔ جستجوی مضامین اشعار ناصرخسرو... ص ۴۸'، دکتر محقق ۳ـ دیوان ص ۳۰۷؛

ما سر و پای یکی چنبر وار — خر ما خسته و بگسسته رسن (سنایی)،

«خر رفت و رسن برد بیا تا بینی» (قابوسنامه) رك. امثال وحکم ج ۲ ص ۷۳۱

۴ـ دیوان ص ۸۲؛ الامور مرهونة باوقاتها؛ سنایی گفته است:

این مثل در زمانه معروفست — که عملها بوقت موقوفست

(امثال وحکم ج ۱ ص ۲۳۵)

همی تا ز بهر مثل بر زبانها — در آید که هراشتر و مرغزاری
چنان چون بگویند اندر مثلها — که پهلوی هر گل نشستست خاری [1]

بیشتر رباعیاتی که در دیوان فرخی بنام او ثبت است بظاهر در مصراع آخر مثلی را دربر دارد؛ گویی شاعر درین کار عمدی داشته است زیرا معمولا معنی منظور در مصراع چهارم رباعی می آید وازین لحاظ مصراع آخر ممتازست. وی شاید خواسته است با بکار بردن مثلی این کار را تعهد کند. رباعیهای او اگر چه حاوی بعضی از مثلهای کهن است اما ناموزونی بعضی از امثال ازلطف شعر کاسته است [2] اینک بعضی ازین مثلها در رباعیات فرخی:

بگرستم زار پیش آن کام و هوا — گفتا مگری پند همی داد مرا
پنداشت مگر کآب نماند فردا — نتوان کردن تهی بساغر دریا [3]

✡ ✡

پیوسته همی جفا نمایی تو مرا — از بر داری مگر تو دیوان جفا
آگاهی نیست ازو فا هیچ ترا — ای جان پدر نه شیر مرغست وفا [4]

✡ ✡

از زلف تو بوی عنبر و بان آید — زان تنگ دهان هزار چندان آید

۱- دیوان ص ۳۷۵ ۲- درفصل آینده ازین موضوع بحث خواهد شد.

۳- دیوان ص ۴۴۴؛

نشاید باد را دربر گرفتن — نه دریا را بمشتی بر گرفتن

(ویس ورامین) امثال وحکم ج ۲ ص ۸۰۲، نظیر:

چه آن که گوید من بشمرم فضائل تو — چه آن که گوید دریا تهی کنم بدهن

(عنصری) امثال وحکم ج ۴ ص ۱۸۰۱

۴- دیوان ص ۴۴۴؛ منظور از شیرمرغ: چیز نایابست؛ ابوالفضل بیهقی نوشته است: «اگر بمثل شیرمرغ خواستی در وقت حاضر کردی»، خاقانی گفته است:

جان صرف کند در آرزویم — گر خود همه شیر مرغ جویم

رک. امثال وحکم ج ۲ ص ۱۰۴۶

زلف تو همی سوی دهان زان آید　　خر بنده بخانهٔ شتربان آید[1]

☆ ☆

گفتم که مرا زغم بسه بوسه بخر　　دل تافته گشتی و گران کردی سر
از بهر سه بوسه‌ای بت بوسه شمر　　چون گاو بچرمگر بمن در منگر[2]

☆ ☆

گویند گرفت یار تو یار دگر　　از رشك همی گویند ای جان پدر
جانا تو بگفتگوی ایشان منگر　　خرخو ببیند که‌غرقه‌شد پالان گر[3]

☆ ☆

چون با یاران خشم کنی جان پدر　　برمن مپریش خشم یاران دگر
دانی که منم زبون تر و عاجز تر　　پالان بزنی چو برنیایی با خر[4]

☆ ☆

گفتم که بیا وعدهٔ دوشینه بیار　　ورنه‌بخروشم زتوا کنون چوهزار

۱- دیوان ص۴۴۵ ؛
اینست آن مثل که فرو نامد　　خر بنده جز بخان شتربانی
(دیوان ناصرخسرو ص۴۷۸) ، الجنس مع الجنس (کتاب النقض ص۱۱۲ ، عبدالجلیل قزوینی) ، کل امرئ یمیل الی مثله (الفرائد والقلائد ، ثعالبی ، ص ۶۱) بنقل ازمقالهٔ جستجوی مضامین اشعار ناصرخسرو...ص۵۷-۵۸ ، دکتر محقق.

۲- دیوان ص۴۴۵ ؛ بمعنی خشم آلود نگریستن نظیر : شتری که بنعلبندش نگاه کند .

۳- دیوان ص۴۴۶ ؛ نظیر : شتر درخواب بیند پنبه دانه ، سلمان ساوجی گفته است :
نمایند هر شب خران‌را بخواب　　که‌پالانگران‌را ببرده‌است‌خواب
(امثال وحکم ج۲ص۷۲۷) ، سوزنی گفته :
شرف الدین چو خران برد ترا پالان پیش　　کینه می جویی از وی چو خر از پالانگر
(امثال‌وحکم‌ج۳ص۱۴۳۱)

۴- دیوان ص۴۴۶ ؛ دستش بخر نمیرسد پالانش را میزند :
حرف قرآن‌راضریران معدنند　　خر نبینند و بپالان بر زنند (مولوی)
رك. امثال وحکم ج۱ ص۳۹۴ وج۲ ص ۹۲۹ وح۱

گفتا دهم ای همه جفانك زنهار
آواز مده که گوش دارد دیوار[1]

☆ ☆

یك خانه بتانند بجان اندرخور
از تو مهتر و تو ز ایشان کهتر
چونین تو بتك ز همگنان در مگذر
نتوان بتکی بطوس شد جان پدر[2]

☆ ☆

صدبار زمن شنیده بودی کم و بیش
کایزد همه را هرچه کنند آرد پیش
در کردهٔ خویش ماندهای ای درویش
چه چون کندی فزون زاندازهٔ خویش[3]

☆ ☆

یاری بودی سخت بآیین و بسنگ
همسایهٔ تو بهانه جوی و دلتنگ
این خو تو ازو گرفتهای ای سرهنگ
انگور ز انگور همی گیرد رنگ[4]

☆ ☆

گویند که معشوق تو زشتست وسیاه
گر زشت وسیاهست مرا نیست گناه
من عاشقم و دلم برو گشته تباه
عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه[5]

☆ ☆

---

۱ ـ دیوان ص۴۴۶؛ فردوسی گوید:
چه گفت آن سخنگوی پاسخ نیوش
که دیوار دارد بگفتار گوش
نظامی گفته :
بخلوت نیزش از دیوار می پوش
که باشد در پس دیوارها گوش
رك. امثال وحکم ج۲ ص ۸۵۱

۲ ـ دیوان ص۴۴۶
۳ ـ دیوان ص۴۴۶

۴ ـ دیوان ص۴۴۷؛ منوچهری گوید :
نام خرد و فهم نکو ما ز تو بردیم
انگورزانگور برد رنگ و به ازبه
(دیوان ص۷۸) ، نظامی گوید :
مکن با بدآموز هرگز درنگ
که انگور گیرد ز انگور رنگ
(رك. تعلیقات دیوان منوچهری ص۲۰۲)

۵ ـ دیوان ص۴۴۷

بامن چو گل شکفته باشی گه گه — گاهی باشی چو کارد با گوشت تبه [1]
روزی همه آری کنی و روزی نه — یک ره صنما بنه مرا بر یک ره [2]

☆ ☆

ای دوست بیک سخن زمن بگریزی — خوی تو نبد بهر حدیثی تیزی
بدگشتی ازان که با بدان آمیزی — بادیگ بمنشین که سیه برخیزی [3]

ازین موارد که بگذریم، چنان که پیش ازین گفته شد، بعضی از عبارات او بمثل میماند چه بسا که پس از استقصا در متون فارسی بتوان نظایر آنهارا جست و بیقین درین باب حکم کرد. بعضی اگر مثل هم نبوده‌اند بواسطهٔ اشتمال معنی و شیوایی بیان ممکنست چون مثلی سائر بکار روند. ابیات زیرین شواهدی ازین نوع مواردست :

کس‌را بجهان چون‌پسر توپسری نیست — آهو بچه کی باشد چون بچهٔ ضیغم [4]

☆ ☆

سه بوسه مرا برتو وظیفه است ولیکن — آگاه نیی کز پس هر بوسه کناریست [5]

☆ ☆

این من از تنگدلی گفتم و از تنگدلی — آن برآید که دل‌خلق نخواهد بزبان [6]

☆ ☆

بسیار بخوردند و نبردند گمانی — کز خوردن بسیار شود مردم بیمار [7]

☆ ☆

مخالفان را یک روز روزگار مده — که اژدها شود ار روزگار یابد مار [8]

---

۱ ـ نظیر: مثل کارد و پنیر
۲ ـ دیوان ص ۴۴۸ — ۳ ـ دیوان ص ۴۴۸ ؛ منظور اثر همنشینی است
۴ ـ دیوان ص ۲۳۹ — ۵ ـ دیوان ص ۲۲ — ۶ ـ دیوان ص ۲۷۹
۷ ـ دیوان ص ۱۵۷ — ۸ ـ دیوان ص ۶۵

بلی هرچه خواهد رسیدن بمردم — بر آن دل دهد هر زمانی گوایی ۱

☆ ☆

ز بسیار اندکی او را نموده است — دلیلست اندکی او را ز بسیار ۲

☆ ☆

سخن راست توان دانست از لفظ دروغ — باد نوروزی پیدا بود از باد خزان ۳

☆ ☆

گرچه بسیار بماند بنیام اندر تیغ — نشود کند و نگردد هنر تیغ نهان...
شیرهم شیر بود گرچه بزنجیر بود — نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان ۴
بازهم باز بود ورچه که او بسته بود — شرف بازی از باز فکندن نتوان ۵

☆ ☆

هرعلم را تمام کتابیست در دلش — آری بجاهلی نتوان کرد مهتری ۶

☆ ☆

دل مردم بنکوکار توان برد از راه — بر نکوکاری هرگز نکند خلق زیان...
نیک و بد هر دو توان کرد ولیکن سختست — نیک دشوار توان کردن و بد سخت آسان ۷

☆ ☆

۱ـ دیوان ص ۳۹۴ ؛ عطار گفته است :
حکم دل بینندگان را جان فزود — هرچه دل گوید دران نتوان فزود
(امثال وحکم ج ۴ ص ۱۹۲۱)، خاقانی گفته:
بصورت دو حرف کژ آمد دل اما — ز دل راستگو تر گوایی نیابی
(امثال وحکم ج ۳ ص ۱۳۲۸)

۲ـ دیوان ص ۱۴۵ — ۳ـ دیوان ص ۳۰۴
۴ـ نظیر :
ما نداریم از رضای حق گله — عار ناید شیر را از سلسله
(مولوی) رك. امثال وحکم ج ۲ ص ۱۰۴۷

۵ـ دیوان ص ۳۰۴ — ۶ـ دیوان ص ۳۸۱
۷ـ دیوان ص ۲۷۹ ؛ اسدی گوید : پشیمان نگردد کس از کار نیک (امثال وحکم ج ۱ ص ۴۵۵)

من تنگدلی پیشه نگیرم که بزرگان / کس را ببزرگی نرسانند بیکبار [1]

✡ ✡

چو روزگار بود کار چون نگار کند / بروزگار توان کرد کارها چو نگار [2]

✡ ✡

بزرگی و نیکی نیابد هگرز / کسی کو ببد بود همداستان [3]

✡ ✡

بسا سپاه گرانا که پی سپار شدند / زجنبش قلمی تارو مارو زیرو زبر [4]

✡ ✡

گر سخن گوید آب سخن ما برود / بشود نور ستاره چو بر آید مهتاب [5]

✡ ✡

مردم بخرد هرچه بخواهد بکف آرد / چیزی ندهد جز بخرد ایزد دادار [6]

✡ ✡

آب وشرف وعز جهان روز بهان راست / با روز بهان جمله نیرزند بنانی [7]

✡ ✡

عدو پیاده بود خشم تو سوار دلیر / پیاده را بتواند گرفت زود سوار [8]

✡ ✡

۱- دیوان ص۸۲ ۲- دیوان ص۱۱۰ ؛ یادآور شعر بامعالی رازی است :

نادیده روزگارم از آن رسم دان نیم / آری بروزگار شود مرد رسم دان

(المعجم ص۲۲۲)

۳- دیوان ص۲۴۹ ۴- دیوان ص۱۱۸

۵- دیوان ص۱۶ ؛ نظیر : چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد (امثال و حکم ج ۱ ص۴۴۴)

۶- دیوان ص۱۲۰ ؛ بعضی از نسخه ها : ندهد به ز خرد . معزی گفته است :

خدای هرچه دهد بنده را ز فتح و ظفر / بدین پاک دهد یا بعقل یا بهنر

۷- دیوان ص۳۶۸ ؛ ناروز بهان جمله . . . (ضبط مرحوم دهخدا در امثال و حکم ج۱ ص۴۶۶)

۸- دیوان ص۱۶۴

پـی نام و نانند خـلق زمـانـه | تو مرخلق زا مایـۀ نام و نانی [1]

✩ ✩

ملکان مرغ شکارند وملك باز سپید | تا جهان بودوبود، مرغ بودطعمۀباز [2]

✩ ✩

توکریم و پسران همچو تو باشندکریم | بشجر باز شود نیك و بد هر ثمـری [3]
این پسر چون پدر آمد بسرشتو بنهاد | تخم‌چون‌نیك‌بود ، نیك پدید آید بر [4]

✩ ✩

شاهی که ندیمی چو تو دارد چکند کس | چون سرخ گل آید بچه‌کار آید گلنار [5]
آری بمهـره‌های سقط ننگـرد کسی | کو را بتوده پیش بود در شـاهوار [6]

✩ ✩

جوان که قادر گـردد دراز دست شود | امیر کوته دستست و قادرست و جوان [7]

✩ ✩

هرآنکس کوبی‌اندیشه‌سخن‌گویدخطا باشد | چگونه پارسا باشدکسی کو پادشا باشد
کسی کوپادشا و مهتر و فرمانروا باشد | بآن‌کوشد که اورا همت‌وکام‌وهوا باشد[8]

۱ــ دیوان ص۳۷۰

۲ــ دیوان ص۲۰۴ ؛ شبیه این مورد رك . ص۲۰۸ س۱ و۲۲ ؛ مضمون بیت بالا نظیر : الحکم لمن غلب است (رك . امثال وحکم‌ج ۱ ص۵۳۳وج۲ ص۶۹۹)

۳ــ دیوان ص۳۸۰

۴ـ دیوان ص ۱۲۱ نیز رك . دیوان ص۱۰۶ س۵ ؛ مفهوم این ابیات نظیر: کل شیء یرجع الی‌اصله؛ «بار مانند تخم‌خویش بود» (از ناصرخسرو بنقل از امثال و حکم ج۱ ص۴۴۳) ؛ الولد سرابیه‌است :

بهراین فرمودآن شاه نبیه | مصطفی که الولد سرابیه

(مثنوی مولوی چاپ علاءالدوله ص۴۰۷ س۱۳ بنقل از احادیث مثنوی ص۱۳۵)

۵ــ دیوان ص۱۷۱

۶ــ دیوان ص۱۵۴ ؛ مفهوم دوبیت اخیر نزدیك است به : تیمم باطلست آنجا که آبست (امثال وحکم ج۱ ص۴۶۴)

۷ـ دیوان ص۳۲۸ ۸ــ دیوان ص۴۲۰

خویشتن را چه ستاید چو ستوده است بفضل — چه نیازست سیه‌موی جوان را بخضاب [1]

✡ ✡

چیزی که همی دانی بیهوده چه پرسی — گفتار چه باید که همی دانی کردار [2]

✡ ✡

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر — سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر...

شنیده‌ام که حدیثی که آن دو باره شود — چو صبر گردد تلخ، ارچه خوش بود چو شکر [3]

✡ ✡

خانهٔ محمود را مسعود زیبد کدخدای — کدخدای خانهٔ شیر عرین زیبد عرین [4]

✡ ✡

خدای درخور هر کس دهد هر آنچه دهد — در این حدیث یقینند مردمان اغلب [5]

✡ ✡

من این غرض بتوانم شناخت نیك، ولی — دراز کردن قصه بهر سخن بچه کار [6]

✡ ✡

راز دلها خدای داند و بس — من کی آگه شوم ز راز نهان [7]

۱ـ دیوان ص ۱۵ ؛ نظیر : خوشتر بود عروس نکوروی بی‌جهیز (فرخی) یا : چه حاجتست بمشاطه روی زیبا را ؛ یا :

ذکر ترا گر کنند ور نکنند اهل فضل — حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

(سعدی) امثال وحکم ج ۲ ص ۶۸۶

۲ـ دیوان ص ۸۱

۳ـ دیوان ص ۶۶ ؛ نظیر :

سخن گرچه دلبند و شیرین بود — سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یکبار گفتی مگو باز پس — که حلوا چو یکبار خوردند بس

(سعدی) امثال وحکم ج ۲ ص ۷۰۲

۴ـ دیوان ص ۳۰۰ ؛ نظیر : الشبل فی المخبر مثل الاسد (امثال وحکم ج ۲ ص ۶۱۸)

۵ـ دیوان ص ۹ ؛ مانند : بهر کس هرچه لایق بود دادند .

۶ـ دیوان ص ۱۱۴ ۷ـ دیوان ص ۲۶۶

هر آن کس که بر کین او دست سود — بدستش دهد دست محنت رسن [۱]

✩ ✩

دولت تو روغنست و ملك چراغست — زنده توان داشتن چراغ بروغن [۲]

✩ ✩

چون تو نشود هر که بشغل تو زند دست — زن مرد نگردد بنکو بستن دستار [۳]

✩ ✩

عزیز تر ز همه خلق یار نیك بود — ولی عزیز تر از یار خدمت سلطان [۴]

✩ ✩

کافر نعمت شد و نسپاس گشت — کافر نعمت را شدت جزاست [۵]

✩ ✩

سخن شناسان بر جود او شدند یقین — کجا یقین بود آنجا بکار نیست گمان [۶]

✩ ✩

کسی که لاله پرستد بروزگار بهار — زشغل خویش بماند بروزگار خزان [۷]

✩ ✩

کسی که نام و بزرگی طلب کند نشگفت — که کوه زر ببر چشم او نماید کاه [۸]

✩ ✩

چه حدیثست، من این بوسه شماری بنهم — بشود عیش چو معشوق شود بوسه شمر [۹]

۱ـ دیوان ص ۳۱۲ ؛ نظیر : کار دست کسی دادن ، امثال و حکم ج ۲ ص ۸۶۷

۲ـ دیوان ص ۲۷۰ ۳ـ دیوان ص ۱۶۶ ۴ـ دیوان ص ۳۰۱

۵ـ دیوان ص ۱۹ ؛ معروفی بلخی گفته است :

کافر نعمت بسان کافر دین است — جهد کن و سعی کن بکشتن کافر
(امثال و حکم ج ۳ ص ۱۱۸۵)

۶ـ دیوان ص ۲۵۳ ۷ـ دیوان ص ۲۷۳ ۸ـ دیوان ص ۳۵۷

۹ـ دیوان ص ۱۵۰ ؛ نظیر : لاخیر فی معروف اذا احصی (امثال و حکم ج ۳ ص ۱۳۵۲)

اسب او با کوس آموخته تر | ز اشتر پیر بآواز درای [1]

✡ ✡

ز بیم تیغ او شیران جنگی | بسوراخ اندرون رفته چو کنتار [2]

✡ ✡

هم بگویندی گر جای سخن یا بندی | مردم یاوه‌سخن را نتوان بست دهان [3]

✡ ✡

هیچ شه را درجهان آن زهره نیست | کو سخن راند ز ایران بر زبان . . .

مرغزار ما بشیر آراسته است | بد توان کوشید با شیر ژیان [4]

✡ ✡

ور بدین هردو سبب خیره‌سری غره شود | همچنان گردد چون مور که گیرد پرواز [5]

دشمن خواجه ببال و پر مغرور مباد | که هلاك واجل مورچه بال و پر اوست [6]

✡ ✡

نه عود گردد هرچوب کان بجهدو برنج | بگل فروکنی اندر میان دریا بار [7]

✡ ✡

ز ده خشت زخم خدنگیش ناید | نیاید زده مورچه فعل ماری [8]

✡ ✡

۱- دیوان ص ۳۸۹ ۲- دیوان ص ۱۴۴

۳- دیوان ص ۳۰۶ ؛ سعدی گوید :

شاید پس کار خویشتن بنشستن | لیکن نتوان زبان مردم بستن

گلستان ، باب پنجم ص ۱۳۲

۴- دیوان ص ۲۶۲-۲۶۳

۵- دیوان ص ۲۰۳ ؛ مور را چون اجل رسد پر بر آرد :

بی خرد را بد است فضل و هنر | زان که باشد هلاك مور از پر (سنایی)

نظیر : اذا اراد الله هلاك النملة انبت لها جناحين رك . امثال وحکم ج ۴ ص ۱۷۵۵

۶- دیوان ص ۲۸ ۷- دیوان ص ۱۶۴ ۸- دیوان ص ۳۷۴

هر بزرگی که بفضل و بهنر گشت بزرگ	نشود خرد ببد گفتن بهمان و فلان [1]

☆ ☆

بی فضایل سیر تو نتوانند گرفت	هر کجا آب نباشد نتوان کرد شناه [2]

گاه نیز از تعبیراتی خاص معنایی مفهوم میشود که بظاهر الفاظ آنها ارتباطی ندارد ؛ درابیات زیرین نمونه‌هایی ازین گونه تعبیرات بنظر میرسد :

راه بده بردن : صورت معقول داشتن سخنی یا کاری .

نه غریبست این از نعمت آن بارخدای	این سخن راهنمونست و به ده دارد راه [3]

درجوال شدن : فریب خوردن

کسی کو بحصاری قوی از طاعت او تافت	بترزان که بگفتار زنی شد بجوالی [4]

دو چشم کسی را چهار کردن : بسیار انتظار دادن و دو چشم را چهار کردن بمعنی انتظار و توجه و دقّت

۱ـ دیوان ص ۳۰۴ ؛جای دیگر فرخی گفته :

مرد را اول بزرگی نفس باید پس نسب	هست اندر ذات او این هردو معنی آشکار

(دیوان ص ۱۰۸) نظامی گفته :

آنجا که بزرگ بایدت بود	فرزندی کس نداردت سود

برای امثلهٔ دیگر رك. امثال وحکم ج ۱ ص ۴۶

۲ـ دیوان ص ۳۵۲ ؛ نظیر : ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها ، رك. امثال وحکم ج ۱ ص ۸۱

۳ـ دیوان ص ۳۶۰ ؛ این تعبیر در تاریخ بیهقی نیز مکرر آمده (تاریخ بیهقی ص ۴۰۶ و ح ۶) ، «بر آن قرار دادند که قاضی بونصر را فرستاده آید با این دانشمند بخاری تا برود وسخن اعیان ترکمانان بشنود و اگر زرقی نبود وراه بدیهی میبرد آنچه گفته‌اند درخواهد» (تاریخ بیهقی)

حافظ گوید :

زهد رندان نوآموخته راهی بدهی است	من که بد نام جهانم چه صلاح اندیشم

(دیوان حافظ ص ۲۳۴ وح ۲) ؛ منوچهری گوید :

زیرا که حدیث تو بده راه نماید	گفتار جز از تو نبرد راه سوی ده

(دیوان ص ۷۷) رك. تعلیقات دیوان منوچهری ص ۲۰۱ـ۲۰۲ که شامل شواهد بیشترست نیز رك . امثال وحکم ج ۲ ص ۸۶۱

۴ـ دیوان ص ۳۹۷ ؛مولوی گوید :

در جوال نفس خود چندین مرو	از خریداران خود غافل مشو

(مثنوی چاپ نیکلسون دفتر ششم ص ۵۳۶ س ۴۵۵۲)

چندین حدیث گفته شد و آخر آن نگار — تا بوسه‌یی بداد دو چشمم چهار کرد [1]

زایران دگران باز بامید کنند — از پی دیدن دیناری دو چشم چهار [2]

نتوان در کسی نگریستن: بیزار بودن

من همانم که بمن داشتی از گیتی چشم — چه فتاده است که در من نتوانی نگرید [3]

از اسب فرود آمدن و بخر نشستن: تنزل

اگر سکندر با شاه یك سفر کردی — ز اسب تازی زود آمدی فرود به‌خر [4]

سپر بر آب افکندن : تسلیم شدن بدشمن

نصیب روزه نگه‌داشتم دگر چکنم — فکند خواهم چون دیگران بر آب سپر [5]

سپید کار : نیکو کار و جوانمرد

چون کس بروزه در تو نیارد نگاه کرد — از روزه چون حذر نکنی ای سپید کار ! [6]

سررسن یافتن : سر رشته‌را بدست آوردن

۱- دیوان ص ۴۳۶

۲- دیوان ص ۹۹ ؛ تعبیر مذکور در دو بیت اخیر را دیگران هم بکار برده‌اند ؛ انوری گوید :

هیچ غم را کران نمی بینم — تا دو چشمم چهار می نشود

جامی گفته :

زشوق تو گرچه خونبارست چشمم — بسوی شش جهت چارست چشمم

امروز ازین تعبیر نفرینی مانند : چشمش کور بشود ! اراده میکنند (رك. امثال وحکم ج ۲ ص ۶۱۶)

مولوی گفته‌است :

باز گونه نعل در ره تا رباط — چشمها را چار کن در احتیاط

چشمها را چار کن در اعتبار — یار کن با چشم خود دو چشم یار

(مثنوی ، تصحیح نیکلسون ، دفتر ششم ص ۳۶۳ س ۱۵۸۸-۱۵۸۹)

۳- دیوان ص ۴۳۷ — ۴- دیوان ص ۶۷

۵- دیوان ص ۱۶۰ ؛

چون بر افکنده‌یی بر آب سپر — می نداری بسان مست خبر (سنایی)

برای شواهد دیگر رك. امثال وحکم ج ۲ ص ۹۴۴

۶- دیوان ص ۱۵۳ ؛ منوچهری گفته‌است :

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

هر کس بشغل خویش فرورفت و بازیافت — از رای نیک و برکت خواجه‌سررسن ۱

قرآن شستن: درمورد انکار ازکاری زشت

گر من امروز شادمانه نیم — شسته بادی بدست من قرآن ۲

گرگ آشتی: صلح ازروی نفاق

غم‌دیدم ازآن کس که مرا می باید — ببریدم از و تا دل من بگشاید

نا دیدن او مرا همی بگزاید — گرگ آشتیی کنم چه تا پیش آید ۳

لنگرانداختن: در جایی برای آسایش ماندن

سبکی کردو بهنگام سفر کردو برفت — تا نگویند فروهشت بر ما لنگر ۴

دامن بدامن چیزی‌دوختن و گره زدن: همراهی

هرچه توخواهی بکن که دایم دارد — دولت با دامن تو دوخته دامن ۵

همیشه دامنت بادامن طاعت گره باشد — ترا بادیگران اندرچنین‌معنی فره باشد ۶

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

یا باش دشمن من یا دوست باش ویحك — نه دوستی نه دشمن اینت سپید کاری
(دیوان‌منوچهری ص۸۵ ح۹)

۱ـ دیوان ص۳۳۲ — ۲ـ دیوان ص۲۶۶

۳ـ دیوان ص۴۴۵؛ عطارگوید:

اگر از چه برون آیی ترا به — درین‌صحرا چو من‌گرگ آشنا نه...

امان کی‌یافت آن گرگ‌دغل‌باز — که با روبه کند گرگ آشتی ساز

(اسرار نامه ص۱۶۶) ناصرخسروگفته:

مکن قصد جفا گر باوفایی — ز سگ‌ طبعی بود گرگ‌آشنایی

ابوالفضل بیهقی نوشته: «صواب آنست که گرگ آشتی کنیم و باز گردیم که نباید خطایی افتد»

بادکه باخاك بگرگ آشتی است — ایمن ازین راه ز نا داشتی است

(نظامی گنجوی ـ گنجینهٔ گنجوی ص۱۳۲ بنقل‌از برهان‌قاطع ح۳ ص۱۷۹۸ ح۲)؛ نیز رك. امثال و حکم ج۳ ص۱۲۹۹-۱۳۰۰ — ۴ـ دیوان ص۱۰۵

۵ـ دیوان ص۲۷۰

۶ـ دیوان ص۴۲۱؛

دشمن من این تن بدمهر مست — کرده گره دامن با دامنم
(دیوان‌ناصرخسرو ص۲۷۹)

انگشت بدندان گرفتن : علامت حسد یا شگفتی

از رشك او دبیران انگشتها بدندان او گاه در ببارد ز انگشت خویش و گه زر[1]

از چیزی یا کسی دست بردن : گرو بردن و غلبه بر حریف. برزدن با کسی یا چیزی: برابری کردن

ز شاهان گوی برده وقت بخشش ز شیران دست برده گاه پیکار[2]

پدر از مردی از شیر بردهردم دست پسر از مردی با پیل زند هم زمان بر[3]

تازگی کردن : روی خوش نشان دادن و خوش آمد گفتن

هرگز بدرگهش نرسیدم که حاجبش صد تازگی نکرد و نگفت: اندرون گذر[4]

ازین نوع شواهد در دیوان فرخی بازهم بنظر میرسد ؛ مقایسهٔ این گونه ابیات وی با دیگر متون نظم و نثر فارسی برای پی بردن بمفهوم و مورد استعمال و سابقهٔ امثال و تعبیرات قدیم سودمندست .

۱- دیوان ص۱۸۷ ؛

زعزت عقل و جان حیران بمانده خرد انگشت در دندان بمانده

(اسرار نامهٔ عطار ص۱۵)

۲- دیوان ص ۱۴۴ ۳- دیوان ص ۱۲۱ وحاشیه ؛ ابن یمین گفته :

برده است درهوای گلستان عارضش چشمم بگاه گریه ز ابر بهار دست

(امثال وحکم ج ۲ ص ۸۰۶)

۴- دیوان ص۱۹۳

فصل سی و هفتم
بعضی نکات انتقادی

در نقد اشعار گویندگان آنچه بیشتر در خور توجه است کیفیت وارزش سخن آنانست نه آن که از متقدمان بوده‌اند یا از معاصران. یادآوری این نکته ازانروی لازم است که بعضی ازادبای روزگار ما جز باشعار پیشینیان بسخنی دیگر عنایت نمیکنند وهمه ازآثار اینان سخن میگویند گویی در قرن اخیر – که در شعر فارسی از نظرهای مختلف دگرگونیهایی روی داده وآثار فراوان پدید آمده است – بگمان ایشان کسی لب بسخن نگشوده یا چیزی ازین مقوله بگوششان نرسیده است. برخی از متأخران نیز بآثار قدیم بیمهرند وچون مفاهیم واسلوب سخن شاعران گذشته‌را موافق طبع وسلیقهٔ خود نمی‌یابند ازمطالعهٔ شعر آنان روی برمیتابند وبر متقدمان خرده میگیرند که چرا چنان اندیشیده یاشعر گفته‌اند واز یادمیبرند که اولا شاعرهم، مانندیگرمردم، دارای نیازمندیها، آرزوها، هوسها ولغزشهاست. ثانیاً ازکسانی که قرنها پیش ازین بوضع خاصی زندگی میکرده اند نمیتوان انتظار داشت که بشیوهٔ بشر قرن بیستم فکر کرده و سخن گفته باشند. بعلاوه اگر کسی بتازه جویی وتجدد توجه خاص داشته باشد ازین لحاظ هم شعر قدما وتأمل درهنرمندیشان سودمندست زیرا بعضی ازآنان درعصر خوداهل ابداع و ابتکار و

متجدد بوده‌اند. بدیهی‌است که‌این‌هردواندیشه خالی ازافراطوتفریط نیست؛ منتقد منصف آنست که شعر خوب و شیوا را ، از هر دوره و ازهر گوینده‌یی که باشد ، از روی‌آگاهی ومعرفت بستاید ومظاهر زیبایی آن‌رابنماید نیز برسخن نامطبوع انگشت نهد.

ابومحمد عبدالله‌بن قتیبه دینوری (م. ۲۷۶ هـ.) در کتاب الشعر والشعراء درین باب چنین بانصاف اظهار نظر کرده‌است: «درمتقدم بسبب تقدم بچشم تجلیل نگاه نکردم‌ومتأخر رابواسطهٔ تأخر زمانش بنظر تحقیر ننگریستم بلکه بهردودسته بدیدهٔ انصاف نظر کردم وحق هر کس‌را بدادم وبهره‌اش راتمام کردم. اما کسی‌از علمای این عهدرا دیده‌ام که شعری سخیف رابواسطهٔ تقدم گوینده‌اش زیبا میداندو درزمرهٔ اشعار بر گزیده‌اش میشمرد وشعری استوار رانا مطبوع می‌انگارد وعیبی دران نمی‌بیند جزآن‌که درزمان وی گفته شده و گوینده‌اش را میشناسد. خداوند شعر وعلم وبلاغت رابزمان معین یاقومی خاص منحصر نکرده بلکه آن را بین بندگان خود مشترك ومقسوم قرار داده است»[1]. ابوعلی حسن‌بن رشیق قیروانی (م ۴۶۳۰ هـ) نیز نوشته است که هرشاعر قدیمی درزمان خودنسبت به پیشینیان مبدع ومتجدد بوده ، سپس همان عبارت گذشته راازابن قتیبه آورده است[2].

نگارنده هنگام بحث ازشعر فرخی کوشیده است تادر حد توانایی خویش انصاف رارعایت کند وسخن وی رافقط بدلیل آن که ازشاعران متقدم است نیکو نشمارد ویا بدین‌سبب بر وایراد نگیرد که چراقریب یکهزار سال پیش‌پسندهای روزگارمارا رعایت نکرده است. ازینروی درفصلهای گذشته هرجا درباب‌استعدادو هنر شاعری وزیبایی شعر فرخی‌نکته‌یی گفتنی بوده‌بیان کرده ونیز بموقع ازنشان‌ـ

۱ـ رك. الشعر والشعراء ص۷

۲ـ رك. العمدة فی‌صناعة‌الشعر ونقده ج۱ ص۵۶ـ۵۷ یا «باب‌فی‌القدماء والمحدثین» ج۱ ص۹۰ـ۹۱ چاپ دوم

دادن موارد ضعف سخن او خودداری نکرده است چنان که مباحثی مانند: اشعار غنایی و تغزلهای دلکش فرخی، قدرت توصیف و اوصاف زنده و زیبای او، اسلوب سهل و ممتنع و موسیقی کلام و مهارتش درسرودن مدایح و ابداع تشبیهات و مضامین؛ و یا سخن ازفقر معنی درشعر وی، یکنواختی گفتار و تکرار موضوع محدود مدح در قصاید، اغراقهای ناخوش آیند، عشقهای بی‌شور وظاهری، آوردن الفاظ ناهموار عربی بندرت، ازین قبیل است.

کسانی که درباب فرخی بحثی کرده‌اند غالباً اززیبایی شعراو، آن‌هم باختصار، سخن گفته‌اند جز بعضی ازمعاصران که گاهی بضعفی دراشعار وی اشاره نموده‌اند و پیش ازین بمناسبت ازعقایدشان یادشده است. برخی ازخارجیان نیزدرباب اومثلا نوشته‌اند که بی‌شك بااستعدادترین شاگرد ومرید عنصری ![1] ودر شاعری ازاستاد خودبزرگتر بوده [2] یا آن که «فرخی یکی ازسه شاعر قصیده سرای معروف دورهٔ غزنوی، تنها شاعریست که دیوان اوبطور کامل تاامروز حفظ گردیده است. اثراو ازآثار عنصری ومنوچهری دربرابر خرابکاریهای دوران وتغیرات ذوق حاصله‌ازان بیشتر مقاومت کرده‌است. برای‌اثبات برتری شعرفرخی برشعر دوشاعر دیگراین حال دلیلی کافی است» [3]. چنین بنظر میرسد که استواری وشیوایی سخن ـ که در بیشتر اشعار فرخی محسوس است ـ نقائصی راکه بندرت درگفتارش راه یافته از دیدهٔ خوانندگان دیوان اوپوشیده است یا صاحب نظران در بحثهای خود هنگامی که ازوی یاد کرده‌اند برعایت اقتضای حال از تفصیل صرف نظر کرده‌اند.

درین کتاب که همه سخن ازفرخی است وبخشی ازان بتحلیل شعر وی

۱ـ A. J. Arberry, Classical Pesian Literature, P.58

۲ـ Gilbert Lazard, Histoire des Literatures. I, P.898؛ درباب این که فرخی شاگرد عنصری نبوده دربخش اول این کتاب بحث شده است.

۳ـ دکتر احمد آتش، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران سال هشتم شمارهٔ ۲ ص ۱

اختصاص دارد لازمست درین زمینه نیز مختصری نوشته شود تا معرفی فرخی و اشعارش کامل گردد. راجع بذوق سلیم و قریحهٔ روشن و تخیل لطیف و مهارت فرخی در شاعری و مظاهر جمیل کلام او در فصلهای گذشته بتفصیل سخن رفته و نگارنده اینک از تکرار آنها و بیان زیبائیهای شعر وی بی‌نیازست ازینروی درین فصل فقط بذکر مواردی که شاید بر گفتار او بتوان خرده گرفت و ناگفته مانده است میپردازد؛ درین باب نیز نخست مضمون و معنی سخن را در نظر میگیرد سپس لفظ و ظاهر آن را.

نکات معنوی

آنچه در باب فقر معنی وضعف روح در شعر فرخی بنظر میرسید در فصل سی‌ویکم این کتاب گفته شد اما علاوه برین گاه دیده میشود که وی در بیان همان مضامینی هم که درخاطر داشته توفیق نیافته است مثلا خواسته کسی‌را بستاید بیانش مبهم و آنچه گفته برخلاف مقصودست یا مضمونها و تشبیهات نامتناسب و تعبیرات نازیبا آورده و مقتضای حال را رعایت نکرده است. اکنون از بعضی ازین گونه موارد باذکر شواهدی از دیوان وی یاد میشود.

چون بیشتر اشعار فرخی درستایش ممدوحانست ابیاتی که درین زمینه درخور ایرادست بیشتر یافته میشود. مثلا در مدح خواجه عمید ابوالحسن منصور خواسته است بدو بگوید که از دیگر مردم متمایزست و کسی چون او نتواند شد؛ در تمثیلی که برای ادای این مضمون آورده است ممدوح بجغد و دیگران بتذرو مانندشده‌اند:

نه چون تو گردد اگرچند مال دارد کس بدیع بزم کند یا درم دهد بسیار . . .
تذرو هم نشود جغد گرچه گوناگون بپشت و سینهٔ او بر کنند رنگ و رنگار[1]

باز در بیان قهر وخشم هم بهمین نحو سخن گفته است:

۱- دیوان ص ۱۶۴

کسی که‌خشم‌تو‌او‌را‌بژرف چاه افکند   مگـر بمهر تو گوید مـرا ز چاه بر آر
چنان که‌هر که‌مراورا کشنده‌مار گزید   امید رستن خویش افکند بمهرهٔ مار [1]

در قصیده‌یی دیگر که درمدح سلطان محمود ودعای بقاوسلامت اوست ابیات زیرین را آورده ؛ مصراع دوم بیت دوم بجزمعنی درخواست طول عمر ، شاید آرزوی‌ختم عمر راهـم بذهن میرسـاند ولی البته با آمـدن دیگـر ابیات قصیده مـراد شاعر معلوم میشود :

بر همـه مـردمان روی زمـین   مهـراو واجبست چون ایمان
کافرست آن که او بپنج نماز   جان او را نخواهـد از یزدان
جـانهای جهـانیـان بستست   دربقـا و سـلامت سلطـان [2]

اگرچه درباب جوانی امیر محمد گفته که درعین جوانی بخرد وآگاه وکاردانست: با آوردن صفت «ناکاردیده» تاحدی ازمرتبت ممدوح میکاهد :

جوانیست ناکـار دیده ولیکن   ازین‌بخردی آگهی کاردانی [3]

درتغزل قصیده‌یی ، درمدح خواجه ابوبکر حصیری، مقایسهٔ ممدوح باغلام شایسته نیست‌وموجب تحقیرشأن اوست وحال آن که قصد گوینده گریز بمدح بوده است:

ای پسر نیزمـرا سنگ‌دل وتند مخوان   تندی‌وسنگدلی‌پیشهٔ‌تست‌ای‌دل‌وجان...
بحدیثی کـه رود بند برابرو چـه زنی   همچو گنگان نتوان بست بیکباردهان
تو غلام منی و خواجه خداوند من‌است   نتوان‌باتوسخن گفتن وباخواجه‌توان [4]

بیت زیرین - که درستایش خواجه‌ابوبکرحصیریست - اگرچه متضمن‌تشبیه دشمن خواجه بمورچه است اما گویی شاعر نه‌فقط اورانفرین نکرده بلکه خواسته‌مغرور نشود تاهلاك نگردد :

۱- دیوان‌ص۱۶۴   ۲-دیوان ص۲۶۶
۳- دیوان ص۳۸۴   ۴- دیوان ص۳۲۱

دشمن خواجه ببال و پر مغرور مباد　　که هلاک و اجل مورچه بال و پر اوست[۱]

گاه تشبیهاتی که در مضامین مختلف آورده مناسب و زیبا نیست؛ مثلا در همین موضوع مدح خواسته است سختی هیبت احمد بن حسن میمندی را بنماید ولی مضمونی که اندیشیده بنحوی بممدوح هم سرایت میکند:

شبی است هیبت او را سیاه روی و دراز　　که روز عمر عدو زو سیه شد و کوتاه[۲]

در تشبیه تیزی سنان و گذشتن آن از سپر، بسوزنی که بآسانی از پرنیان میگذرد شبه بها با کوچکی و ظرافت ساز گار ترست و با موضوعی پهلوانی ورزمی هم آهنگ نمینماید:

گفتم سنان نیزهٔ او چیست باز گوی　　گفتا ستاره‌ای که بود برجش استخوان

گفتم چگونه بگذرد از درقه روز جنگ　　گفتا کجا چنان سر سوزن ز پرنیان[۳]

در ابیات زیرین نیز همین حال محسوس است؛ در هنگامهٔ جنگ بدل شدن رنگ سرخ روی یلان برنگ زرد باتشبیه لطیف بیختن گل برزعفران از یکدست نیست:

بوقتی کز دو لشکرگاه بانگ کوس برخیزد　　خروش کوس گردان را ز خواب خوش برانگیزد

علامت کش بگوش نیزه منجوف اندر آویزد　　برآید نیلگون ابری که گل بر زعفران بیزد

یلان را سرخی اندر روی با زردی در آمیزد　　بخندد تیغ و از چشمش بوقت خنده خون ریزد[۴]

در زمینه‌های دیگر نیز این گونه تشبیهات ناجور دیده میشود. در بیت زیرین دهان معشوق بسبب بوی خوشی که دارد بغالیه‌دان مانند شده و اگرچه گفته است بجای غالیه دران دندانهای ستاره مانند اوست ولی باز رنگ سیاه غالیه که از دیگر تشبیهات و مضامین درخاطر ست در تصویر این دهان زیبا درذهن نقش می بندد و لطف وزیبایی شعر کمی نقصان می یابد:

۱ـ دیوان ص۲۸　　۲ـ دیوان ص۳۵۶

۳ـ دیوان ص۲۷۲؛ نیز رك. ص۳۹۲ س۲؛ عنصری گفته‌است:

بحلقهٔ زره اندر برزمگه تیرش　　چنان بود که به‌درزحریر درسوزن

(دیوان عنصری ص۱۱۱؛ بعضی‌ازنسخه‌ها: چنان رود که بدرد حریر را سوزن)

۴ـ دیوان ص۴۲۳

دهن چوغالیه دانی وسی ستارهٔ خرد　　بجای غالیه ، اندرمیان غالیه‌دان[1]

معشوق دلربا ــ که درنظر فرخی مکرر بصورت «سیمین‌ستون» جلوه گر شده ــ بدین هیکل واندام امروز دلپسند نیست اما بر و نمیتوان ایراد گرفت زیرا انگاره‌های زیبایی و زیباپرستی درطی روزگاران، حتی درنظراشخاص، فرق میکند؛ شاید او چنین می پسندیده است این گونه موارد شاهد خوبی برای نشان دادن تحول وتغییر ذوق شاعران هرعصردر باب جمال‌وزیباپسندی تواند بود :

ماهی‌بکش در کش‌چوسیمین ستون　　جامی بکف برنه چو زرین لگن[2]

از همین قبیل است کمر کوه مانندی که برای دلدار درمطلع قصیده‌یی دیگر نقش کرده :

چون‌موی‌میان‌داری‌چون کوه کمرداری　　چون مشك زره‌داری‌چون‌لاله‌سپرداری[3]

پیش‌ازین‌برباعیات فرخی‌وتوجه او بآوردن مَثَلی درمصراع چهارم رباعی اشاره شد[4] بعضی‌ازین رباعیهابواسطهٔ تضمین مثلی که کلمات یاتشبیهش نامناسب است زیبایی خودرا ازدست داده وتنزل کرده است ؛ مثلا هریك ازرباعیهای‌زیرین بسبب وجود مثلی که درمصراع آخر آمده وتشبیهی که دران مندرج است باین حال افتاده :

اززلف تو بوی عنبر و بان آید　　زان تنگ دهان هزار چندان آید

زلف تو همی سوی دهان زان آید　　خربنده بخانهٔ شتربان آید[5]

☆　☆

گفتم که مرا زغم بسه بوسه بخر　　دل تافته گشتی و گران کردی سر

۱- دیوان ص۲۷۳

۲- دیوان ص۳۱۷ ؛جای دیگر گوید: «پس آنگه ساقی پاکیزه چون سیمین‌ستون باید» ص۴۱۴س۱۱

۳- دیوان ص۴۰۱

۴- رك. ص۵۸۲همین کتاب

۵- دیوان ص۴۴۵

از بهر سه بوسه ای بت بوسه شمر چون گاو بچرمگر، بمن درمنگر[1]

☆ ☆

ای دوست مرا دید همی نتوانی بیهوده چرا روی ز من گردانی
بی جرم و جنایتی که از من دانی چون پیرخر از نیش زمن ترسانی[2]

گاهی وجود بعضی از تعبیرات نازیبا و یا مضمونهای نابجا از لطف شعر فرخی کاسته یا آن را ناخوش آیند کرده است. توجه با بیاتی که اینك نقل میشود این نکته را روشن میکند. مثلا در مدح امیر یوسف و بیم دشمنانش ازو گفته است:

دشمن شاه ار بمغر بست ز بیمش باز نداند بهیچگونه سر از کون[3]

مصراع اول بیت زیرین نیز در بیان سخاوت خواجه منصور بن حسن میمندی و باروری سرین سایل از سیم او، ازین نوع است:

سایل از سیمش همیشه بارور دارد سرین زایر از زرش همیشه بارکش دارد میان[4]

آنچه در تغزلی خطاب بچشم اشك ریز خود گفته و اورا از خوردن خون دل منع کرده است لطیف نیست خاصه لحنی که مصراع منظور دارد:

ای چشم تا برفت بت من ز پیش تو صد پیرهن زخون تو کردم معصفری...
خونخواره گشتی و نشکیبی همی زخون آهسته خور که خون دل من همی خوری[5]

در ترجیع بند خود، در مدح امیر محمد و تهنیت نوروز، وقتی خواسته است مرتبهٔ شجاعت و دلیری ممدوح را نمایش دهد چنین گفته است:

چو گویند اینك آمد میر تا باخصم بستیزد ز دو لشکر نماند هیچ سالاری که نگریزد
کسی کز مرگ نندیشد نه از کشتن بپرهیزد ز بیم و هیبت شمشیر او بر اسب خون میزد[6]

شك نیست که مضمون مصراع آخر نازیباست و اگرچه ضرورت قافیه گوینده را

۱- دیوان ص ۴۴۵ ۲- دیوان ص ۴۴۸
۳- دیوان ص ۲۸۸ ۴- دیوان ص ۳۳۶
۵- دیوان ص ۳۸۰ ۶- دیوان ص ۴۲۳-۴۲۴؛ میزیدن: بول کردن

وادار بآوردن آن کرده باشد درخور ایرادست . در بیتی دیگر تعبیر نافـرمانی دل بدین صورت مطبوع نیست :

نبرد دل مرا همی فرمان دل چو خر ، شد ز دست و بر در سن[1]

در دیوان فرخی بندرت ابیاتی بنظر میرسد که طرز قرار گرفتن اجزای جمله کمی سبب ابهام و یا تعقید معنی شده است مانند بیت زیرین در مدح ابوالحسن علی بن فضل بن احمد معروف به حجاج :

شیر ، گر عدلش برانگیزد ، در اقلیمی دگر دست و پایش لرزه گیرد چون شکاری بنگرد[2]

مضمونهای باریك وخارج ازسبك

پیش ازین از سادگی مضمون و زبان شعر فرخی با نمونه‌های آن مکرر یاد شد و این صفت نزدیك بتمام اشعار اوست . بدین سبب انتظار نمیرود که در دیوان وی بامضمون اندیشیهایی که دور از سبك فرخی و معاصرانش باشد روبروشویم . ولی در اشعار او گاه مضامینی ازین قبیل دیده‌میشود که اگرچه به پیـچیدگی شعر گویـندگان دوره‌های بعد نیست بادیگر ابیاتش متفاوتست . البته این گونه اشعار در دیوان فرخی فـراوان نیست معاصـران او نیز ، مانند عنصری ، گاهی درین راه گام نهاده‌اند چنان که عنصری درمدح گفته است :

از فزونی عکس روی زرد اعدا روز جنگ تیغ او نشگفت اگر مر زعفران را کان شود[3]

✡ ✡

زبهر آن که زنی شاه را قلم باید نرُست هیچ نی از خاك تا نبست میان[4]

بدیهی است که درین زمان بخصوص توجه شاعران بمدایح مبالغه آمیز این مضامین را پدید می آورده است . فرخی درین گونه موارد طوری سخن نگفته

۱ــ دیوان ص ۳۰۷
۲ــ دیوان ص ۴۳۰
۳ــ دیوان عنصری ص ۱۹
۴ــ دیوان عنصری ص ۱۱۴

است که منظوراو بواسطهٔ خیالبافی زیاد یاپیچیدگی موضوع مبهم بماند و نمیتوان بر و خرده گرفت که چرا بیشتر ازتخیل خود سود جسته و مضامینی ازین قبیل در شعر آورده است اما هنگام تأمل در شعر او این نکته بخاطر میرسد که این نوع ابیات وی در برابر دیگر سخنانش کمی نامأنوس مینماید و با آنها از یکدست نیست. گاهی نیز بعضی از مضمونهای اخیر بشیرینی و خوشی مضامین ساده و طبیعی او بدل نمی‌نشیند. اکنون بعضی از ابیات وی بعنوان نمونه نقل میشود.

دریکی از قصایدی که فرخی در مدح سلطان محمود سروده پیروزی او و کشتن کافران را در سرزمین هند چنین شرح داده است:

چنان که تیغش برداشت زان لعینان سر ز روی ناخن بیجاده بر ندارد کاه
زخون چشیدن شیرافکنان آن دو سپاه بسان مردم می خواره مست شد روباه [1]

جای دیگر در مدح احمدبن حسن میمندی مضمونی ازین قبیل اندیشیده است:

بنامت ار بنگارند روبهی بر خاك چو صیدخواهی ازوشیر گیرد آن روباه [2]

در قصیدهٔ معروف داغگاه تأثیرسایهٔ شمشیرابوالمظفراحمدبن محمد والی چغانیان را درین بیت بیان کرده:

کو کنارازبس فرح داروی بیخوابی شود گر بر افتد سایهٔ شمشیر تو بر کو کنار [3]

وهم درستایش او گفته است:

آن کس که روزجنگ هزیمت شود زتو تاهست جامه گیرد ازو رنگ زعفران [4]

هریك از ابیات زیرین تاحدی برین منوال است و این گونه مضمونهارا، چنان که گفته شد، بیشتر در مدح میتوان جست. در ستایش امیریوسف گفته است:

از نهیب خنجر خونخوار او روز نبرد خون برون آید بجای خوی عدو را ازمسام..

۱ــ دیوان فرخی ص ۳۴۳ ۲ــ دیوان ص ۳۵۷
۳ــ دیوان ص ۱۷۸؛ ازبس فزع (حدس مرحوم دهخدا)
۴ــ دیوان ص ۳۳۰

ماهی اندر آب روشن راه چون داند برید — هم بدان‌سان راه بُرّد تیر او اندر عظام[1]

درمدح امیر محمد :

از سنان نیزهٔ او نیستان در سینه‌ها — همچنان باشد که راه آتش اندر نیستان[2]

درمدح محمود غزنوی :

گرچه نپذیرد نقش آب، چو بنوشت کسی — نقش نام تو پدید آید از آب زلال[3]

تکرار مضمون در دیوان فرخی بعضی از مضامین چند بار مکرر شده بنحوی که گاهی این تکرار محسوس است . بی گمان در بیشتر موارد تکرار بواسطهٔ آن که موضوع همهٔ قصاید یکی و منحصر بمدح و آفرین است پدید آمده زیرا از نظری کلی اگر بنگریم همهٔ قصاید او درحقیقت مثل آنست که کسی از روی سرمشقی واحد مکرر نوشته و گاهگاه قلم خودرا عوض کرده باشد . گاهی نیز محدود بودن بعضی از قوافی و تناسب برخی ازین قافیه‌ها با مضامینی معین و معدود سبب شده است که هر وقت یکی ازین کلمات بعنوان قافیه بیاید یکی ازین مضمونهای معدود را باخود بیاورد اگرچه بصورت تکرار باشد مثلا کلمهٔ «کلنگ» که قافیهٔ ابیات زیرین است در قصاید مختلف مضمون واحدی را در بر گرفته است :

شهان کلنگ دلانند و شاه باز دل است — بجنگ باز نیاید بهیچ گونه کلنگ[4]

۞ ۞

مخالفان چو کلنگند و او چو باز سپید — شکار باز بود ، ورچه مه زباز ، کلنگ[5]

۞ ۞

۱ـ دیوان ص۲۳۶ـ۲۳۷
۲ـ دیوان ص۲۷۶
۳ـ دیوان ص۲۱۴
۴ـ دیوان ص۲۰۸
۵ـ دیوان ص۲۰۸

دشمن تو ز تو چنان ترسد که ز باز شکار دوست کلنگ[1]

✡ ✡

بباد حمله بهم برزنی مصاف عدو چنانکه باز بهم برزند صفوف کلنگ[2]

تکرار مضمون در موارد وموضوعهای مختلف شعر فرخی از مدح وتغزل ووصف طبیعت دیده میشود ونمونه‌های آن زیادست . مثلا وقتی ابوبکر حصیری سیستانی را ستوده این معنی رامکرر گفته که سیستان امروز بدو بیشتر از سام یل و رستم زر مینازد[3] و کف ممدوحان خود را بارها با بر مانند کرده وباز برای لطیفهٔ تشبیه تفضیل گفته این سخن خطاست و کف آنان رابرابر ترجیح داده[4] یا مکرر گفته هر کس مخدوم اورا بستاید اگر دهان خودرا پر آتش هم کند نمیسوزد[5] و ثنا خواندن وی ثواب قرآن خواندن را دارد[6] . از بیم اودر صید استخوان شیرو در جنگ استخوان شیران ژیان آب میشود[7] وقت پاداش شتاب میکند و هنگام بادافراه‌صبورست واز تندی میپرهیزد[8] . در بیان زیبایی ایاز ومحمدبن محمودو ابوسهل دبیر تقریباً مضمونی واحد آورده است :

زنان پارسای از شوی گردند بکابین دیدن او را خریدار[9]

✡ ✡

زبهر آن که ببینند روی خوبش‌را زنان بشویان بخشند هرزمان کابین[10]

✡ ✡

۱ـ دیوان ص۲۱۱ ۲ـ دیوان ص۲۱۲

۳ـ رك دیوان ص۱۷۴ س۲ـ۳؛ ص۱۸۰س۱۹

۴ـ رك. دیوان ص۲۳۵ س۱۲ ، ص۲۴۳ س۵ ، ص۲۴۴ س۶ـ۷

۵ـ رك. دیوان ص۲۴۷ س۱۶ ، ص۲۵۳ س۹

۶ـ رك. دیوان ص۲۵۳ س۱۰ ،ص۲۷۷س۹،ص۲۹۹س۱۶

۷ـ رك. دیوان ص۲۷۶ س۷ ، ص۲۹۱ س۱۹

۸ـ دیوان ص۳۵۲ س۴،ص۳۵۶س۱۴ ۹ـ دیوان ص۱۶۲

۱۰ـ دیوان ص۲۸۱

صورتی نیکو چونان که بدیداری خوار گرداند با شوی دل هر زن[1]

در زمینه‌های دیگر نیز مضمونی را چند بار آورده مثلا مجلس عیشی را که زیر درختی برپا شود مکرر آرزو کرده است[2] یا گفته است درخت شکوفه چون آدم گناه کرده که از لباس عریان شده[3]؛ وقتی دل خود را بعشق دلبری از دست داده درصدد یافتن وخریداری دلی دیگر برآمده است[4] و بارها درباب عشق سخنانی ازین نوع گفته:

عشق بر من در عنا بگشاد عشق سر تا بسر عذاب و عناست[5]

☆ ☆

عشق برمن در نشاط ببست عشق برمن در بلا بگشاد[6]

گاهی مصراعی تقریباً بیک صورت درمطلع دو قصیده تکرار شده[7] یا آسمان را مکرر بدریای سبز[8] و زمین و بوستان و کشتزار را بگشاده آسمان[9] مانند کرده است. حتی گاه دریك مصراع موضوعی را تقریباً دوبار گفته که حشو و نامطبوع است:

گهی اشعار من خواند گهی ابیات من خواند وگر شیرین سخن گویم مرا شیرین سخن خواند[10]

در اشعار غنایی گفت و گو و عتاب بادل وهر گناه را باو نسبت دادن یا سخن بامعشوق که دل شاعر را ربوده است و طلب سه بوسه ازو جای جای دیده میشود. مشابهت و تکرار در ترجیعات فرخی نیز زیادست. دو ترجیع او درمدح امیر یوسف و محمد بن محمود از جهات بسیار بهم مانندست. وزن، بند ترجیع و گاه قوافی و

---

۱ ـ دیوان ص ۳۲۶

۲ ـ رك. دیوان ص ۱۶۷ س ۲۲ ص ۱۶۸ س ۱، ص ۱۸۸ س ۲ ـ ۳، ص ۴۳۹ س ۴ ـ ۵

۳ ـ دیوان ص ۱۱ س ۱ ص ۲۹۸ س ۱۲

۴ ـ دیوان ص ۱۰۵ س ۲۰ ـ ۲۲، ص ۳۲۲ س ۱۱ ـ ۱۲

۵ ـ دیوان ص ۲۵

۶ ـ دیوان ص ۴۴

۷ ـ رك دیوان ص ۲۴۳ س ۱۹، ص ۲۴۶ س ۱۹

۸ ـ رك. دیوان ص ۱ س ۹، ص ۳۳۴ س ۱

۹ ـ رك. دیوان ص ۴۰۳ س ۱۷، ص ۴۱۵ س ۱۱، ص ۴۲۸ س ۱۱

۱۰ ـ دیوان ص ۴۰۷؛ در بعضی از نسخه‌ها بیتی دیگر آمده است.

مضامین بعضی ازمصراعها نظیریکدیگرست؛ مثلا دو ترجیع منظور با ابیات زیرین شروع میشود :

زباغ ای باغبان مارا همی بوی بهار آید   کلید باغ مارا ده که فردامان بکار آید[1]

☆ ☆

همی گفتم که کی باشد که خرم روزگار آید   جهان از سر جوان گردد بهار غمگسار آید[2]

یا بند بیست وچهارم ترجیع بند نخستین[3] وبند بیست و پنجم ترجیع بند دوم[4] ، در دعای ممدوح ، باهم مشابهت فراوان دارد .. برروی هم گاهی موارد تکرار یك مضمون دردیوان فرخی نادر ونامحسوس یااندکی متفاوتست اما گاهی این تکرار زیادترست وبصورت آشکاری بچشم میخورد[5] .

ضعف تخلص وقتی حسن تخلص درشعر فرخی مورد توجه بود نمونه‌هایی ازلطف تعبیر او درین زمینه ذکر شد اما بسبب آن که وی دربسیاری ازاشعار خود بااین موضوع سر وکار داشته وتخلصهای فراوان در دیوان اوست گاه ارتباط بین مقدمهٔ سخن وموضوع منظور ضعیف بنظر میرسد ؛ مثلا در ترجیع معروف فرخی باوجود لطف وزیبایی، این نکته را میتوان یافت . البته در ترجیع این کار دشوارتر از قصیده است زیرا در قصیدهٔ گوینده یك بار بتخلص میپردازد وحال آن که درهر بند ترجیع ـ که همه مصراعها مقفی است ـ بااین موضوع روبروست واگر بیاد بیاوریم که ترجیع او در مدح امیر یوسف بیست وچهار بند و نُه بندآن در مقدمه‌است وترجیع دیگردر مدح امیر محمد بیست وپنج بند وهفت بند مقدمه دارد وهمهٔ این قطعات یا خانه‌ها

۱ـ دیوان ص۴۰۳

۲ـ دیوان ص۴۱۴   ۳ـ رك. دیوان ص۴۱۳

۴ـ رك. دیوان ص۴۲۶

۵ـ درین‌مبحث برای رعایت اختصار مضمونهای مکرر ، باذکر صفحه وسطر آنها در دیوان ، بنشر نوشته‌شدوازنقل یکایك آن‌ابیات صرف‌نظر گردید.

بیتی واحد و مکرر پایان میپذیرد آنگاه دشواری این کار روشنتر میشود .

در بعضی از موارد شعر واسطه بامعنی ابیات مقدم بر آن ارتباط کافی ندارد یا پیوند موضوع بصورت زیبایی نیست مثلا درین بند چنین است :

. . . نخستم برگراییدی ولختی آزمون کردی — چو گفتم هرچه خواهی کن، فسار از سر برون کردی
برفتی جنگجویی را سوی من رهنمون کردی — چو گل خندنده گشت ای بت مرا گرینده چون کردی
بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی — ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی ۱

گاه در قصاید نیز مقدمه بمدح بخوبی پیوسته نیست واین بندرت اتفاق افتاده است مثلا درمدح عارض سپاه محمودی ابوبکر عمیدالملک قهستانی تغزل را چنین بمدح رسانده است :

پشت من بشکست همچون پرشکن زلفین یار — اشک من بیجاده گون و چشم من بیجاده بار . .
اشک خونین من و نوشین لبش در چشم خلق — نرخ و قدر گوهر کانی همیکرده است خوار
عارض جیش و عمید لشکر میر آن که او — کرده گیتی را زروی خویش چون خرم بهار . . ۲

در قصیده یی دیگر نیز بدین طریق از تغزل بمدح خواجه ابوعلی حسنک وزیر پرداخته است ودر تخلص ارتباطی محسوس نیست :

ای عهد من شکسته بدان زلف پرشکن — باز این چه سنبل است که سر بر زد از سمن . .
مارا سخن فروش نهادی لقب چه بود — از چه بزر زما نخریدی همی سخن
خواجهٔ بزرگ تاج بزرگان ابوعلی — خورشید مهتران و سر خواجگان حسن . . .
از بهر نیکنامی شاه و صلاح خلق — از بُست برگرفت و بیامد بتاختن ۳

برروی هم میتوان گفت مواردی که در تخلصهای مدایح ضعفی دیده شود در دیوان فرخی نادرست اما در وجوه تخلص مشابهتهایی هست که از مقولهٔ تکرار مضمون بشمار می آید . گاه ممکنست ارتباط میان ابیات قصیده نیز ضعیف باشد مثلا

---

۱ - دیوان ص ۴۰۴
۲ - دیوان ص ۱۶۹ — ۳ - دیوان ص ۳۳۱-۳۳۲

در قصیده‌یی که از آغاز تا پایان ، شاعر بیتی سروده وبیت بعدرا با« راست گفتی » شروع کرده وغالباً دربیت‌اخیر تشبیهی برای‌موضوع بیت پیشین‌آورده‌است ، چنین موردی بنظر میرسد . در ابیات زیرین پس ازان که از اسب ممدوح یاد کرده ، بر خلاف طرحی که التزام نموده، بتشبیه گوی باختران پرداخته‌است :

خم چوگان بگوی برزد وشد	گوی او با ستارگان همبر
راست گفتی برابر خورشید	خواهد از گوی ساختن اختر
از سر گوی زیرا و بر خاست	آن که که گذار بحر گذر
راست گفتی سپهر کانون گشت	واختران اندر آن میان اخگر [۱]

میان بیت‌سوم وچهارم‌از لحاظ معنی ارتباطی نیست وبسبب طرح‌خاص قصیده‌نمیتوان پنداشت که ابیات پس وپیش شده ؛ پس ازین باز بوصف اسب ممدوح توجه کرده‌است.

نکات لفظی

قبل ازان که از بعضی از الفاظ فرخی که درخور ایرادست یاد شود توجه باهمیت انتخاب کلمات درست و فصیح وبکاربردن آنها درجای خود ضروریست . پیش‌ازین گفته‌شد که شاعر در بر گزیدن الفاظ هم بمعنی آنها نظر دارد وهم بوزن‌وآهنگ‌و کیفیت ترکیب آنها با یکدیگر . این حسن انتخاب چندان کار دقیق و باریکی است که گاه ممکنست دولفظ بر معنی‌واحدی دلالت کنند وهردودروزن وعدد حروف همانند و در استعمال خوب و زیبا باشند ولی نتوان آن دو را درهر مورد بجای یکدیگر بکاربرد [۲] .

هنگام بحث اززبان واسلوب فرخی بوجود بعضی از کلمات ناهموار عربی در شعروی اشاره شد که ضرورتی از قبیل رعایت وزن وقافیه وامثال اینها موجب

۱- دیوان ص ١٢٥ ۲- رك . المثل السائر ، جزءاول ص ۱۴۳

استعمالشان بوداز ینرو تکرار آنها لزومی ندارد جز آن که گفته شود که این گونه ضرورتها گاه بعضی از کلمات فارسی رانیزدر ردیف قوافی آورده که اگر چه‌قافیهٔ بیت درست شده اما معنی این کلمات تاحدی ازلطف سخن کاسته‌است .

مثلا در تغزلی از مقدمهٔ قصیده‌یی ، در وصف معشوق ابیاتی آورده که از جمله آنچه در توصیف دهان خندان وی گفته است بواسطهٔ قافیهٔ «سفال» کمی زیبایی خودرا از دست داده :

چو بنشست چنانست که از نسرین تلی　　　چو برخاست چنانست که‌ازسرونهالی...

دهانش بگه آن که همی خندد گستاخ　　　چنانست کـه آلوده بمی گشته سفالی [1]

در بیت زیرین نیز که از قصیده‌یی در مدح سلطان محمودست مراعات قافیه سبب شده که شاعرفعل «گزاییدن»را درمورداعمال ممدوح بکاربرد.چنین بنظرمیرسد که این کلمه‌دزین‌جا مطبوع نیست اگرچه این‌کار نسبت بدشمنان دین صورت بگیرد زیرا نخست معنی گزیدن ازان استنباط میشود و معنی آسیب رساندن و امثال‌آن بعداز تأمل ممکنست‌مستفاد گردد.

مردوستان دین‌را یك‌یك همی نوازی　　　مردشمنان‌دین‌را یك یك همی گزایی [2]

جای دیگر آهنگ قافیه، تلفظ اصلی کلمه را بر گردانده و«نَه»را«نِهْ» کرده‌است:

چنین باید که‌هر کس رابتواحسنت‌وزه‌باشد　　　کمانت روزوشب‌بادشمن سلطان‌بزه‌باشد

حدیث تو همه بادشمنانش دارو ده باشد　　　جواب‌تومرایشان‌را بهر گفتار نِهْ باشد [3]

درمواردیگر نیز بر بعضی از الفاظفرخی میتوان انگشت نهاد مثلا درین بیت‌یکی از دو کلمهٔ مترادف «آری ونعم» از لحاظ معنی شعر زاید است البته شاعر برای قافیه بدومی نیازمندست واولی رابرای تکمیل وزن آورده :

عالمی بینم بردر گـه او خواسته خواه　　　واو همیگوید هر کس را کآری‌ونعم [4]

جایی‌دیگر خواسته‌است‌بگوید نفس‌ممدوح اوچون دم‌عیسی است اما «باده‌سبح»- که

۱- دیوان ص۳۹۷　　　۲- دیوان ص۳۶۳　　　۳- دیوان ص۴۲۱

۴- دیوان ص۲۴۵

بقرینهٔ مصراع دوم باید بصورت اضافه خوانده شود - موهم معنی نازیبای دیگری نیز هست:

نه مسیح است ولیکن نفسش باد مسیح　　نه کلیم است ولیکن قلمش چوب کلیم [1]

کلمهٔ «چیز» نیز در بیت زیرین ازین قبیل است وازنظری میتوان گفت امروز چندان مناسب نیست اگرچه شاید در روزگار فرخی معنی نامتناسبی ازان مفهوم نمیشده است:

تا دل من ز دست من بستدی　　سر بسرای نگار دیگر شدی

جان و دل من آن خواجه است و تو　　چنگ بچیز خواجه اندر زدی [2]

گاهی نوعی تنافر کلمات، یا حروف در شعر او وجود دارد مثلا آوردن سؤال و جوابهای مکرر ، این بیت را پدید آورده :

گزنده گشت، چه چیز؟ آب، چون چه؟ چون کژدم　　خلنده گشت همی باد، چون چه؟ چون پیکان [3]

یا توجه بتکرار کلمات متجانس مصراع دوم بیت زیرین را چنین ناهموار کرده است :

بشادی بگذران نوروز با دیدار ترکانی　　که لبشان قبله را قبله است و قبله از در قبله [4]

در مطلع ترجیع او در مدح امیر محمد نیز دو حرف «کاف» ابتدای مصراع اول ازین نوع تواند بود :

همی گفتم که کی باشد که خرم روزگار آید　　جهان از سر جوان گردد بهار غمگسار آید [5]

در بیت زیرین تلفظی که کلمهٔ «چکنم» در نسج شعر یافته ، آن هم در غزل، ناخوش‌آیندست :

دشمن همی ز دشمن یک روز داد یابد　　من زو همی نیابم چکنم مگر که زاری [6]

کلمهٔ «کُستی» که درین بیت به «هرقل» [7] منسوب شده درست بکار نرفته زیرا

۱ـ دیوان ص ۲۴۷　　۲ـ دیوان ص ۳۹۶

۳ـ دیوان ص ۲۹۸　　۴ـ دیوان ص ۳۵۱　　۵ـ دیوان ص ۴۱۴

۶ـ دیوان ص ۴۴۳

۷ـ هرقل یا هراکلیوس امپراتور روم شرقی است که با خسرو پرویز جنگهای فراوان کرد و عاقبت خسرو پرویز شکست خورد .

کستی کمر بند زردشتیان است[1] نه کمر بند قیصر رومی :

کستی هرقل بتیغ هندی بگسل   بر سر قیصر صلیبها همه بشکن [2]

در بیت زیرین ، علاوه بر ان که زلف با «جراحت» تناسبی ندارد ، بکار بردن کلمهٔ «جراحت» مضمون شعر را نا زیبا کرده است :

بزلف بادل من چندگاه بازی کرد   دلم بخست و جراحت گرفت و ماند نشان[3]

شاید بتوان گفت که فعل «دلم مخور» نیز در بیتی از تغزلی دیگر امروز معنی لطیفی ندارد اگرچه در مصراع دوم با قافیه تناسبی بوجود آورده است :

بمراد دل من باش و دلم نیز مخور   گر همی خواهی کز صحبت من بر بخوری[4]

کلمهٔ «مستحل» در بیت زیرین - که از غزلی است - سنگین و نامتناسب است خاصه که بصورت «دل مستحل» آمده و مکرر شده :

چکنم دل که همه درد و غم من زدلست   دل که خواهد ببرد، گو ببر، از من بحلست

سال تا سال گرفتار دل مستحلم   وای آن کس که گرفتار دل مستحل است[5]

در مطلع غزلی دیگر الفاظ «ای سیدی» دلپذیر نیست و در مطلع دوم الف «منا» زاید و بی لطف است :

طرب کنم که مرا جای شادی و طربست   مرا بدین طرب ، ای سیدی دو سه سببست[6]

✡ ✡

همی روی و من از رفتن تو ناخشنود   نگر بروی منا تا مرا کنی بدرود[7]

در تغزلی پس از ابیات زیبا و مضامین لطیف بوزنی خوش و طرب انگیز ، کلمات

---

۱ ـ درین باب رك. مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی ، دکتر محمد معین ، ص۲۴۳-۲۵۲ ؛ نیز رك. یشتها ، پور داود ، ج ۱ ص ۳۴۷ ح ۱ ؛ در فرهنگها نیز گاهی «کستی» را بمعنی زنار ترسایان نوشته‌اند (رك. برهان قاطع)

۲ـ دیوان ص ۲۷۰   ۳ـ دیوان ص ۳۱۴   ۴ـ دیوان ص ۳۹۸

۵ـ دیوان ص ۴۳۴   ۶ـ دیوان ص ۴۳۴   ۷ـ دیوان ص ۴۳۵

«مجهول ومعروف» نامأنوس مینماید :

عشق نو و یار نو و نوروز و سر سال — فرخنده کناد ایزد برمیرمن اینحال

از بس گل مجهول که درباغ بخندید — نزدیک همه کس گل معروف شد آخال[1]

✡ ✡

آنچه درین فصل گفته شد نمونه هایی از موارد ضعف شعر فرخی است که دربرابر دیگر اشعار استوار و بلند او ـ که قسمت اعظم دیوانش را تشکیل میدهد ـ چیزی بشمار نمی آید . شك نیست که این موارد معدود از مرتبهٔ شاعری فرخی چیزی نمیکاهد زیرا دیگر شاعران بزرگ نیز همهٔ آثارشان همسنگ نیست وفراز و نشیب درسخنشان دیده میشود .

ـــــــــ

۱ ــ دیوان ص۲۱۷ـ۲۱۸

CALL No. {

ACC. NO.

AUTHOR

TITLE

06 MAR 2002

21 SEP 2000

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. Call No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

فهرستها

CALL No. {

ACC. NO.

AUTHOR

TITLE

06 MAR 2002

21 SEP 2000

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ________ *Call No.* ________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

مآخذ کتاب

۱ـ مآخذ فارسی و عربی

آتشکدهٔ آذر : تألیف لطفعلی بیك آذر بیگدلی ، بامقدمه و فهرست و تعلیقات دکتر سید جعفر شهیدی ، چاپ افست تهران ۱۳۳۷

آثار البلاد و اخبار العباد : تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی ، چاپ بیروت ۱۹۶۰ میلادی ، ۱۳۸۰ هجری

آثار لوزراء : تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی (نیمهٔ دوم قرن نهم هجری) ، بتصحیح میر جلال الدین حسینی محدث ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۷

ابوریحان بیرونی : رسالهٔ شرح حال ابوریحان بیرونی ؛ تألیف علی اکبر دهخدا ، از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ ، تهران مهرماه ۱۳۲۴

احادیث مثنوی : بجمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۲۸۳ ، چاپ تهران ۱۳۳۴

احوال و آثار استاد بشر و عقل حادی عشر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی ملقب به خواجه نصیرالدین : جمع و تألیف مدرس رضوی ، از انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۲۸۲ ، تهران ۱۳۳۴

احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی : تألیف سعید نفیسی در سه جلد تهران ۱۳۰۹-۱۳۱۹

اخبار دانشگاه مشهد (مجله) «آثار باستانی شهر غزنی» سال دوم شمارهٔ پنجم ، سخنرانی خلیل الله خان خلیلی

اخلاق ایران باستان : تألیف دین شاه ایرانی ، چاپ دوم ، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی ، چاپ تهران ۱۳۱۲

اخوان الصفا و خلان الوفا : در چهار جلد ، چاپ بمبئی ۱۳۰۵-۱۳۰۶ ه.

ارمغان (مجله) : بمدیریت مرحوم وحید دستگردی ، چاپ تهران

اسرارالتوحید فی‌مقامات‌الشیخ ابی‌سعید: بتصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا ، تهران ۱۳۳۲شمسی
اسرارنامه : فریدالدین عطار نشابوری ، با تصحیح و تعلیقات وحواشی دکتر سید صادق گوهرین ، چاپ تهران ۱۳۳۸
اسماءالمؤلفین و آثار المصنفین (هدیة العارفین) : تألیف اسماعیل پاشاالبغدادی ، استانبول ۱۹۵۱
اشعارگزیدهٔ فرخی سیستانی « برای دبیرستانها » : تألیف رشید یاسمی ، چاپ وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۱۹
اصول‌النقدالادبی : تألیف احمدالشایب ، چاپ سوم ، مصر (قاهره) ۱۳۶۵ ه.
افسانه‌های اوپرا : تألیف حسن شهباز ، تهران ، ازانتشارات‌امیرکبیر ، ۱۳۳۶
الهی‌نامهٔ شیخ عطار : چاپ سنگی ، تهران ۱۳۵۶ قمری مطابق ۱۳۱۶ شمسی (کتابفروشی اسلامیه)
امثال‌وحکم : علی‌اکبر دهخدا ، در چهار جلدچاپ دوم ازانتشارات امیرکبیر۱۳۳۸- ۱۳۳۹تهران
انوارالتنزیل و اسرارالتأویل (تفسیرالبیضاوی) : تألیف ابوسعید عبدالله‌بن عمربن محمد- الشیرازی‌البیضاوی (م. ۷۹۱ ه .) ، چاپ مصر
ایران از نظرخاورشناسان : ترجمهٔ دکتر رضازادهٔ شفق ، تهران ۱۳۳۵
بحیره : تألیف فزونی استرابادی ، چاپ سنگی ، تهران ۱۳۳۹
برهان قاطع : تألیف محمد حسین‌بن خلف تبریزی متخلص ببرهان ، باهتمام دکتر محمد معین ، در چهار جلد ، بسرمایهٔ کتابخانه زوار - تهران۱۳۳۰-۱۳۳۵ شمسی
بهار عجم (فرهنگ): از لاله تیک چندبهار هندی ، طبع هند ۱۱۵۶
پاسداران سخن (بخش نخست ، چکامه سرایان) : تألیف مظاهرمصفا ، چاپ‌تهران ۱۳۳۵
پانزده باب جوامع‌الحکایات محمد عوفی : باهتمام محمد رمضانی ، تهران ۱۳۳۵هجری
زندگی‌و کار و اندیشه و روزگار پورسینا : تألیف سعید نفیسی ، چاپ تهران ۱۳۳۳ (در راه دانش-۳) = پورسینا
تاریخ ادبی ایران : از قدیمترین روزگاران تازمان فردوسی مشتمل برجریان تحول زبان فارسی وسیر عقاید و افکار در ایران ، تألیف‌پروفسور ادوارد براون ، جلداول ترجمه و تحشیه و تعلیق علی پاشا صالح ، تهران ۱۳۳۵ چاپ دوم .
تاریخ ادبیات ایران : تألیف دکتر رضازادهٔ شفق ، چاپ تهران ۱۳۲۱
تاریخ ادبیات ایران : ازدکتر لطفعلی‌صورتگر ، ازسلسله انتشارات مؤسسه وعظو خطابه ،

تهران ۱۳۱۵
تاریخ ادبیات : خلاصه تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه تهران درسال تحصیلی ۱۳۰۸-۱۳۰۹ در دانشسرای عالی، ازسلسله انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه ، شرکت سهامی چاپ تهران ، ۱۳۱۶-۱۳۱۷
تاریخ ادبیات در ایران : تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، جلد اول (ازآغاز عهداسلامی تا دورهٔ سلجوقی) چاپ دوم تهران۱۳۳۵ ؛ جلددوم (از میانهٔ قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری) کتابفروشی ابن سینا ، تهران ۱۳۳۶
تاریخ‌الاسلام‌السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی : تألیف دکترحسن ابراهیم حسن ، چاپ مصر ، طبع سوم ، ۱۹۵۵
تاریخ الفی : تألیف احمدبن نصرالله‌الدبیلی‌التتوی‌السندی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ، شمارهٔ۴۰۷۸ در دوجلد
تاریخ ایران : تألیف سرپرسی سایکس Sir Percy Sykes ترجمهٔ محمد تقی فخر داعی گیلانی ، تهران ۱۳۳۰
تاریخ بغداد: تألیف ابوبکر احمدبن علی‌الخطیب‌البغدادی (م۴۶۳.ه.) چاپ‌مصر۱۳۴۹ه.
تاریخ بیهقی : تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر ، تصحیح دکترفیاض و دکترغنی ، چاپ تهران۱۳۲۴
تاریخ بیهقی : تصحیح سعید نفیسی با حواشی وتعلیقات در سه جلد ، چاپ تهران جلداول سال۱۳۱۹،جلد دوم سال۱۳۲۶ ، جلد سوم سال۱۳۳۲ شمسی
تاریخ جهانگشای : تألیف علاءالدین عطا ملك جوینی در سنهٔ ۶۵۸ هجری ، تصحیح محمد قزوینی چاپ‌لیدن ۱۳۳۴ هجری (جلد اول ودوم).
تاریخ جهانگشای (مجلدسوم) : تألیف‌علاءالدین‌عطاملك بن بهاءالدین‌محمد بن‌محمدالجوینی درسنهٔ ۶۵۸ هجری بتصحیح و اهتمام سیدجلال‌الدین طهرانی ، تهران ۱۳۱۲ شمسی
تاریخ‌الخلفاء : تألیف جلال‌الدین سیوطی (م. ۹۱۱ ه.) تصحیح محمد محیی‌الدین عبد-الحمید ، چاپ مصر ۱۳۷۱ ه.
تاریخ دیالمه و غزنویان : تألیف عباس پرویز ، تهران۱۳۳۶
تاریخ سیستان : تصحیح ملك‌الشعراء بهار ، چاپ تهران سال ۱۳۱۴ شمسی ، مؤسسهٔ خاور .
تاریخ‌العرب (مطول) : تألیف دکترفیلیپ حتی ، چاپ بیروت۱۹۵۰ م .
تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی (جلد اول) : تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، چاپ دوم ، ازانتشارات دانشگاه‌تهران ، شمارهٔ ۴۲۷، تهران ۱۳۳۶

تاریخ فخرالدین مبارکشاه مروروذی اندر احوال هند : تألیف فخرالدین محمد بن منصور مبارکشاه ، تصحیح ادوارد دنیسون روس E. Denison Ross لندن ۱۹۲۷

تاریخ فرشته : تألیف محمد قاسم هندو شاه استرابادی مشهور بفرشته ، چاپ سنگی .

تاریخ الکامل : ابوالحسن علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی معروف با بن الاثیر الجوزی ، چاپ مصر ۱۳۰۱ هجری

تاریخ گردیزی یا زین الاخبار : تألیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی ، با مقدمهٔ میرزا محمدخان قزوینی ، تهران ۱۳۲۷

تاریخ گزیده : تألیف حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی تألیف در سنهٔ ۷۳۰ هجری ، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۳۶–۱۳۳۹

تاریخ مختصر الدول : تألیف فریغوریوس ابوالفرج بن اهرون (الملطی) المعروف با بن العبری (۱۲۸۶–۱۲۲۶ میلادی) چاپ مطبعهٔ کاتولیکیهٔ بیروت ، ۱۹۵۸ میلادی

تاریخ نگارستان : تألیف قاضی احمد بن محمد بن عبدالغفار قزوینی ، طبع بمبئی سال ۱۲۴۵ قمری .

تاریخ الیمینی : تألیف ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ، شمارهٔ عمومی ۴۲۹۵ ، سال تحریر ۱۰۸۲ قمری

تتمه صوان الحکمة : تألیف امام ظهیرالدین ابوالحسن علی بن القاسم زیدالبیهقی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، شمارهٔ عمومی ۴۰۹۶

تتمة الیتیمة : تألیف ابومنصور ثعالبی ، تصحیح عباس اقبال ، تهران ۱۳۵۳ ه.

تجارب الامم: تألیف ابوعلی احمد بن محمد المعروف بمسکویه ، تصحیح ه . ف. آمد روز ، چاپ مصر ۱۳۳۳ ه .

تجارب السلف : تألیف هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی ، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۳ هجری شمسی

تحقیق انتقادی در عروض فارسی وچگونگی تحول اوزان غزل : تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری، از انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۳۷، ۱۳۲۷

تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة : تألیف ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی ، السلسلة الجدیدة من مطبوعات دائرة المعارف العثمانیة (شمارهٔ ۱۱) چاپ حیدرآباد دکن (هند) ۱۹۵۸ میلادی

تذکرة الشعراء : تألیف دولتشاه سمرقندی ، از روی چاپ براون ، تصحیح محمد عباسی چاپ تهران ۱۳۳۷

ترجمان البلاغة : تألیف محمد بن عمر الرادویانی تصحیح دکتر احمد آتش ، چاپ استانبول ۱۹۴۹

ترجمهٔ آثارالباقیهٔ ابوریحان بیرونی : اکبر داناسرشت ، چاپ تهران ۱۳۲۱
ترجمهٔ تاریخ یمینی : ترجمهٔ ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد جرفادقانی ، تصحیح علی قویم، تهران ۱۳۳۴
ترجمهٔ تاریخ یمینی ، (چاپ دیگر) : باهتمام بهاءالدوله بهمن میرزا ، چاپ تهران ۱۲۷۲
التفهیم لاوائل صناعة التنجیم : تألیف ابوریحان بیرونی ، تصحیح جلال همایی ، چاپ تهران ۱۳۱۸
جامع التواریخ (تاریخ غزنویان و سامانیان وآل بویه) : تألیف رشیدالدین فضل الله وزیر همدانی ، بامقدمه و حواشی و فهارس بکوشش دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۳۸
جستجوی مضامین اشعار و تعبیرات ناصرخسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب : بقلم دکتر مهدی محقق ، ضمیمهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (تهران) ، سال نهم شمارهٔ اول
جشن نامهٔ ابن سینا (مجلد اول) : سرگذشت و تألیفات و اشعار وآراء ابن سینا ، تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، ازسلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی (۱) ۲۶ ، یادگار جشن هزارهٔ ابوعلی سینا ، تهران ۱۳۳۱
جمهور: تألیف افلاطون، ترجمهٔ فؤاد روحانی، ازانتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب شمارهٔ ۲۰ (مجموعهٔ آثار فلسفی) ، تهران ۱۳۳۵
جوامع الحکایات و لوامع الروایات : تألیف سدیدالدین محمد عوفی ، بخش اول ، تصحیح دکتر محمد معین، ازانتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۳۴۲ ، تهران ۱۳۳۵
چهار مقاله : احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی (درحدود سال ۵۵۰ هجری قمری) طبق نسخه‌یی که بسعی و اهتمام و تصحیح مرحوم قزوینی بسال ۱۳۲۷ هجری قمری درقاهره چاپ شده ، تصحیح مجدد دکتر محمد معین ، چاپ سوم تهران ۱۳۳۳
حجة الحق ابوعلی سینا : تألیف دکتر سید صادق گوهرین ، چاپ تهران ۱۳۳۱
حدائق السحر فی دقائق الشعر : تألیف رشید وطواط ، تصحیح عباس اقبال ، تهران ۱۳۰۸
الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری : تألیف آدم متز Adam Mez ترجمهٔ محمد عبدالهادی ابوریدة ، قاهره ۱۳۵۹–۱۳۶۰ هجری
حماسه سرایی درایران (از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری) : تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ تهران ۱۳۳۳
حیاة الحیوان الکبری: تألیف الشیخ کمال الدین الدمیری (درحاشیه آن کتاب عجائب المخلوقات و الحیوانات وغرائب الموجودات امام العالم زکریا بن محمد بن محمود القزوینی است) در دوجزء ، چاپ مصر ۱۳۵۶ هجری
الخطط (کتاب المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والآثار) : تألیف تقی الدین احمد بن علی ابن عبدالقادر بن محمد معروف بمقریزی، چاپ قاهره ۱۹۱۳ م. = الخطط المقریزیة

داستان ترکتازان هند : نوشتهٔ میرزا نصرالله خان دولت یار در پنج جلد، طبع‌هند ۱۳۰۷
دانش (مجله): بمدیریت : ایران پرست ، چاپ‌تهران، سال‌اول ۱۳۲۸ ، سال دوم ۱۳۲۹ـ ۱۳۳۱
الدراسات‌الادبیه (مجله) : مجلهٔ دانشگاه لبنان ، بیروت
درةالاخبار و لمعةالانوار : (ترجمهٔ تتمه صوان‌الحکمه ابوالحسن بیهقی) ، از ناصرالدین ابن منتجب‌الدین منشی یزدی ، ضمیمهٔ سال پنجم مجلهٔ مهر ، سال۱۳۱۸
دستورالوزراء : تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین معروف به‌خواندمیر ، تصحیح‌سعید نفیسی، چاپ تهران۱۳۱۷
دیوان امیرالمؤمنین ابن‌المعتزالعباسی : دردوجزء ، طبع مصر۱۸۹۱ میلادی
دیوان ابن‌یمین : تصحیح سعیدنفیسی ، تهران۱۳۱۸
دیوان‌انوری: تصحیح‌مدرس‌رضوی‌ازانتشارات‌بنگاه ترجمه و نشر کتاب (دردوجلد)،چاپ‌تهران ۱۳۳۷ـ۱۳۴۰
دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی : باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی تهران ۱۳۲۰هجری شمسی ، چاپخانه مجلس
دیوان خاقانی : تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی ، تهران۱۳۳۸
دیوان شمس‌الشعرا میرزامحمد علیخان سروش اصفهانی : بامقدمهٔ آقای همایی ، باهتمام محمدجعفرمحجوب(دردوجلد) ، چاپ‌تهران ۱۳۴۰،ازانتشارات‌امیرکبیر
دیوان سنایی : تصحیح مدرس رضوی ، تهران۱۳۲۰
دیوان‌حکیم‌سنایی: بکوشش‌مظاهرمصفا،چاپ تهران دیماه۱۳۳۶، ازانتشارات‌امیرکبیر
دیوان حکیم سوزنی سمرقندی : باهتمام دکتر ناصرالدین شاه حسینی ، تهران مردادماه ۱۳۳۸
دیوان محمودخان ملک‌الشعراء صبا : ضمیمهٔ سال بیست و سوم مجلهٔ ارمغان ، تهران‌آذرماه ۱۳۲۹
دیوان عسجدی (استاد ابونظر عبدالعزیز بن منصور عسجدی مروزی) : باهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری‌شهاب بامقدمه‌سعیدنفیسی، چاپ تهران۱۳۳۴ ، ازسلسله‌انتشارات زبان و فرهنگ ایران (۸)
دیوان عنصری : تصحیح دکتر یحیی‌قریب ، چاپ تهران۱۳۲۳
دیوان حکیم فرخی سیستانی : بجمع و تصحیح علی‌عبدالرسولی ، چاپ تهران ۱۳۱۱
دیوان حکیم فرخی سیستانی : باهتمام محمددبیر سیاقی ، چاپ تهران۱۳۳۵
دیوان حکیم قاآنی شیرازی (واشعار پراکندهٔ محمد حسن سامانی فرزند او) ، باتصحیح و مقدمهٔ محمد جعفر محجوب ، آبان ماه۱۳۳۶ تهران ، از انتشارات امیر کبیر

دیوان حکیم لامعی گرگانی : تصحیح سعید نفیسی ، چاپ تهران اسفند ۱۳۱۹
دیوان المتنبی (۳۵٤-۳۰۳ ﻫ .): چاپ بیروت ۱۳۷۷ ﻫ . = ۱۹۵۸ م .
دیوان مسعود سعد سلمان (۵۱۵ - ۴۳۸) : تصحیح رشید یاسمی ، تهران تیرماه ۱۳۱۸
دیوان معزی : تصحیح عباس اقبال ، تهران ۱۳۱۸
دیوان استاد منوچهری دامغانی : بکوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران اسفندماه ۱۳۲۶ خورشیدی
دیوان ناصرخسرو : تصحیح سید نصرالله تقوی ، با مقدمه سید حسن تقی‌زاده ، تهران ۱۳۰۷ . باهتمام مجتبی مینوی
راحة‌الصدور و آیة‌السرور : تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی ، بسعی و اهتمام محمد اقبال ، چاپ افست (۱۳۳۳) ازروی چاپ لیدن ۱۹۲۱ میلادی
رباعیات حکیم خیام نیشابوری : باهتمام محمدعلی فروغی ودکتر غنی ، چاپ تهران ۱۳۲۱
روضات‌الجنات فی اوصاف مدینة هرات : تألیف معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری (۸۹۹-۸۹۷ ﻫ .) بخش یکم ، تصحیح سید محمدکاظم امام ، ازانتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۵۳۵ ، تهران ۱۳۳۸
روض‌الجنان و روح‌الجنان معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی : تألیف ابوالفتوح رازی ، جمال‌الدین حسین بن علی بن محمد بتصحیح و حواشی مهدی الهی قمشهٔ استاد دانشگاه تهران ، چاپ کتابفروشی و چاپخانهٔ محمد حسن علمی ، تهران فروردین ۱۳۲۵
روضة‌الصفا : تألیف میرخواند (میرمحمد بن سید برهان‌الدین خواوندشاه) چاپ تهران ۱۳۳۹
ریحانة‌الادب (فی تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب) : تألیف محمد علی (مدرس) تبریزی ، چاپ اول ۱۳۲۶-۱۳۳۳ شمسی
زیباشناسی درهنر و طبیعت : تألیف علینقی وزیری ، چاپ دوم ، ازانتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۵۵۶ ، تهران ۱۳۳۸
سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی : تصنیف محمدتقی بهار «ملک‌الشعراء» در سه جلد چاپ تهران ۱۳۲۱-۱۳۲۶
سخن (مجله) : صاحب امتیاز و مدیر: دکتر پرویز ناتل‌خانلری ، چاپ تهران
سخن سنجی : نگارش دکتر لطفعلی صورتگر ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۲۶
سخن و سخنوران : تألیف بدیع‌الزمان فروزانفر در دوجلد ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۱۸
سرزمینهای خلافت شرقی : تألیف لسترنج G Le Strange ترجمهٔ محمود عرفان ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ۱۳۳۷
سرزمین هند (بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان ازادوار باستانی تاعصر حاضر) : نگارش علی‌اصغر حکمت ، تهران ۱۳۳۷

سفرنامهٔ ابن بطوطه: ترجمهٔ محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران سال ۱۳۳۷

سیاست نامه «برای دبیرستانها»: تصحیح عباس اقبال، چاپ وزارت فرهنگ، تهران سال ۱۳۲۰

سیر تمدن و تربیت در ایران باستان: بخامهٔ ا. بیژن، جلد اول، چاپ اول مهرگان ۱۳۱۶ خورشیدی

شاهنامهٔ فردوسی: چاپ کتابفروشی بروخیم (دورهٔ ده جلدی) تهران ۱۳۱۳

شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمدعطار نیشابوری: تألیف بدیع‌الزمان فروزانفر (از انتشارات انجمن آثار ملی - ۴۱) تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۰

شرح معلقات سبع: تألیف ابو عبدالله حسین‌بن احمد زوزنی، چاپ تهران، چاپ‌سنگی ۱۲۸۲ق.

شرح نهج‌البلاغة (الجامع لخطب وحکم ورسائل امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی‌بن ابی‌طالب «ع»): بجمع شریف‌السرخسی نقیب‌الطالبین با شرح عزالدین بن حامد معروف بابن ابی‌الحدید (۶۵۵ - ۵۸۶ ه.) چاپ بیروت درچهار مجلد ۱۳۷۴ ه. = ۱۹۵۴ م.

شرق (مجله): بمدیریت رمضانی وسردبیری سعید نفیسی دورهٔ اول چاپ تهران ۱۳۰۳-۱۳۱۰ شمسی

شعر العجم (جلد اول): تألیف شبلی نعمانی هندی، ترجمهٔ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپ‌دوم تهران ۱۳۳۵

شعر فارسی درعهد شاهرخ: تألیف دکتر احسان‌یارشاطر، ازانتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲۶۸، تهران ۱۳۳۴

الشعر والشعراء: تألیف ابومحمد عبدالله‌بن مسلم‌بن قتیبة‌الدینوری (م. ۲۷۶ه.) تصحیح مصطفی افندی‌السقا، چاپ دوم مصر ۱۳۵۰ه.

شمع‌انجمن: تألیف امیرالملك سیدمحمد صدیق‌حسن‌خان بهادر (تاریخ تألیف سال ۱۲۹۲) چاپ هندوستان ۱۲۹۳

شهریارنامه مختاری غزنوی: عکس از نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا (رك. فهرست ریو ج۲، ص۵۴۲-۵۴۳)

الصناعتین، الکتابة والشعر: تالیف ابوهلال‌الحسن بن‌عبدالله‌بن سهل‌العسکری (م. ۳۹۵ه.) چاپ مصر ۱۳۲۰ه.ق.

ضحی‌الاسلام: تألیف احمد امین، چاپ مصر سال ۱۹۵۶م.

طبقات‌سلاطین‌اسلام: تألیف استانلی‌لین‌پول Stanley Lane poole ترجمه‌عباس‌اقبال، تهران ۱۳۱۲ شمسی

طبقات‌الشافعیة‌الکبری: تألیف تاج‌الدین‌ابونصرعبدالوهاب‌بن تقی‌الدین سبکی، مصحح‌و

ناشر: احمد بن عبدالکریم القادری الحسنی المغربی الفاسی ، چاپ مصر ، ۱۳۲۴ هجری
طبقات ناصری : تألیف قاضی منهاج سراج جوزجانی (م. ۶۵۸ هـ.) ، باهتمام عبدالحی حبیبی قندهاری ، چاپ کابل (افغانستان)
طرائق الحقائق : تألیف معصومعلی شاه نعمة اللهی شیرازی ، چاپ تهران ۱۳۱۹ هـ.
ظهر الاسلام : تألیف احمد امین ، چاپ سوم ، مصر ۱۳۷۱ هـ.
العمدة فی محاسن الشعر وآدابه ونقده : تألیف ابوعلی الحسن بن رشیق القیروانی الازدی (۳۹۰-۴۵۶ هـ.) تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید ، چاپ مصر ، چاپ دوم ۱۳۷۴ هـ.
العمدة فی صناعة الشعر ونقده : تألیف ابوعلی حسن بن رشیق القیروانی ، تصحیح سید محمد بدرالدین النعسانی الحلبی ، چاپ مصر ۱۳۲۵ هـ.
عیون الانباء فی طبقات الأطباء : تألیف ابن ابی اصیبعة ، چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری قمری
فتح القدیر (الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر) : تألیف محمد بن علی بن محمد الشوکانی الیمانی الصنعانی (م. ۱۲۵۰ هـ.) چاپ مصر سال ۱۳۵۰ هـ.
کتاب الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیة : تألیف محمد بن علی بن طباطبا معروف با بن الطقطقی ، چاپ مصر ۱۳۴۰ هـ.
فرانسیس بیکن : تألیف آندره کرسون ، ترجمه کاظم عبادی ، تهران ، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه
فرهنگ انندراج : تألیف محمد پادشاه متخلص به «شاد» ، زیر نظر محمد دبیر سیاقی ، چاپ تهران ۱۳۳۵
فرهنگ سخنوران : تألیف دکتر ع. خیامپور ، چاپ تبریز آبانماه ۱۳۴۰
فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (کتب خطی فارسی) : تألیف ضیاءالدین حدایق ابن یوسف شیرازی ، چاپ تهران ۱۳۱۸-۱۳۲۱ شمسی
فهرست مقالات فارسی : جلد اول ۱۳۲۸ ق - ۱۳۳۸ ش. بکوشش ایرج افشار ، از انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۶۹۷ ، مهرماه ۱۳۴۰ شمسی
قاموس الاعلام (ترکی) : تألیف شمس الدین سامی چاپ استانبول ۱۳۰۶-۱۳۱۶ ق.
قرآن مجید (باخلاصة التفاسیر فارسی) : ترجمهٔ مهدی الهی قمشهٔ ، تهران ۱۳۷۲ هـ. ق.
قرآن مجید (باکشف الآیات) : بخط طاهر خوشنویس ، چاپ تهران تیرماه ۱۳۲۸
کابل (مجله) : ماهوار ، تحت نظر انجمن ادبی ، کابل (افغانستان)
کاوه (مجله) : دورهٔ جدید ، بمدیریت سیدحسن تقی‌زاده ، چاپ برلین از غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۳۸ تا سال ۱۳۴۰ قمری

کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر: تألیف ابن خلدون چاپ بیروت ۱۹۵۸ میلادی

الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل: تألیف امام محمود بن عمر الزمخشری (م. ۵۲۸ ﻫ.)، طبع اول، مصر، ۱۳۵۴ هجری

کشف الظنون: تألیف حاجی خلیفه، استانبول ۱۹۵۴

کلیات سعدی: باهتمام محمدعلی فروغی تهران ۱۳۲۰ کتابفروشی و چاپخانهٔ بروخیم

گنج بازیافته (بخش نخست شامل احوال و اشعار لبیبی - ابوشکور بلخی - دقیقی - ابوحنیفهٔ اسکافی - غضایری رازی - ابوالطیب مصعبی): گردآوردهٔ محمد دبیر سیاقی، از انتشارات کتابخانهٔ خیام، تهران ۱۳۳۴ خورشیدی

گنج سخن: (شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان): تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا از انتشارات دانشگاه تهران. تهران سال ۱۳۳۹-۱۳۴۰

لئوناردو داوینچی: تألیف Emily Hahn ترجمهٔ وجیهه امونا (گردونهٔ تاریخ شمارهٔ ۱۹) چاپ تهران ۱۳۳۹

لباب الالباب: تألیف سدیدالدین محمد عوفی، از روی چاپ اروپا که ادوارد براون و محمد قزوینی تصحیح کرده‌اند با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل بکوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵

لغت فرس: تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی با ملحقاتی چند، بتصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران چاپخانهٔ مجلس ۱۳۱۹ شمسی

لغت نامهٔ دهخدا: تألیف علی اکبر دهخدا

المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر: تألیف ابوالفتح ضیاءالدین نصرالله بن محمد، ابن الاثیر موصلی (م. ۶۳۷) تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ مصر ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۵۸ ﻫ.

مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (تهران): بسردبیری دکتر ذبیح‌الله صفا

مجلة کلیة الآداب (جامعة فؤاد الاول): چاپ مصر

مجمع الامثال: تألیف ابوالفضل احمد میدانی (م. ۵۱۸ ﻫ.)، چاپ تهران شوال ۱۲۹۰

مجمع البیان فی تفسیر القرآن: تألیف شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، تصحیح شیخ ابوالحسن الشعرانی، چاپ کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۷۳ هجری

مجمع الفصحاء: تالیف رضاقلیخان هدایت، چاپ مخبرالدوله در دو جلد، چاپ سنگی، تبریز ۱۲۹۵

مجمل التواریخ و القصص: تصحیح مرحوم ملک الشعرای بهار، چاپ تهران ۱۳۱۸

مجموعهٔ مقالات: تألیف هادی حسن، چاپ حیدرآباد دکن ۱۹۵۶ میلادی

مجموعهٔ نوشته‌های پراکندهٔ صادق هدایت : گردآوردهٔ حسن قائمیان، چاپ تهران ۱۳۳۴ ، ازانتشارات امیر کبیر

مزدیسنا و تأثیرآن درادبیات پارسی : تألیف دکترمحمدمعین ، ازانتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۲۶

مصیبت نامهٔ عطار نیشابوری: چاپ مشهد مقدس ، مطبعهٔ نور بهمن‌ماه ۱۳۱۵

مطول : شرح مفصل سعدالدین تفتازانی (م ۷۹۲ .) بر تلخیص المفتاح خطیب قزوینی (م . ۷۳۹) چاپ ۱۳۳۰ ه.

معاهدالتنصیص فی‌شرح شواهدالتلخیص : تألیف عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن احمدالعباسی چاپ مصر ۱۳۱۶ قمری

المعتزلة : تألیف زهدی حسن جارالله ، چاپ قاهره ۱۳۶۶ ه . =۱۹۴۷ م .

معجم الادباء: تألیف ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، چاپ مصر ۱۳۵۰-۱۳۵۷ هجری

معجم البلدان : تألیف ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی چاپ بیروت ۱۳۷۴-۱۳۷۶ هجری

المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم : تألیف محمدبن شمس قیس رازی ، تصحیح مدرس‌رضوی، چاپ خاور ، تهران ۱۳۱۴ شمسی

مقدمهٔ ابن‌خلدون : تألیف عبدالرحمن بن خلدون، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی ، دردوجلد ازانتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب (۴۴ و ۸۰) مجموعهٔ ایران شناسی (۱۷۹۷) تهران ۱۳۳۶-۱۳۳۷

منتخب ازمجموعهٔ بیانات شیبانی (ابوالنصرفتح‌الله‌خان شیبانی) : چاپ استانبول (مطبعه‌اختر) ۱۳۰۸-۱۳۰۹

منتخب التواریخ : تألیف عبدالقادربن ملوك شاه بداونی (قرن دهم) ، تصحیح مولوی احمد علی صاحب ، چاپ کلکته

منتخب قابوسنامه «برای دبیرستانها» : تألیف عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندربن قابوس ، باهتمام سعید نفیسی ، چاپ وزارت فرهنگ تهران ۱۳۲۰

منتخب کتاب اسرارالتوحید «برای دبیرستانها» : انتخاب احمد بهمنیار ، چاپ وزارت فرهنگ تهران ۱۳۲۰

المنتظم فی‌تاریخ الملوك والامم : تألیف ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی بن الجوزی (م ۵۹۷ .) چاپ حیدرآباددکن ۱۳۵۹ هجری

منطق‌الطیر : تصنیف شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ، بتصحیح واهتمام دکترمحمدجواد مشکور بامقدمه و تعلیقات ، از انتشارات کتابفروشی تهران ، چاپ تبریز ۱۳۳۷
موسیقی (مجله) : بمدیریت دکتر ز . هاکوپیان ، چاپ تهران
مهر (مجله) : مؤسس مجید موقر ، چاپ تهران
نامهٔ دانشوران: تألیف حاج میرزا ابوالفضل الساوی، میرزاحسن طالقانی ، عبدالوهاب قزوینی عبدالرب آبادی چاپ تهران ۱۲۹۶ هجری
النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة : تألیف جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی الاتابکی ، چاپ قاهره ۱۳۵۲ هجری
نسائم الاسحار من لطائم الاخبار (درتاریخ وزراء) : منسوب به ناصرالدین منشی کرمانی ، تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث) ، تهران ۱۳۳۸
نفایس الفنون و عرایس العیون : تألیف محمدبن محمود آملی ، چاپ تهران ۱۳۰۹ قمری
النقدالادبی : تألیف احمد امین (دوجلد در یک مجلد) چاپ دوم قاهره ۱۳۷۶ هجری
نقد ادبی : تألیف دکترعبدالحسین زرین کوب ، تهران ۱۳۳۸
نقدالشعر : تألیف ابوالفرج قدامة بن جعفر ، چاپ ۱۳۰۲ ق.
کتاب النقض (معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض») : تصنیف عبدالجلیل بن ابوالحسین بن ابوالفضل القزوینی الرازی ، بامقدمه و تعلیق و ومقابله وتصحیح سیدجلال الدین حسینی ارموی معروف به محدث ، چاپ تهران ۱۳۷۱ هـ . ق. = ۱۳۳۱ هـ . ش .
نیرنگستان: تألیف صادق هدایت، چاپ دوم تهران ۱۳۳۴
الوسیط فی ادب العربی و تاریخه : تألیف شیخ احمد الاسکندری و شیخ مصطفی عنانی بک ، چاپ مصر ۱۹۱۶ م. = ۱۳۳۵ هـ .
کتاب وصایا : منسوب بخواجه نظام الملک ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۳۵۸۴
وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان : تألیف ابن خلکان (۶۸۱-۶۰۸) چاپ مصر ۱۹۴۸ م. = ۱۳۴۷ هـ .
ویلیام شکسپیر : تألیف Anne Terry White ترجمهٔ جوادعامری، (گردونهٔ تاریخ شمارهٔ ۹) تهران ۱۳۳۹
هشت مقالهٔ تاریخی و ادبی : تألیف نصرالله فلسفی ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۰
هفت اقلیم : تألیف امین احمدرازی (۱۰۱۰ هـ .) تصحیح و تعلیق جوادفاضل درسه مجلد چاپ تهران بدون تاریخ
یادداشتهای قزوینی : ج۱-۱۳۳۲ ، ج۲ - ۱۳۳۴ ، ج۳ - ۱۳۳۶ ، ج۴ - ۱۳۳۷ ، ج۵-

۱۳۳۹ ، ج ۶-۱۳۴۱ ، بکوشش ایرج افشار ، از انتشارات دانشگاه تهران

یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر : تألیف ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی (۴۲۹ ه .) ، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید ، چاپ مصر ۱۳۶۶ هجری

یشتها (ادبیات مزدیسنا) : ترجمه و تفسیر ابراهیم پور داود از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران لیگ بمبئی ، مجلد اول بمبئی ۱۳۰۷ شمسی مجلد دوم بمبئی ۱۳۰۹ شمسی

یغما (مجله) : مؤسس و مدیر سید حبیب یغمایی ، چاپ تهران

۲- مآخذ بزبانهای اروپایی

Arberry (A.J.) ' persian poems (An Anthology of Verse Translasions). London 1954 .

Arberry (A . J .) , Classical persian Literature London 1958.

Brockelmann (Carl), History of the Islamic peoples (translated by Joel Carmichael and Moshe Perlmann) . London 1956 .

Browne (Edward G), A Literary History of persia Cambridge 1956.

Elgood (cyril) . A Medical History of persia and the Eastern Caliphate. Cambridge 1951 .

Champollion Figeac' Histoire De La Perse . Paris 1890.

Gelpke (Rudolf), Sulṭān Masᶜūd I. von Ġazna . Die drei ersten Jahre Seiner Herrschaft (421/1030 - 424/1033) . Baselland 1957.. (=سلطان مسعود غزنوی)

Habib (Mohammad)' Sultan Mahmud of Ghaznin' Second Edition' S Chand & Co Delhi 1951 . (=سلطان محمود غزنوی)

Haig (Wolseley) ' The Cambridge History of India. Vol . 3 Cambridge 1928. , Vol . 4, 1937 .

Massé (Henri)' Anthologie persane (x1—x1x Siècles). payot, paris 1950

Nâzim (Muhammad) ' The Life and Times of Sultân Mahmûd of Ghazna Cambridge 1931 . (=زندگانی وزمان سلطان محمود غزنوی)

Rypka (Jan) et Miloš Borecký , Farruhī , Puplié avec le concours du Conseil National Tchécoslovaque de Recherches' Reprinted from Archiv Orientální ' Vol . 16 . No. 1-2 prag 1947 .

Rypka (Jan) ' Iranische Literaturgeschichte . Leipzig 1959 . (=تاریخ ادبیات ایران)

Suberville (Jean) , Théorie de l' Art et des Genres Littétaires . paris .

دائرة المعارفها و مجموعه‌ها

Dictionary of World Literary Terms . Edited by Joseph T. Shipley. London 1955

The Encyclopaedia Britannica , eleventh edition. New York 1911.
(دائرة المعارف بریتانیا =)

Encyclopédie De L' Islam , par M . Th . Houtsma, A. J . Wensinck , E . Lévi - provençal , H . A . R . Gilbert et W . Heffening . paris 1936 .

La Grande Encyclopédie . 31 Vols . Paris .

L' Histoire des Littératures . Vol . I . (Littératures Anciennes , Orienales et Orales) . Gallimard , paris 1956 .

Larousse du xxe siècle en six uolumes , publié sous la direction de paul Augé . paris 1931 . (= لاروس قرن بیستم)

Mélanges de l' institut dominicain d' études orientales . 4. Egypte 1957 . (=M.I.D.E.O.) .

Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore . Vol . I . by Maulavi Abdul Muqtadir Khan Bahadur . Calcutta 1932 .



فهرست نام اشخاص*

* دربن فهرستها «ح» علامت حاشیه است و اگر پس از شمارهٔ صفحه چنین «-ح» نوشته شده یعنی نام منظورهم درمتن وهم درحاشیه است . از آوردن نام فرخی که همهٔ کتاب راجع باوست صرف‌نظر شده‌است .

***

***

***

***

✿ ✿ ✿

فهرست نام کتابها، رساله‌ها و مقاله‌ها ✿

✿ از ذکر نام دیوان فرخی در ین فهرست، بواسطهٔ تکرار فراوان، صرف نظر شده است.

***

فهرست نام جاها

فهرست نام قبیله‌ها و فرقه‌ها



غلطنامه

خواهشمندست غلطها و شکستگیهای حروف را بترتیب زیرین اصلاح فرمایید.

صفحه	سطر	نادرست	درست
پنج	۷	سر نوست	سر نوشت
نه	۸	محدودبت	محدودیت
ده	۸و۱۰	قصل	فصل
دوازده	۱۷	مننهای	متنهای
دوازده	۲۰	پبدا	پیدا
سیزده	۱۷	حبات	حیات
شانزده	۷	خدیم	خدیو
٤	۱ح	لطفعی	لطفعلی
۵	۳ح	رواريد	مرواريد
۸	۱ح	مطرر	مطرز
۹	۱۲	جس	جست
١٤	١٤	ننپدارند	نپندارند
۱۷	١٤	شاعر	شاعری
۲۱	۱۵	اررا	اورا
۲۳	۱۵	شع	شعر
۲۸	۱۹	جارتی	جسارتی
۲۹	۸	بارشد	بازشد
۳۰	۳ح	o	of
۳۸	۲۰	بناله	ناله
٤۵	۳	ک ب	کسب
٤۵	۱۰	بسئوال	بسؤال

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۷	۶	خوش	خوشی
٦٤	۱	فصل چهارم	فصل پنجم
۷۰	۱۲	شاعران	شاعر
۷۳	۷	موصوع	موضوع
۷۵	ح۲	–	Farruḫī P.18
۷۶	۵	بمجمع	بجمع
۸۳	ح۱	۱۸	۸۱
۸۷	۱۳	بازر	بارز
۸۸	۱۷	آبادا ینهای	آبادانیهای
۹۶	۱۰	فرمود بود	فرموده بود
۱۱۲،۱۱۱	ح۱،ح۲	دهحذا	دهخدا
۱۱۳	۷	انتساب	انتصاب
۱۱۷	۹	مغرول	معزول
۱۱۷	۱۱	زبان‌ادب وفارسی	زبان وادب فارسی
۱۳٤	۹	عهده‌یی	عمده‌یی
۱۳٤	۱۵	تزوبر	تزویر
۱٤۲	۲	دورهٔ	دوره
۱٤۹	۱۰	ازخلیفه	خلیفه
۱۵۱	۱۱	مذهب	رعایت مذهب
۱۵۵	۱٤	بعلوم	باموختن‌علوم
۱۵۷	٤	میکوشند	میکوشد
۱۵۸	۲	بعدها	بعد
۱٦۳	۷	احکام	حکام
۱٦۳	۲۱	دن	نبودن
۱٦٤	۱۱	بپروان	بپیروان
۱۷٦	۱۱	فروبروی	فروبردی
۱۸۳	ح۱	Xvarevo	Xvarẹno
۱۹۱	۱۰	آنان	مسلمانان
۱۹۲	۱۹	غزنوی	غزوی
۱۹۹،۱۹۳	ح۷،ح۳	Encylopédie	Encyclopédie
۲٤۸،۲۱٦	ح٦،ح۵	،	؛

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۹۷	٤ح	السیاسی الدینی	السیاسی والدینی
۱۹۸	۱ح	pool	poole
۲۰۳	۵	حال تر	حلال تر
۲۰۳	٦	وحلال	حلال
۲۰۳	۱۰ح	درباب	درین باب
۲۱۰	۱۳	اشعار	مضمون اشعار
۲۱۰	۱٤	بآن	بآنها
۲۳٤	۱۱	داسته اند	دانسته اند
۲۵۲	۱۵	دارند	دانند
۲٦۸	۱	۲٦۷	۲٦۸
۲۹۱	۱۸	سوحتتد	سوختند
۳۳۲	۳و۷	ارياق	اریارق
۳۵۵	۱٦	قلمع	قلع
۳٦۰	۱۷	ازیرو	ازینرو
۳٦۱	۸	غرنین	غزنین
۳۷۰	۱۷	بمدوح	بممدوح
۳۷٤	٦	اضاع	اوضاع
۳۹۰	۱۷	حمدی	حمدوی
٤۰٦	۱۷	نوشادخوار	توشادخوار
٤۱۲	۲۰	تأیید	تأبید
٤۲۹	۸	خاصهٔ	خاصه
٤۳۹	۵	خوبرویان ا	خوبرویان را
٤٤۰	٤	نشاطانگ زست	نشاطانگیزست
٤٤۱	۷	بریا	برپا
٤٤۵	۲	دیا ه اند	دیده اند
٤٤۵	۲۰	اح ال	احوال
٤۵٤	٤	س ن بوی	سمن بوی
٤٦٤	۲	ارجمله	ازجمله
٤٦۹	۲	جم ل	جمال
٤۷۱	۷	بازیباتر	یازیباتر
٤۷۲	۵	ارسر	ازسر

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴۷۳	۲	امثال	امسال
۴۷۴	۱۲	خود ا	خودرا
۴۷۴	۲۱	بوسطهٔ	بواسطهٔ
۴۷۶	ح۵	طبیعت	طبیعت را
۴۸۰	۱۲	خبری	خیری
۴۹۵	۱۵	یماند	میماند
۵۱۳	۸	محمد بن شمس قیس	شمس الدین محمد بن قیس
۵۲۵	۳	اغگاه	داغگاه
۵۲۵	٤	بر آذاری	ابر آذاری
۵۲۶	۱۳	بثغزل	بتغزل
۵٤۱	۱۹	شمس صحی	شمس‌ضحی
۵٤۳	٤	بکا	بکار
۵۵٤	۱۸	ود	شود
۵۵٤	۱۹	لفاظ	الفاظ
۵۵۶	۱۱	بلحـ ی	بلحنی
۵۵۶	۱۳	مهـ بانی	مهربانی
۵۵۸	۱۵	جوبیاری	جویباری
۵۶۰	۸	چتان	چنان
۵۶۳	۱۳	حمله	جمله
۵۷۲	۱۶	نفنن	تفنن
۵۷۷	ح۱۸	علاءالدولدله	علاءالدوله
۵۹۷	۱۸	بگیرد	نگیرد
۶۰۱	۱۷	دندانها	دندانهای
۶۰۸	٤	ست	دست
۶۰۸	۱۲	وبار	دوبار
۶۱۳	۱	ـ	هست اگرچه در فرهنگها بمعنی دم عیسی ضبط شده است:
۶۱٤	۸	ىر بخوری	بر بخوری
۶۳۲	۱۸	puplié	publié
۶۳۲	۲۱	pers ne	persane
۶۶۰	۲۰و۲۱		تذکرة الاولیا و تذکرة الشعرا پیش از التربیع والتدویر قرار گیرد
۶۷۷	۱	فهرست نام قبیله‌ها و فرقه‌ها	فهرست نام جاها

یادداشت ناشر

من از نخستین روزی که با کتاب آشنا شدم ، احساس کردم که کتاب در سینهٔ خود شعله‌های جاویدانی دارد که از فروغ اندیشهٔ انسان‌های بزرگ برخوردار است . تصمیم گرفتم که این روشنی‌ها را بوسیلهٔ «انتشار کتاب» بمیان اجتماع بکشم کوشش و تلاش من در این راه باین نتیجه رسید که در مدت چهل سال خدمتگزاری بفرهنگ و ادب صدها کتاب ارزنده و سودمند چاپ کنم و در دسترس مردم دانش پژوه و هنر دوست بگذارم . هنگامی که کتابی را بازحمات فراوان چاپ و ببازار عرضه میکنم مثل این است که نهال کوچکی را بارور ساخته و به ثمر رسانده‌ام اکنون بخود میبالم و مایهٔ خرسندی و سربلندی خویش میدانم که درراه انتشار کتاب همواره مردم فرهنگ دوست پشتیبان من بوده‌اند .

نیز افتخار دارم که سالهاست در سرزمین هنرپرور خراسان از راه انتشار کتاب‌های پرارزش پرچم‌دار علم و دانش و هنر بوده ودراین‌راه به توفیقات ارزنده ای رسیده‌ام و از همت والای دانشمندان وشعراء ومحققان ونویسندگان ارجمندی که بااین مؤسسه همکاری نموده و افتخار چاپ آثاردرخشانشان‌را باین بنگاه داده‌اند صمیمانه تشکر میکنم .

اینک کتاب فرخی‌سیستانی شاعر هنرمند سرزمین خراسان را که بهمت استاد دانشمند خراسانی ، جناب آقای دکتر یوسفی تهیه و تألیف شده و بتوسط این مؤسسه چاپ و منتشر گردیده‌است بدانش‌پژوهان تقدیم میدارم .

مدیر کتابفروشی باستان ـ عباسعلی پاسبان رضوی

مشهد ـ آذرماه ۱۳۴۱

J & K UNIVERSITY LIB
Acc. No ... 66333
Date ... 5.4.68

CALL No.
ACC. NO.
AUTHOR
TITLE

06 MAR 2002
21 SEP 2000

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No.
Acc. No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

FARROKHI-e SISTĀNI

A survey of

his life , his time and his poetry

by :

Gholam - Hosein Yousofi , Lit. D.

Published by Bāstān Bookshop

Meshed, Iran

December 1962

ACC. NO.

L No.

THOR

LE

06 MAR 2002

21 SEP 2000

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No.

Acc. No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

ACC. NO.

L No.

THOR

LE

06 MAR 2002

21 SEP 2000

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No.

Acc. No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

L No. {
ACC. NO.
THOR
TLE

06 MAR 2002
21 SEP 2000

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No.

Acc. No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean